تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

تفسیر

انوارالقرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالرؤف مخلص

جلد دوم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد دوم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲ .
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴ . الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه- عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
۷ ت ۳۶ م۹۸/BP ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران م ۸۰ - ۲۵۰۵۸



تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد دوم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۳ - ۲۸ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

بسم الله الرحمن الرحيم



سورهٔ مائده

مدنی‌است و دارای صدوبیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به‌سبب آن که دربرگیرندهٔ داستان مائده است، سورهٔ «مائده» نامیدند. به‌نام سورهٔ «عقود» و سورهٔ «منقذه» نیز نامیده می‌شود.

سورهٔ مائده دربرگیرندهٔ احکام تشریعی و سه داستان است. از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می‌یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می‌یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته‌اند: مراد عائشه رضی‌الله‌عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیهٔ منسوخه‌ای در این سوره وجود ندارد. امّا ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما برآن است که دو آیه در آن منسوخ می‌باشد ــ که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می‌شویم امّا آنچه که همهٔ آنها را به‌هم مربوط می‌سازد، هدف یگانه‌ای‌است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف

عبارت است از: به وجودآوردن امّت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه‌ای ویژه، بر اساس عقیده، جهانبینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عزّوجلّ درالوهیّت، ربوبیّت و حاکمیّت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه‌ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می‌گیرد ...».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ غَيۡرَ مُحِلِّي ٱلصَّيۡدِ وَأَنتُمۡ حُرُمٌۗ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

﴿ای مؤمنان﴾ نقل است که شخصی نزد عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می‌فرماید: (یا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا ✿ ای مؤمنان!) پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می‌کند، یا شرّی است که از آن نهی می‌نماید». آری! ای مؤمنان! ﴿به عقود وفا کنید﴾ مراد از عُقُوْد: عهدها و پیمانهایی‌است که خداوند ﷻ در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمّه‌شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته‌اند و با این سخن خود: (سَمِعْنا وَاَطَعْنا ✿ شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهّد شده‌اند چنان‌که این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می‌کنند نیز می‌شود، از جمله، قراردادها، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیّت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیهٔ کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته‌اید وفا کنید. در

حدیث‌شریف آمده‌است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیّت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود امّا در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفاکردن به پیمانهای بجامانده از دوران جاهلیّت، به آن معاهدات و پیمانهایی محدود می‌شود که در حوزهٔ تعاون و همیاری بر امور خیر قرارداشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

﴿**بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده**﴾ اَنْعام: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می‌شود ﴿**جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهدشد**﴾ و آن عبارت از محرّماتی است که خدای سبحان در آیهٔ (۳) از همین سوره بیان کرده است ﴿**در حالی که نباید شکار را در حال إحرام، حلال بشمارید**﴾ این جمله استثنا از (بَهِيمَةُ الْأَنْعَامْ) است، یعنی: برشما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال إحرام شکار می‌شید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص مُحرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکّه بر مُحرم و غیرآن حرام می‌باشد. مراد از (حُرُم): کسی است که به حجّ، یا عمره، یا به هردو إحرام بسته باشد. ﴿**خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد**﴾ از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حقّ حلال ساختن و حرام ساختن و قانون‌گذاری را دارد، چراکه او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش داناتر است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَلَا ٱلْهَدْيَ وَلَا ٱلْقَلَٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَٰنًا ۚ وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَٱصْطَادُواْ ۚ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ

قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا۟ ۘ وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢﴾

﴿ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید﴾ با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حجّ، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عزّوجلّ را در آنها به‌جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به‌مثابهٔ شعار و نشانه قرار داده شده باشد امّا مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حجّ؛ اعمّ از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدّسات الهی است ﴿و هتک حرمت نکنید ماه حرام را﴾ یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعده، ذی‌الحجّه، محرّم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره گزاران از بیت‌الله‌الحرام، درهم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عزّوجلّ جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماه‌های حرام و غیر آن از ماه‌های سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. امّا به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماه‌های حجّ اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حجّ گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. ﴿و نه﴾ هتک حرمت کنید ﴿هدی را﴾ هَدْی: جمع هَدیَّه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از این که حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به این که مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان

رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند ﴿و نه﴾ هتک حرمت کنید ﴿آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند﴾ و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به غصب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به‌منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنّت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را إبقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیهٔ کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده برگردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین‌وسیله، حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرّض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد». ﴿و نه﴾ هتک حرمت کنید ﴿قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند﴾ یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از رفتن به بیت‌الحرام به منظور ادای حجّ، یا عمره، یا سکونت در حریم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست‌آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حجّ، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حجّ و عمره می‌آمدند و قربانی اهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیهٔ: (یا اَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا لاتُحِلُّوْا شَعَائِرَ اللّٰهِ...) نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. امّا بعد از آن حق تعالی با این فرموده‌اش: (فَلاٰ یَقْرَبُوالْمَسْجِدَالْحَرَامَ بَعْدَ عٰامِهِمْ هٰذٰا ۞ مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند) [توبه / ٢٨]، این حکم را منسوخ کرد. ابن‌جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک ــ چنانچه به وی امان داده نشده

بود ــ جواز دارد ، هرچند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدِس را هم کرده باشد . علما می‌گویند : حتّی اگر مشرک ، برگردن یا بازوهای خویش تماماً پوست درختان حرم را هم آویخته باشد ، کشته می‌شود ، در صورتی‌که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد . ولی جمعی بر آنند که آیهٔ کریمه منسوخ نیست بلکه از مُحکمات است و حکم آن مربوط به حجّاج و زوّار مسلمان می‌باشد . ﴿ **و چون از إحرام خود بیرون آمدید پس** ﴾ می‌توانید ﴿ **شکار کنید** ﴾ در بیرون از سرزمین حرم .

از زیدبن اسلم رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که گفت : رسول خدا ﷺ با یارانشان در حدیبیّه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود ، در این میان ، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند ، از راه رسیدند . اصحاب رسول خدا ﷺ موقع را مغتنم شمرده گفتند : اینک نوبت ماست ، ما نیز اینان را از ورود به حرم باز می‌داریم چنان‌که یارانشان ما را از آن بازداشتند ! پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود : ﴿ **و البتّه کینه‌توزی سخت گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند ، نباید شما را به تعدّی وادارد** ﴾ یعنی : بغض و دشمنی شما با آنان ــ به‌سبب آن‌که شما را از مسجدالحرام بازداشتند ــ نباید شما را به تجاوز برآنان وا دارد . برخی از سلف گفته‌اند : نیکوترین شیوهٔ برخورد با کسی که خدای عزّوجلّ را در مورد تو نافرمانی کرده ، این است که : تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری . پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد .

﴿ **و در بِرّ و پرهیزگاری با یک‌دیگر همکاری کنید** ﴾ یعنی : باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری ، با برخی‌دیگر همکار و مددکار باشید . بِرّ: کلمهٔ فراگیری است که « آیهٔ برّ » در سورهٔ « بقره » آن را تفسیر کرده است . همچنان این **حدیث‌شریف** : « اَلْبِرُّ ما اِطْمَأَنَّتْ اِلَیْهِ النَّفْس ... ❁ برّ چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد ... » . از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (برّ) در اینجا ، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « اَلدّالُّ

عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ ✿ کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون انجام‌دهندهٔ آن کار خیر است». ﴿و با یک‌دیگر بر اثم و عدوان همکاری نکنید﴾ اِثْم: نافرمانی خداوند ﷻ، و عُدوان: تعدّی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دوحال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و برّ و تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز ﴿و از خدا پروا دارید که خدا﴾ بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بر گناه و تجاوز ﴿سخت‌کیفر است﴾.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در این جملهٔ اخیر از این آیه، قرآن‌کریم در بارهٔ یک مسئلهٔ اصولی و اساسی که روح کلّ نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده‌است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیّهٔ لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیّهٔ نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طیّ نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدهاهزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کلّ جهان بر این تعاون متّکی است. با اندکی تأمّل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحلهٔ مردن تا دفن در قبر و حتّی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جلّ شأنه از حکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده‌است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به

تاجر، معمار را به آهنگر ... محتاج ساخته و همهٔ آنان نیازمند به خداوند ﷻ هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی‌بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می‌داشت چه کسی کار دیگری را انجام می‌داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می‌شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین‌المللی‌ای به‌صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین‌المللی که دچار چالش اند، با مشکل بوبرو می‌شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم‌الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوهٔ زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند***میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک ادارهٔ بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می‌داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیّهٔ غذا مقرّر می‌کرد، چه کسی از چنین دستوراتی اطاعت می‌کرد که مثلاً راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصّی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجهٔ این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیّهٔ ساخته شدهٔ منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیّه می‌گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردر با خرج تمام ثروتش قادر به تهیّهٔ یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفادهٔ خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویّه از جاهای

مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشّح بزاق می‌گردد نتیجهٔ کار و فعّالیّت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آیید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طیّ کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن‌هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظّف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ بااندکی تأمّل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند ﷻ به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحلهٔ اجرا در آورده‌است»[1].

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحْمُ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلْمُنْخَنِقَةُ وَٱلْمَوْقُوذَةُ وَٱلْمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا۟ بِٱلْأَزْلَـٰمِ ۚ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ ٱلْيَوْمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِ ۚ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ

---

١ ــ به نقل از تفسیر «معارف القرآن» با تلخیص ــ ترجمهٔ علّامه محمّد یوسف حسین پور.

نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣﴾

﴿بر شما حرام شده است مردار﴾ یعنی: حیوانی که خود ــ بدون ذبح شرعی ــ می‌میرد.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿خون﴾ یعنی: خون ریختهٔ سیّال امّا خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند، مباح است.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿گوشت خوک و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه نامی جز خدا به‌هنگام ذبحش برده باشند﴾ علما دربارهٔ مذبوحه‌ای که بردن نام خدا ﷻ عمداً یا سهواً درآن ترک شده باشد، اختلاف‌نظر دارند، که بیان آرایشان در سورهٔ «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرّمات یادشده، در آیهٔ (۱۷۳) سورهٔ «بقره» نیز گذشت.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه به خفه‌کردن مرده باشد﴾ براثر فعل خود حیوان، یا براثر فعل آدمی، یا به غیرآن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بپیچد تا بمیرد. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد﴾ بی آن‌که ذبح شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که عدیّ‌بن‌حاتم ﷺ گفت: یا رسول‌الله! من شکار را با معراض[1] هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه

۱ــ معراض: تیر بی‌پر و ستبرمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.

اصابت کرد، بدان‌که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفادّ این حدیث شریف منعقد شده‌است.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه از بلندی افتاده باشد﴾ مثلاً به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و براثر آن مرده باشد.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه به شاخ‌زدن حیوان دیگری مرده‌باشد﴾ بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتّی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿آنچه درنده از آن خورده باشد﴾ یعنی: آنچه را که درندهٔ نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان براثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد ﴿مگر آنچه﴾ که بعد از این آفت‌ها ﴿ذبح کرده باشید﴾ یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به‌موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به‌طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه‌کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (مُنخنقه ✿ حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

﴿و آنچه برای نُصب ذبح شده‌است﴾ به‌منظور تعظیم و بزرگداشت آنها ﴿بر شما حرام است﴾ نُصُبْ: سنگهایی بود که در جاهلیّت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح‌شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد می‌گوید: «نُصُبْ، سنگهایی بود در حوالی مکّه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿این‌که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید﴾ اَزلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به‌وسیلهٔ آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دستهٔ اوّل جملهٔ «بکن» و در دستهٔ دوم جملهٔ

«نکن» را می‌نوشتند و دستهٔ سوم سفید بود و هیچ‌چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را ــ مثلاً در ازدواج یا سفر یا امر مهمّ دیگری ــ بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن» بیرون می‌آمد، آن کاری را که برآن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دستهٔ اوّل یا دوم بیرون آید. پس خدای عزّوجلّ این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادّعای علم غیب و از «تکهّن» است.

﴿**اینها همه فسق است**﴾ یعنی: این محرّمات یاد شده، یا این تیرهای ازلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فِسْق) در اینجا، شدیدتر از کفر است ﴿**امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند**﴾ یعنی: امروز آنها از نابودکردن دینتان و این که شما را به دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفهٔ سال دهم هجری در حجّةالوداع نازل شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکّه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان ــ یعنی پرستش بتان ــ بازگردید، مأیوس شده‌اند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «شیطان از این که نمازگزاران در جزیرةالعرب او را پرستش کنند، مأیوس شده‌است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرارگیرد ...». ﴿**پس از آنان نترسید**﴾ از این که بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند ﴿**و از من بترسید**﴾ به‌طور خالصانه تا شمارا همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم ﴿**امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم**﴾ با غالب ساختن آن بر همهٔ ادیان و با کامل‌ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه ــ که روز عرفه نیز بود ــ بر رسول اکرم ﷺ درحالی نازل

شد که خدای عزّوجلّ اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود. روایت شده‌است که مردی از یهودیان نزد عمربن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیهٔ (اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ...). عمر رضی الله عنه فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». ﴿**و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم**﴾ با کامل‌ساختن دین، فتح مکّه، سرکوب کفّار و ناامیدکردنشان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل‌ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: (وَلِاُتِمَّ نِعْمَتِیْ عَلَیْکُمْ...) [بقره/۱۵۰]. ﴿**و دین اسلام را برای شما پسندیدم**﴾ همین دینی را که شما امروز برآنید، به‌عنوان دین پسندیده و آیین برگزیدهٔ خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن‌جریر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ پس از این تاریخ، فقط هشتادویک روز زنده بودند، سپس به‌سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرّمات، نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یادشده، از کمال این دین می‌باشد.

﴿**و هر کس در مخمصه‌ای ناچار شود**﴾ یعنی: هر کس به‌حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگرمحرّماتی که بعد ازآن ذکرشد، گردد ﴿**بی‌آن‌که به گناه متمایل باشد**﴾ یعنی: بی‌آن‌که این محرّمات را به‌قصد لذّت‌جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند ﴿**بی‌تردید خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ بر آن فرد مضطرّ می‌آمرزد و نسبت به وی مهربان است، چراکه آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «فقها برآنند که تناول گوشت مردار ــ بر حسب حالات مختلف ــ گاهی واجب، گاهی مستحبّ و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن

در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیراز آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن‌کثیر می‌گوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد ــ چنان‌که بسیاری از مردم عوام و غیرآنان چنین می‌پندارند ــ بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعاً خدای عزّوجلّ دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».

این آیه بنابر قول محقّقان، آخرین آیهٔ نازل‌شدهٔ قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیهٔ کریمهٔ: (وَاتَّقُوْا يَوْماً تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ اِلَى اللّٰه ...) [بقره/۲۸۱] می‌باشد.

يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمْ ۖ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ ۙ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ ٱلْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَكُلُوا۟ مِمَّآ أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٤﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است: عدیّ‌بن‌حاتم و زیدبن‌مهلهل از رسول‌خدا ﷺ سؤال‌کردند: یارسول‌الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرمایید که از خوردنی‌ها چه‌چیزهایی برما حلال است؟ همان بود که نازل شد: **﴿از تو می‌پرسند چه‌چیز﴾** از خوراکی‌ها **﴿برایشان حلال شده است؟ بگو﴾** ای پیامبر ﷺ **﴿برای شما همهٔ پاکیزه‌ها حلال گردیده﴾** یعنی: هرآنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در

کتاب خدا ﷻ، یا سنّت پیامبرش، یا اجماع امّت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طیّبات) را به حیوانات ذبح‌شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا ﷻ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند ﴿**و آنچه دست‌آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالتی که شکار تعلیم‌دهندگانید**﴾ مُکَلِّب: مربّی سگهای شکاری است که کیفیّت شکارکردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربّی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مُکلِّب می‌نامند. پس مُکلِّب کسی است که انواع فوت‌وفن‌های شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزتان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرغ و باز که انسان به کمک آنها شکار می‌کند. قُرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام خدا ﷻ را برآن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می‌شود». ﴿**که با آنچه خدا به شما آموخته‌است**﴾ یعنی: با آنچه که خداوند ﷻ در شما آفریده‌است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین‌دادن حیوانات شکاری را به‌وسیلهٔ آن فرامی‌گیرید ﴿**آنها را دست‌اموز می‌کنید**﴾ و در نتیجهٔ آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانهٔ شکاری‌بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به‌طور مکرّر و حدّاقل تا سه‌بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. ﴿**پس**﴾ اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند ﴿**از آنچه برای شما نگه‌داشته‌اند بخورید**﴾ امّا اگر خود آنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه‌داشته‌اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این **حدیث‌شریف** رسول اکرم ﷺ در خطاب به عدیّ‌بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست‌آموز خویش را به‌شکار فرستادی و

نام خدا ﷻ را بر آن بردی ، از آنچه برای تو می‌گیرد و نگه‌می‌دارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد ، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه‌داشته باشد » .

ولی برخی از فقها گفته‌اند : اگر پرندهٔ شکاری از شکار خویش خورد ، خوردن آن ، شکار را حرام نمی‌گرداند زیرا صرف انس‌گرفتن پرندهٔ شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار ، نشانهٔ آموزش‌دیدگی وی است . ﴿ **و نام خدا را بر آن ببرید** ﴾ یعنی : بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار ، نام خدا ﷻ را ببرید و اگر صیّاد نام خدا ﷻ را بر آن نبرد ، آن شکار در نزد جمهور فقها ــ بجز شافعی ــ حلال نیست ، مگر این که نام خدا ﷻ را به فراموشی ترک کرده باشد . و اگر صیّاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود ، باید آن را ذبح کند و نام خدا ﷻ را بر آن ببرد . گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است ، باید در هنگام شلیک‌کردن تیر به‌سوی صید ، نام خدا ﷻ برده شود . ﴿ **و از خداوند پروا کنید** ﴾ یعنی : از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق بپرهیزید ﴿ **که الله زود حساب کننده است** ﴾ و از شما در برابر افعالتان حساب می‌گیرد .

ٱلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ ۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ وَ
طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ ۖ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ
مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِىٓ أَخْدَانٍ ۗ وَمَن يَكْفُرْ

بِٱلْإِيمَـٰنِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُۥ وَهُوَ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٥﴾

﴿**امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده**﴾ حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منّت خویش، تکرار فرمود ﴿**و طعام اهل کتاب برای شما حلال است**﴾ طعام: نام هرچیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحهٔ اهل‌کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزهٔ یهود و نصاری ــ بدون فرق میان گوشت و غیرآن ــ برای مسلمین حلال است. امّا در اینجا مراد آیه از طعام ــ از باب ذکر عام و ارادهٔ خاصّ ــ مذبوحهٔ اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن‌عمر رضی الله عنهم گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیرخدا ﷻ را در هنگام ذبح حیوان برآن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک رحمه الله گفته است: «بردن نام غیرخدا ﷻ از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیّت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی درصورتی‌که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحهٔ وی بی‌هیچ خلافی حلال است زیرا این خبر به صحّت رسیده‌است که رسول خدا ﷺ از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحهٔ مجوس (آتش‌پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحهٔ ملحدان و بت‌پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. امّا بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چراکه این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد ﴿**و طعام شما برای آنان حلال است**﴾ یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحهٔ خویش إطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحهٔ آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به‌مثل و مبادلهٔ نیکویی‌هاست.

﴿و﴾ نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است ﴿ازدواج با زنان عفیفهٔ مؤمن﴾ نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عفیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحّت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز ــ بجز امام احمدبن‌حنبل ــ عفّت را شرط صحّت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند ﴿و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به انان کتاب داده شده﴾ نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیهٔ کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد امّا از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به‌میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال‌بودن زن کتابی برای ما ــ در نزد جمهور فقها ــ پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیهٔ کریمه زنان آزاد عفیفهٔ یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکارهٔ آنها ﴿به شرط این‌که مهرهای آنان را به آنان بپردازید﴾ این قید دلیل بر آن است که مهر، حقّ زن است ــ چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان ــ بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان‌که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن که همانا دادن مهر به زن باشد، واجب است ﴿و﴾ به شرط این که ﴿عفّت جوینده باشید﴾ یعنی: انگیزهٔ شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفّت برای خودتان باشد ﴿نه شهوت رانان﴾ یعنی: نه به زنای آشکار روآورندگان ﴿و نه آن‌که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید﴾ با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خَدَن: در اینجا به‌معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هردو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ؛ عفّت‌جویی، عدم روآوردن به زنای آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عفیفه‌بودن آنها را شرط قرارداد ﴿و

هر کس به ایمان کفر ورزد ﴾ یعنی : هر کس مُرتَد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد ﴿**قطعاً عمل** ﴾ نیک سابق ﴿**وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است** ﴾ زیرا بهشت را باخته و به‌جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده‌است پس چه زیانی از این بزرگتر می‌باشد؟!

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَ
أَيْدِيَكُمْ إِلَى ٱلْمَرَافِقِ وَٱمْسَحُواْ بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ ۚ
وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَٱطَّهَّرُواْ ۚ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ
مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ
صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ ۚ مَا يُرِيدُ
يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ
نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

﴿**ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید** ﴾ و بی‌وضو بودید ﴿**پس روهای خود را بشویید** ﴾ با آب و وضو بگیرید. فریضهٔ وضو قبلاً با فرضیّت نماز در مکّه فرض گردیده بود و در اینجا بر فرضیّت آن تأکید می‌شود تا جزء آیات تلاوت‌شدهٔ قرآن قرار گیرد. یادآور می‌شویم که وضوگرفتن برای هر وقت نمازی مستحبّ است و فقط آن‌گاه فرض می‌شود که انسان بی‌وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته

باشد . انس‌بن مالک رضی الله عنه فرمود : « رسول خدا ﷺ به هنگام ادای هر نماز ، وضویی جدید می‌گرفتند . از وی پرسیده‌شد : شما چگونه عمل می‌کردید ؟ فرمود : ما نمازها را ــ تا آن‌گاه که بی‌وضو نمی‌شدیم ــ با یک وضو می‌خواندیم » . بنابراین ، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبّی است ، امّا فضیلت زیادی دارد ، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « وضو بالای وضو ، نوری بر بالای نور است » . نقل است که : « هر کس بر بالای وضو ، وضو کند برایش دَه حسنه نوشته می‌شود » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه همهٔ نمازها را با یک وضو خواندند ، عمر رضی الله عنه از ایشان پرسید : امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی‌کردید . رسول خدا ﷺ فرمودند : « ای عمر ! من قصداً این کار را کردم » ، یعنی : تا چنین تصوّر نشود که وضو کردن برای هر نماز ، واجب است .

فقها گفته‌اند : مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنان‌که بر خلال‌کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و درصورتی که ریش انبوه باشد ، خلال‌کردن آن مستحبّ است . در مذهب مالک و شافعی ، مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحبّ ، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحبّ است. ﴿و﴾ **بشویید ﴿دستهای خود را تا مِرفَق﴾** مِرْفَقْ: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند ، باید آب را بر هردو آرنج خویش نیز سرازیر نماید **﴿و سرهای خود را مسح کنید﴾** با آب . فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر ، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کلّ سر و در نزد شافعی؛ حدّاقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود ، در این‌باره کافی است حتّی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد . همچنین در مذهب شافعی ، تکرار مسح تا سه‌بار مستحبّ است ، در مذهب احناف ، سه‌بار مسح با یک آب مستحبّ است و در مذهب احمدبن حنبل ، یک‌بار مسح‌کردن کافی است **﴿و پاهای خود را تا شتالنگ بشویید﴾** شتالنگ : قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان

مدوّرمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث دربارهٔ شستن پا بسیار است، از آن جمله در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند ﷻ نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده‌است.

﴿**و اگر جنب بودید پس غسل کنید**﴾ یعنی: تمام بدن خود را با آب بشویید، طوری‌که چیزی از آن ناشسته باقی نماند ﴿**و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمّم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید**﴾ تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سورهٔ نساء (آیهٔ/۴۳) به‌طور شافی و کافی بیان شد، همچنین سخن دربارهٔ ملامست زنان و تیمّم بر خاک پاک در آنجا گذشت. ﴿**خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری قرار دهد**﴾ در باب طهارت، به‌همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب ــ به‌عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش ــ رخصت تیمّم داد ﴿**لیکن می‌خواهد تا شما را پاک سازد**﴾ از گناهان، یا می‌خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به‌وسیلهٔ وضو از پلیدی‌های حسّی و معنوی هر دو پاک شده و در نماز پاک و مصفّا به محضر پروردگارش قرار می‌گیرد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی‌ریزند. ﴿**و**﴾ خداوند ﷻ می‌خواهد که ﴿**نعمت خود را بر شما تمام کند**﴾ با رخصت‌دادن تیمّم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می‌خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیلهٔ مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است ﴿**باشد که شکرگزاری کنید**﴾ نعمت‌های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحقّ ثواب شکرگزاران گردید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است».

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: اَشْهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلاَّاللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ مگر این که درهای هشت‌گانهٔ بهشت برایش گشوده می‌شود که از هر دری می‌خواهد به آن درآید». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ ✿ خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک‌شدگان قرارده».

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

﴿و نعمت الله را بر خود به‌یاد آورید﴾ مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است ﴿و﴾ به‌یاد آورید ﴿میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم﴾ یعنی: به‌یاد آورید پیمان خود را هنگامی‌که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا ﷻ عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خدا ﷺ در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هر کس دیگری هم که به اسلام مشرّف می‌شد، با رسول خدا ﷺ براین شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت می‌کند بر این که سخن مؤمنان: (سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا ✿ شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خدا ﷺ نیز هست.

خدای عزّوجلّ این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»[1]، به امر و اذن او بود چنان‌که می‌فرماید: (اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ

۱ــ داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

اللّٰهْ ۞ ای پیامبر! همانا کسانی‌که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند ...) [فتح/١٠]. بایستهٔ یادآوری است که این آیه با آیهٔ اوّل این سوره: (یَا أَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا اَوْفُوْا بِاالْعُقُوْد...) در معنی به‌هم پیوسته است. در کتب حدیث آمده‌است که صیغهٔ بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ چنین بود: «بَایَعْنَا رَسُولَ اللّٰهِ عَلَیَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ، فِیْ مَنْشَطِنَا وَ مَکْرَهِنَا، وَ أَثْرَةً عَلَیْنَا، وَ أَنْ لانُنَازِعَ الْاَمْرَ أَهْلَهُ ۞ با رسول خدا ﷺ بر شنیدن و فرمان‌بردن در همهٔ اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به‌عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر این که در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (اَلَسْت) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیهٔ کریمهٔ: (وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ...) [اعراف/١٧٢]، از آن خبر داده است. مجاهد می‌گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به‌یاد نمی‌آوریم امّا همین‌که خدای عزّوجلّ از آن به ما خبر داده، کافی‌است». ﴿و از خدا پروا دارید﴾ در شکستن پیمان ﴿که خداوند به راز دلها﴾ یعنی: به آنچه که دلها از خیر و شرّ پنهان می‌دارند ﴿آگاه است﴾ این جمله، هم وعده و هم وعید است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُواْ ۚ ٱعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا﴾ یعنی: به برپاداشتن حقّ الله ﷻ متعهّد باشید و برآن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزهٔ طمع در ثواب و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان.

تفسیر نظیر آن در سورهٔ نساء (آیهٔ/۱۳۵) نیز گذشت. تعبیر (قَوّامِیْنَ) به صیغهٔ مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حقّ الهی بپاخیزند ﴿**گواهی‌دهندگان به قسط باشید**﴾ نه به ستم. قِسْط: عدل است ﴿**و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت وانداردِ**﴾ در حقّ آنان تا گواهی‌ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید ﴿**عدالت کنید که آن**﴾ یعنی عدالت ﴿**به تقوا نزدیکتر است**﴾ همان تقوایی که نه یک‌بار بلکه همیشه به آن مأمور شده‌اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیزنمودنتان از آتش دوزخ نزدیکتر است ﴿**و از خدا پروا دارید**﴾ در اوامر و نواهی وی ﴿**که خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می‌باشد.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

﴿**خدا کسانی را که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است**﴾ این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

﴿**وکسانی که کافر شدند و آیات**﴾ تشریعی و تکوینی ﴿**ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ**﴾ که هرگز از آن جدایی ندارند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن

يَبْسُطُوٓاْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ عَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

﴿ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که قومی آهنگ آن کردند که برشما دست یازند﴾ و به قتلتان برسانند ﴿و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند﴾ زیرا اوست که مصائب و بلیّات را از ایشان دفع می‌کند و هم‌او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی، نعمتی‌است مکرّر که صحابه ﷺ آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می‌کنند.

از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: یهودیان بنی‌نضیر خواستند تا در یک سوء قصد برنامه‌ریزی شده علیه جان پیامبر ﷺ، سنگی بزرگ را از فراز قلعهٔ خویش بر سر پیامبر ﷺ و همراهانشان که به‌منظور فیصله‌دادن قضیه‌ای به آنجا رفته‌بودند، بیفگنند. جبرئیل ﷺ آمد و پیامبراکرم ﷺ را از این توطئه باخبر ساخت، همان بود که رسول خدا ﷺ و یاران همراهشان بی‌درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن‌گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیهٔ کریمه، این روایت جابربن عبدالله ﷺ است: «رسول خدا ﷺ در یکی از سفرها به محلّی فرود آمدند و یارانشان برای دورماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایهٔ درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا ﷺ نیز شمشیر خویش را به درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی‌ای برجست و شمشیر آن حضرت ﷺ را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به‌سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ رسول خدا ﷺ با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه‌بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم ﷺ باکمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن

اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا ﷺ یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند درحالی که او در کنار ایشان نشسته بود امّا او را مجازات نکردند».

با تأمّل در این مقطع از آیات، ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ ندای (ای مؤمنان) را پنج‌بار تکرار نموده است؛ بار اوّل: در امر به وفا به عهدها و پیمان‌ها. بار دوم: در کار حلال‌ساختن امور معیّنی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت‌ها. همچنان ملاحظه می‌کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می‌شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به‌یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی‌های حسّی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که: در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت‌های الهی را بر خود به‌یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به‌هم پیوسته می‌باشند.

۞ وَلَقَدْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا ۖ وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ ۖ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيْتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ

عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۚ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١٢﴾

﴿و همانا خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت﴾ به‌طور مؤکّد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید ﴿و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم﴾ نقیب: سالار و سرکردهٔ قوم است ــ چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به‌نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعهٔ اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصوّر برآنان چیره شد که بنی‌اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی‌اسرائیل مخفی نگهداشته و آن را فقط با موسی علیه السلام در میان گذارند. امّا پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطّلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حملهٔ بنی‌اسرائیل به فلسطین کلاً خنثی گردید و بنی‌اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره‌گریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریّت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن‌شان.

﴿و خداوند گفت﴾ به بنی‌اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: ﴿من با شما هستم﴾ با نصرت و یاری و حمایت خود ﴿اگر نماز را

برپاداشتید ﴾ به شیوهٔ درست آن، همان‌گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم ﴿**و اگر زکات را دادید** ﴾ مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود ﴿**و اگر به پیامبران من ایمان آوردید** ﴾ بدون فرق نهادن میان احدی از آنان ﴿**و ایشان را تقویت کردید** ﴾ یعنی: اگر ایشان را گرامی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید ﴿**و اگر الله را وام دادید وامی نیک** ﴾ یعنی: اگر در راههای خیر بی هیچ منّت و آزاری إنفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: ﴿**البتّه از شما گناهان شما را نابود سازم و البتّه شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم امّا اگر پس از این** ﴾ میثاق ﴿**کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است** ﴾ یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا ﷻ است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خدا ﷺ در شب عقبه ــ در آستانهٔ هجرت به مدینه ــ که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبّیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نُه‌تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا ﷺ را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده‌تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و پیمان بستند. چنان‌که تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده‌است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی‌اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنان‌که در آیهٔ بعدی می‌خوانیم. پس هر کس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدام‌یک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دلهای مردم بسیار سخت شده‌است پس باید به دنبال راهی باشیم که دلهایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا ﷻ نیست.

فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ۖ يُحَرِّفُونَ
ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ ۙ وَنَسُوا۟ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ ۚ وَلَا تَزَالُ
تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ ۚ إِنَّ
ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

﴿**پس به‌سبب پیمان‌شکنی‌شان، لعنت‌شان کردیم**﴾ یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم ﴿**و دلهایشان را سخت گردانیدیم**﴾ چنان‌که خیری را فرانمی‌گیرند و دربرابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقّت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تابدانجا که ﴿**کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند**﴾ یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند[1] و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترابستن بر خدای عزّوجلّ و تغییردادن وحیش وجود ندارد ﴿**و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند**﴾ یعنی: آنان بخش بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند ﴿**و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی**﴾ خائِنَةٌ: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به کار می‌برند ﴿**مگر عدهٔ اندکی از آنان**﴾ آنان مؤمنان ایشان ــ چون عبدالله‌بن سلام و یارانش ــ هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته‌باش ﴿**پس از آنان درگذر و إعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد**﴾ یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل درگذر و از کردار

۱ــ نگاه کنید به تفسیر آیهٔ (۴۶) از سورهٔ «نساء».

ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف‌نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیهٔ/۲۹) از سورهٔ «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: (قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرْ...)؛ و پیامبر ﷺ را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلّت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذْنَا مِيثَٰقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

﴿**و از کسانی که گفتند: ما نصاراییم؛ میثاق آنان را گرفتیم**﴾ یعنی: از کسانی که به ادّعای نصرت‌دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نیز مانند پیشینیانشان از بنی‌اسرائیل ــ که قبلاً ذکرشان رفت ــ پیمان گرفتیم ﴿**پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند**﴾ یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی‌درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت‌پا افگندند ﴿**پس ما هم تا روز قیامت میانشان**﴾ یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصاً میان نصاری ﴿**دشمنی و کینه افگندیم**﴾ که به فرقه‌های متعدّدی ــ چون یعقوبیّه، نسطوریّه و ملکانیّه ــ تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد ﴿**و خداوند به‌زودی آنان را از آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد**﴾ یعنی: به زودی جزای پیمان‌شکنی‌شان را در روز قیامت در می‌یابند.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: به‌فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فروگذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امّت می‌انجامد پس ما

امّت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم ، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عزّوجلّ میان دلهایمان الفت افکند .

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ﴿١٥﴾

﴿ای اهل کتاب! پیامبر ما﴾ یعنی : حضرت محمّد ﷺ ﴿به‌سوی شما آمده‌است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی﴾ تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود ﴿پنهان داشته‌اید﴾ چون آیهٔ « رجم » ، داستان « اصحاب شنبه » که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزّمان ﴿را بر شما روشن کند و از بسیاری﴾ دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید ﴿در می‌گذرد﴾ و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیّت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد . یا معنی این است : از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین ، شما را در قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند ، مؤاخذه نمی‌کند ﴿هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است﴾ مراد از نور : حضرت محمّد ﷺ اند . بعضی گفته‌اند : مراد از نور ، اسلام یا قرآن است .

يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿١٦﴾

﴿که خداوند به‌سبب آن﴾ نور و کتاب روشن ﴿کسانی را که از رضای او پیروی

می‌کنند ﴾ یعنی : از آنچه که او پسندیده و به آن راضی است ﴿**به‌سوی راههای سلامت** ﴾ و نجات از عذاب ﴿**رهنمون می‌گردد** ﴾ راههایی که به « دارالسّلام » که همانا بهشت‌برین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرّاست ﴿**و آنان را به اراده** ﴾ و توفیق ﴿**خویش از تاریکی‌ها** ﴾ ی کفر و شرک و شکّ و نفاق و فسق و فجور ﴿**به‌سوی نور** ﴾ اسلام ﴿**بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شان می‌کند** ﴾.

از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که گفت : یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمده و حکم « رَجْم » را از ایشان پرسیدند . رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند : داناترین شما کیست ؟ آنها به‌سوی « ابن‌صوریا » اشاره کردند . رسول خدا ﷺ ابن‌صَوریا را به خداوندی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمانهایی از آنان گرفت ، سوگند دادند که : حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادّعای پیامبر اسلام ﷺ در بودن آیهٔ رجم در تورات ، با واقع امر منطبق نیست ؟ ابن‌صوریا از سوگندهای جدّی رسول خدا ﷺ به لرزه درآمد و از بیم عذاب ، حقیقت را افشا نمود و گفت : واقعیّت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد ، آیهٔ رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به‌جای رجم ، سر مجرم را تراشیدیم . همان بود که رسول خدا ﷺ به رَجْم زناکار یهودی حکم کردند و این آیهٔ کریمه نازل شد .

لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا

بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

﴿کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند﴾ یعنی: با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت خدایی دهند ﴿بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه‌کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟﴾ یعنی: چه کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند ﷻ از این کار نیست، نتیجهٔ طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و ربّ و معبود برحقّی وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته‌شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به‌راستی خدا بود، چرا این حملهٔ ــ به ظنّ شما ــ نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام دررسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر ــ این گرامی‌ترین موجود برای خود ــ نداشته، مسلّماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا ﷻ از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است ﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه مابین آنهاست، از آنِ خداست، هرچه بخواهد، می‌آفریند﴾ چنان‌که عیسی را بدون واسطهٔ پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است‌بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می‌آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می‌آفریند؛ چون آفرینش عیسی ﷺ و بدون مرد و زن هم انسان می‌آفریند؛ چون آفرینش آدم ﷺ ﴿و خدا بر هرچیزی تواناست﴾ و اینها همه دلایل روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیروی استدلال می‌کنید.

سیاق آیات همه در ردّ بر نصاری است.

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَٰٓؤُا۟ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

﴿و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم﴾ یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادّعا کردند که برای «عُزیر» ادّعا کرده بودند، آنجا که گفتند: (عُزیر پسر خداست)! نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می‌پنداشتند ــ آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست)! ــ به خود نیز منسوب ساختند پس خود را ــ به‌صرف ادّعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده ــ دوستان خدا ﷻ و پسران وی پنداشتند ﴿بگو﴾ اگر به‌راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید ﴿پس چرا﴾ خداوند ﷻ ﴿شما را بر گناهانتان عذاب می‌کند﴾ با کشتن و مسخ کردتتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سرنمی‌زند درحالی که از شما گناه صادر می‌شود؟! آیا نمی‌دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی‌کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می‌گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادّعایتان دروغ گویید ﴿بلکه شما هم بشری هستید از جملهٔ کسانی که﴾ حق تعالی ﴿آفریده‌است﴾ همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: ﴿هرکه را بخواهد، می‌آمرزد و هرکه را بخواهد، عذاب می‌کند﴾ یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شرّ

محاسبه می‌کند و هر کس را دربرابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته‌است که هرکه را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را ــ اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند ﴿**و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به‌سوی اوست**﴾.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان‌بن اضاء، بحریّ‌بن‌عمرو و شاس‌بن عدی نزد رسول خدا ﷺ آمدند و با آن حضرت ﷺ گفت‌وگو کردند. رسول خدا ﷺ آنان را به‌سوی خدای عزّوجلّ دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمّد! تو ما را از چه‌چیز می‌ترسانی؟ آیا نمی‌دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیهٔ: (وَ قَالَتِ الْيَهُوْدُ وَالنَّصَارٰى نَحْنُ...) را نازل فرمود.

يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُوا۟ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَآءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾

﴿**ای اهل کتاب! هرآینه پیامبر ما**﴾ حضرت محمّد ﷺ ﴿**به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند**﴾ حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می‌کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید ﴿**در دوران فترت رسولان**﴾ زیرا قبل از بعثت حضرت محمّد ﷺ، رسالت آسمانی مدّت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: «میان میلاد عیسی و

محمّد ﷺ پانصدوشصت‌ونُه سال فاصله بود». ابن‌کثیر می‌گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت ﷺ در آن برهه از زمان، از کامل‌ترین نعمتها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همهٔ بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همهٔ بندگان ــ بجز اندکی از احبار یهود و زهّاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسّک باقی مانده بودند ــ خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به‌سوی شما آمده است: ﴿**تا نگویید**﴾ در روز قیامت ﴿**که هیچ مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای نزد ما نیامد**﴾ یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویید ﴿**پس قطعاً برای شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای آمده است**﴾ یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده‌بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده‌است که مؤمنان را بشارت و کفّار را بیم می‌دهد ﴿**و خدا بر هرچیزی تواناست**﴾ پس از کمال قدرت وی است که حضرت محمّد ﷺ را با این‌همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت‌قدم و استوار و نافرمانان را در گمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٠﴾

﴿**و یادکن زمانی را که موسی به‌قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید**﴾ در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا ﷻ را اجمالاً بر خود به‌یاد آورند، آن‌گاه ــ به‌طور خاصّ ــ سه نعمت از این نعمتها را به تفصیل این‌گونه یادآوری

کرد : ﴿آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرارداد و شما را پادشاهانی ساخت﴾ یعنی : در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شمارا پادشاه ساخت . اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلاً نزدیکان شاه می‌گویند : ما پادشاهانیم ! بعضی گفته‌اند : مراد از (مُلُوْکاً) این است که : آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند ، بعد از آن‌که مملوکانی در قبضهٔ تصرّف فرعون و قبطیان بیش نبودند . مجاهد می‌گوید : (وَ جَعَلَکُمْ مُلُوْکاً) به این معنی است : شمارا صاحب خانه‌ها ، همسران و خدمتکاران گردانید » . به تأیید این دیدگاه تفسیری ، روایت شده است که : « مردی از عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص رضی الله عنه پرسید : مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم ؟ عبدالله به وی گفت : آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی ؟ مرد پاسخ داد : آری ! گفت : آیا مسکنی داری که درآن سکونت گزینی ؟ مرد پاسخ داد : آری ! گفت : پس تو از اغنیا هستی . آن مرد گفت : خدمتکاری نیز دارم . عبدالله گفت : در این صورت از پادشاهان هستی » . ﴿و داد به شما﴾ یهودیان ﴿آنچه که به هیچ‌یک از عالمیان نداد﴾ چون نعمت منّ و سلوی ، سنگ چشمه‌بار ، ابر سایه‌بان در صحرای سینا ، کثرت انبیا علیهم السلام ، کثرت شاهان و غیراین از نعمتها . یا معنی این است : داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی‌اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره‌های بنی‌آدم ، شریف‌ترین مردم بودند . ابن‌کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است .

يَٰقَوْمِ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْأَرْضَ ٱلْمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِى كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِكُمْ فَتَنقَلِبُوا۟ خَٰسِرِينَ ﴿٢١﴾

آن‌گاه موسی علیه السلام بر یادکرد نعمت ، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد ، امر این بود : ﴿ای قوم من! به سرزمین مقدّس﴾ فلسطین ﴿درآیید﴾ مقدّس : یعنی پاک

شده ، یا مبارک ﴿که خداوند برای شما مقرّر داشته است﴾ یعنی : خداوند ﷻ آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوای شما گردانیده است . امّا باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند ، خداوند ﷻ به وسیلهٔ بندگان شایسته‌اش آنهارا از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه‌کارترین قوم روی زمین هستند ، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند .

و نهی موسی به آنان این بود : ﴿و بر پشت خود روگردان نشوید﴾ یعنی : از فرمان من رونگردانید و به عقب بازنگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به‌سبب ترسویی و ضعف ، بر زمین نگذارید ﴿که﴾ در آن صورت ﴿زیانکار می‌شوید﴾ و خیر دنیا و آخرت را از دست می‌دهید .

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾

﴿گفتند : ای موسی ! در آنجا قومی زورآور هستند﴾ یعنی : در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند ، مجبور می‌گردانند . مراد از آنان : قوم « عمالقه » اند ﴿و تا آنان از آنجا بیرون نروند ، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم﴾ یعنی : با جنگ وارد آن نمی‌شویم ﴿پس اگر از آنجا بیرون روند﴾ بدون جنگ ﴿ما وارد می‌شویم﴾ . این بیان صریح علّت امتناعشان از ورود به فلسطین است ، یعنی : عدم ورود ما به آن ، علّتی جز این ندارد .

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ

ٱلْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَٰلِبُونَ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

﴿دو مرد از آنان که می‌ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند﴾ آن دو مرد، یوشع‌بن‌نون و کالب‌بن‌یوفنا از نقبای دوازده گانهٔ بنی‌اسرائیل و از خداترسان و متّقیان بودند. یا آنها از ضعف و جُبن بنی‌اسرائیل می‌ترسیدند. و خداوند ﷻ با پایدارساختن‌شان در ایمان و دادن یقین به وعده‌های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: ﴿ای قوم! از راه دروازه بر آنان وارد شوید﴾ یعنی: از دروازهٔ شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید ﴿که اگر از آن درآمدید، قطعاً پیروز خواهیدشد﴾ آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده‌های الهی داشتند، گفتند چنان‌که در پایان سخنشان افزودند: ﴿و اگر مؤمنید، به خدا توکّل کنید﴾ زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکّل است. توکّل: عبارت است از: قطع علایق و پیوندهای قلبی از غیر خدا ﷻ و ترک کرنش و تملّق ناروا در برابر مخلوقات وی.

قَالُوا۟ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَآ أَبَدًا مَّا دَامُوا۟ فِيهَا ۖ فَٱذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿گفتند﴾ بنی‌اسرائیل به حضرت موسی ﷺ ﴿ای موسی! ما ابداً در آن وارد نمی‌شویم مادام که آنان﴾ یعنی: عمالقه ﴿در آنجا هستند﴾ این سخنشان از روی جُبن و بزدلی، یا به‌انگیزهٔ عناد و جسارت بر خدای عزّوجلّ و رسول وی بود. به‌این‌ترتیب، آنها ورود به شهر بیت‌المقدِس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر

(اَبَداً) مؤکّد ساختند، آن‌گاه ورود به آن را به بیرون رفتن جبّاران از آن مشروط ساختند ﴿**پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین‌جا می‌نشینیم**﴾ یعنی: ما پیوسته در این مکان می‌مانیم، نه با تو پیش می‌رویم و نه به عقب برمی‌گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عزّوجلّ و صفات وی و به انگیزهٔ کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خدا ﷺ در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقدادبن‌عمرو رضی الله عنه به‌نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین‌جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله‌ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آن‌گاه دیدم که چهرهٔ مبارک آن حضرت ﷺ از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَآ أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَٱفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**گفت**﴾ موسی علیه السلام از باب شکوی به‌سوی پروردگار خویش: ﴿**پروردگارا! من**﴾ در راه یاری‌دادن دینت ﴿**جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم**﴾ امّا قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! ﴿**پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز**﴾ ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ ۗ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال به موسی ﴿پس آن سرزمین﴾ یعنی: سرزمین مـقدّس ﴿چهل سال﴾ نه بیشتر از آن ﴿بر آنان﴾ یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان ﴿حرام شده است﴾ به‌سبب سر بـاززدنشان از جـنگ بـا سـتمگران ﴿در زمـین سـرگردان می‌شوند﴾ و حیران و سرگشته این‌سو و آن‌سو می‌روند و می آیند، بی آن که راه و مقصد روشنی در پیش داشته باشند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «بنی‌اسرائیل در طول این چـهل سـال، هـرروز بـامداد بـه‌راه افـتاده سـرگشته و حـیران در بـیابانها راه می‌پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حـیرانـی و پـریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تِیْه» یعنی محلّ سرگردانَی و گم‌گشتگی نامید و موسی علیه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان‌که موسی و هارون علیهما السلام و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل‌سال متجاوز بود، در تـیه در گـذشتند و چـون آن چـهل سـال گذشت، یوشع‌بن‌نون که بعد از موسی علیه السلام رهبر قوم گردید، آنان را به خـیزش و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به‌دست موسی علیه السلام بر مبانی ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسّران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی‌شویم مادام که آن جبّاران در آن هستند ...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. ﴿پس﴾ ای موسی! ﴿بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش﴾ بدین‌سان خدای عزّوجلّ به‌سبب ترک جهاد فـرض، دوبـار آن گـروه از بنی‌اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می‌کنیم که این داستان، متضمّن سرزنش یهود و بیان رسوائی‌هایشان و

نیز مخالفتهایشان با خدای عزّوجلّ و پیامبر وی است.

۞ وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَىْ ءَادَمَ بِٱلْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ ٱلْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و﴾ای پیامبر خاتم ﷺ! ﴿بر آنان داستان دو پسر آدم را به‌راستی بخوان، هنگامی که هریک از آن‌دو قربانی‌ای عرضه داشت﴾ قُرْبان: آنچه که به‌وسیلهٔ آن به خدای عزّوجلّ تقرّب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای ﴿پس، از یکی از آن دو﴾ قربانی‌اش ﴿پذیرفته شد﴾ او هابیل بود ﴿و از دیگری پذیرفته نشد﴾ که او قابیل بود.

ابن‌کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «درآن زمان سنّت چنان بود که حوّا در یک شکم دو فرزند توأمان به‌دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این‌کار درآن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره و خواهر قابیل زیبا بود. آدم علیه‌السلام طبق سنّت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد امّا قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم علیه‌السلام گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هردویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هر کس که پذیرفته‌شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشهٔ گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی

بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عزّوجلّ قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد امّا قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» **﴿گفت﴾** قابیل به هابیل **﴿حتماً تو را خواهم کشت﴾** انگیزهٔ وی از این سخن، غیرت و رشک بود **﴿هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد﴾** گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾

﴿اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی﴾ یعنی: اگر قصد قتلم را بکنی **﴿من دستم را به‌سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چراکه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم﴾** یعنی: من عمل تبه‌کارانهٔ تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هردو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان‌که علّت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از ربّ‌العالمین است.

این سخن هابیل به‌معنی تسلیم‌شدن وی به قتل است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «آن‌گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایّوب سختیانی می‌گوید: «درحقیقت اوّلین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان‌بن عفّان رضی الله عنه بود». چنان که سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه به هنگام فتنهٔ زمان عثمان رضی الله عنه گفت: گواهی می‌دهم که این **حدیث‌شریف** را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند: «همانا به‌زودی فتنه‌ای روی خواهدداد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یارسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام

وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم [هابیل] باش».

هرچند در شریعت ما دفاع از نفس ــ اجماعاً ــ جایز است و کسی که به‌ناحق مورد هجوم قرار می‌گیرد، مأمور به دفاع از خود می‌باشد امّا در این که این دفاع بر وی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد امّا قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به‌دلیل این فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ و اگر خداوند بعضی از مردم را به‌وسیلهٔ بعضی‌دیگر دفع نمی‌کرد، همانا فساد زمین را فرا می‌گرفت) [بقره/۲۵۱]. گفتنی است که ارجحیّت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آن‌گاه که فتنه به‌پاخاسته بود و هریک از طرفین چنین می‌پنداشت که در راه خدا ﷻ می‌جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس ــ به‌دلیل همین آیات ــ اولی و ارجح است.

إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾

هابیل در ادامه گفت: ﴿**من می‌خواهم که گناه مرا ببری**﴾ یعنی: گناه کشتن مرا ﴿**و گناه خود را**﴾ یعنی: گناهانی را که قبل از کشتنم مرتکب شده‌ای، نیز برداری، و به‌سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می‌شویم که آن گناهان قابیل عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد ﴿**پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران**﴾ یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَّعَتْ لَهُۥ نَفْسُهُۥ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصْبَحَ مِنَ

ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٣٠﴾

﴿پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود﴾ یعنی: نفس «امّاره باالسّوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصوّر را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت ﴿پس﴾ با آهنی که در دست داشت ﴿او را کشت و از زیانکاران شد﴾ با ریختن خون به‌ناحقّ برادر.

فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِى ٱلْأَرْضِ لِيُرِيَهُۥ كَيْفَ يُوَٰرِى سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَٰوَيْلَتَىٰٓ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا ٱلْغُرَابِ فَأُوَٰرِىَ سَوْءَةَ أَخِى ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را﴾ با چنگال و منقارش ﴿می‌کاوید تا بدین‌وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند﴾ آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی‌دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اوّلین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند ﷻ دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و درنهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن‌گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افگند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید ﴿گفت: ای ویل بر من!﴾ وَیْل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به‌معنی هلاکت است، یعنی: ای‌خاک نابودی برسرم باد! ﴿آیا ناتوان هستم از آن‌که مانند این زاغ باشم و سوأت برادر خود را بپوشم﴾ سَوأَتْ: یعنی پیکر جان‌باختهٔ قابیل را. ﴿پس از پشیمان‌شدگان شد﴾ آن‌گاه

با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی‌شود، مگر این که اوّلین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اوّلین کسی بود که شیوهٔ کشتن را بنیان گذاشت».

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

﴿به این جهت﴾ یعنی: به‌سبب قتل یادشده بود که ﴿بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم﴾ یعنی: حادثهٔ پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفاسد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع‌ساختن این حکم بر بنی‌اسرائیل گردید: ﴿که هر کس کسی را به غیرعوض کسی﴾ یعنی: به غیرعوض کشتن کسی که موجب قصاص است ﴿یا به غیرفساد در روی زمین﴾ که همانا شرک به خدای عزّوجلّ می‌باشد ﴿بکُشد پس چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد﴾ مجاهد می‌گوید: «یعنی: خدای عزّوجلّ جزای کسی را که انسان مؤمنی را به‌عمد می‌کُشد، جهنّم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده‌ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می‌کُشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته‌اند: فساد در زمین عامّ است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون‌ریزی، دریدن و

پایمال‌کردن مقدّسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا ﷻ به‌ناحق، ویران‌کردن آبادیها، قطع درختان، ازبین‌بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. ﴿**و هر کس، کسی را زنده بدارد**﴾ یعنی: هر کس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می‌گوید: «زنده‌داشتن نفس، نجات‌دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطهٔ نابودی است» ﴿**پس چنان است که همهٔ مردم را زنده داشته است**﴾ یعنی: سپاسگزاری از وی بر همهٔ مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته‌اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همهٔ مردم را زنده داشته است. با توجّه به این که حکم فوق در همهٔ ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اوّلین امّتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنان‌که عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران ﷺ ازسوی آنان است. ﴿**و هرآینه پیامبران ما برای بنی‌اسرائیل نشانه‌های روشنی آوردند پس ازآن، بسیاری از آنان در زمین زیاده‌روی می‌کنند**﴾ در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران ﷺ را کشتند.

إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

این آیهٔ کریمه دربارهٔ حدّ «حرابة» یا حکم راهزنان (قطّاع‌الطّریق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فسادافگنی در روی زمین می‌پردازند.

﴿**همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند**﴾ با ستیز علیه دین خدا ﷻ و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا ﷻ؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا ﷺ؛ حمل سلاح برضدّ ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا ارادهٔ اصلاح، یا دفع فسادی قطع نمایند. باید دانست که حکم آیهٔ کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی‌که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عامّ است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی‌است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». ﴿و﴾ همانا جزای کسانی که ﴿**در زمین به‌قصد فساد می‌شتابند**﴾ یعنی: در آن فسادافروزی می‌کنند ﴿**این است که کشته شوند**﴾ بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به‌قتل رسانده بودند ﴿**یا بر دار کرده شوند**﴾ چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده بودند. به‌دارآویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته‌شدن به دار آویخته شود ﴿**یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک‌دیگر بریده شود**﴾ چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد ازآن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است ﴿**یا از وطن تبعید شوند**﴾ چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلّحانه فقط به إرعاب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلّح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می‌شود تا آن که دستگیر شود و حدّ بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می‌شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته

باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعدّدی دارند. شافعی‌ﷺ در معنی آن می‌گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می‌شوند و مورد تعقیب و جست‌وجو قرار داده می‌شوند تا حَدّ بر آنان اقامه گردد». مالکﷺ می‌گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محلّ دیگری تبعید می‌گردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار». احمدبن حنبلﷺ می‌گوید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یارانش می‌گویند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی‌کردن راهزن است». امّا از ظاهر آیه چنین استنباط می‌شودکه: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می‌شود، بدون‌این که زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به‌کاربردن این مجازاتهای چهارگانه مخیّر است پس هرچه از آنها راکه می‌خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزنان مسلّح (قطاع‌الطّریق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

۱ــ کشتن آنان؛ درصورتی‌که فقط مرتکب قتل شده باشند.

۲ــ به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال ــ هردو ــ گردیده باشند.

۳ــ بریدن دست و پای آنان به کیفیّتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.

۴ــ نفی و تبعیدشان از وطن ــ با تفصیلی که فقها به آن نگریسته‌اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقّق یابد:

۱ــ این که: محاربان دارای قوّت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.

۲ ــ این که : عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد .
۳ ــ این که : محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند ، دزد به‌شمار می‌روند نه محارب ، که در آن صورت حدّ آنها حدّ سرقت است .

﴿ **این** ﴾ مجازات هایی که ذکرشد ﴿ **خِزیی برای آنان در دنیاست** ﴾ خِزْی : ذلّت و رسوایی است ﴿ **و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است** ﴾ که همانا آتش دوزخ می‌باشد .

دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ « حرابه » از انس‌بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : گروهی هشت‌نفره از قبیلهٔ « عکل » به مدینه نزد رسول خدا ﷺ آمده و بر اسلام بیعت کردند امّا آب‌وهوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند ، آن حضرت ﷺ فرمودند : « آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی‌روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید [و بهبود یابید] ؟ » گفتند : چرا ! بیرون می‌رویم . پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند ، آن‌گاه ساربان را به‌قتل رسانده و شتران را ربودند . خبر به رسول خدا ﷺ رسید ، آن حضرت ﷺ به تعقیب آنان فرستادند . سرانجام مأموران گماشتهٔ تعقیب ، دستگیرشان کرده نزد آن حضرت ﷺ آوردند . آن حضرت ﷺ دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند ، سپس آنان را در آفتاب افگنند تا به ذلّت بمیرند . و چنان کردند.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا۟ عَلَيْهِمْ ۖ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٤﴾

﴿ **مگر کسانی که پیش از آن‌که بر آنان دست یابید ، توبه کرده باشند** ﴾ یعنی : در این صورت ، حدود یاد شده از آنان ساقط می‌شود ، جز آنچه که به حقّ بندگان

(حقّ‌العباد) مربوط باشد ﴿پس بدانید که الله آمرزندهٔ مهربان است﴾ اگر توبه کنند ، آنان را می‌آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی‌کند .

لذا آیهٔ کریمه آن محاربانی را که قبل از دست‌یافتن بدیشان توبه می‌کنند ، از مجازات استثنا کرده است بنابراین ، محاربی که قبل از قدرت‌یافتن بر وی توبه می‌کند ، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیهٔ قبل ، مورد مجازات قرارنمی‌گیرد . ولی بعضی از اهل علم ، ازجمله احناف برآنند که : توبهٔ محارب قبل از قدرت‌یافتن به وی ، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند . حکم دیگری که در مورد « محارب » وجود دارد ، این است که : طالب خون (ولیّ‌دَم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدودهٔ اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد .

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِى سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید﴾ با پرهیز از نواهی وی ﴿و به‌سوی او طلب وسیله کنید﴾ یعنی : چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس « وسیله » به‌اتّفاق و اجماع مفسّران ، عبارت است از : عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسّل به آن به پروردگارشان تقرّب می‌جویند . امّا توسّل به مخلوق ، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد ، در جایز بودن آن شکّی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد ، همان‌گونه که عمر ﷺ در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عبّاس ﷺ عموی پیامبراکرم ﷺ توسّل جست . ولی اگر آن مخلوق مرده

باشد ، توسّل به وی جایز نیست و این گونه توسّل از بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سَلَف صالح آن را انجام نداده‌اند . امام ابوحنیفه﵀ نیز توسّل‌جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حقّ یکی از مخلوقات وی ، ناجایز دانسته و رأی ابن‌تیمیّه نیز همین است . بایزید بسطامی می‌گوید : « استغاثهٔ مخلوق به مخلوق مانند استغاثهٔ زندانی به زندانی دیگر است » . لیکن علاّمه « اُلوسی » در تفسیر « روح المعانی » با آن‌که توسّل به اسماءالله را ترجیح می‌دهد امّا توسّل به رسول خدا ﷺ را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند .

﴿ **و در راه او جهاد کنید** ﴾ یعنی : علیه کسانی که دین و آیین‌شان مورد قبول حق تعالی نیست ، با مالها ، جانها و زبانهایتان جهاد کنید ﴿ **باشد که رستگار شوید** ﴾ بنابراین؛ تقوی ، عمل صالح و جهاد ، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد ، قطعاً در حرکت به‌سوی رستگاری کوتاهی کرده‌است .

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفۡتَدُواْ بِهِۦ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنۡهُمۡۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٣٦

﴿ **در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به‌وسیلهٔ آن خود را از عذاب روز قیامت باز خرند، هرگز از آنان قبول نمی‌شود و برای آنان است عذابی دردناک** ﴾ پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست .

يُرِيدُونَ أَن يَخۡرُجُواْ مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنۡهَاۖ وَلَهُمۡ

عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

﴿می‌خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است﴾ این عذاب دائم و پایدار، برای کفّار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذّب‌شدن در دوزخ به‌اندازهٔ گناهانشان، از آن بیرون آورده‌شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به‌دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: ﴿و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید﴾ یعنی: حدّ شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هریک از آنان را از بند ببرید ﴿به کیفر آنچه کرده‌اند﴾ از عمل دزدی. این مجازات ﴿نکالی است﴾ یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز ﴿از جانب الله﴾ پس بر آنان اندوهگین نباشید ﴿و خداوند عزیزِ حکیم است﴾ یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی.

دیگری مالی است که دارای حِرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

۱ ــ باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا دَه درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدّی جاری نمی‌شود. امّا نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

۲ ــ مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیّت و ملکیّت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک ــ مثلاً ــ که مالیّت ندارند، مورد دستبرد قرارگیرند، مال مسروقه به‌شمار نمی‌روند.

۳ ــ سارق در مال مسروقه، ملکیّت یا شبههٔ ملکیّت نداشته باشد.

۴ ــ مال مسروقه باید از جملهٔ اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیّت داشته باشد، نه ــ مثلاً ــ بردهٔ بزرگسال که سرقت آن موضوعیّت ندارد.

امّا شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

۱ ــ بلوغ. ۲ ــ عقل. ۳ ــ عدم ملکیّت مال مسروقه. ۴ ــ عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِدْرَأُوْا الْحُدُوْدَ بِالشُّبَهَاتِ ✿ حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَمَن تَابَ مِنۢ بَعْدِ ظُلْمِهِۦ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٩﴾

﴿پس هرکه بعد از ستم‌کردنش﴾ یعنی: بعد از بریدن دستش به‌سبب دزدی **﴿توبه کند و به صلاح آورد﴾** عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی‌شده **﴿خدا توبهٔ او را**

می‌پذیرد زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است ﴾ از در رحمت به‌سوی وی باز می‌گردد و توبهٔ وی را می‌پذیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست سارقی به وی فرمودند: «به‌سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبه‌ات را پذیرفت».

در سنّت پیامبر اکرم ﷺ دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به‌سوی ائمّه (حکّام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و إسقاط آنها ممتنع است امّا اگر قبل از إرجاع به‌سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حَدّ از وی ساقط می‌گردد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

﴿ **آیا ندانسته‌ای** ﴾ ای محمد ﷺ! یا ای انسان! ﴿ **که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست، هرکه را بخواهد عذاب می‌کند** ﴾ پس او خواسته‌است تا کسانی را که بر کفر مرده‌اند، عذاب نماید ﴿ **و هرکه را بخواهد، می‌بخشد** ﴾ و او وعده داده است که توبه کاران را بیامرزد ﴿ **و خدا بر هرچیزی تواناست** ﴾ از جمله بر عفو و بر عذاب.

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْكُفْرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِأَفْوَٰهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُوا۟ ۛ سَمَّٰعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخَرِينَ لَمْ

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیات دربارهٔ مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول خدا ﷺ آمدند، بدین منظور که ایشان نیز برآن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین‌وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند ﷻ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجّتی به‌دست آورند. امّا رسول خدا ﷺ به رجم آن دو فرمان دادند[1].

﴿**ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند**﴾ به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای ﴿**تو را اندوهگین نسازند؛ از آنان‌که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن‌که دلهایشان ایمان نیاورده‌است**﴾ و آنها منافقان‌اند ﴿**و از آنان که یهودی شدند**﴾ گروهی هستند که: ﴿**به سخن دروغ گوش می‌سپارند**﴾ یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گرشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند ﴿**برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند**﴾ که این گروه دیگر ﴿**هنوز پیش تو**

۱ــ داستان در کتب حدیث به تفصیل آمده است.

نیامده‌اند ﴾ و به مجلست حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به‌انگیزهٔ تکبّر و تمرّد، خودشان به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر نمی‌شدند امّا از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ﷺ فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند ﴿اینان کلمات﴾ کتاب آسمانی ﴿را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند﴾ یعنی: از جملهٔ اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا ﷻ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده‌است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جملهٔ این تحریفاتشان، حکم رجم (سنگسارکردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسواکردن زناکاران را نهادند.

﴿می‌گویند﴾ این تحریف‌گران به پیروان خود ﴿اگر این﴾ حکم تحریف شده ﴿به شما داده شد، آن را بپذیرید﴾ و بدانید که آن حقّ است ﴿و اگر این به شما داده نشد پس دوری کنید﴾ یعنی: اگر محمّد ﷺ این سخن تحریف‌شدهٔ ما را به شما تحویل داد، آن را بگیرید و بدان عمل کنید امّا اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن بپرهیزید ﴿و هرکه الله فتنهٔ او را﴾ یعنی: گمراهی او را ﴿اراده کند، هرگز برای او دربرابر خداوند ازدست تو چیزی برنمی‌آید﴾ یعنی: تو هرگز نمی‌توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کنندهٔ امید آن حضرت ﷺ از ایمان آوردن آنهاست ﴿اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دلهایشان را پاک کند﴾ از پلیدیهای کفر و نفاق چنان‌که دلهای مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده‌اند ﴿در دنیا برای آنان رسوایی‌ای است﴾ از سوی خداوند متعال، با آشکارکردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و برملاکردن تحریفها و پنهان‌کاری‌های آنان در مورد احکام منزّلهٔ الهی در تورات ﴿و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است﴾ که همانا جاودانگی در دوزخ می‌باشد.

سَمَّـٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّـٰلُونَ لِلسُّحْتِ ۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ۖ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْـًٔا ۖ وَإِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾

﴿آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورندهٔ سُحت اند﴾ سُحْت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چراکه حرام طاعات را ازبین برده و پاداش آن را محو می‌کند. بعضی گفته‌اند: مراد از سُحت در اینجا رشوه است زیرا آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیان نازل‌شد که چون مجرم و مقصّر با رشوه نزد حکّامشان می‌رفت، سخن وی شنیده می‌شد و به قول خصم مُحقّ وی، هیچ توجّهی به‌عمل نمی‌آمد ﴿پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان﴾ یعنی: ای رسول ما ﷺ! تو در قبال آنان مخیّری، که در میانشان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر این که اگر مسلمان و ذمّی‌ای نزد حکّام مسلمین در قضیه‌ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند امّا در مورد دادخواهی اهل ذمّه نزد حکّام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: حکم‌نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میانشان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میانشان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم‌کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسّران برآنند که مخیّرکردن رسول خدا ﷺ و حکّام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرمودهٔ حق تعالی: ﴿وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ... ۞ و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم

کن) [مائده/۴۹] . ﴿ **و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیانی به تو نمی‌رسانند** ﴾ یعنی : اگر انتخاب تو إعراض و روی‌گردانی از آنان و حکم‌نکردن در میانشان باشد ، آنها هیچ راهی به‌سوی سلطه گری و زیان رسانی بر تو ندارند ﴿ **و اگر حکم کردی** ﴾ یعنی : اگر انتخابت ، داوری‌کردن در میانشان بود ﴿ **پس در میانشان به قسط حکم کن** ﴾ یعنی : به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است ﴿ **هرآینه الله عدالتکنندگان** ﴾ در همهٔ امور ﴿ **را دوست می‌دارد** ﴾ .

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

﴿ **و چگونه تو را داور قرار می‌دهند و حال آن‌که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است** ﴾ در این آیه ، رسول خدا ﷺ از این امر که از سوی یهودیان به حکمیّت برگزیده شوند ، به تعجّب درافگنده می‌شوند ، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ﷺ ایمان دارند و نه به کتاب نازل‌شده بر ایشان ، از سوی دیگر ، آنچه که رسول خدا ﷺ را در مورد آن به داوری فرامی‌خوانند ، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است ــ چون حکم رجم و نظایر آن ــ بنابراین ، فراخواندن رسول خدا ﷺ به داوری از سوی آنها ، فقط می‌تواند از یک عامل ناشی شده‌باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ﷺ با تحریف‌گری‌ها و هوسبازیهای آنان است و بس امّا هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با اهداف ناپاکشان همراه و هم‌آوا نشدند ﴿ **آن‌گاه آنان بعد از این** ﴾ داوری خواهی ، از پیامبر خدا ﷺ ﴿ **پشت می‌کنند و واقعاً آنان مؤمن نیستند** ﴾ نه به تو و نه به کتاب خودشان .

إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ۚ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا۟ لِلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُوا۟ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ عَلَيْهِ شُهَدَآءَ ۚ فَلَا تَخْشَوُا۟ ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾

﴿همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است﴾ آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژدهٔ بعثت محمّد ﷺ و وجوب پیروی از ایشان ﴿که به موجب آن﴾ یعنی: به موجب تورات ﴿پیامبرانی که مسلم اند﴾ یعنی: انبیای بنی‌اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا ﷻ بودند ﴿برای یهود حکم می‌کردند﴾ (الَّذِيْنَ أَسْلَمُوْا ✿ آنان‌که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی‌اسرائیل ﷺ که پروردگار عزّوجلّ با این توصیف، پوزهٔ یهود را به خاک می‌مالد، چراکه در واقع به آنها می‌گوید: ای نگونبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده‌اند که اکنون محمّد ﷺ برای احیای آن برانگیخته شده‌است، در حالی‌که شما در ورطه‌های هلاک دست‌وپا می‌زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی‌شود بلکه تمام آنها مسلمان بوده‌اند ﴿و همچنین ربّانیّون﴾ به تورات حکم می‌کنند. ربّانیّون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان‌اند. همچنین ﴿احبار﴾ یعنی: دانشمندان فهیم و خبرهٔ یهود به تورات حکم می‌کنند. آری! همهٔ آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند ﴿به‌سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده

بود ﴾ یعنی : انبیای بنی اسرائیل ، آن علمای ربّانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند ﴿ **و بر آن، شهدا بودند** ﴾ شهدا: یعنی : ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش ، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کردند و بر کتاب الله ﷻ گواه بودند . ﴿ **پس** ﴾ ای رؤسای یهود ! ﴿ **از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید** ﴾ یعنی : حکم‌کردن به کتاب نازل شدهٔ الهی را به‌سبب ترس از دیگران ، یا به‌انگیزهٔ تمایل به منفعت ، یا به‌دست آوردن رشوه‌ای ، کنار نگذارید ﴿ **و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند** ﴾ حکم این آیه شامل همهٔ کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیّت جامعهٔ اسلامی می‌شوند امّا به کتاب خدا ﷻ حکم نمی‌کنند . بعضی برآنند که این آیه محمول بر آن است که فروگذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف ، یا حلال‌شمردن ، یا انکار احکام منزّلهٔ الهی باشد .

از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده‌است که فرمود : « هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا ﷻ نازل کرده ، گردد ، قطعاً کافر شده است ولی کسی‌که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود امّا به آن حکم نکرد ، قطعاً ظالم و فاسق است » . همچنان از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده‌است که فرمود : « مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان‌که ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر ، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی‌دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پلّه‌ها و مراتبی‌است » .

باید یادآور شد که : در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از : آیات (۴۴ ، ۴۵ و ۴۷) . در آیهٔ (۴۴) آمده‌است : (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده ، حکم نکنند پس آنان کافرند) . در آیهٔ (۴۵) آمده است : (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُوْنَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده ، حکم نکنند پس آنان ستمگرند) و در آیهٔ (۴۷) آمده‌است : (وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُوْنَ ۞ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده ، حکم نکنند پس آنان فاسق اند) . ابن‌جریرطبری می‌گوید : « آیهٔ اوّل دربارهٔ مسلمین ، آیهٔ دوم دربارهٔ یهود و آیهٔ سوم دربارهٔ نصاری است » .

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَ ٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَ ٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَ ٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَ ٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَ ٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ ۚ وَ مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٥﴾

﴿ و در آن ﴾ یعنی : در تورات ﴿ بر آنان ﴾ یعنی : بر یهود ﴿ مقرّر داشتیم که جان دربرابر جان است ﴾ یعنی : در تورات قصاص را ــ با کشتن نفس دربرابر نفس ــ بر یهود لازم گردانیدیم ، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال ، چه مرد باشد و چه زن . یادآور می‌شویم که شریعت پیشینیان ما ــ اگر منسوخ نشده باشد ــ شریعت ما نیز هست بنابراین ، حکم قصاص بر ما نیز لازم است .

امام ابوحنیفه‌ﷺ با استدلال به عام بودن این آیه برآن است که : مسلمان دربرابر کافر ذمّی و آزاد دربرابر برده کشته می‌شود . امّا رأی جمهور فقها در این دو حکم ، مخالف با رأی ایشان است . لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد دربرابر زن ، متّفق‌القول‌اند ﴿ و چشم دربرابر چشم است ﴾ یعنی : اگر چشم انسانی توسّط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد ، یا از حدقه در آورده شد و در آن

هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند ، در این صورت ، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می‌شود یا برکنده می‌شود ﴿**و بینی دربرابر بینی است**﴾ یعنی : اگر کسی بینی کسی را تماماً برید ، بینی جنایت پیشه دربرابر آن بریده می‌شود ﴿**و گوش دربرابر گوش است**﴾ یعنی : اگر کسی گوش کسی را تماماً برید ، گوش وی دربرابر آن بریده می‌شود ﴿**و دندان دربرابر دندان است**﴾ یعنی : اگر دندان کسی به‌عمد کنده یا شکسته شد ، مقابلتاً با دندان جانی همان گونه عمل می‌شود و در همهٔ دندانها به‌طور برابر عمل می‌شود و بعضی بر بعضی‌دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین ، دندانهای نیش ، دندانهای آسیاب و ... نیست . همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی‌علیه رفته است ، همانند باشد ، مثلاً دربرابر گوش راست باید گوش راست قصاص شود ، نه گوش چپ ﴿**و زخمها نیز**﴾ به همان ترتیب ﴿**قصاص دارند**﴾ لذا ، از جانی همانند زخمی که بر مجنی‌علیه وارد نموده ، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص گرفتن زخم ، بیم إتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال ، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد ، در غیرآن ، از جانی اُرش (دیهٔ جراحت) گرفته می‌شود .

بایستهٔ یادآوری است که ائمهٔ فقه ، اُرش هر زخمی را به مقادیری مشخّص ، تعیین کرده‌اند . ابن‌کثیر می‌گوید : « زخم گاهی در مفصل است : چون قطع دست ، پا و مانند آن ، که اجماعاً قصاص در آن واجب است . گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است ، که فقها در این بخش اختلاف‌نظر دارند . ابوحنیفه﵀ و یارانش می‌گویند : بجز دندان ، در سایر استخوانها قصاص واجب نیست . شافعی﵀ می‌گوید : قصاص گرفتن از استخوانها ، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست . مشهور از مذهب امام احمد﵀ نیز همین است » . اینها همه درصورتی است که جنایات فوق به‌گونهٔ عمدی صادر شده باشد امّا جنایت درحال خطا موجب دیّه یا تعویض قضائی است ﴿**و هرکه از آن قصاص درگذرد پس آن، کفّارهٔ گناهان اوست**﴾ که خدای عزّوجلّ با درگذشت از وی ، گناهانش را محو می‌کند . در **حدیث‌شریف** به

روایت ابودرداءﷺ از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراحت وارد گردد و از آن درگذرد، مگر این که خداوند ﷻ با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

﴿وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند﴾ یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقّق عدالت جز با حکم خدای عزّوجلّ متصوّر نیست لذا هر کس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و به‌دنبال این پیامبران﴾ مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت ﴿عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدق بود﴾ یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه‌دهنده و دنبال‌کنندهٔ راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به تورات مؤمن بود، به مفادّ آن حکم می‌کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرارداده بود ﴿و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کنندهٔ توراتِ قبل از آن است﴾ لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می‌کند، نه این که ناقض آن باشد ﴿و﴾ انجیل همچنان ﴿هدایت و موعظه‌ای برای متّقیان است﴾ زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدایات آن پند می‌گیرند.

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

﴿و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند﴾ یعنی. به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند ﴿وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند﴾ یعنی: از دایرهٔ طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به‌انگیزهٔ رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمّدی ﷺ حق بود امّا بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین‌جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند ﷻ در قرآن بر محمّد ﷺ نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن ناسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شدهٔ قبلی‌است که با احکام آن مخالف باشد.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیهٔ (۴۷، ۴۵ و ۴۴) را بر منکران حکم (بِمَا أَنْزَلَ اللهُ) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بِمَا أَنْزَلَ اللهُ)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰه...) در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه خداوند ﷻ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ

أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ ۚ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۖ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ می‌فرماید: ﴿**و ما این کتاب**﴾ یعنی: قرآن ﴿**را به‌حق به‌سوی تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کنندهٔ کتابهای پیشین**﴾ یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده ﴿**است**﴾ زیرا قرآن دربرگیرندهٔ دعوت به‌سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شرّ است چنان‌که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست ﴿**و**﴾ به علاوهٔ آن، قرآن ﴿**بر آنها مُهیمن است**﴾ یعنی: قرآن شاهد صحّت و درستی کتابهای نازل شدهٔ پیشین و تثبیت‌کنندهٔ آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده‌اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می‌باشد. پس با توجّه به معنای (هَیْمَنَهْ)، باید گفت که:

۱ــ قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.

۲ــ قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست.

۳ــ قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد.

۴ــ قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می‌گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند.

۵ــ و نهایتاً این که قرآن بیان‌کنندهٔ بسیاری از امور و احکامی‌است که علمای یهود

و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مُهَيْمِنْ) در آیهٔ کریمه، شامل همهٔ این معانی است.

﴿پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده﴾ در قرآن ﴿حکم کن﴾. جمهور علما بر آنند که این آیه، مخیّرگذاشتن پیامبر ﷺ در امر حکم‌کردن یا حکم‌نکردن میان اهل کتاب را که در آیهٔ [مائده/۴۲] آمده‌است، منسوخ می‌کند. ﴿و از هواهایشان﴾ یعنی: از هوس‌ها و خواهش‌های امّت‌های پیشین ﴿پیروی نکن، با دورشدن از حقّی که به‌سوی تو آمده﴾ یعنی: با دورشدن از حقّی که خدا ﷻ بر تو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خود دریافت کرده‌اند، هرچند آن قوانین، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی‌ای که خداوند بر انبیا ﷺ نازل کرده، با دست‌بردها و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد. چنان‌که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نظایر آن را در تورات تحریف نمودند پس تو ای محمّد ﷺ! با پیروی از هوس‌هایشان، از راه حق عدول یا انحراف نکن ﴿برای هریک از شما﴾ امّت‌ها ﴿شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم﴾ یعنی: تورات، انجیل و قرآن را برای پیروانشان، شریعت و برنامهٔ روشنی قرار داده‌ایم. گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ‌شدن شریعت‌های پیشین به‌وسیلهٔ قرآن بود امّا بعد از آن، دیگر جز آنچه حضرت محمّد ﷺ با خود آورده‌اند، هیچ شریعت و راه حقّی در میان نیست ﴿و اگر خدا می‌خواست شما را یک امّت می‌گردانید﴾ با داشتن یک شریعت، یک کتاب و یک پیامبر ﴿ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است﴾ یعنی: از شریعتهای مختلف برشما نازل کرده‌است ﴿بیازماید﴾ با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فرمانبرداری هر امّت از شریعت آن، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد، یا این‌که آن را ترک کرده و به هواها و هوسهایش متمایل گشته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده‌است.

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوهٔ رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمانها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و آزمایش امّت‌هاست ﴿پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید﴾ یعنی: ای مسلمانان! بر غیرخود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به‌سوی طاعت الله ﷻ شتافته‌اند، سبقت گرفته و براساس شریعت خود، به طاعت الله ﷻ عمل کنید ﴿بازگشت همهٔ شما یکجا به‌سوی خداست، سپس دربارهٔ آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهدساخت﴾ با جزادادنتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افگنده و این دو گروه را از یک‌دیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علّت سفارش به سبقت‌گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن﴾ این تأکید مجدّدی بر وجوب حکم‌کردن به احکام منزّلهٔ الهی است ﴿و از خواهش‌های آنان پیروی نکن﴾ یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میانشان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میانشان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوسهای آنان می‌طلبد، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شدهٔ آنهاست ﴿و از آنان برحذر باش؛ مبادا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند﴾ یعنی: مبادا تورا از آن به بیراهه برند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ پیامبرش را ــ با آن که معصوم و امین بودند ــ نسبت به فتنهٔ کفّار هشدار داد تا امّت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امّت به کلّی قطع گردد ﴿**پس اگر إعراض کردند**﴾ از پذیرفتن حُکمت ﴿**بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند**﴾ یعنی: بدون شکّ این إعراضشان بدان جهت است که خداوند ﷻ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت‌نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، ﴿**و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند**﴾.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امّت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبرنمی‌تابد، مگر این که خداوند ﷻ به‌سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: کعب‌بن اسد، ابن‌صلوبا، عبدالله‌بن صوریا و شاس‌بن قیس یهودی با یک‌دیگر گفتند: بیاییم نزد محمّد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می‌کنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می‌دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوم‌مان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به‌نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَفَحُكْمَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**آیا خواستار حکم جاهلیّت‌اند؟**﴾ یعنی : ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیّت را که برآیند جهل ، کوته‌فکری و هوس‌های آنان است می‌طلبند؟!. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند : « منفورترین مردم نزد خدای عزّوجلّ دوکس‌اند ؛ اوّل : کسی که در اسلام سنّت جاهلیّت را می‌طلبد . دوم : کسی که خون شخصی را به‌ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد ». ﴿**و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟**﴾ یعنی : در نزد اهل یقین ، حکمی بهتر از حکم خداوند ﷻ وجود ندارد ، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می‌پسندند که با هوسهایشان سازگار باشد ، ولو این که آن حکم ، باطل و بی‌اساس هم باشد .

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که تجدید حیات امّت اسلامی برمبنای قرآن و شریعت ، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست .

ابن‌کثیر در تعلیقی بر این آیه می‌گوید : « در زمان ما ، تاتارها کتابی به‌نام (یاسا) را که برساختهٔ سیاستهای پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه‌ای از احکام برگرفته از شریعت‌های یهودی ، نصرانی ، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خود آن پادشاه مبتنی است ، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا ﷻ و سنّت رسول وی ﷺ مقدّم می‌گردانند پس هر کس از آنان چنین کند ، کافر است و جنگیدن با وی واجب می‌باشد تا آن‌گاه که به حکم خدا ﷻ و رسول وی ﷺ برگردد ».

شیخ سعید حوّی در تفسیر « الاساس » می‌گوید : « آنچه که ابن‌کثیر آن را نمونهٔ قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده ، ما هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به‌صورت حاکمیّت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به همان فتوایی نیز فتوا می‌دهیم که ابن‌کثیر به آن فتوا داده‌است ». سپس می‌افزاید : « ما هر

حکومتی را که مجموعهٔ برنامه‌ها و قوانین حاکم برآن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می‌شناسیم، همین گونه مؤیّدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می‌کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می‌کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد ــ بنابر تعیُّن ــ تابع فتوای شخص آگاه و بابصیرتی است».

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥١﴾

در بیان **سبب‌نزول** این آیات روایات متعدّدی آمده‌است. به روایت سُدّی این آیات دربارهٔ دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوهٔ احد به رفیقش گفت: امّا من نزد فلان یهودی می‌روم و به آیین وی درمی‌آیم تا اگر حادثه‌ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی‌آیم و به وی پناه می‌گیرم.

﴿**ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید**﴾ بجای خدا ﷻ تا با آنان همیاری و هم‌پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقان‌اند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می‌کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علّت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می‌فرماید: ﴿**بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند**﴾ یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یک‌دیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این

امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر ﷺ و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هرچند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفّار در برابر اسلام و مسلمین ملّت واحده‌ای هستند ﴿**و هرکس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است**﴾ یعنی: او ازجملهٔ آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرارساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل اند ﴿**همانا الله گروه ستمکاران را**﴾ یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفّار، بر خود ستم می‌کنند ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ به‌سوی راه راست.

فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَـٰرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ ۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِىَ بِٱلْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِۦ فَيُصْبِحُوا۟ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ نَـٰدِمِينَ ﴿٥٢﴾

﴿**پس کسانی را که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی: بیماری نفاق و شکّ در دین است ﴿**می‌بینی که در**﴾ دوستی و هم‌پیمانی با ﴿**یهود و نصاری می‌شتابند**﴾ و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان ﴿**می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثهٔ ناگواری برسد**﴾ یعنی: بیماردلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفّار بر محمّد ﷺ غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمّد ﷺ برافتد و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفّار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنهارا به کفّار نزدیک گرداند ﴿**پس نزدیک**

است که الله فتح را بیاورد ﴾ که همانا غلبه و پیروزی محمّد ﷺ بر کافران است. که للّه‌الحمد این‌وعده به‌زودی هم تحقّق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تاروmار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفهٔ بنی‌قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفهٔ بنی‌نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدیدآوردن گشایش و رهایشی در کار مسلمانان است. ﴿**یا**﴾ زودا که خداوند ﷻ ﴿**امر دیگری را از جانب خود**﴾ بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و آگاهانیدن رسول خدا ﷺ از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادرنمودن فرمان قتل آنهاست ﴿**تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند**﴾ از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفّار واداشت ﴿**پشیمان گردند**﴾ به‌سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفّار تصوّر می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصهٔ واقعیّت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به‌شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به‌هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفّار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿**و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان**﴾ یعنی: منافقان، که در آیهٔ کریمه از آنان به

اشارهٔ (أَهۡؤُلَاءِ) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یک‌دیگر می‌گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب‌ساخته و درحالی‌که به‌سوی منافقان اشاره می‌کنند، می‌گویند: آیا اینان ﴿**بودند که سخت‌ترین سوگندهایشان را به‌نام خدا می‌خوردند که جداً همراه و همدست شمایند**﴾ با یاری‌کردن و پشتیبانی از شما در جنگ. «جُهد ایمان»: غلیظ‌ترین سوگندهاست. ﴿**امروز اعمال آنان نابود شد**﴾ یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفّار و یهود و نصاری انجام دادند، تباه گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباه گشت. این از سخن خدای عزّوجلّ به‌عنوان گواهی‌ای بر هدر رفتن اعمالشان است ﴿**پس زیانکار گشتند**﴾ در دنیا و آخرت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفّار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدّان می‌پردازد: ﴿**ای مؤمنان! هرکس از شما از دین خود برگردد پس به‌زودی خدا قومی را به عرصه می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز او را دوست می‌دارند**﴾ مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده‌است، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه و لشکرش از صحابه و تابعین‌اند که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ با اهل ردّة

(مرتدّان) جنگیدند. همچنان آیهٔ کریمه همه مؤمنانی را دربر می‌گیرد که بعد از ایشان می‌آیند و با مرتدّان می‌جنگند؛ در همهٔ زمانها. پس این مؤمنانی که با مرتدّان جنگیدند، یا در آینده می‌جنگند، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه گر شده است، چون این وصف که: ایشان خدای عزّوجلّ را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان: ﴿**با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند**﴾ یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و دربرابر کفّار، شدّت و غلظت و گردن‌فرازی را به‌نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که: ﴿**در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند**﴾ یعنی: آنان به حدّی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به‌انگیزهٔ حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرارداده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه گر می‌سازند، هیچ ارزش و اهمّیّتی نمی‌دهند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «خلیل من رسول خدا ﷺ مرا به هفت‌چیز فرمان داد:

١ ــ این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.

٢ ــ این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.

٣ ــ این که صِلهٔ رَحِم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم، هرچند آنان به من پشت کنند.

۴ ــ این که از کسی چیزی درخواست نکنم.

۵ ــ این که سخن حق را بگویم، هرچند تلخ باشد.

٦ ــ این که در راه خدا ﷻ از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.

٧ ــ و این که (لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

﴿این﴾ اوصافی که ذکر شد: ﴿فضل الهی است که آن را به هرکه بخواهد می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست﴾ از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می‌بخشد که شایستگی آن را داشته باشند.

باید دانست که این آیهٔ کریمه، نمایانگر بُعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می‌دهد که هنوز این پدیده در میانشان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به‌شمار می‌رفت. آری! بعد از مدّتی پدیدهٔ ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به‌شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به‌طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتدّ شدند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ ﴿٥٥﴾

﴿جز این نیست که ولیّ شما، تنها الله است﴾ یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولیّ و یاوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمّهٔ هر مسلمانی است ﴿و﴾ جز این نیست که ولیّ شما ﴿رسول اوست و کسانی که ایمان‌آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند در حالی که در رکوع‌اند﴾ مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله ﷻ است. یعنی: نماز را درحالی‌که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبّر نورزیده و برآنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند. خداوند متعال (ولیّ) را در آیهٔ کریمه به صیغهٔ مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجّه‌دهد که ولایت وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به

صیغهٔ جمع «اَوْلِیاؤُکُمْ...» می‌فرمود؛ دیگر در سخن، اصل و تبعی مطرح نبود.

وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٥٦﴾

﴿و هر کس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولیّ خود بداند﴾ پیروز است، چراکه ﴿حزب خدا همان پیروزمندانند﴾ حزب خدا ﷻ: مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا ﷻ برخاسته اند. به این ترتیب، خدای عزّوجلّ به کسانی وعدهٔ پیروزی بر دشمنانشان می‌دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند.

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده‌است: چون طایفهٔ یهودی بنی‌قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند، عبدالله‌بن‌ابیّ منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می‌گفت: من مردی هستم که از روز بد می‌ترسم و از اتّحاد با دوستانم دست بر نمی‌دارم! امّا عُبادةبن‌صامت ﷺ که او نیز دوستان و هم‌پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهّداتی که با آنها داشت، خلع‌ید کرد و گفت: از هم‌سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به‌بارگاه خدا ﷻ و پیامبرش بیزاری می‌جویم.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده‌اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یا خیر؟.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمْ هُزُوًا وَ

لَعِبًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَٱلْكُفَّارَ أَوْلِيَآءَ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

﴿ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید﴾ این آیه از موالات و هم‌پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین خدا ﷻ را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطهٔ مخالفت با دین خدا ﷻ درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب اند ﴿و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید﴾ و گرد دوستی و یاری و هم‌پیمانی با گروههای دشمن با خدا ﷻ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دینتان را به مسخره بگیرند امّا شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.

ملاحظه می‌کنیم که اگر آیهٔ (۵۱) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همهٔ کفّار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش‌پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

﴿و چون به‌سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند﴾ برخی از یهودیان به هنگامی که صدای أذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و

رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره می‌کردند ﴿این به‌سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند﴾ زیرا نفس عادت استهزا و تمسخر، شأن و شیوهٔ نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن‌که شعائر دین حق مورد تمسخره قرارگیرد.

در روایات آمده است که: أذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به‌سوی کعبه مشروع شد و أذان از شعائر اسلام و نشانهٔ جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنان‌که رسول خدا ﷺ چون گروه جنگی (سریّه) ای را به جهاد می‌فرستادند، به آنان دستور می‌دادند که اگر در محلّه و سرزمینی صدای أذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای أذان را نشنیدند، حمله برند.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٥٩﴾

﴿بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب می‌گیرید﴾ یا با ما ستیزه می‌کنید، یا انکار می‌ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: ﴿که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده‌است، ایمان داریم﴾ درحالی‌که به‌خوبی می‌دانید که ما برحق هستیم؟ ﴿و آیا﴾ این شیوهٔ رفتار شما با ما ﴿جز به‌خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟﴾ با ترک ایمان و بیرون‌رفتن از حوزهٔ امتثال اوامر الله ﷻ؟ آری! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَ

غَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ۚ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾

آن‌گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می‌کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به‌واقع باید آن را عیب گفت و آن کفرشان است که موجب لعنت خدای‌سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: ﴿بگو﴾ای پیامبر ﷺ ﴿آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثوبت﴾ یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیرقابل برگشت ﴿در پیشگاه الله خبر دهم؟﴾اینک شما را از این مردم بد عاقبت‌تر خبر می‌دهم: ﴿همانان که خدا لعنت‌شان کرده﴾ یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده ﴿و برآنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید﴾ یعنی: برخی را به‌صورت بوزینه و برخی را به‌صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد ــ چنان‌که تفصیل داستان آن در سورهٔ «اعراف» می‌آید ــ و از نصاری نیز، منکران مائدهٔ نازل‌شده بر عیسی علیه السلام را به خوک مسخ کرد. (مَثُوبَت): غالباً در مورد احسان و نیکی به‌کار می‌رود امّا در این آیه به معنای کیفر و مجازات به‌کار رفته. ﴿و﴾نیز گردانید از آنان ﴿پرستشگران طاغوت﴾ یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است ﴿اینانند که از نظر منزلت﴾ و جایگاه در روز قیامت ﴿بدتر و از راه راست گمراه‌ترند﴾ پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ

خَرَجُوا۟ بِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا۟ يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

﴿و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم﴾ یعنی: اظهار اسلام می‌کنند ﴿و حال آن‌که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعاً در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان‌طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند ﴿و الله داناتر است به آنچه پنهان می‌داشتند﴾ در نزد تو از کفر و اظهار می‌داشتند از اسلام، همراه با آشکارکردن شادمانی ظاهری برای تو.

وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَأَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و بسیاری از آنان را﴾ یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعاً از هردو گروه را ﴿می‌بینی که در گناه شتاب می‌کنند﴾ یعنی: به‌سوی دروغ، یا به‌سوی شرک می‌شتابند ﴿و﴾ می‌شتابند به‌سوی ﴿تعدّی﴾ یعنی: ستمی که به دیگران متعدّی می‌شود، یا به‌سوی درگذشتن از حدّ در ارتکاب گناهان ﴿و﴾ نیز شتاب می‌ورزند به‌سوی ﴿حرامخواری خویش﴾ سُحْت: مال حرام و مخصوصاً رشوه است ﴿واقعاً چه اعمال بدی انجام می‌دادند﴾.

لَوْلَا يَنْهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ ٱلْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾

﴿چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ‌گفتن‌شان و حرامخوارگی‌شان نهی نمی‌کنند؟﴾ یعنی: چرا علمایشان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری و رشوت و ظلم که در میانشان شیوع یافته، نهی نمی‌کنند و نهی از منکر را فروگذاشته‌اند؟ ﴿راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند﴾ یعنی: چه بد است این کار و کردار علمایشان که قوم و مردم خویش را می‌بینند که در حرام و گناه فرورفته‌اند ولی با وجود آن، آنها را به‌حال خود وا می‌گذارند، بی آن که هیچ اهمّیّتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهدهٔ این منکرات چهره درهم کشند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امربه‌معروف» و «نهی‌ازمنکر» اند، به شدیدترین وجه و حتّی سخت‌تر از توبیخی که در حقّ انجام‌دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می‌کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام‌آلوده، بدبخت‌تر و تیره روزتر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضهٔ امربه‌معروف و نهی از منکر، به مسؤولیّت خود قیام می‌کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن‌گاه که مردم ظالم را ببینند امّا دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند ﷻ آنان را به عذابی عام از نزد خود درافگند». از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیهٔ قرآن در رابطه با توبیخ علما می‌باشد».

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا۟ بِمَا قَالُوا۟ ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ۚ وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ

إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ كُلَّمَآ أَوْقَدُوا۟ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا ٱللَّهُ ۚ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

دربیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیه دربارهٔ « فنحاص » یهودی نازل شد که گفت : (إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ ✿ خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم) [آل عمران/١٨١]، در این هنگام ابوبکر صدّیق ﷺ بر او سیلی‌ای زد[1]. به قولی دیگر : این آیه دربارهٔ یهودی دیگری نازل شد که گفت : ای محمّد ! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند .

﴿ **و یهودیان گفتند : دست خدا بسته است** ﴾ مراد یهودیان ــ لعنة‌الله‌علیهم ــ در اینجا این است که خداوند ــ العیاذ بالله ــ بخیل است ﴿ **به گردن بسته باد دستهای آنان** ﴾ این نفرینی است علیه آنان که : به بخل گرفتار گردند . همچنان جایز است مراد آیه این باشد که : دستهای آنان با اسارت در دنیا ، یا با عذاب در آخرت ، بسته می‌شود ﴿ **و به‌سبب آنچه گفتند ، لعنت شدند** ﴾ یعنی : به‌سبب آن که گفتند : دست خدا ﷻ بسته است ، از رحمت خداوند ﷻ دور ساخته شدند . ﴿ **بلکه هردو دست او گشاده است** ﴾ یعنی : چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منتهای جُود و سخا و بخشش و گشاده دستی قراردارد ، آیا این‌همه نعمت‌هایی که در آسمانها و زمین است ، جز ثمرهٔ فضل دستان بلاکیف اوست ؟ سپاس و ثنا بر وی باد ! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغهٔ مفرد گفتند : (دست خدا بسته‌است) ! امّا خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغهٔ تثنیه فرمود : (بلکه هر دو دست او گشاده‌است) تا منتهای جود و سخای خویش را نشان دهد ، چراکه اوج جُود و سخای یک جَوّاد در آن است که با هر دو دست خود ببخشد ﴿ **هرگونه**

١ــ نگاه کنید به آیهٔ [١٨١/آل عمران].

که بخواهد انفاق می‌کند ﴾ یعنی : بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیّت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن را تنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورندهٔ گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند ، این نیز به مقتضای حکمت بالغهٔ او می‌باشد . در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند : « همانا دست خدا پُر است و بخشش و انفاق ، از آن چیزی کم نمی‌کند ... » . ﴿ **و قطعاً آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده‌شده** ﴾ از قرآن که دربرگیرندهٔ احکام نیکوست ﴿ **بر طغیان و کفر بسیاری از آنان** ﴾ یعنی : بسیاری از یهود و نصاری ﴿ **می‌افزاید** ﴾ یعنی : آیات منزّله برتو ، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید ، به‌سبب رشک و حسدی که در نهادشان است ﴿ **و در میان آنان** ﴾ یعنی : در میان یهود ، یا در میان یهود و نصاری ﴿ **تا روز قیامت دشمنی و کینه افگندیم** ﴾ که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتّفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میانشان مشاهده شود ، این فقط یک پدیدهٔ ظاهری و نمایشی است ﴿ **هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند ، خداوند آن را خاموش ساخت** ﴾ یعنی : هربار که جمعی را به جنگ رسول خدا ﷺ بسیج کردند و برای آن سازوبرگ و نیرو آماده نمودند ، خدای‌سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری از پیش بردند و نه سودی به‌چنگ آوردند . آری ! آنها پیوسته علیه اسلام جنگ افروزی کرده و برای آن سازوبرگ و نیرو گرد می‌آورند امّا خدای عزّوجلّ این تلاش‌ها و تکاپوهایشان را بی‌اثر و بی‌سرانجام می‌گذارد . در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند ، مگر بدین سبب که دربرابر پرچمهایی می‌جنگیدند که به‌نام اسلام برافراشته نشده بود ﴿ **و در زمین به فساد می‌کوشند** ﴾ یعنی : در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جدّوجَهْد می‌ورزند ، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان‌که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملّتها نیز از

مفاسد بزرگشان می‌باشد ﴿و خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد﴾.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ ءَامَنُوا۟ وَٱتَّقَوْا۟ لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَٰهُمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

﴿و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند﴾ به آنچه که محمّد ﷺ به همراه آورده‌است، همان‌طوری که در کتاب‌های نازل شدهٔ الهی بر خود به این کار مأمور شده‌اند ﴿و﴾ اگر ﴿پرهیزگاری می‌کردند﴾ از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول‌اکرم ﷺ از بزرگترین آنهاست ﴿قطعاً گناهانشان را﴾ که مرتکب شده اند، هرچند هم بسیار و گوناگون است ﴿می‌زدودیم و آنان را به بوستانهای﴾ بهشتی ﴿پرنعمت درمی‌آوردیم﴾ چراکه دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا۟ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ۚ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

﴿و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می‌داشتند﴾ یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمّد ﷺ از جملهٔ آن است، بر پا می‌داشتند ﴿و﴾ اگر آنان ﴿آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده‌است﴾ از دیگرکتب الهی، برپا می‌داشتند ﴿قطعاً از بالای سرشان﴾ از برکات آسمانی ﴿و از زیر پاهایشان﴾ از برکات زمینی ﴿برخوردار می‌شدند﴾ با فراهم‌شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و

تعدّد انواع آن بر ایشان. آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که عمل به طاعت خدای عزّوجلّ سبب گشایش رزق است ﴿**از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند**﴾ و آنان مؤمنانشان ــ چون عبدالله‌بن‌سلام و پیروانش و طایفه‌ای از نصاری هستند. ابن‌کثیر می‌گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه‌روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد درحالی که میانه‌روی از مقامات متوسّط این امّت است و مرتبهٔ (سابقین) فوق آن می‌باشد»، چنان‌که در سورهٔ [فاطر/۳۲] آمده‌است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ...). که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. ﴿**و بسیاری از آنان چه بدکردارند**﴾ آنان کسانی‌اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمّد ﷺ و ایمان آوردن به رسالت ایشان سربر می‌تابند.

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٦٧﴾

﴿**ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده، ابلاغ کن**﴾ در این دستور، پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای عزّوجلّ به ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزّلهٔ الهی بر خود را، با احدی به‌عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خدا ﷺ این مأموریّت را به شایسته‌ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمّد ﷺ چیزی از احکام و امور منزّلهٔ الهی را پنهان ساخته درحالی

که خدای عزّوجلّ به او چنین مأموریّت داده است که : (بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْكَ ...)؛ بدان که او دروغگوست » . همچنان از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود : « اگر حضرت محمّد ﷺ پنهان‌کنندهٔ چیزی از قرآن می‌بود ، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می‌کرد : (... وَ تُخْفِیْ فِیْ نَفْسِكَ مَااللّٰهُ مُبْدِیْهِ ... ۞ و چیزی را که خدا آشکارکنندهٔ آن بود ، تو در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی ، با آن‌که خدا سزاوارتر بود که از وی بترسی ... [احزاب/٣٧] » . ﴿ **و اگر چنین نکنی** ﴾ یعنی : اگر برخی از این آیات منزّله را ، هرچند تا مدّتی پنهان سازی ﴿ **پیامش را نرسانده‌ای** ﴾ . و به‌خاطر اهمّیّت امر تبلیغ بود که رسول خدا ﷺ بعد از رساندن پیام الهی به مردم ، در چندین‌جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند : « هَلْ بَلَّغْتُ ۞ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام ؟ » . و مردم به ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند . ﴿ **و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد** ﴾ مراد از مردم در اینجا ، کفّاراند ، به‌دلیل مابعد آن : ﴿ **هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند** ﴾ زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند ، همین‌گونه ، آنان را بر رساندن آسیب و گزندی به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منّان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئهٔ کسانی‌که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند ، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همهٔ آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود ، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن .

خدای سبحان در این آیه به رسولش ازآن رو وعدهٔ حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهّم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ﷺ در امر نگهداشت خود از آسیب مردم ، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد ، دفع نماید . از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود : « رسول خدا ﷺ از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیهٔ (وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ‌النّاس) نازل شد ، سر خویش را از قُبّه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند : ای مردم !

بازگردید زیرا خدای عزّوجلّ مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصدهای فراوان علیه جان پیامبر ﷺ را از جانب قریش، یهود و غیرآنان را مورد بررسی قراردهد و به‌رغم اینها، سالم‌ماندن آن حضرت ﷺ را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَ ٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٦٨﴾

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: نافع‌بن‌حارثه، سلام‌بن‌مشکم، مالک‌بن‌صیف و رافع‌بن‌حرمله از یهود، نزد رسول‌اکرم ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به‌راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویید ولی شما بدعتها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حقّ و هدایت قرارداریم و به آنچه در دست ما است، تمسّک می‌جوییم، لذا نه به تو ایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عزّوجلّ در ردّ این پندارهایشان نازل نمود: ﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**ای اهل کتاب! شما بر چیزی**﴾ از حقّ و هدایت ﴿**نیستید تا**﴾ آن‌گاه که ﴿**به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید**﴾ یعنی: تا

آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد ــ و از جمله دستور به پیروی از محمّد ﷺ و پرهیز از مخالفت با وی ــ عمل نکرده‌اید ﴿و﴾ نیز تا برپا ندارید ﴿آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل شده‌است﴾ که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحّت پیدا نمی‌کند ﴿و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید﴾ یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید ﴿پس بر قوم کافر اندوه مخور﴾ یعنی: دیگر دریغ و افسوس‌خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمنت، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین﴾ بیان معنای (صابئین) در سورهٔ [بقره/٦٢] گذشت ﴿و نصاری﴾ یعنی: حاملان انجیل ﴿هر کس﴾ از آنان ﴿که به خدا و روز آخرت ایمان آوَرَد و کار نیکوکند پس نه ترسی بر آنان است﴾ در هنگام لقاءالله ﴿و نه اندوهگین می‌شوند﴾ بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البتّه بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زیانی نمی‌رساند.

بایستهٔ یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است براین که: یهودیان،

نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول خدا ﷺ به آنان رسیده امّا مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۖ كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا۟ وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

﴿همانا ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم﴾ بر توحید و یکتاپرستی ﴿و به‌سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم﴾ تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند امّا ﴿هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند﴾ یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جملهٔ تکذیب‌شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته‌شدگان، زکریّا و یحیی علیهما السلام.

وَحَسِبُوٓا۟ أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا۟ وَصَمُّوا۟ ثُمَّ تَابَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا۟ وَصَمُّوا۟ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ۚ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

﴿و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست﴾ یعنی: بنی‌اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی ــ با انواع سختی‌ها ــ در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصهٔ واقعیّت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به‌خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) [مائده/۱۸] بنابراین از

سودای امتحان آسوده‌خاطر می‌باشیم. ﴿پس کور و کَر شدند﴾ یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند ﴿سپس﴾ بعد از آن که توبه کردند ﴿خدا توبهٔ آنان را پذیرفت﴾ و قحطی را از آنان برداشت؛ ﴿دیگربار بسیاری از آنان کور و کر شدند﴾ اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریّا و سوءقصد به جان حضرت عیسی علیه‌السلام ﴿و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست﴾ پس آنان را برحسب اعمالشان جزا می‌دهد.

لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٧٢﴾

﴿قطعاً کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند﴾ گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به‌نام «یعقوبیّه»، و به قولی: فرقهٔ دیگر به‌نام «ملکانیّه»[1] بودند که گفتند: خداوند Y در ذات عیسی حلول کرده است! امّا خدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش ردّ می‌کند: ﴿حال آن‌که مسیح می‌گفت: ای بنی‌اسرائیل! الله را بپرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما﴾ پس درحالی‌که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند

۱ــ اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

که در حقّ کسی ادّعای الوهیّت کنند که خودش به بندگی اعتراف می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که گفت: ﴿هر کس به خدا شریک ورزد، قطعاً او بهشت را بر وی حرام کرده است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست﴾ آری! این سخن نیز، حکایت ادامهٔ سخن عیسی علیه السلام است. امّا به قولی دیگر: این سخن خداوند ﷻ است.

لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

﴿هرآینه کسانی که گفتند: الله سومِ سه کس است، کافر شدند﴾ مراد از سه کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی دیگر: مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیّت سه گانه است، در عین این که طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیّت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح‌القدس». ﴿و حال آن‌که خدایی جز خدای یکتا نیست﴾ یعنی: در دایرهٔ هستی، معبود برحقّی جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنبالهٔ سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین‌حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند ﴿و اگر از آنچه می‌گویند﴾ که سراسر کفر است ﴿بازنایستند﴾ و آن را ترک نکنند ﴿به کافرانشان عذابی دردناک خواهد رسید﴾ امّا کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾

﴿آیا توبه نمی‌کنند﴾ و رجوع نمی‌نمایند ﴿به‌سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند﴾ از بستن چنان افترایی که خدای عزّوجلّ را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ ﴿و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾ و این از منتهای کَرَم و جُود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْآيَـٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

﴿عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند، نیست﴾ یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی‌رود تا به پندار باطلشان به مرتبهٔ الوهیّت یا فرزندی خدای (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَد) برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودندَ و معجزاتی هم که خدای سبحان به‌دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیّت وی نمی‌شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده‌اند چنان‌که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به‌خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز ــ العیاذ بالله ــ خدا بوده‌اند!! ﴿و مادرش زنی صدّیقه

بود ﴾ یعنی : مریم زنی صادق و راستگو ، یا تصدیق‌کنندهٔ فرزندش عیسی علیه السلام در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود ، مستلزم الوهیّت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش ، زنی مانند دیگر زنان است چنان‌که تصدیق عیسی علیه السلام ازسوی مادرش مریم ، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود . پس نظر ابن‌حزم و جمعی‌دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی ، مادر موسی و ساره زن ابراهیم علیهم السلام را پیامبر می‌دانند ، با استدلال به این که فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته‌اند و پروردگار متعال دربارهٔ مادر موسی فرموده است : (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) [قصص/۷] .

آری ! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند عزوجل جز از جنس مردان ، پیامبری برای بشر برنینگیخت . حتّی شیخ ابوالحسن اشعری می‌گوید : « مسلمین بر این امر اجماع دارند » . ﴿ **هردو غذا می‌خوردند** ﴾ یعنی : عیسی و مریم همچون سایرافراد بشر غذا می‌خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد ، قطعاً پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می‌خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذاخوردن را ترک نماید ، هلاک گردد . همچنان ، کسی که غذا بخورد ، برای قضای حاجت به مستراح می‌رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می‌میرد ــ پاک و برتر است پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتریی بزرگ ﴿ **بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم** ﴾ و بطلان پندارهای بی‌بنیادشان را برملا می‌گردانیم؟ و این عبارت ، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را برمسند خدایی می‌نشانند ، به تعجّب در می‌افگند . ﴿ **باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند** ﴾ از شنیدن حق و تأمّل در آن ، بعد از این بیان روشن؟ عجبا بر حال این گروه !

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۚ وَ

ٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟﴾ پس کسی که نه می‌تواند به‌شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرارمی‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلام اند ﴿و همانا خداوند شنوای داناست﴾ و هر کس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی و دانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحقّ است نه غیر وی.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓا۟ أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا۟ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا۟ كَثِيرًا وَضَلُّوا۟ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حدّ نگذرید﴾ یعنی: افراط‌گرایی و گزافه‌گویی و تجاوز از حدّ ــ چون ادّعای الوهیّت عیسی و درپیش گرفتن روشهای افراطی ناروا ــ را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به‌کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی حقّ و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست ﴿و خواهشهای نفسی قومی را که پیش از این گمراه شدند و بسیاری﴾ از مردمان ﴿را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید﴾ آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمّدی ﷺ بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمّد ﷺ گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران

گمراه ساختند و آیندگان‌شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ﷺ به روش گمراه‌سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خطّ انحراف را ترسیم کردند.

لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَ عِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ﴿٧٨﴾

﴿کسانی از بنی‌اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی‌بن مریم﴾ یعنی: در تورات و انجیل ﴿مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حدّ می‌گذشتند﴾ مانند از حدّ گذشتن‌شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی علیه السلام. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری.

آن‌گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می‌فرماید:

كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٧٩﴾

﴿آنان یک‌دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می‌شدند، منع نمی‌کردند﴾ یعنی: آن لعنت‌شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنهکار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می‌شدند، نهی نمی‌کردند.

لازم به یادآوری است که امربه معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد

اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. ابن‌عطیّه می‌گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می‌باشد امّا اگر بیم چنین زیانی متصوّر بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند». ﴿**چه بد است آنچه می‌کردند**﴾ از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا اوّلین نقصی که در کار بنی‌اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می‌شد و وی را در منکری می‌دید، به او می‌گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست امّا همین‌که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از این که با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، بازنمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دلهای بعضی از آنها را به بعضی‌دیگر زد [یعنی در میانشان بغض و دشمنی افکند] و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «همانا خداوند عامّهٔ مردم را به عمل خاصّهٔ آنان [یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند] عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن‌که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند [خشک و تَر را باهم می‌سوزاند] و خاصّه و عامّه هردو را عذاب می‌کند».

تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِى ٱلْعَذَابِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿٨٠﴾

﴿بسیاری از آنان را﴾ یعنی : از یهودیان را ﴿می‌بینی که با کافران﴾ یعنی : با مشرکان ﴿دوستی می‌کنند﴾ درحالی‌که مشرکان بر دین استوار و حقّی قرار ندارند ﴿راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است﴾ از کارنامهٔ ننگینی که با آن به عرصه گاه قیامت وارد می‌شوند ﴿آن چیز خشم‌گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند﴾ یعنی : آنها درواقع برای خود خشم خداوند ﷻ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند ، در جایگاه خشم الهی فزود می آیند و این ، جایگاه حتمی آنهاست .

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾

﴿و اگر به خدا و پیامبر﴾ یعنی : پیامبر خود ، یا پیامبر آخرالزّمان ﴿و آنچه که به‌سوی او فرود آمده﴾ از کتاب ﴿ایمان می‌آوردند﴾ به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق ، در این صورت ﴿آنان را﴾ یعنی : مشرکان را ﴿به دوستی نمی‌گرفتند﴾ زیرا خدا ﷻ و پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است ﴿ولی بسیاری از آنان فاسقند﴾ یعنی : از دایرهٔ ولایت و طاعت الله ﷻ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش استمرار می‌دهند .

۞ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ۖ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ

ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

ای مخاطب! ﴿مسلماً یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترینِ مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی﴾ پس، خطاب متوجّه هرکسی‌است که صلاحیّت مخاطب‌شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان ــ لعنهم‌الله ــ سرسخت‌ترین همهٔ مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان می‌گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود... کسی که در فتنهٔ زمان عثمان رضی الله عنه عوام را برانگیخت، گروه‌ها را برشوراند و شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از رسول خدا ﷺ و وضع روایات جعلی را در تاریخ و سِیَر رهبری کرد، یهودی بود... کسی که نعره‌های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و توطئه‌ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می‌بینید. از این که بگذریم؛ در پشت سر اندیشهٔ مادّی‌الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشهٔ ویرانگر محوری‌بودن غریزهٔ جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قراردارد... و بالآخره در پشت سر همهٔ مکاتب و اندیشه‌های ویرانگر، یهودیان قرار دارند». ﴿و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می‌یابی که گفتند: ما نصاراییم، این بدان سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند﴾ یعنی: نصاری را به دوستی و مودّت با مؤمنان از آن رو نزدیکتر می‌یابی که در میان نصاری، کشیشان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند ﷻ، رحم، سودرسانی به مردم و حق‌جویی را به آنان آموزش می‌دهند. مراد از کشیشان در آیهٔ کریمه، نیایشگران حق‌پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیّت و ترَهُّب: عبارت است از: تعبّد در صومعه‌ها و کلیساها ﴿و نیز﴾ دوستی و محبّت نصاری با مؤمنان ﴿به‌سبب آن است

که آنان کبر نمی‌ورزند ﴾ از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند ، بر خلاف یهودیان که از این وصف به‌دور می‌باشند زیرا کفرشان ، کفر عناد و انکار است . نسفی می‌گوید : « آیهٔ کریمه دلیل برآن است که علم سودمندترین چیزهاست ، هرچند علم کشیشان باشد . همین‌طور بیزاری از کبر ، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد » .

وَإِذَا سَمِعُوا۟ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا۟ مِنَ ٱلْحَقِّ ۖ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ و چون اینان ﴾ یعنی : این دسته از نصاری که وصفشان گذشت ﴿ آنچه را بر این پیامبر نازل شده‌است بشنوند ، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود ﴾ یعنی : آنها در هنگام شنیدن قرآن ، به پُری چشمانشان اشک می‌ریزند ﴿ به‌سبب آنچه از حقّ شناخته‌اند ﴾ یعنی : به‌سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حقّ و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند ﴿ می‌گویند : پروردگارا ! ما ایمان آورده‌ایم ﴾ به این کتابی که از سوی تو بر محمّد ﷺ نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای ﴿ پس ما را در زمرهٔ گواهان بنویس ﴾ یعنی : ما را در شمار امّت محمّد ﷺ قرار ده ، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند . یا ما را در زمرهٔ گواهان بر صدق و راستگویی محمّد ﷺ و این که او فرستادهٔ برحقّت به‌سوی مردم است ، بنویس .

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا

رَبُّنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٤﴾

﴿و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حقّ که به ما رسیده، ایمان نیاوریم﴾ یعنی: چه سدّ و مانعی در میان ما و ایمان به‌حقیقت ــ که همانا رسالت حضرت محمّد ﷺ است ــ می‌تواند حایل شود درحالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت إنعام الهی است: ﴿و حال آن‌که طمع داریم که پروردگارمان ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند﴾ یعنی: درحالی‌که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان ــ از انبیا علیهم السلام و پیروان فرمانبردارشان ــ به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند ﷻ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی‌کنیم.

فَأَثَٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُوا۟ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾

﴿پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است﴾ آری! خدای عزّوجلّ در برابر این سخنشان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته‌ای به ایشان داد.

دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: رسول خدا ﷺ عمروبن‌امیّهٔ ضمری را همراه با نامه‌ای به‌سوی نجّاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجّاشی به دنبال راهبان و کشیشان فرستاده همهٔ آنان را گرد آورد، سپس از جعفربن‌ابی‌طالب رضی الله عنه خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر رضی الله عنه بر ایشان سورهٔ «مریم» را قرائت کرد پس همهٔ آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد

و همانان‌اند که خداوند ﷻ آیهٔ : (وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً) را تا (فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) در شأن ایشان نازل کرد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و برای این که کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همهٔ نصاری است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند**﴾ پس بدانید که ثنا و ستایش ذکرشده، از آن گروه خاصّی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحَرِّمُوا۟ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾

از ابن عبّاس رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است: گروهی از صحابه ــ که عثمان‌بن مظعون رضی الله عنه یکی از ایشان بود ــ گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت‌گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به‌دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها درمیان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد

چنین کاری را داریم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس به سنّت من چنگ زند، او از من است و هر کس به سنّت من چنگ نزند، او از من نیست». همان بود که دربارهٔ این گروه از صحابه نازل شد:

﴿ای مؤمنان! طیّباتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید﴾ طَیِّبَاتْ: لذایذی است که خدای عزّوجلّ آنها را به بندگانش حلال ساخته‌است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از این که چیزی از پاکیزگی‌ها را برمبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام‌کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرّب به حق تعالی‌است و از مقولهٔ زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانهٔ دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند ﷻ را بر خود حرام گردانند. چنان‌که برخی از عوام‌النّاس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها ــ که نهی قرآنی شامل آن می‌شود **﴿و از حدّ در نگذرید﴾** با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در إعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام‌کردن حلالها ناجایز می‌باشد **﴿همانا الله از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد﴾**.

امام ابوحنیفه، امام احمدبن حنبل و پیروانشان برآنند که: هر کس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفّارهٔ یمین (سوگندشکنی) لازم می‌شود.

وَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ

مُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

﴿ و آنچه الله به‌شما روزی داده‌است؛ حلال و پاکیزه بخورید ﴾ لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس ﴿ و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید ﴾ یعنی : در همهٔ امور از خداوند متعال پروا دارید ، از جمله در حلال و حرام وی . این آیه دلالت می‌کند براین که ایمان به خداوند ﷻ ، موجب تقوا و پروا داشتن از وی در امر و نهی وی است .

و از آنجایی‌که حرام‌کردن پاکیزگی‌ها بر خود ، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود ، به همین جهت فرمود :

لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَـٰنَ ۖ فَكَفَّـٰرَتُهُۥٓ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَـٰكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَـٰثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَٰلِكَ كَفَّـٰرَةُ أَيْمَـٰنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ۚ وَٱحْفَظُوٓا۟ أَيْمَـٰنَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾

﴿ خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند ﴾ یعنی : سوگندهای لغو ، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفّاره هم در آنها واجب نیست . سوگند لغو : در مذهب شافعی‌ﷺ این است که شخص در اثنای سخنش بگوید : نه والله ! آری والله ! ، بی‌آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته‌باشد ، که این نوع از

سوگندهای بیهوده، اغلب به‌طریق عادت از انسان صادر می‌شود. امّا از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی‌که واقعیّت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سورهٔ «بقره» نیز گذشت. ﴿**ولی شمارا به‌سبب محکم‌کردن سوگندها به‌قصد مؤاخذه می‌کند**﴾ یعنی: شما را به سوگندهای محکم و منعقده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

۱ ــ سوگندهای لغو. ۲ ــ سوگندهای محکم و از روی اراده. امّا در این‌جا نوع سومی از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگندخوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفّاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ورشدن در جهنّم است چنان‌که از نام آن پیداست. ﴿**پس کفّارهٔ آن**﴾ یعنی: کفّارهٔ سوگند منعقده، از کسی که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: ﴿**طعام‌دادن ده مسکین است از جنس میانهٔ آنچه که خانوادهٔ خود را می‌خورانید**﴾ یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عادتاً به کسان و خانوادهٔ خود می‌خورانید، إطعام کنید و طعام‌دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و إطعام آنها تا سرحدّ سیرکردن آنهاست. احناف می‌گویند: إطعام به‌طور اعلیٰ؛ سه نوبت غذادادن با نان‌خورش، إطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذادادن از خرما یا جو و إطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذادادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی‌الله عنهما گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است. امّا شافعی

می‌گوید: برای هر مسکین یک «مُدّ»[۱] بپردازد. ﴿یا﴾ کفّارهٔ سوگند قصدی ﴿پوشانیدن آنان است﴾ یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هرچند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کِسْوَت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حدّ ادنای لباس، لباسی‌است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمّامه کافی نیست. ﴿یا﴾ کفّارهٔ سوگند قصدی ﴿آزادکردن برده‌ای است﴾ از قید بردگی. شافعی شرط کرده‌است که آن برده باید مؤمن باشد امّا احناف، مؤمن‌بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیّر است و هریک از آنهارا که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

﴿پس هرکه اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد﴾ یعنی: هر کس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفّارهٔ وی است. و این رأی جمهور فقهاست. امّا مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرّق نیز درست است. ﴿این است کفّارهٔ سوگندهای شما هنگامی‌که سوگند خوردید﴾ و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفّاره قبل از سوگندشکنی ــ چنان‌که احناف گفته‌اند ــ جایز نیست ﴿و سوگندهای خود را نگاه دارید﴾ این عبارت به سه معنی است:

۱ ــ سوگندهای خود را نگاه‌دارید و به سوگندخوردن شتاب نورزید.

۲ ــ سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه‌دارید و به شکستن آنها نشتابید.

۳ ــ چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفّاره سهل‌انگاری نکنید.

﴿این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند﴾ با این‌چنین بیان روشنی ﴿باشد که شکر کنید﴾ این نعمتهایی را که او بر شما منّت نهاده‌است، چون نعمت

۱ــ صاع: عبارت از (۲۷۵۱) گرم، و مُدّ: یک‌چهارم صاع است.

بیان شریعت و روشن‌ساختن احکام خود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَ
ٱلْأَزْلَٰمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾

﴿ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر﴾ تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سورهٔ «بقره» گذشت. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتّی بازی بچّه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. ﴿و﴾ جز این نیست که ﴿انصاب﴾ یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند ﴿و ازلام﴾ یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت ﴿رِجس است﴾ رِجْس: بر پلیدیها و نجاستها اطلاق می‌شود ﴿و از عمل شیطان است﴾ زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای‌شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد ﴿پس، از آن پرهیز کنید﴾ یعنی: از پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هردو صورت معنی یکی است. ﴿باشد که رستگار شوید﴾ و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام إعلام کرد: تأکید اوّل این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجْس، یعنی نجس معنوی معرّفی کرد، هرچند به قول بعضی: در شراب نجاست حسّی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شَرّ خالص سرنمی‌زند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن بپرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک‌کردن) بلیغ‌تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها،

سراسر زیان و خسارت است.

از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: دربارهٔ شراب سه آیه نازل شده است، اوّلین آنها آیهٔ: (یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرْ...) [بقره/۲۱۹] است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب رضی الله عنهم چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا ﷺ گفتند: اجازه بدهید تا چنان‌که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا ﷺ در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیهٔ: (لاتَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...) [نساء/۴۳] نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول‌الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. بازهم رسول خدا ﷺ سکوت نمودند. سپس آیهٔ: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرِ...) نازل شد. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّ مُسَكِّرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ مُسَكِّرٍ حَرَامٌ، وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَمَاتَ وَهُوَ يُدْمِنُهَا لَمْ يَتُبْ، لَمْ يَشْرِبْهَا فِي الْآخِرَةِ ✿ هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و درحالی مُرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴿۹۱﴾

بعد از آن‌که حق تعالی در آیهٔ سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: **﴿همانا شیطان می‌خواهد با**

شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد ﴾ این از مفاسد دنیوی شراب و قمار است ﴿و﴾ از مفاسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله این که شیطان می‌خواهد: ﴿**شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟**﴾ و از آنها به‌طور نهایی بازمی‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، بازایستید! عمر رضی الله عنه چون این آیه را شنید، فرمود: بازایستادیم پروردگارا!

احناف برآنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هرچند که با قمار همراه نباشد امّا امام ابویوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

۱ ــ بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.

۲ ــ شخص به‌طور دایم به آن پایبند نباشد.

۳ ــ به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.

۴ ــ بر آن بسیار سوگند نخورد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا ۚ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾

﴿**و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و برحذر باشید**﴾ از نافرمانی خدا عزوجل و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا عزوجل و رسولش یکجا گردانید ﴿**پس اگر روگردانیدید**﴾ از فرمانبرداری و ترس از خدا عزوجل و اطاعت رسولش صلی الله علیه وسلم ﴿**بدانید که بر پیامبر ما جز پیام‌رساندن آشکار نیست**﴾ یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زیانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریّت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه بر خود زیان رسانده‌اید؛ چراکه از تکلیف خویش روی برتافته‌اید.

لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ ٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

﴿**بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند**﴾ قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند ﴿**گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند**﴾ یعنی: چراکه از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند ﴿**و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند**﴾ و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعداً بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلاً برآنان مباح بود ﴿**و ایمان آوردند**﴾ به تحریم آن ﴿**و باز تقوا پیشه کردند**﴾ و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلاً بر آنان مباح بود ﴿**و نیکوکاری کردند**﴾ یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اوّل ذکر شد؛ تحقّق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اوّل؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرّمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شُبهات است ﴿**و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد**﴾.

سبب‌نزول: چون آیهٔ تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام‌کار کسانی از ماکه قبل از تحریم درگذشتند درحالی‌که تادم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به‌دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس

آیهٔ کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند.

بایستهٔ یادآوری است که حدّ شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلّاق (درّه) است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلصَّيْدِ تَنَالُهُۥٓ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾

﴿ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود﴾ یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به‌تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها ــ به منظور آزمایشتان ــ همه در دسترس و در بُرد نیزه‌هایتان قرار داشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین زندگی مادّی اعراب بود و خدای عزّوجلّ ایشان را با تحریم آن در حال إحرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنان‌که بنی‌اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرّره در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد **﴿تا معلوم بدارد که چه‌کسی غایبانه از وی می‌ترسد﴾** یعنی: خدای عزّوجلّ این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان‌گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پرواداشتن ازخداوند ﷻ به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است **﴿پس هرکس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک﴾** به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه در عمرهٔ حدیبیّه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محلّ اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای عزّوجلّ ایشان را از کشتن شکار درحال إحرام نهی کرد.

بایستهٔ یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنان‌که می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ أَوۡ كَفَّٰرَةٞ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوۡ عَدۡلُ ذَٰلِكَ صِيَامٗا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمۡرِهِۦۗ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَۚ وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٖ ﴿٩٥﴾

﴿**ای مؤمنان! درحالی‌که مُحرِمید**﴾ یعنی: درحالی که جهت انجام حجّ یا عمره یا هردو، إحرام بسته‌اید ﴿**شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد**﴾ یعنی: درحالی آن را بکشد که به‌یادآورندهٔ إحرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است ﴿**باید نظیر آنچه کشته است کفّاره‌ای بدهد**﴾ یعنی: بر وی تحمّل کیفر و پرداخت کفّاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است ﴿**از چهارپایان**﴾ یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند ﴿**که حکم کند به آن**﴾ یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند

بودن آنچه که کشته است ﴿دو تن عادل از میان شما﴾ یعنی : دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند ، آن کفّاره بر وی لازم می‌شود ﴿و به‌صورت هدی به کعبه برسد﴾ یعنی : اگر دو تن حَکَم عادل به کفّاره حکم کردند ، با آن حیوان کفّاره ، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به‌سوی مکّه و ذبح‌نمودن آن در آنجا . البتّه مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافی در این نیست ﴿یا باید کفّاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد﴾ امّا بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد ، کفّاره‌ای نیست . برخی گفته‌اند : بر وی نیز کفّاره است .

بایستهٔ یاد آوری است که علما مقدار کفّاره در هر گونه صیدی را مقرّر داشته‌اند . شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید : « جزای صید یکی از سه چیز تواند بود :

۱ ــ همانند صید را در حرم ذبح کند . این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذّر می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را .

۲ ــ به قیمت صید ، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد . در نزد شافعی باید به هر مسکین مُدّی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد[۱] .

۳ ــ بجای إطعام هر نفر مسکین به‌شمار مسکینان یک روز روزه بدارد . پس جانی در میان سه نوع کفّارهٔ یادشده مخیّر است ﴿تا وبال کردار خود را بچشد﴾ وَبال : یعنی : سرانجام بد و جزای کشتن شکار را ﴿الله از آنچه گذشت﴾ از جانب شما ، در مورد شکارکردن صید حَرَم قبل از نزول حکم کفّاره ﴿عفو کرده است ولی هر کس

۱ــ یک صاع (۲۷۵۱) گرم است، و مُدّ یک‌چهارم صاع است.

که بازگردد ﴾ به‌سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع ﴿پس خدا از او انتقام می‌گیرد ﴾ در آخرت و او را به‌سبب گناهانش عذاب می‌کند ﴿و خداوند غالب و صاحب انتقام است ﴾ بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی گفته‌اند: معنی این است که خداوند ﷻ از او با وضع نمودن کفّاره انتقام می‌گیرد چنان‌که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفّاره را بر تکرارکنندهٔ این جنایت، واجب شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. امّا شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اوّلین‌باری که مرتکب این عمل‌شد، باید کفّاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفّاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای عزّوجلّ از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفّاره جبران شود.

خاطر نشان می‌شود که برمبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات موذی ذیل از حکم قتل صید در حالت إحرام مستثنا هستند: ۱ ـ کلاغ. ۲ ـ زغن (غلیواج). ۳ ـ عقرب. ۴ ـ موش. ۵ ـ سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفّاره‌ای نیست.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ ٱلْبَحْرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ۖ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ ٱلْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

﴿برای شما ﴾ حتّی در حال إحرام نیز ﴿شکار دریا حلال شده است ﴾ شکار دریا: شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد ﴿و ﴾ همچنین برای شما حلال شده ﴿طعام دریا ﴾ طعام دریا: خوردنی‌ای از

خوردنی‌های آن است که دریا به بیرون افگند، یا بر روی آب آید. امّا در نزد ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیراحناف، (صید) را در آیهٔ کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می‌افگند، تفسیر کرده‌اند. آری! شکار و طعام دریارا برای شما حلال گردانیدیم ﴿**تا برای شما منفعتی باشد**﴾ و مقیمانی که آن را به طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو برگیرند ﴿**و برای قافله**﴾ یعنی: منفعتی باشد برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند ــ چون عصر حاضر ــ ﴿**ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که مُحرِم باشید**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که لباس إحرام برتن داشته باشید. همچنان شکار غیر مُحرم بر مُحرم حرام است، اگر غیر مُحرم آن را جهت استفادهٔ مُحرم شکار کرده بوَد، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی راکه به وسیلهٔ غیرمُحرم صید شده باشد؛ در هرحال برای مُحرم جایز می‌دانند، چه به‌منظور استفادهٔ وی شکار شده‌باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هرچند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی ﴿**و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید**﴾ زیرا او شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهد.

۞ جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ قِيَـٰمًا لِّلنَّاسِ وَٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَٱلْهَدْىَ وَٱلْقَلَـٰٓئِدَ ۚ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾

﴿خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان﴾ یعنی : مایه و مدار سامان‌یابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان ﴿گردانید﴾ زیرا در حجّ ، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می‌شود؛ آری ! در حجّ نیایشگرانشان به اوج عبودیّت واصل می‌شوند ، خائف و هراسناکشان ایمن می‌شود ، ضعیفشان نصرت داده می‌شود ، تجّارشان در آن سود می‌برند ، فقرایشان در آن إطعام می‌شوند و اخیراً این که خداوند ﷻ مناسک حجّ را سبب آبادانی وادی‌ای غیرمزروع گردانید ، وگرنه در آن هیچ‌کسی اقامت نمی‌گزید ﴿و﴾ خداوند ﷻ ﴿ماه حرام را﴾ نیز سبب انتظام و سامان‌یافتن امور مردم گردانید ، طوری‌که مردم در ماههای حرام ــ ذوالقعده ، ذوالحجّه ، محرّم و رجب ــ نه خونی را می‌طلبند ، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدّس و ارزش مورد احترامی بی‌حرمتی می‌کنند پس ماههای حرام ــ از این حیث ــ نیز مایهٔ قوام و انتظام امور مردم است . ولی باید گفت که : حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام ، در شریعت ما منسوخ شده است ﴿و﴾ خداوند ﷻ ﴿هَدی را﴾ یعنی : حیواناتی را که به مکّه إهدا می‌شود ﴿و قربانی‌های قلّاده‌دار را﴾ نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست ، وقتی کسی حیوان دارای گردن‌بند (قلّاده) را با خود همراه کند ، فهمیده می‌شود که او عزم حجّ یا عمره را دارد و بنابراین ، کسی متعرّض وی نمی‌گردد . و قربانی قلّاده دار را مخصوصاً یاد کرد درحالی که این نوع قربانی نیز از (هدْی) است ، به خاطر آن‌که ثواب آن بیشتر و شکوه حجّ با آن جلوه‌گرتر است ﴿این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می‌داند و تا بدانید که الله به همه‌چیز داناست﴾ پس براساس حکمت و علم مطلق خویش ، احکام را مشروع می‌گرداند .

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٩٨﴾

﴿بدانید که عقوبت الله سخت است﴾ بر کسی که احکام وی، حرَم قدسی وی و حرمت إحرام را سبک انگارد و به مقدّسات و ارزشهای وی بی‌حرمتی کند ﴿و بدانید که خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾ بر تائبان و بازگشت‌کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می‌آیند.

مَّا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾

﴿بر عهدهٔ پیامبر جز رساندن پیغام﴾ برای شما ﴿نیست﴾ پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلّماً جز به‌خودتان زیان نرسانده و جز در حقّ خودتان جنایت نکرده‌اید امّا تا جایی‌که به رسول خدا ﷺ مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزّوجلّ را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست ﴿و خداوند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند﴾ لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

قُل لَّا يَسْتَوِي ٱلْخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ ٱلْخَبِيثِ ۚ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿خبیث و طیب﴾ یعنی: پلید و پاک ﴿برابر نیست﴾ مراد از خبیث: حرام و مراد از طیّب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قُرطبی می‌گوید: «لفظ،

عامّ است و همهٔ این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند ﴿هرچند کثرت پلیدیها تو را به شگفت آوَرَد﴾ زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را ازبین برده و برکت آن را نابود می‌کند ﴿پس ای صاحبان خرد! از الله پرواکنید﴾ و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نـه از تبه‌کاران و پلیدان آنها ﴿تا رستگار شوید﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِن تَسْـَٔلُواْ عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلْقُرْءَانُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهَا ۗ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

پس از آن که خداوند ﷻ حکم شکار در حال إحرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی کَه به انگیزهٔ گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: ﴿ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید﴾ که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دینتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا ﷺ در چنین مواردی سؤال نکنید ﴿زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند﴾ و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال‌کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال‌کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان **سبب‌نزول** این آیه، دالّ بر این امر است. در این روایت آمده است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسید: آیا حجّ در هر سال فرض است؟ رسول خدا ﷺ خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد. ﴿و اگر از آنها هنگامی که قرآن

نازل می‌شود سؤال کنید ﴾ بدانید که با وجود رسول خدا ﷺ در میانتان و نزول وحی بر وی؛ ﴿**البته برای شما روشن ساخته می‌شود** ﴾ جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم ﷺ یا با نزول وحی در بارهٔ آن موضوع ﴿**خدا از آنها گذشت** ﴾ یعنی: خدا ﷻ از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگربار به این شیوه بازنگردید. یا خدا ﷻ از مکلّف‌کردنتان به آن تکالیف درگذشت ﴿**خداوند آمرزندهٔ بردبار است** ﴾ و از بردباری وی است که شما را ــ جز بعد از هشدار دادنتان ــ مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این‌است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلّف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شمارا غمگین کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است امّا به‌سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابهٔ رسول خدا ﷺ به این ادب پایبند شدند به‌طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبراکرم ﷺ به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. امّا بعد از عصر رسول اکرم ﷺ، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾

﴿**همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند** ﴾ یعنی: کسانی از امّت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد امّا چون بر اساس پرسشهای خود به

تکالیفی مکلّف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونهٔ این‌چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ﷺ ابتدائاً چیز نوی را نپرسید امّا جایز است که دربارهٔ آنچه نازل شده، به‌قصد فهمیدن و عمل‌کردن به آن، توضیح بخواهید.

مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿الله هیچ بحیره و سائبه و وصیله و حامی‌ای را مشروع نگردانیده است﴾ بحیره: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیّت گوش آن را می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می‌دادند پس کسی حقّ دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. سائبه: ماده‌شتری بود که نذر بتان می‌کردند و رهایش می‌ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیّت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند ﷻ او را از بیماری‌ای به‌سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هرجایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصیله: ماده‌شتری بود که اگر دوشکم مادینه می‌زایید، به خودشان تعلّق می‌گرفت امّا اگر نرینه‌ای می‌زایید، به بتان اختصاص می‌یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می‌کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیّت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیانشان تمسّک می‌جستند. **﴿ولی کافران بر الله دروغ می‌بندند﴾** زیرا آنها این

چیزها را به‌انگیزهٔ تدیّن و تعبّد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که خدای عزّوجلّ آنها را حرام نکرده بود ﴿و بیشترشان تعقّل نمی‌کنند﴾ زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی‌گیرد. چنان‌که آیهٔ بعدی، نمونهٔ دیگری از جهل و بی‌خردی آنان را این گونه معرّفی می‌کند:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۚ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾

﴿و چون به آنان گفته شود: به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبرش بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است﴾ یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است ﴿آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند﴾ یعنی: حتّی اگر هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال آن‌که سزاوار نیست کسی فقط به‌خاطر این که پیشینیانش در راهی روان بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن‌گاه که فساد شیوه‌های پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کتاب خدا ﷻ و سنّت پیامبرش ﷺ در مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن‌کس باید عالمی راه‌یافته باشد درحالی که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی برخوردار بودند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ ۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا

اَهْتَدَيْتُمْ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿ای مؤمنان! به خودتان بپردازید﴾ یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید پس خودتان را بپایید، یا خودتان را نگاه دارید ﴿هرگاه شما راه‌یافته باشید، کسی که گمراه شده‌است، به شما زیان نمی‌رساند﴾ یعنی: چنانچه شما خود در حدود مسؤولیّت نفس خویش، به‌سوی حق راهیاب و هدایت‌شده باشید، گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر وجوب حتمی و قطعی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر دلالت می‌کنند. پس این آیهٔ کریمه که بر مسؤولیّت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصوّر وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهید... [یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید] درحالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزّوجلّ همهٔ آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابوثعلبهٔ خشنی نیز روایت شده‌است که فرمود: دربارهٔ این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! دربارهٔ آن از رسول خدا ﷺ سؤال کردم پس در **حدیث‌شریف** فرمودند: «بلکه باید به‌معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیامحوری مدار

اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیّت نفس خود شماست ... ».

﴿بازگشت همگی شما به‌سوی خداوند است، آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌سازد﴾ یعنی : راه‌یافتگان و گمراهان هردو به‌سوی خدا ﷻ باز می‌گردند و او به‌زودی تمام آنها را از اعمالشان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه‌شان خواهدکرد ، سپس همگی را دربرابر اعمالشان جزا خواهد داد .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ ۚ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۙ وَلَا نَكْتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْءَاثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

آیات سه‌گانهٔ زیر از نظر إعراب ، لفظ و حکم ، از دشوارترین آیات قرآنی است :

﴿ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما﴾ شهادت در اینجا : عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می‌شود . آری ! نصاب شهادت در میان شما **﴿هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید﴾** حضور مرگ : حضور علائم و نشانه‌های آن است **﴿این است که در موقع وصیّت باید از میان خود دو تن را﴾** یعنی : دو تن از مردان مسلمان را **﴿به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند﴾** یعنی :

این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند ﴿یا دو تن از غیرتان را﴾ یعنی: از کفّار را ﴿به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید﴾ و گواه مسلمانی موجود نبود ﴿و مصیبت مرگ شمارا فرارسید﴾ یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می‌توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیّت‌تان به‌سوی ورثه‌تان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به‌سوی آنان باشند.

آیهٔ کریمه دلیل جایزبودن گواهی اهل ذمّه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می‌باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقیّد به دو شرط یاد شده است. و اگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادّعای خیانت کردید: ﴿آنان را﴾ برای ادای سوگند ﴿بعد از نماز﴾ عصر، یا غیرآن از نمازها ﴿بازدارید﴾. خاطر نشان می‌شود که ادای سوگند و فیصلهٔ قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به‌تکان‌واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است ﴿پس اگر در صداقت آنان شک کردید﴾ و مردّد بودید ﴿به الله قسم خورند﴾ آن دو تن شاهد، به این مضمون ﴿که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم﴾ یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند ﷻ را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به‌خاطر دستیابی به مال دنیا، به‌نام مقدّس او سوگند دروغ یاد کنیم! ﴿هرچند کسی که به‌نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد﴾ یعنی: هرچند فرد (مشهودلَهُ) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم ﴿و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم﴾ یعنی: گواهی‌ای را که خدای عزّوجلّ به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم ﴿که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود﴾ این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا

مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۰۷﴾

﴿ **و اگر معلوم شد که آن‌دو دستخوش گناه شده‌اند** ﴾ یعنی : اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف ، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد ، یا آن دو وصیّ ، با دروغ‌گفتن در شهادت یا در سوگند ، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ ﴿ **پس دو کس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به متوفّی داشته باشند** ﴾ یعنی : دو تن دیگر که از نزدیکان متوفّی باشند ، بجای آن دو ، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حقّ و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند ﴿ **از گروهی که هر یک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان ، مال را حقّ خود ساخت** ﴾ یعنی : این دو تن شاهد نزدیک به متوفّی ، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اوّل ، بر آنان جفا رفته و ستم شده است ﴿ **پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو است** ﴾ یعنی : علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که : شهادت ما از شهادت آنها درست‌تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت‌دار و راستگو ﴿ **و ما از حدّ تجاوز نکرده‌ایم** ﴾ یعنی : ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده‌ایم ﴿ **و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم** ﴾ اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد .

ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَٰنِهِمْ ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿۱۰۸﴾

﴿این﴾ روش ﴿نزدیکتر است به آن‌که شهادت را بر وجه آن ادا کنند﴾ یعنی : این روش نزدیکتر به آن است که گواهان بردارندهٔ گواهی وصیّت ، گواهی را بر وجه درست و به‌طور شایدوباید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند ﴿یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود﴾ یعنی : این روش نزدیکتر به آن است که گواهان وصیّت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی ، سوگند دیگری از جانب مدّعی نخواهد بود ، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیّت ، سبب می‌شود تا شهود وصیّت از سوگند خوردن به‌دروغ ، پرهیز و احتیاط کنند ﴿و از خدا پروا دارید﴾ در امر خیانت و سوگند دروغ ﴿و حکم او را بشنوید﴾ به شنیدن پذیرش و اجابت ﴿و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید﴾ یعنی : بیرون‌روندگان از دایرهٔ اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند .

حاصل معنای دو آیهٔ کریمه فوق این است : اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد ، باید وصیّت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیّت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول‌وحوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت ، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیّت خویش گواه بگیرد . سپس اگر ورثهٔ شخص وصیّت‌کننده ، در گواهی آن دو تن شکّ کردند ، باید آن دو کافر به خداوند ﷻ سوگند بخورند بر این که : به‌حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکهٔ متوفّی که به آنها سپرده ، خیانت ننموده‌اند . آن‌گاه اگر بعد از این سوگند ، در عمل خلاف سوگندشان به‌ظهور رسید ، یا تصوّر می‌رفت که چیزی از ترکهٔ متوفّی به وجهی از وجوه در ملکیّت آن دو تن درآمده است ، در این هنگام ، دو تن از مردان ورثهٔ متوفّی ، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفادّ این سوگند عمل می‌شود .

از ابن‌عبّاس رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی‌بن بدّاء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکّه تجارت می‌کردند... و چون رسول‌اکرم ﷺ به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به‌نام بُدَیل سهمی یکجا با آنان به‌قصد تجارت عازم شام گردید، بُدَیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به‌سلامت نخواهد برد پس به‌دست خویش وصیّتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی‌اش پنهان نمود، آن‌گاه وصیّت کرد و آنها را بر وصیّت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی‌اش ظرفی را که با طلا نقش‌ونگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بُدَیل را به خانواده‌اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی‌که خانوادهٔ بُدَیل کالایش راگشودند، وصیّت‌نامهٔ او راکه صورت اموال خود را نیز درآن نوشته بود، یافتند امّا از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول‌اکرم ﷺ شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد...».

ابن‌جریر طبری می‌گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه مُحکم است».

۞ يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبْتُمْ ۖ قَالُوا۟ لَا عِلْمَ لَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

﴿روزی که خدا، پیامبران راگرد می‌آورد﴾ که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به‌یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند ﷻ پیامبران را گرد می‌آورد **﴿پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده‌شد؟﴾** یعنی: امّت‌هایتان که خدای عزّوجلّ شما را به‌سوی آنان برانگیخت، به

شما چه پاسخی دادند ؟ ﴿می‌گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی﴾ با آن که پیامبران ﷺ به چگونگی پاسخی که امّت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به‌منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای علاّم‌الغیوب ، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند . به قولی‌دیگر : پیامبران ﷺ از هول و وحشت عرصهٔ محشر ، پاسخ امّت‌هایشان را از یاد بردند . و این قولی است که می‌تواند یکجاکنندهٔ این سخن‌شان باگواهی‌ای باشد که بعداً در بارهٔ امّت‌هایشان می‌دهند . به قولی‌دیگر : محتمل است که مراد پیامبران ﷺ این باشد که : ما به اخلاص امّت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی .

إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ
إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ
وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ۖ وَإِذْ
تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا
بِإِذْنِي ۖ وَتُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ بِإِذْنِي ۖ وَإِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ
بِإِذْنِي ۖ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ
فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

﴿هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسرم مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به‌یاد آور﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی علیه السلام بعد از بالابردن وی به‌سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به صیغهٔ ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت براو و بر مادرش، همانا آشناساختن امّت‌ها به کرامت، عُلوّ مقام و رفعت شأنی است که خداوند ﷻ آن‌دو را بدان مفتخر، معزّز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرندهٔ توبیخ کسانی نیز هست که آن دو را به خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب خدای سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمرهٔ بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ صلاحیّت و قدرتی، افزون برآنچه که خدای سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به‌یاد آور ﴿آن‌گاه که تو را تأیید کردم﴾ یعنی: نیرو دادم ﴿به روح‌القدس﴾ یعنی: روح پاکی که خداوند ﷻ عیسی علیه السلام را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح‌القدس، جبرئیل علیه السلام است. یعنی: تو را به‌وسیلهٔ جبرئیل تأیید و تقویت کردم ﴿با مردمان در گهواره﴾ به اعجاز ﴿سخن می‌گفتی﴾ درحال کودکی ﴿و در میانسالی﴾ نیز سخن می‌گفتی، و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت ﴿و آن‌گاه که به تو کتاب را آموختم﴾ یعنی: خطّ و سواد، یا مطلق کتاب ــ یعنی جنس آن را ﴿و حکمت﴾ یعنی: سخن محکم و استوار را ﴿و تورات﴾ یعنی: کتاب موسی علیه السلام را ﴿و انجیل را﴾ یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم ﴿و آن‌گاه که به اذن من از گِل به‌شکل پرنده می‌ساختی، آن‌گاه در آن می‌دمیدی پس به‌اذن من پرنده‌ای می‌شد﴾ متحرّک و زنده، مانند سایر پرندگان ﴿و کور مادرزاد و پیس را به‌اذن من شفا می‌دادی و آن‌گاه که مردگان را بیرون می‌آوردی﴾ زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه‌ای بزرگ بود؛ ﴿به‌اذن من﴾ همهٔ اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی علیه السلام در همهٔ اینها هیچ نقشی جز

این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند ﴿و هنگامی که بازداشتم﴾ یعنی : دفع کردم و برگردانیدم ﴿از تو شرّ بنی‌اسرائیل را﴾ وقتی قصد کشتن تو را کردند ﴿آن‌گاه که برای آنان حجّتهای آشکار﴾ یعنی : معجزه‌های روشن ﴿آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده‌بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست﴾ چون در برابر درخشش این معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلّی آنها ، چشم و روانشان را پر ساخت ، قادر به انکار کلّی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند .

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى ٱلْحَوَارِيِّـۧنَ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِى وَبِرَسُولِى قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَٱشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

﴿و چون وحی کردم﴾ یعنی : الهام کردم ﴿به‌سوی حواریّون، که به من و پیامبرم ایمان آورید﴾ پس نور توحید و اخلاص را در دلهایشان افگندم . به قولی‌دیگر معنی این است : به حواریّون بر زبان پیامبرم عیسی علیه السلام دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید . حواریّون: شاگردان و پیروان راستین عیسی علیه السلام بودند ﴿گفتند: ایمان آوردیم﴾ یعنی : آنها دعوت عیسی علیه السلام را اجابت کردند ﴿و﴾ گفتند : ﴿گواه باش که ما مسلمانیم﴾ یعنی : پروردگارا ! گواه باش به این که ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم .

إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَـٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۖ قَالَ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

این آیه بیانگر داستان « مائده » است ، داستانی که این سوره نسبت خود را از

آن بر گرفته.

﴿هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند که برما مائده‌ای از آسمان فرو فرستد؟﴾ به قولی: این درخواست حواریّون ازآن‌رو نبود که در توانایی خداوند متعال شکّ کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی‌دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان‌که ابراهیم علیه السلام گفت: (پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می‌کنی ...) [بقره/۲۶۰]. و آیهٔ بعد، گواه هر دو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هردو در آن مطرح شده است. مائده: سفره‌ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی علیه السلام در پاسخ حواریّون ﴿گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید﴾ یعنی: چنانچه در ایمان خود راستگویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف‌نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به‌دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۳﴾

﴿گفتند: می‌خواهیم که از آن بخوریم﴾ زیرا جمع بزرگی با عیسی علیه السلام همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند ﴿و دلهای ما آرام گیرد﴾ با مشاهدهٔ کمال قدرت خداوند عزّوجلّ، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است ﴿و بدانیم که به ما راست گفته‌ای﴾ یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادّعای نبوّتت به ما راست گفته‌ای ﴿و در نزول آن﴾ یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان ﴿از گواهان باشیم﴾ در نزد کسانی از بنی‌اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد

فرودآمدن آن نیستند.

قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿١١٤﴾

چون ﴿عیسی‌بن مریم﴾ این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرودآوردن مائده بود، شنید ﴿گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی﴾ پر از غذا ﴿بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد﴾ یعنی: تا روز فرودآمدن آن برای ما عیدی باشد ﴿برای اوّل و آخر﴾ امّت ﴿ما﴾ یعنی: هم برای آنان‌که در عصر ما زندگی می‌کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می‌آیند. به قولی: نزول مائده برآنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قراردادند ﴿و﴾ تا ﴿نشانه‌ای از جانب تو﴾ باشد. یعنی: دلالت و حجّت روشنی باشد بر کمال قدرتت و درستی ادّعای کسی که به رسالتش فرستاده‌ای ﴿و ما را روزی ده﴾ که با آن بر عبادتت نیروگیریم ﴿و تو بهترین روزی‌دهندگانی﴾ بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی‌دهنده‌ای نیست.

قَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١١٥﴾

﴿خدای سبحان﴾ خواستهٔ عیسی علیه‌السلام را اجابت کرد و ﴿فرمود: من فروفرستندهٔ آن بر شما هستم﴾ و وعدهٔ من حقّ است و من خُلف وعده نمی‌کنم ﴿ولی پس از

آن ﴾ یعنی : پس از فرودآوردن مائده ﴿اگر کسی از شما کافر شود ﴾ و انکار ورزد ﴿پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن ﴾ یعنی : به‌مانند آن ﴿هیچ‌یک از اهل عالَم را عذاب نکرده باشم ﴾ چراکه آنها در آن صورت ، معجزه‌ای را تکذیب کرده‌اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده‌اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی‌مانند خواهد بود .

جمهور مفسّران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد ، برخلاف قولی که می‌گوید : وقتی آنها به عذاب تهدید شدند ، گفتند : به نزول مائده نیازی نداریم . از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : « مائده ، بر عیسی علیه السلام و حواریّون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هرجایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند ، می‌خوردند » . ابن‌کثیر بر اساس روایت عمّاربن یاسر رضی الله عنه می‌گوید : « ... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند امّا خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن ، به خوک و بوزینه مسخشان کرد » .

ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول‌اکرم ﷺ گفتند : از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن‌وقت به تو ایمان می‌آوریم ... ! رسول‌اکرم ﷺ دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت : پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید : اگر می‌خواهی ، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم امّا اگر کسی بعد از آن کفر ورزید ، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم . و اگرهم می‌خواهی ، در توبه و رحمت را به‌روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا ﷺ گفتند : « بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم » .

صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید : « این گفت‌وگو میان عیسی علیه السلام و حواریّون ، ما را به طبیعت قوم عیسی علیه السلام و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد . . ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم ﷺ فرقی است بزرگ زیرا

حواریّون با آن‌همه معجزات حسّی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، بازهم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند درحالی که اصحاب محمّد صلی الله علیه و سلم بعد از آن که اسلام آوردند، حتّی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریّون عیسی علیه السلام با حواریّون محمّد صلی الله علیه و سلم».

وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَآ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی‌بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟﴾ یعنی: ای محمّد صلی الله علیه و سلم! روز قیامت را به یاد آور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می‌گوید. این رأی جمهور مفسّران در تفسیر آیهٔ کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به‌هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت ردّ پندارهای نصاری در بارهٔ وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن که خداوند جل جلاله می‌دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته‌است امّا به منظور توبیخ نصاری و قطع حجّت‌شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح علیه السلام بیاگاهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش درحالی که خداوند متعال او را به‌سویشان برای این فرستاد که آنان را

به‌یگانگی پرستی دعوت نماید. ﴿عیسی گفت: تو را به‌پاکی یاد می‌کنم﴾ یعنی: پروردگارا! تو منزّهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه می‌کنم ﴿مرا نسزد که آنچه را از حقّ من نیست بگویم﴾ یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حقّ و حدّ من نیست، ادّعا کنم. سپس عیسی علیه السلام این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: ﴿اگر این سخن را گفته‌باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای﴾ یعنی: من به‌سوی تو چه عذری پیش آورم درحالی که تو خود به حقیقت امر دانایی ﴿می‌دانی آنچه را در ضمیر من است﴾ و آن را از مردم پنهان می‌دارم ﴿و نمی‌دانم آنچه را در ضمیر توست﴾ لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می‌خواهی انجام دهی، هیچ آگاهیی ندارم ﴿این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی﴾ یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواسّ و ادراک بنی‌آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

﴿جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده‌بودی، به آنان نگفته‌ام﴾ یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفته‌ام: ﴿که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، بپرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم﴾ یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت بازمی‌داشتم ﴿پس آن‌گاه که مرا متوفّی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای﴾ یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات)

در اینجا به‌معنی مرگ نیست زیرا عیسی‌ﷺ در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن‌که در آخرالزّمان به زمین فرودآید ﴿**و تو بر همه‌چیز نگهبانی**﴾ هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾

﴿**اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند**﴾ پس با آنان هرآنچه خواهی، می‌کنی ﴿**و اگر بر آنان ببامرزی پس تویی عزیز**﴾ یعنی: قادر و توانا بر این کار ﴿**حکیم**﴾ و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی‌ﷺ این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان‌که مولیٰ در حقّ غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد. همچنان ملاحظه می‌کنیم که عیسی‌ﷺ در این سخن، از توانایی حکم‌کردن در مورد امّتش در روز قیامت بیزاری می‌جوید بلکه حکم‌کردن در بارهٔ آنان را فقط به خداوند یگانهٔ متعال مربوط می‌داند که هرچه خواهد با آنان می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذرؓ آمده‌است که رسول خداﷺ شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتم: یا رسول‌الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امّت خود از پروردگار عزّوجلّ درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امّت من به این شفاعت دست می‌یابد ــ ان‌شاءالله ــ امّا این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک نیاورد».

قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ رَّضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾

﴿خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی‌شان﴾ یعنی: راستگویی‌شان در دنیا، یا: راستگویی‌شان در آخرت ﴿نفع می‌رساند﴾ و ممکن است هر دو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته‌شان در دنیا و آخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. ﴿برای آنان باغهایی است﴾ یعنی: در بهشت ﴿که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآنند، خدا از آنان خشنود شد﴾ با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند ﴿و آنان نیز از او خشنود شدند﴾ با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به‌خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلهایشان از تصوّر آن عاجز بود ﴿این است فوز عظیم﴾ زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾

﴿فرمانروایی آسمانها و زمین برای الله است﴾ پس این فرمانروایی نه ازآن عیسی علیه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی‌که به دروغ به پروردگاریَ نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان ﴿و﴾ برای الله است

﴿فرمانروایی آنچه در آنهاست﴾ یعنی : فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از تمام خلایق ، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند ، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزّه است ﴿و او بر همه‌چیز تواناست﴾ پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انعام

مکّی است و دارای صدوشصت‌وپنج آیه است.

وجه تسمیه: به سبب آن‌که در آیات (۱۳۹، ۱۳۸) این سوره، از (انعام ✿ چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سورهٔ انعام تماماً یکباره بر من نازل شد درحالی‌که هفتادهزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می‌کردند». علمای اسلام می‌گویند: این سوره صف‌آرای محاجّه و مبارزه با مشرکان و تکذیب‌کنندگان معاد است و به پایدارساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجّه دارد.

شش آیه از این سوره مدنی است.

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ جَعَلَ ٱلظُّلُمَـٰتِ وَ

ٱلنُّورَ ۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾

در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کاملهٔ خویش خبر می‌دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی‌اش برای تمام ستایش‌ها را اثبات می‌کند پس می‌فرماید: ﴿ستایش آن خدایی راست که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور﴾ یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی‌های کفر و نور ایمان ﴿را پدید آورد﴾ (ظلمات) را به صیغهٔ جمع امّا (نور) را به صیغهٔ مفرد ذکر کرد، از آن‌رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است ﴿آن‌گاه کافران﴾ با وجود این حجّتها و نشانه‌ها ﴿با پروردگار خویش﴾ غیر وی را ﴿برابر می‌کنند﴾ یعنی: کافران بعد از مشاهدهٔ این آفرینش عظیم، بجای آن‌که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت‌هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می‌کنند و شریک می‌آورند که بر چیزی از آنچه که خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان‌دهندهٔ منتهای حماقت و نادانی و بی‌شرمی آنهاست.

هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا ۖ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ۖ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

﴿اوست آن‌که شما را از گِل آفرید﴾ مراد، آفرینش آدم علیه السلام است که اصل و بنیاد نوع بشر می‌باشد ﴿آن‌گاه اجلی را مقرر داشت﴾ برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را ﴿و نزد او میعادی معیّن است﴾ برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اوّل؛ فاصلهٔ میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصلهٔ میان مرگ تا زنده‌شدن مجدّد اوست. به قولی‌دیگر: اجل اوّل؛ مدّت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدّت عمر انسان

تا هنگام مرگ وی است ﴿با این‌همه شما شک می‌کنید﴾ یعنی: با آن که مشاهده می‌کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می‌رود، باز هم در امر بعثت خویش، شکّ می‌کنید!! آیا نمی‌دانید، آن ذاتی که شما را از گل آفرید و زندگانی دانا و با خرد گردانید و برای شما این حواسّ و این اندامها را پدید آورد، سپس همهٔ آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی‌جان و استخوانهایی پوسیده و پراکنده می‌گرداند به‌طوری که به اصل جمادی خود باز می‌گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدّد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به‌شکل اوّلیّهٔ آن برمی‌گرداند و ارواح را بدان بازمی‌گرداند؟!

وَهُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِى ٱلْأَرْضِ ۖ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾

﴿و اوست الله در آسمانها و در زمین﴾ یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرّف آسمانها و زمین ﴿نهان و آشکار شما را می‌داند و نیز آنچه را که عمل می‌کنید می‌داند﴾ و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.

آیات سه‌گانهٔ فوق، درواقع چون مقدّمه‌ای برای سورهٔ «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجّه با مشرکان و منکران معاد و پایدارساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾

﴿و برای آنان﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید﴾ همانند معجزات انبیا ﷺ و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می‌شود ﴿مگر این‌که از آن روی بر می‌تافتند﴾ بی‌آن‌که بدان کمترین توجّه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها ازنشانه‌هایی روی برمی‌تابند که هر کس ذرّه‌ای عقل و خرَد داشته باشد، نمی‌تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند، شک کند، آنها باید به‌وسیلهٔ همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می‌یافتند امّا اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز این‌که از آن روی بر تافتند. روایت شده است که: مشرکان مکّه به رسول خدا ﷺ گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن‌گاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعاکردند و ماه دونیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان‌که ابن مسعود ﷺ می‌گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمهٔ ماه دیدم». امّا آنها باوجود مشاهدهٔ این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

فَقَدْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾

﴿به تحقیق آنان حق را﴾ یعنی: قرآن را ﴿تکذیب کردند﴾ زیرا قرآن بزرگترین معجزه و نشانهٔ پروردگار است، به‌دلیل این‌که چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدّی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را ﴿آن‌گاه که به‌سویشان آمد﴾ تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمّد ﷺ به‌سویشان آمد، او را تکذیب کردند ﴿پس به‌زودی اخبار آنچه بدان استهزا می‌کردند، به آنان خواهد رسید﴾ یعنی: به‌زودی برای

آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می‌کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته‌است و آشنایی‌شان به این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبهٔ اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٦﴾

﴿آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم﴾ قَرْن: بر مدّت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینهٔ آثار، این حقیقت برایشان آشکار نشده که چه‌بسیار امّت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر ــ به‌سبب این که انبیای خود را تکذیب می‌کردند ــ نابود کردیم ﴿امّتهایی که آنان را در زمین به‌قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم﴾ یعنی: مابه آن امّت‌های تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدنی، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نابود کردیم پس نابودکردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسانتر است. گفتنی است که مردم مکّه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. ﴿و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فروفرستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان﴾ یعنی: از زیر درختان و منازل آنان ﴿روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به‌سبب گناهانشان هلاک کردیم﴾ پس اقتدار و

امکاناتشان هیچ سودی به‌حالشان نکرد ﴿و بعد از آنان امّتی دیگر﴾ یعنی: نسلی دیگر ﴿پدید آوردیم﴾ تا آنان را بیازماییم امّا آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نابود شدند پس شما ای اهل مکّه! و ای منکران در همه جا و هر زمان! به خود آیید.

این آیه بیانگر سنّت الهی در عذاب‌کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیار زود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکّن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانهٔ راه را می‌بینند امّا به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقّق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

سبب‌نزول: این آیهٔ کریمه دربارهٔ نضربن حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمّد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن بر صحّت آن و درستی رسالتت گواهی دهند.

﴿و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند﴾ تا بدانجا که از طریق حسّ بینایی و بساوایی‌شان هردو، آن را در می‌یافتند ﴿قطعاً کافران﴾ آنان ﴿می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست﴾ بنابراین،

به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند ، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این‌چنین باشد ، دیگر حال آنها با وحی مجرّد بر رسول خدا ﷺ که به‌وسیلهٔ فرشته موکّلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند ، چگونه خواهد بود ؟

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ۖ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

سبب‌نزول : رسول خدا ﷺ قوم خویش را به‌سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزّوجلّ را به آنان ابلاغ کردند امّا جمعی از سران قریش گفتند : ای محمّد ! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا دربارهٔ رسالتت با مردم سخن می‌گفت ... ! همان بود که نازل شد : ﴿**و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرود آورده نشد**﴾ یعنی می‌گویند : ای محمّد ! چرا خداوند بر تو فرشته‌ای نازل نکرد ، به گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما دراین‌باره که تو پیامبر هستی ، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ ﴿**و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم**﴾ یعنی : به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند ، به‌گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با او سخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ ﴿**قطعاً کار تمام شده بود**﴾ یعنی : بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛ چنانچه در هنگام فرودآمدن فرشته و دیدن وی ، ایمان نمی‌آوردند ﴿**باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند**﴾ بعد از فرود آمدن و مشاهدهٔ آن فرشته . یا معنی این است : اگر فرشته را مشاهده می‌کردند ، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند . انبیا ﷺ هم که گاهی فرشتگان را به‌صورت اصلی آنها می‌دیدند ــ چنان‌که در مورد رسول‌اکرم ﷺ روایت شده‌است ــ به این دلیل بود که ایشان با وجود آن‌که بشرند ولی استعداد و

قابلیّت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادّی فرق می‌کند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ ﴿۹﴾

﴿و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان اورا به‌صورت مردی درمی‌آوردیم﴾ یعنی: اگر هم آن فرستاده به‌سوی پیامبراکرم ﷺ را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کنند و مورد خطابش قراردهند، بی‌گمان او را مرد می‌گردانیدیم زیرا انسانها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن‌که به‌شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم ــ با همان تراکم و جسامت و چگالی آن ــ مجسّم شوند چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنه فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعاً می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن فرشته را نداشتند». حتّی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده‌است که: میدان درک حواسّ بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند مادّه را در صورت تلطیف شدهٔ آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده‌است. پس هرگاه در عالم مادّه چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عزّوجلّ رسول خویش به‌سوی بشر را فرشتهٔ مشاهده‌شدهٔ موردخطابی قرار می‌داد، قطعاً انسانها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن‌گفتن با آن فرشته و مشاهدهٔ وی باز می‌داشت ﴿و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم﴾ یعنی: همین التباس و خلطیّتی که هم‌اکنون درآنند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند ماست،

در آن صورت نیز اتّفاق می‌افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی می‌دیدند، قطعاً می‌گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتَبَه و آشفته باقی می‌ماند.

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا۟ مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

آن‌گاه حق تعالی پیامبراکرم ﷺ را از این که با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می‌گردد، تسلیت و دلجویی نموده می‌فرماید: ﴿**و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند**﴾ یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرارداشته‌اند ﴿**امّا آنچه را ریشخند می‌کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد**﴾ یعنی: آنچه بدان ریشخند می‌کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**در زمین سیر کنید، آن‌گاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟**﴾ یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه‌های بجامانده از پیشینیانتان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبتهایی بر سر آنان فرود آمده‌است، بعد از آن که در نعمتهای بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوهٔ نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک

می‌شوید.

قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قُل لِّلَّهِ ۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿از آنان بپرس﴾ ای پیامبر ﷺ که ﴿آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ کیست؟ بگو: از آنِ خداست﴾ یعنی: از آنان این سخن را بپرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان ــ چراکه مشرکان در این حقیقت شکّی نداشتند ــ یا برای آنان در این‌باره که آسمانها و زمین از آن خدا ﷻ است، حجّت و دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمانها و زمین بر فرودآوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی ﴿رحمت را بر خود مقرّر کرده است﴾ مراد این است که: با وعده‌ای مؤکّد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده‌است و وعدهٔ او خواه‌ناخواه تحقّق پذیرفتنی است بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی‌کند بلکه از آنان توبه و انابت را می‌پذیرد چنان‌که فرستادن پیامبران ﷺ، فرودآوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادلّه بر حقّانیّت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «آن‌گاه که خدای عزّوجلّ آفرینش خلق را به پایان رساند، نامه‌ای به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته‌است». ﴿یقیناً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که هیچ شکّی در آن

نیست ﴾ یعنی : هیچ شکّی در روز قیامت یا در گردآوردنتان نیست امّا خداوند متعال مهلتتان می‌دهد و گردآور-نتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید ، به‌تأخیر می‌اندازد ﴿کسانی که بر خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی : کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند ، به‌زودی در روز گردآوری ، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده‌اند .

۞ وَلَهُۥ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

﴿و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است﴾ یعنی : همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند ، از آن حق تعالی هستند . آری ! با تأمّل در پدیده‌های هستی ، ملاحظه می‌کنیم که بَعضی اشیا همه‌وقت درحال سکون و آرامش به‌سر می‌برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام‌اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام‌اند؛ مانند بسیاری از پرندگان و درندگان و حشرات . به قولی : مراد این است که هرچه در شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرّک و تکاپو دارد ، جملگی از آن حق تعالی است .

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام ، به معنای برپاداشتن حجّت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون ، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم ، بر وجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفرینندهٔ آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست ، به همین دلیل ، آیهٔ کریمه را این‌گونه به‌پایان برد : ﴿و اوست شنوای دانا﴾ لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست . پس هرگاه چنین است ، مکلّفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند ، به همه امور آگاه و بیناست و حساب هم سخت است ، جز بر کسی که خدا ﷻ خود آن را بر وی آسان سازد .

قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۗ قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا غیراز خدا ــ فاطر آسمانها و زمین ــ را ولیّ خود گیرم؟﴾ در حالی‌که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا ﷺ را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت ﷺ مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند ﴿و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد﴾ یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد درحالی که خود از خوردوخوراک و کسی که إطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیرخدا ﷻ را انکار می‌کنی، به آنان ﴿بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده‌شده که هرگز از مشرکان نباش﴾ مأمورم تا اوّلین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اوّلین کس از این امّت باشم که دربست تسلیم فرمان خدای عزّوجلّ است. به‌راستی هم چنین بود زیرا رسول خدا ﷺ از همهٔ امّت خویش در اسلام جلو بودند.

قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم﴾ با پرستش غیروی، یا مخالفت امر یا نهی وی ﴿هرآینه از عذاب روز بزرگ می‌ترسم﴾ که همانا روز قیامت

است ، آن‌گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمالشان موردمحاسبه و عذاب قرار می‌گیرند ــ جز آن کس که خداوند ﷻ او را شامل رحمت خویش گرداند .

مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُۥ ۚ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٦﴾

﴿آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود﴾ یعنی : هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود ﴿قطعاً خدا بر او رحمت آورده﴾ یعنی : یقیناً او از اهل رحمت عظمی ، یعنی از اهل نجات است و به‌زودی به بهشت وارد خواهد شد ﴿و این همان فوز آشکار است﴾ فوز: عبارت از به‌دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلّم است که نجات در روز قیامت ، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است .

وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

﴿و اگر خداوند به تو زیانی برساند﴾ و سختی و بلا و ضرری چون فقر ، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند ﴿کسی جز او برطرف‌کنندهٔ آن نیست﴾ یعنی : کسی جز او قادر به برداشتن آن زیانی که برتو نازل می‌شود ، نیست ﴿و اگر خیری به تو برساند﴾ چون گشایش و نعمت و رفاه ، یا عافیت و سلامتی ، یا غیرآن از نعمت‌ها ﴿پس او بر همه چیز تواناست﴾ و از جملهٔ این توانایی وی ، رساندن شرّ و خیر است . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند : «اَللّٰهُمَّ لاٰ مٰانِعَ لِمٰا اَعْطَيْتَ وَ لاٰمُعْطِيَ لِمٰا مَنَعْتَ وَ لاٰ يَنْفَعُ ذَاالْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ ✿ بارخدایا ! عطای تو را هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری ، هیچ بخشنده‌ای نیست و

جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن که خدای عزّوجلّ پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرودآوردن نامه‌ای از آسمان که دالّ بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهدَ که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به‌کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هر کس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

۱ ــ سیروسفر در زمین و عبرت‌گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.

۲ ــ شناخت مالکیّت و فرمانروایی همه‌جانبهٔ حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

۳ ــ نگرش در آفرینش حق تعالی.

۴ ــ اعلان ترس و نگرانی از عذاب خدا ﷻ.

وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

﴿و اوست قاهر﴾ یعنی: غالب و چیره و برتر ﴿بر بندگان خود﴾ که گردنهای گردنکشان دربرابر وی فرو افتاده و سرهای جبّاران در پیشگاه وی به ذلّت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است ﴿و اوست حکیم﴾ در اجرای مراد خود ﴿آگاه﴾ به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَٰدَةً ۖ قُلِ ٱللَّهُ ۖ شَهِيدٌۢ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ ۚ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَىٰ ۚ قُل لَّآ أَشْهَدُ ۚ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿چه کسی برتر است در باب شهادت﴾ یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: ﴿بگو: خدا، که میان من و شما گواه است﴾ پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خود ﷺ و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در (قُلِ اللّٰه) تمام می‌شود، یعنی: خدا برتر است در گواهی‌دادن. دراین صورت، جملهٔ بعد از آن: (شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) جملهٔ مستقلّ دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است **﴿و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم و کسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم﴾** آوردن این عبارت بعد از بیان گواهی خدای عزّوجلّ، این معنی را می‌رساند که فرودآوردن قرآن بر پیامبر ﷺ، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم ــ اعم از انس و جنّ ــ را با همهٔ ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان‌که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمانهای آینده ــ تاروز قیامت ــ به‌وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همهٔ بشر و همهٔ جنّ است، چه آنان‌که در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان‌که بعداً به‌وجود آمده یا می‌آیند، به‌شرط آن‌که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبر ﷺ نیز بیم‌دهندهٔ آنهاست

زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله ﷻ که به وسیلهٔ پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از سوی خدای عزّوجلّ [پیام وی را] برسانید و ابلاغ کنید زیرا هر کس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

﴿آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! اگر شما شهادت دهید **﴿من چنین شهادتی نمی‌دهم﴾** زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست **﴿بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم﴾** یعنی: از بتانی‌که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک آوردنتان به خدای عزّوجلّ، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَعْرِفُونَهُۥ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمُ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

﴿کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم﴾ چون تورات و انجیل **﴿او را می‌شناسند﴾** یعنی: رسول خدا ﷺ را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتابهایشان بیان شده است **﴿همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند﴾** و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمّد ﷺ را نمی‌شناسیم، دروغگویند. روایت شده‌است که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر ﷺ به عبدالله‌بن سلام گفت: خدای عزّوجلّ این آیه را ــ که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندانتان

می‌شناسید ــ نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است ؟ عبدالله‌بن سلام گفت : سوگند به خدا ﷻ که چون او را در میان شما دیدم ، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم ، حتّی من ــ بدون تردید ــ محمّد ﷺ رااز فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند ... ! » . ﴿کسانی که بر خود زیان زده‌اند﴾ از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت ــ اعم از اهل کتاب و تمام کفّار ﴿آنان ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی : انکارشان از رسالت پیامبر ﷺ ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمرّدشان است ، عناد و تمرّدی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۗ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٢١﴾

﴿وکیست ستمکارتر از آن‌کس که برخدا دروغ بسته﴾ یعنی : هیچ کس ستمکارتر از آن‌کس نیست که بر خدا ﷻ دروغ بسته و مدّعی بودن چیزی در تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست ﴿یا آیات او را﴾ یعنی : معجزات روشن و آشکار ، یا آیات قرآن عظیم او را ﴿تکذیب کرده﴾ و با این تکذیب ، دروغ‌بستن بر خدای عزّوجلّ را با دروغ‌انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبر ﷺ ، یکجا گردانیده و به این ترتیب ، هم کاذب شده و هم مکذّب ﴿بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند﴾ و چگونه رستگار می‌شوند؛ درحالی‌که دو چیز باطل ــ یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند ﷻ ــ را باهم یکجا کرده‌اند؟ .

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ

ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾

﴿و﴾ ای محمّد! یادآوری کن به آنان از ﴿روزی که همهٔ آنان را حشر می‌کنیم﴾ یعنی: از روز قیامت، که خدای عزّوجلّ پرستندگان و پرستش‌شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می‌آورد ﴿آن‌گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم﴾ از روی توبیخ ﴿شریکان شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید، کجایند؟﴾ یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار می‌شوند ولی از آنجایی که به‌هیچ‌وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای عزّوجلّ وجود نداشته بلکه آنها بوده‌اند که به‌ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می‌دادند، شرکای وی نامیدند.

ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾

﴿آن‌گاه فتنهٔ آنان جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله ــ پروردگارمان ــ که ما مشرک نبوده‌ایم﴾ یعنی: جواب آنها جز انکار و بیزاری‌جستن از شرک، چیز دیگری نیست. مفسّران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری‌جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن‌عبّاس رضی الله عنهما است: «فتنهٔ آنان، یعنی حجّت آنان». عطاء می‌گوید: «فتنهٔ آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

ٱنظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ ۚ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟

يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند﴾ با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد ﴿و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم گشت﴾ یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا ﷻ نزدیک می‌کنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله ﷻ پرستش می‌کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ۖ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾

ابن‌عبّاس ﷺ و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیدهٔ مردم و بی‌آن‌که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می‌سپردند پس نازل‌شد: ﴿و از آنان﴾ یعنی: از مشرکان ﴿کسانی هستند که به تو گوش می‌دهند﴾ آن‌گاه که قرآن می‌خوانی ﴿ولی ما بر دلهایشان پرده‌ها افگنده‌ایم تا آن را نفهمند﴾ یعنی: درحالی‌که قطعاً ما بر دلهایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند ﴿و در گوشهایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم﴾ یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم ﴿تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می‌کنند﴾ یعنی: آنها در کفر و

عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به‌صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و ﴿می‌گویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست﴾ یعنی: این قرآن، جز از جنس داستانها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان آن را در کتابهایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمّد ﷺ قرآن را از این داستانها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستادهٔ خدای عزیز و حمید نیست.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ ۖ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و آنان مردم را از او باز می‌دارند و خود نیز از او دور می‌شوند﴾ یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمّد ﷺ بازمی‌دارند و هم خود از آن حضرت ﷺ دور می‌شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت ﷺ باز می‌دارند امّا در عین حال، خود نیز از رسول خدا ﷺ دوری می‌گزینند. بنابر روایتی دربیان **سبب‌نزول**: این آیه دربارهٔ ابوطالب عموی پیامبر ﷺ نازل شد زیرا او در همان حالی که کفّار را از آزاردادن پیامبر ﷺ بازمی‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد. ﴿و هلاک نمی‌کنند مگر خود را ولی نمی‌دانند﴾ یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دورشدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می‌زند، سبب نابودی خود آنان می‌شود زیرا با این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می‌دهند امّا نمی‌دانند که چه بلایی بر سر خویش می‌آورند.

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا۟ يَـٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ

بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، ببینی﴾ بی‌تردید منظرهٔ هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنّم نگاه داشته می‌شوند و آتش را مشاهده می‌کنند؛ ﴿می‌گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!﴾ به‌سوی دنیا ﴿آن‌گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم﴾ و گذشتهٔ عبرت‌انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می‌کنند ولی هیهات که این آرزویشان برآورده شود.

بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا۟ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَلَوْ رُدُّوا۟ لَعَادُوا۟ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿٢٨﴾

﴿نه؛ بلکه آنچه را پیش از این نهان می‌داشتند، بر آنان آشکار شده است﴾ یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان برآنان آشکار شد و دانستند که حتماً به‌سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمّد ﷺ داشتند امّا آن را پنهان کرده و در محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می‌کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و شرک‌شان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می‌کردند: (به خدا ـ پروردگار ما ـ سوگند که ما مشرک نبودیم)[انعام/۲۳]، در آخرت با گواهی‌دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیهٔ کریمه سه وجه تفسیری دارد. ﴿و اگر بازگردانده هم بشوند﴾ به‌سوی دنیا، آن‌طور که آرزوکردند ﴿قطعاً برمی‌گردند به﴾ انجام‌دادن ﴿آنچه از آن نهی شده بودند﴾ از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است،

همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازهم عناد ورزید و سر به تمرّد برداشت ﴿و قطعاً آنان دروغگویند﴾ در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به‌انگیزهٔ نجات از مهلکه‌ای که در آن درافتاده‌اند، می‌گویند.

آری! وقتی با این طبیعت نابهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن‌گاه درمی‌یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده‌اند.

وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

﴿وگفتند: حیاتی جز همین زندگی این‌جهانی ما نیست﴾ لذا ما همهٔ توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره‌برداری شهوانی در آن، مایه می‌گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی‌کنیم زیرا آخرت وجود ندارد ﴿و ما برانگیختنی نیستیم﴾ بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ قَالَ أَلَيۡسَ هَٰذَا بِٱلۡحَقِّۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَاۚ قَالَ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و اگر ببینی آن‌گاه که درحضور پروردگار خویش بازداشته می‌شوند﴾ برای حساب‌وکتاب، یقیناً کاری بزرگ، منظره‌ای هولناک و دهشت انگیز را مشاهده کرده‌ای، در آن حال که ﴿خدا به آنان می‌گوید: آیا این حق نیست؟﴾ یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کیفری که شما آن را انکار می‌کردید، حاضر و آماده نیست؟ ﴿می‌گویند: چرا، سوگند به پروردگارمان﴾ که این حقّ است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف

می‌کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکّد می‌سازند ﴿می‌گوید﴾ حق تعالی ﴿پس به‌سبب آن‌که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید﴾ یعنی: به‌سبب کفرتان به حقّ، اینک کیفرتان را دریابید.

قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا۟ يَٰحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۚ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾

﴿در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند﴾ مراد، تکذیبشان به رستاخیز و کیفر آخرت است ﴿تا آن‌گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه دربارهٔ آن کوتاهی کردیم﴾ یعنی: ای دریغ‌ها! مارا فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت برما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمّیّت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! ﴿و آنان بارهای خویش را﴾ یعنی. بار گناهان خویش را ﴿بر می‌دارند﴾ به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بردوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست ﴿آگاه شوید؛ چه بد است آنچه برمی‌دارند﴾ و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها درحالی حشر می‌شوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به‌سبب آن عذاب شوند.

وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۖ وَلَلدَّارُ ٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست﴾ مراد آیه، تکذیب این سخن کفّار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی‌ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است ﴿و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند﴾ از شرک و معاصی ﴿بهتر است﴾ این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متّقیان هرچه هست؛ بازی و سرگرمی و بیهودگی است ﴿آیا درنمی‌یابید؟﴾ و اندیشه نمی‌کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی‌ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی‌اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوّع است.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِى يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

﴿همانا می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند﴾ یعنی: پس اندوهگین نباش که ﴿درواقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند﴾ یعنی: به شخص تو نسبت دروغگویی نمی‌دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به‌همراه آورده‌ای، برمی‌گردد، از این جهت فرمود: ﴿ولی ستمکاران آیات الله را انکار می‌کنند﴾ یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب می‌کنند. چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: ابوجهل به رسول اکرم ﷺ گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی‌شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده‌ای، دروغ می‌دانیم. در روایت دیگری آمده‌است که

گفت: ... به‌خدا سوگند که من می‌دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفهٔ «عبد مناف» بوده‌ایم که حالا باشیم؟!

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا۟ عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا۟ وَأُوذُوا۟ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمْ نَصْرُنَا ۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَلَقَدْ جَآءَكَ مِن نَّبَإِى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و هرآینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند﴾ پس طبیعت نفس بشری‌ای که به کفر آلوده‌شده، در هر عصر و زمانی این‌گونه بوده است ﴿ولی﴾ آن پیامبران ﴿بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده‌های الله﴾ در یاری دادن به پیامبرانش ﴿هیچ تغییر دهنده‌ای نیست﴾ این آیه، دلجویی از رسول خدا ﷺ و تسلّی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبا باش و به پیامبران پیش از خود اقتداکن و اندوه نخور چنان‌که آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ‌انگاران پیروز و غالب هستی ــ و سپاس خدای عزّوجلّ را که چنین هم شد ﴿و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است﴾ یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیّت نجات‌دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و این که چگونه خدای عزّوجلّ تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به‌تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می‌گردانیم.

وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِىَ نَفَقًا فِى

ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِى ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُم بِـَٔايَةٍ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰ ۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَـٰهِلِينَ ﴿٣٥﴾

﴿ و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید ﴾ آری ! رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می‌آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته برآن سخت اندوهگین می‌شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ﷺ روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفّار از دعوت حق می‌بینند ، خواه‌ناخواه روی‌دادنی است ، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته‌است لذا اصلاح حالشان قبل از آن‌که او بدان اذن دهد ، از توان آن حضرت ﷺ خارج است. آری ! اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید؛ ﴿ پس اگر می‌توانی که نقبی در زمین بجویی ﴾ تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه‌ای بیاوری ﴿ یا نردبانی در آسمان ﴾ بجویی ﴿ تا برای آنان معجزه‌ای بیاوری ﴾ چنین کن ! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار . آری ! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ﷺ معجزهٔ حسّی دائمی نداد ، حکمت روشنی قرارداده است زیرا اگر او به پیامبرش معجزه‌ای می‌داد که به‌وسیلهٔ آن کفّار را به ایمان‌آوردن ناچار سازد ، در آن صورت ، برای « تکلیف » که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است ، هیچ معنی و موضوعیّتی باقی نمی‌ماند ، به همین دلیل است که فرمود : ﴿ و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد ﴾ به شیوهٔ إجبار و إکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان واگذاشت ــ و از آن خداست حکمت بالغه ﴿ پس از جاهلان نباش ﴾ زیرا شدّت اشتیاقت به اجابت کفّار و سختی اندوهت بر إعراض آنان ــ قبل از آن‌که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد ــ از کارکرد اهل جهل است و تو قطعاً از آنان نیستی . یا : از کسانی نباش که این حقیقت را نمی‌دانند و حکمت‌های بزرگ حق تعالی را در این کار

درنمی‌یابند.

۞ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَٱلْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾

﴿تنها کسانی اجابت می‌کنند﴾ دعوت حق را ﴿که می‌شنوند﴾ به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاب می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به‌منزلهٔ مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند ﴿و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند﴾ یعنی: چنان‌که خداوند ﷻ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین طور ممکن است که دلهای مردهٔ این گروه کفّار را به‌سوی فهم آنچه که تو به‌همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزّوجلّ کفّار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکّم و استهزای آنهاست».

وَقَالُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و گفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده‌است؟﴾ مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان‌آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن بر فراز سرشان ... پس خدای عزّوجلّ به پیامبرش دستور داد: ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ در

پاسخ آنان ﴿بی‌گمان خداوند قادر است برآن‌که آیه‌ای فروفرستد﴾ بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایدهٔ «تکلیف» که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد ﴿ولی بیشترِ آنان نمی‌دانند﴾ که خداوند ﷻ بر فرودآوردن معجزهٔ پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرودآوردن این معجزهٔ پیشنهادی، فرجام آن، چه‌قدر برایشان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ۚ مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

﴿و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن‌که آنها﴾ نیز ﴿امّت‌هایی همانند شما هستند﴾ یعنی: آنها گروهها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هریک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمّع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبّر... و غیراین از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامهٔ مخصوص به خود می‌باشند و خدای عزّوجلّ آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده‌است و این گروههای مختلف از مخلوقات خدای عزّوجلّ نیز، در حیطهٔ علم و تقدیر و سلطه و احاطهٔ وی قرار دارند. به قولی‌دیگر: (اَمْثالُکُمْ ✿ همانند شما هستند) به این معنی است: این امّتها نیز در ذکر خدای عزّوجلّ و راهیابی فطری به‌سوی وی و برخورداری از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرندگان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر ارادهٔ معنای حقیقی پرواز است. ﴿در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم﴾ از امور شما و امور

این امّت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده‌است. یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر این که قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیّت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنبندگان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به‌نمایش گذاشته‌است.

﴿**پس همه به‌سوی پروردگارشان محشور می‌شوند**﴾ یعنی: همه امّت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امّت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر این که در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی‌دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتّی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که کافر می‌گوید: (یَا لَیْتَنِیْ کُنْتُ تُرَاباً ۞ ای کاش من هم خاک بودم!). امّا به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی‌دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفّار است.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا صُمٌّ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَـٰتِۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٣٩﴾

﴿**وکسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کَرند**﴾ یعنی: با گوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند ﴿**و گنگ‌اند**﴾ با زبانهایشان سخن حق را نمی‌گویند ﴿**و در تاریکی‌هایند**﴾ یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی

که صلاحشان در آن است ، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند ، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به هیچ‌حال از حواسّ خود بهره گرفته نمی‌توانند ، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند ، نه می‌تواند راهش را ببیند ، نه مردم را به‌یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به‌سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد ؟ ﴿**الله هرکه را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد**﴾ به این شیوه که او را به‌سوی اسلام هدایت می‌کند .

این آیه دلیل بر آن است که : حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل ارادهٔ وی اند و وضع « اصلح » بر او واجب نیست .

قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيْرَ ٱللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می‌خوانید؟**﴾ یعنی : آیا در این حالت ــ که حالت رسیدن عذاب یا برپایی قیامت است ــ کسی غیر خدا ﷻ را ــ از قبیل بتانی که پرستش می‌کنید ــ به زاری می‌خوانید ، یا فقط خدای سبحان را می‌خوانید ؟ ﴿**اگر راستگویید**﴾ در این ادّعای خود که بتان شما نفع و ضرر می‌رسانند و چنان‌که می‌پندارید ، خدایانند ؟

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوْنَ مَا

تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

﴿نه بلکه تنها او را می‌خوانید﴾ نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادّی کوتاه می‌گردد، فقط اورا می‌خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرّع ﴿پس﴾ خداوند متعال ﴿اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می‌کنید، دفع می‌کند﴾ و آن عذاب و وحشت را از شما بر می‌دارد ﴿و آنچه را که برای او شریک قرار داده‌اید، فراموش می‌کنید﴾ از بتان و مانند آنها پس در آن‌حال نه آنها را می‌خوانید و نه دفع بلیّه‌ای را که در آن افتاده‌اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی‌گردانید زیرا می‌بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصوّر نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به‌سوی خدای عزّوجلّ، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا ﷻ و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و به‌یقین ما به‌سوی امّت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به بأساء دچار ساختیم﴾ بأساء: فقر و مصایب در اموال است ﴿و به ضرّاء﴾ ضرّاء: بیماری و مصایب در ابدان است ﴿تا زاری کنند﴾ یعنی: تا ما را با تضرّع که همانا شکستگی و خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دلها در هنگام فرودآمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می‌شوند.

فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا۟ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ

لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

﴿پس چرا وقتی که عذاب ما به‌سراغشان آمد، تضرّع نکردند﴾ به سبب شدّت تمرّد و افراط در کفر چنان‌که می‌فرماید: ﴿ولی﴾ حقیقت این است که ﴿دلهایشان قسی شد﴾ یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان افزودند ﴿و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست﴾ یعنی: با مصمّم‌ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا۟ بِمَآ أُوتُوٓا۟ أَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

﴿پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند﴾ یعنی: چون هشدارها و تذکّرهای عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبتهای مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردوسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ ﴿درهای همه‌چیز را بر آنان گشودیم﴾ یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همهٔ انواع آن به‌روی آنان باز کردیم ﴿تا چون به آنچه داده شده بودند﴾ از نعمت‌های گونه‌گون ﴿شاد شدند﴾ به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبّر و پنداشتند که از این‌همه رفاه و نعمت به‌سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحقّ است؛ ﴿ناگهان آنان را فروگرفتیم﴾ به‌طور غیرمترقّبه و به گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند ﴿پس یکباره نومید شدند﴾ مُبلِس: کسی است که به‌سبب شدّت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده‌است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هرخیری مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیّت زندگی

بشر، نمونهٔ چنین امّت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امّت‌های بسیاری را می‌یابیم که خدای سبحان آنها را در اوج مدنیّت و رفاه و نعمت، به سراشیب اضمحلال و فروپاشیدگی درافگنده‌است و این سنّت الهی است و سنّت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامرﷺ از رسول خداﷺ روایت کرده‌است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «چون دیدی که خدای عزّوجلّ در عین فروروی بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عبادةبن صامتﷺ روایت شده‌است که رسول خداﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در تنعّمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان ارادهٔ نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، دَر خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیهٔ کریمه و آیهٔ بعدی را تلاوت کردند.

فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ۚ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٥﴾

﴿پس بنیان و ریشهٔ ستمکاران برکنده شد﴾ یعنی: همهٔ آنها از اوّل تا آخر به‌طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند **﴿و سپاس خداوندراست که پروردگار جهانیان است﴾** یعنی: سپاس خدای عزّوجلّ را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می‌آموزد که باید در هنگام فرودآمدن نعمت ها ــ که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست ــ خدای عزّوجلّ را ستایش گویند زیرا ظالمان ــ یعنی آنان کهَ در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند ــ بر بندگان

خدای عزّوجلّ از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناکترند. پس بارخدایا! بندگان مؤمنت را از ظلم ظالمان برهان و شرّ آنها را از سرشان کم کن و ریشهٔ آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز.

همچنین از این آیات درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدّت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَـٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ: ﴿به من خبر دهید﴾ یعنی به نظر شما: ﴿اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد﴾ یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسّهٔ شماست، از شما بازگیرد، یا هردو حاسّهٔ یادشده را کاملاً محو و نابود گرداند ﴿و بر دلهایتان مُهر نَهد﴾ تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد ﴿کیست معبودی غیر از خداوند که آنها را به شما برگرداند؟﴾ پس در این امر خوب بیندیشید. ﴿بنگر﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿که چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم!﴾ این جمله مفید «تعجیب» به‌شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و إنذار، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و إرعاب و تهدید است ﴿آن‌گاه آنان روی برمی‌تابند﴾ از این آیات؟!.

قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا

ٱلْقَوْمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿به‌نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید﴾ یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا ﷻ به شما برسد؛ ﴿ناگهانی﴾ بَغْتَةً: به‌طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچ‌گونه نشانه و مقدّمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند ﴿یا آشکارا﴾ جَهْرَةً: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدّماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ ﴿آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟﴾ یعنی: قطعاً اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار عزّوجلّ برخود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی نابود نمی‌شوند.

وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۖ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و ما پیامبران را نمی‌فرستیم جز بشارت‌دهنده﴾ به وعدهٔ پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند ﴿و بیم‌دهنده﴾ از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند ﴿پس هرکه ایمان آوَرد﴾ به آنچه که پیامبران ﷺ با خود آورده‌اند ﴿و اصلاح کرد﴾ حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران ﷺ به‌سوی آن فرامی‌خوانند ﴿پس هیچ بیمی﴾ به‌هیچ‌وجهی از وجوه ﴿بر آنان نیست﴾ نسبت به آینده‌ای که پیش رو دارند ﴿و نه اندوهگین می‌شوند﴾ بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَمَسُّهُمُ ٱلْعَذَابُ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به‌سبب فسقشان عذاب می‌رسد﴾ یعنی: به‌سبب خارج شدنشان با کفر از دایرهٔ فرمان‌های خدای عزّوجلّ، به عذاب گرفتار می‌شوند.

قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های﴾ قدرت ﴿خدا نزد من است﴾ تا هر معجزه‌ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم ﴿و نمی‌گویم که غیب را می‌دانم﴾ تا از امور ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد، آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند ﷻ پیامبرش را بر پاره‌ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقّی را الهام می‌کند ــ که چه‌بسا این نیز به‌نوعی با امر غیبی‌ای پیوند داشته باشد ــ ولی باید دانست که این اساس و زیربنایی نیست که یک مسلمان همهٔ امور خویش را بر آن بنا کند.

﴿و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم﴾ تا مرا به کارهای خارق‌العادّه‌ای مکلّف گردانید که بشر تاب‌وتوان آن را ندارد ﴿من جز آنچه را که به‌سویم وحی می‌شود﴾ و به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده‌ام ﴿پیروی نمی‌کنم﴾ و حتّی یک سر سوزن هم از آن تخطّی نمی‌نمایم ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا نابینا و بینا برابرند؟﴾ یعنی: گمراهان و هدایت‌یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز باهم برابر نیستند ﴿آیا تفکّر نمی‌کنید﴾ در این امر تا عدم برابری میان آنهارا دریابید و آن‌گاه از

روش کسانی پیروی کنید که حق را دیده و راه را یافته‌اند ؟

وَأَنذِرْ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾

﴿و به‌وسیلهٔ قرآن کسانی را که از محشورشدن درنزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده﴾ زیرا هشداردادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب این که خداترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشداردادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرندهٔ همهٔ کسانی است که به برانگیخته‌شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمّه و برخی از مشرکانی که هرچند ــ در اصل ــ روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ﷺ در این مورد، صحّت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرارسیدن آن بیمناک اند، پنددادنشان مفیدتر و هشداردادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهندهٔ آن است که اوّلین قضیهٔ مهم در دعوت اسلامی؛ قضیهٔ ایمان است. چنان‌که روایت شده‌است که ابن‌عمر رضی الله عنه فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد». ﴿برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفیعی نیست﴾ یعنی: به‌وسیلهٔ قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند ﷻ هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته‌باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عزّوجلّ شفاعت و سفارش آنان را بکند تا درنتیجه از عذاب وی نجات یابند ﴿باشد تا پرهیزگاری کنند﴾ یعنی: به‌وسیلهٔ این هشدار، در زمرهٔ اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفّار معترف به حشر را رد می‌کند که تصوّر می‌کنند؛

پدران یا بتانشان برایشان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برایشان شفاعت می‌کنند.

وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ ۖ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٢﴾

از ابن‌مسعود رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: مصعب، بلال، عمّار، خبّاب و غیر آنها از ضعفا و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا ﷺ بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منّت نهاده‌است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: ﴿**وکسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند درحالی‌که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران**﴾ یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند درحالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعیدبن مسیّب می‌گوید: «مراد، اداکنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده ﴿**چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست**﴾ نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به

آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به‌انگیزهٔ رعایت حقّ کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی ﴿که برانیشان و از ستمکاران گردی﴾ یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآۗ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿و بدین‌گونه ما برخی از آنان را به برخی‌دیگر آزمودیم﴾ یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم ﴿تا بگویند﴾ مستکبران و گردنکشان ﴿آیا اینانند﴾ کسانی ﴿که خدا از میان ما بر آنان منّت نهاده است﴾ و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ درحالی‌که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: ﴿آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه‌تر نیست؟﴾ پس شما را چه شده‌است که جاهلانه اعتراض می‌کنید و منکر فضل فضلا می‌گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خدا ﷺ در آغاز بعثت، مستضعفان و بینوایان ــ از مردان و زنان و بردگان ــ بودند و از اشراف ــ جز اندکی ــ از آن حضرت ﷺ پیروی نکردند، که خدای عزّوجلّ در این آیات، از این مستضعفان و همهٔ مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافلهٔ آن می‌شوند، تجلیل کرده است.

وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ أَنَّهُۥ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوٓءًا بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ

تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَ أَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٥٤﴾

﴿و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند﴾ آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند ﷻ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد ﴿پس بگو﴾ ای پیامبر ﷺ برای خوش‌ساختن خاطر و تجلیل و گرامی‌داشت مقدم‌شان: ﴿سلام بر شما﴾. یا معنی این است: سلام خداوند ﷻ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، هروقت آن مستضعفان را می‌دیدند، در سلام‌گفتن بر ایشان، سبقت می‌جستند ﴿پروردگارتان بر خود رحمت را لازم گردانیده﴾ یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی‌دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ برخود رحمت را نوشته‌است. ﴿هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود﴾ یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را[1] ﴿آن‌گاه بعد از آن﴾ یعنی: بعد از ارتکاب آن عمل زشت ﴿توبه کند و اصلاح نماید﴾ آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید ﴿بداند که خداوند آمرزندهٔ مهربان است﴾ بر اهل ایمان می‌آمرزد و رحم می‌کند.

وَ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَ لِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و بدین‌سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم﴾ در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم ﴿تا

۱ــ باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می‌زند. نگاه کنید به تفسیر [نساء/ ۱۷].

راه‌ورسم مجرمان آشکار گردد ﴾ یعنی : تا ای پیامبر ﷺ ! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند ، از راه و روش مؤمنان ، بر تو متمایز گردد .

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهْوَآءَكُمْ ۙ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿من نهی شدم﴾ یعنی : به ادلّهٔ سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این ﴿که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوسهای شما﴾ یعنی : از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان که مسبّب افتادن در گمراهی می‌شود ﴿پیروی نمی‌کنم﴾ از قبیل این خواسته که معبودان باطلتان را پرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم ! ﴿آن‌گاه﴾ اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم ﴿گمراه شده‌باشم و از راه‌یافتگان نباشم﴾ .

آیهٔ کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس ، سبب فروافتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب ، از راه‌یافتگان نبودند .

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِۦ ۚ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦٓ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْفَٰصِلِينَ ﴿٥٧﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿هرآینه من از سوی پروردگار خود بر حجّت آشکاری هستم﴾ یعنی : من از جانب پروردگار خود به پشتوانهٔ برهان و یقین روشنی استوار هستم و شکّ و هوا و هوس ، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات

باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه‌گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید ﴿و شما آن را دروغ پنداشتید﴾ یعنی: پروردگار را، یا حجّت آشکار را. ﴿آنچه به شتاب از من می‌طلبید﴾ از عذاب الهی ﴿در نزد من نیست﴾ یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست ﴿حکم جز به‌دست خداوند نیست﴾ در همه‌چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجولانهٔ عذاب، یا فرودآوردن معجزات ﴿اوگویای حقّ است﴾ یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کنندهٔ حقّ و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کنندهٔ قضایای حقّ است ﴿و او بهترین فیصله‌کنندگان است﴾ میان حقّ و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فَصْل: قضاوت و داوری است.

قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٨﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود﴾ یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شدهٔ شما در توان من بود ﴿همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد﴾ زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید ﴿و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است﴾ به همین جهت، عذاب را ــ به‌مقتضای علم و حکمتش ــ در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

۞ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَ

ٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾

بعد از این گفت وگوی طولانی که خدای عزّوجلّ میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: ﴿**وکلیدهای غیب**﴾ یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب ﴿**تنها نزد اوست، هیچ‌کس جز او آن را نمی‌داند**﴾ یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد.

این آیه، اباطیل و یاوه‌گویی‌های کاهنان، منجّمان، رمّالان و دیگرانی را که مدّعی دانستن اموری فراتر از حَدّ و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس نزد عرّاف (کاهن، منجّم، رمّال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در **حدیث‌شریف** راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

۱ ــ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.

۲ ــ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در رَحِم‌ها چیست [از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین].

۳ ــ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که باران چه‌وقت نازل می‌شود.

۴ ــ کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که قیامت چه‌وقت برپا می‌شود.

۵ ــ و کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد»[1].

﴿**و آنچه را در خشکی و دریاست**﴾ از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و

---

۱ برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سورهٔ [لقمان / ۳۴].

غیره ﴿می‌داند﴾ به علم تفصیلی ﴿و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این‌که آن را می‌داند﴾ یعنی: هیچ برگی از هیچ درختی فرونمی‌افتد، مگر این که حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند ﴿و هیچ دانه‌ای﴾ نیست ﴿در تاریکی‌های زمین﴾ یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن زمین ﴿و هیچ تروخشکی نیست﴾ این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود ﴿مگر این‌که در کتابی روشن ثبت است﴾ که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰٓ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و اوست آن‌که در شب شما را قبض روح می‌کند﴾ یعنی: در شب شما را به خواب فرو می‌برد و ارواح شما راکه به‌وسیلهٔ آن قادر به تمییز و تصرّف می‌گردید، در آن قبض می‌کند، از این‌رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است. ﴿و آنچه را در روز کسب کرده‌اید﴾ یعنی: آنچه را از خیر و شرّ با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید ﴿می‌داند﴾ این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به‌وسیلهٔ خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست ﴿سپس شما را در آن﴾ یعنی: در روز ﴿برمی‌انگیزد﴾ مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است ﴿تا میعاد معیّن﴾ یعنی: تا میعادی که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، ﴿به‌انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به‌سوی اوست، آن‌گاه

شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد ﴾ این آیهٔ کریمه بر احاطهٔ علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همهٔ احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می‌کند.

خدای عزّوجلّ در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعابیر فوق چنین برمی‌آید که ما می‌توانیم به وسیلهٔ خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب‌رفته را ساکن و آرام و بی‌حرکت می‌بینیم، ممکن است او درحال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند. البتّه این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب‌رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک‌شده از مرگ است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلنَّوْمُ اَخُوالْمَوْتِ ✿ خواب برادر مرگ است».

وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾

﴿**و اوست قاهر بر بندگان خود**﴾ یعنی: حق تعالی بر کار خود دربارهٔ آنها غالب است ﴿**و بر شما نگهبانانی می‌فرستد**﴾ یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده‌است چنان‌که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می‌دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آن‌گاه پروردگارشان ــ درحالی‌که او خود به کار ایشان داناتر است ــ از ایشان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می‌گویند: آنان را درحالی

ترک کردیم که نماز می‌خواندند و درحالی به میانشان آمدیم که نماز می‌خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می‌نویسند ــ با آن که خدای عزّوجلّ خود به همه‌چیز از همه کس داناتر است ــ همانا آوردن دلیل مادّی محسوسی برای إقامهٔ حجّت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این‌گونه دقیق، ضبط و تدوین می‌شود، خود را از منهیّات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می‌آورد. ﴿**تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می‌کنند**﴾ که این فرشتگان، ملک‌الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. تَوَفَّتْهُ: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. ﴿**درحالی‌که آنان تفریط نمی‌کنند**﴾ یعنی: آن فرشتگان، در آنچه که بدان ــ از إکرام یا إهانت به ارواح ــ مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فروگذاشتی نمی‌کنند. در اینجا بخشی از یک **حدیث‌شریف** طولانی‌ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن‌کثیر آمده‌است، نقل می‌کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول‌اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «فرشتگان درحال احتضار شخص بربالای سر وی حاضر می‌شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پاکیزه‌ای که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای، بیرون آی خوشحال و ستوده، نه خشم‌آلود و ناستوده... و اگر شخص بدکرداری باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده‌ای، بیرون آی نکوهش‌شده و مژده باد تو را به جوشاب و چرکاب...».

ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۚ أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَهُوَ أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾

﴿**آن‌گاه به‌سوی خداوند ــ مولای برحقّشان ــ بازگردانیده می‌شوند**﴾ یعنی:

فرشتگان موکّل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به‌سوی خدای عزّوجلّ که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند ﴿آگاه باشید که حکم از آنِ اوست﴾ در دنیا و آخرت پس اگر خدانشناسان ظاهراً در دنیا با حق تعالی کشمکش می‌کنند، قطعاً در آخرت چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست ﴿و او سریع‌ترین حسابرسان است﴾ لذا در کار حسابرسی و حسابگری بهَ تأمّل نیازی ندارد چنان‌که بندگان در حسابرسی به تفکّر و تدبّر و تأمّل نیاز دارند.

قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد؟﴾ آن‌گاه که ﴿او را به زاری و مناجاتِ پنهانی می‌خوانید که: اگر ما را نجات دهد﴾ یعنی: اگر ما را نجات دهی ﴿از این محنت﴾ و شدّتی که بر ما فرود آمده‌است ﴿بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم شد﴾ برای تو به اخلاص تمام، دربرابر نعمت نجات دادن‌مان از این سختی‌ها.

قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿الله شما را از آن﴾ تاریکی‌ها و سختی‌ها ﴿نجات می‌دهد و از هر کُربی﴾ کُرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد ﴿و باز شما شرک می‌ورزید﴾ به خدای سبحان بعد از آن‌که به شما احسان کرد؛ با رهاساختنتان از چنگال سختی‌ها و محنت‌ها و غمها و گرفتاری‌ها درحالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه

این شرک‌گزاری را به‌جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه‌قدر غافل و ناسپاس هستید؟!

قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْآيَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اوست توانا براین‌که بر شما عذابی را بفرستد﴾ از همهٔ اطراف و جوانبتان: ﴿از بالای سر شما﴾ و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک ــ چنان‌که پروردگار متعال؛ قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد ﴿یا از زیر پاهای شما﴾ با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد. در **حدیث‌شریف** مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امّت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». ﴿یا شما را گروه‌گروه به‌هم اندازد﴾ یعنی: حق تعالی تواناست براین که شما را گرفتار هواهای متضادّ، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریّات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضهٔ درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید ﴿و شرّ و بلای بعضی از شما را به بعضی‌دیگر بچشاند﴾ چون کشتن و غارت و به‌اسارت‌گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امّت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است ﴿بنگر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم﴾ یعنی: حجّت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به شیوه‌های گونه‌گون برایشان بیان می‌کنیم ﴿باشد که بفهمند﴾ حقیقت را پس به

وسیلهٔ بیانهای متنوّع و روشهای گونه‌گون ، به‌سوی حقّی که آن را برایشان روشن ساخته‌ایم ، بازگردند . در **حدیث‌شریف** به روایت سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود : روزی رسول خدا ﷺ از محلّ اقامت خود در بالای مدینه ، به‌سوی قسمت سفلای آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی‌معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند ، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزاردند و ما نیز با ایشان نماز گزاردیم ، آن‌گاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند ، سپس به‌سوی ما بازگشتند و فرمودند : « از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ امّا او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت : از او خواستم که امّتم را با غرق‌نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این‌دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شرّ و بلای آنان را در میان خودشان نیفگند [آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند] امّا او آن را از من بازداشت » . البتّه این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امّت ، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امّت اسلام با این بلیّات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد . ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند : « من بر امّتم جز از ائمّهٔ [حکّام] گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امّتم نهاده شد تا روز قیامت از میانشان برداشته نخواهد شد » .

وَكَذَّبَ بِهِۦ قَوْمُكَ وَهُوَ ٱلْحَقُّ ۚ قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

﴿ و آن را قوم تو دروغ شمردند درحالی که آن حقّ است ﴾ یعنی : قومت قریش ، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند درحالی که اینها حقّ و راست اند **﴿ بگو ﴾** ای پیامبر ﷺ ! **﴿ بر شما نگهبان نیستم ﴾** یعنی : من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس .

لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

﴿هر خبری را مستقری است﴾ یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد ـ اعم از امور دنیا یا آخرت ـ وقت وقوعی دارد که لابدّ در آن وقت به‌وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود ﴿و به‌زودی خواهید دانست﴾ نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشداری محکم و مؤکّد بر وقوع و تحقّق اخبار قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

﴿و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند﴾ به‌قصد تخطئه، یا تکذیب و ردّ و استهزا ﴿ببینی، از آنان روی‌گردان﴾ یعنی: آنان را به‌حال خود واگذار و با آنان در گوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز ﴿تا وقتی که به سخنی غیراز آن بپردازند﴾ یعنی: تا سخنی را که با آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عزّوجلّ رسول خویش و به‌تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و إعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا ﷻ توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران

گمراه کننده نهی می‌کند زیرا در همنشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در همنشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: آیهٔ کریمه ناظر بر همنشینی با کسانی است که در آیات خدای عزّوجلّ جدال و بگومگو می‌کنند. ﴿واگر شیطان تو را به فراموشی انداخت﴾ که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی ﴿پس بعد از آن‌که به‌یاد آوردی﴾ فرمان ما را ﴿با قوم ستمکار منشین﴾ بلکه دردم برخیز.

باید یادآور شد که بر انبیا علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برایشان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادّی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هر کس در آیات خدای عزّوجلّ به‌ناحق و در غیرصواب فروروی کرد ــ چه مؤمن بود، چه کافر ــ باید همنشینی با وی فروگذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر این‌که معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به‌قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسدشان باشد.

وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

﴿و چیزی از حساب کافران برعهدهٔ پرهیزگاران نیست﴾ یعنی: بر کسانی که از جدال و فروروی تخطئه‌گرانه در آیات خدا علیه السلام می‌پرهیزند، از همنشینی با فروروندگان در این آیات ــ چنانچه با آنان همنشینی کردند ــ هیچ گناهی نیست زیرا گناه فروروندهٔ در آیات الهی، بر عهدهٔ خود وی است ﴿ولی برآنان پنددادن لازم است﴾ یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند ﴿باشد که پرهیز کنند﴾ آن گمراهان و

این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیهٔ کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اوّل؛ هم‌نشینی با کفّار برای متّقیان مؤمن ــ چنانچه در فروروی‌هایشان مشارکت نورزند ــ رخصت داده شده زیرا روایت شده‌است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا می‌کنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجدالحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده‌شد. وجه دوم این است: اگر از هم‌نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات خدا ﷻ برعهدهٔ شما نیست.

وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ وَذَكِّرْ بِهِۦٓ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِىٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَآ ۗ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبْسِلُوا۟ بِمَا كَسَبُوا۟ ۖ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿وکسانی را که دین خود را﴾ همان دین حقّی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است ﴿به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن﴾ و هرچند مأمور رساندن حجّت به آنان هستی امّا دلت را آویختهٔ آنان نکن زیرا آنها اهل تعصّب و سرسختی و گردنکشی هستند ﴿و زندگانی دنیا آنان را فریفته است﴾ تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستاخیز گشته‌اند ﴿و به‌وسیلهٔ این قرآن

اندرزده، مبادا کسی به‌سبب کار و کردارش به مهلکه افتد ﴾ اِنسال: تسلیم‌شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه‌بسا کسی که به وسیلهٔ قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی ــ قبل از آن که بدان گرفتار آید ــ نجات دهد زیرا آن‌گاه که عذاب نازل شد: ﴿او را دربرابر خداوند نه یاوری است و نه شفیعی و اگر هر فدیه‌ای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود ﴾ یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده‌شده، هر فدیه و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدیه از وی پذیرفته نمی‌شود و درنتیجه، او همچنان در مهلکهٔ خویش دست‌وپا می‌زند ﴿آن گروه﴾ که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، هم‌آنان ﴿اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند ﴾ یعنی: همان گروه هستند که به‌سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده‌شدند ﴿برای آنان آشامیدنی‌ای از آب جوشان است ﴾ که چون آن را می‌نوشند، روده‌هایشان را قطع می‌کند ﴿و برای آنان است عذاب دردناک ﴾ و سخت ﴿به‌سبب آن که کافر بودند ﴾.

قُلْ أَنَدْعُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ كَٱلَّذِى ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَٰطِينُ فِى ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُۥٓ أَصْحَٰبٌ يَدْعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۖ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧١﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! به این گروه کفّار ﴿آیا به‌جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی ﴾ یعنی: چگونه به‌جای خداوند ﷻ بتانی را بپرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی‌توانند سودی به ما

برسانند چنان‌که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم ؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه‌ای باشد ، قطعاً سزاوار پرستش نیست ﴿و آیا بعد از آن‌که خدا ما را هدایت کرده‌است ، بر پاشنه‌های خود بازگردانیده شویم؟﴾ یعنی : به‌سوی شرک و گمراهی‌ای بازگردیم که خدای‌سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده‌است؟ ﴿مانند کسی که شیطانها در زمین او را از راه به‌در برده‌اند﴾ آنان غولهای بیابانی ، یا سرکشان از جنّیان‌اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به‌نام و نام پدر و جدّش فرامی‌خوانند و او هم ــ با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون می‌شوند ــ از آنان دنباله‌روی می‌کند امّا چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند ، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی‌آب‌وعلف و ناپیدایی درافگنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی می‌میرد . این است مثل کسی که بجز خدای برحقّ لاشریک ، خدایان دروغین را به پرستش گیرد . آری ! این انسان درافتاده در دام غولان بیابان : ﴿حیران است﴾ و سرگشته ، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به‌درآید ﴿برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند ، که : به‌سوی ما بیا﴾ یعنی : آن شخص سرگشته ، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به‌سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند ، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند : با ما بیا ! امّا او به سخن آنان گوش فرانمی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ! ﴿بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است﴾ یعنی : قطعاً دین راست و درست ، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیراز آن هر چه هست ، باطل و گمراه‌کننده است ﴿و﴾ بگو : ﴿دستور یافته‌ایم به این‌که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم﴾ یعنی : خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم .

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَاتَّقُوهُ ۚ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و این‌که نماز را برپا دارید و از او بترسید﴾ یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به این که نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است ﴿و هم‌اوست که به‌سویش محشور می‌شوید﴾ یعنی: تنهاوتنها به‌سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در محشر و بعد از آن تنهاوتنها به دست بلاکیف اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو ــ که در رأس آنها تقوا و نماز است ــ پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به‌شما سودی نمی‌رساند.

وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ ۚ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّ ۚ وَلَهُ ٱلْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ ۚ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

﴿و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به﴾ آفرینشی ﴿حق﴾ یعنی: با تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبّر آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست ﴿و روزی که بگوید: موجود شو، بی‌درنگ موجود شود؛ سخن او حق است﴾ یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد، جملگی از وی فرمان می‌برند، چراکه هرچیزی بی‌درنگ به‌دستور او موجود می‌شود و همهٔ سخنان و کارهای او مبتنی بر حقّ و حکمت است پس چگونه ما به‌جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه زیانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ ﴿و روزی که در صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آنِ اوست﴾ صُوْر: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل ﷺ در آن می‌دمد، که دمیدن اوّل برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدّد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخهٔ

اوّل؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام قیامت ، نفخهٔ دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخهٔ سوم؛ نفخهٔ برخاستن برای حضور در پیشگاه ربّ‌العالمین است » ﴿دانای غیب و شهود است﴾ خدای سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست ﴿و اوست حکیم﴾ یعنی : فرزانهٔ استوارکار در تمام آنچه که از وی سرمی‌زند ، از جمله در زنده‌ساختن و میراندن ﴿آگاه﴾ است به همه‌چیز ، از جمله به حساب و جزا .

۞ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً ۖ إِنِّىٓ أَرَىٰكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت﴾ ابراهیم ابوالانبیا ، دهمین فرد از اولاد « سام » جدّ بزرگ اعراب است که در شهر « اور » (یعنی نور) از سرزمین « کلدان » که هم‌اکنون به‌نام « اورفه » معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده ، به دنیا آمد . به قولی : نام پدر ابراهیم ، « تارح » بود ، به قولی‌دیگر : پدرش دو نام داشت : آزر و تارح . آری ! ابراهیم به پدرش گفت : ﴿آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟﴾ و آنها را می‌پرستی ؟ درحالی‌که آنها شایستهٔ الوهیّت نیستند؟ این استفهام ، توبیخی است ﴿همانا من تو و قومت را﴾ که با تو در پرستش بتان موافقند ﴿در گمراهی‌ای آشکاری می‌بینم﴾ از راه حقّ و حقیقت . آری ! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند ﷻ به خدایی است؟ .

وَكَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ

مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾

﴿و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین را﴾ یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است ﴿به ابراهیم نمایاندیم﴾ نُرِیٓ: نمایاندیم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای عزّوجلّ خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجّه گرداند لذا با نمایاندن گسترهٔ فرمانروایی خویش بر ابراهیمؑ، زمینهٔ احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گسترهٔ مُلک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمانها و زمین را به ابراهیمؑ بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به‌سوی عرش و از پایین به‌سوی فروترین طبقات زمین نگریست. ابن‌کثیر می‌گوید: «محتمل است که خداوند ﷻ حجابها را از برابر بینایی حسّی ابراهیمؑ دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم‌سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیمؑ با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی دیگر: ابراهیمؑ فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد ﴿تا از جملهٔ یقین‌کنندگان باشد﴾ یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیمؑ نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به‌طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه‌چیز، ذرّهٔ شکّی در نهاد خود نداشته باشد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّى ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾

﴿پس چون شب بر او پرده افگند﴾ یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند ﴿او ستاره‌ای را دید﴾ نقل است که ابراهیم علیه السلام ستارهٔ مشتری، یا زهره را دید ﴿گفت: این پروردگار من است﴾ دربارهٔ این سخن ابراهیم علیه السلام و سایر سخنان وی در این باب ــ که در دو آیهٔ بعدی می‌آید ــ میان مفسّران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم علیه السلام این سخنان را هنگامی گفت که در دورهٔ طفولیّت خویش به‌سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به‌مثابهٔ حکایت از حال و اعتقادات آن بت‌پرستان می‌گفت تا آنان را در حجّت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامهٔ حجّت علیه قومش بود، نه این‌که به آنها باور داشته باشد. ابن‌کثیر این قول را که سخنان ابراهیم علیه السلام در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمّل و قناعت درونی وی، ترجیح داده‌است ﴿پس چون افول کرد﴾ یعنی: چون آن ستاره غروب کرد ﴿گفت﴾ ابراهیم علیه السلام: بی‌گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکنندهٔ امور آسمانها و زمین می‌باشد پس ﴿من افول‌کنندگان را﴾ یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند ﴿دوست ندارم﴾.

فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٧٧﴾

﴿پس چون ماه را تابان دید﴾ یعنی: طلوع‌کنان دید ﴿گفت: این است پروردگار من! آن‌گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند﴾ به‌سوی راه و روش حق ﴿قطعاً از گروه گمراهان می‌شوم﴾ یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهرهٔ خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هر کس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا

ابراهیم﵇ به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیّت آن چیز افول کننده، دلالت‌کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾

﴿پس چون خورشید را طلوع‌کرده دید، گفت: این پروردگار من است﴾ زیرا ﴿این بزرگتر است﴾ از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد ﴿و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هرآینه من از آنچه شریک مقرّر می‌کنید بیزارم﴾ یعنی: از اجرام فلکی‌ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می‌پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم﵇ این سخن را هنگامی گفت که برایش روشن شد که این پدیده‌ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع زیانی قادر نمی‌باشند و هیچ یک آنها هم خدای هستی نیستند، به‌دلیل این که افول می‌کنند. یا ابراهیم﵇ از باب مناظره، قوم خود را قدم‌به‌قدم با شیوهٔ حکیمانه و منطقی، به‌سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه‌ای از دلیل و برهان ندارد.

إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾

﴿همانا من روی خود را﴾ یعنی: تمام و کلیّت وجود و شخصیّت و عبادت خود را ﴿به‌سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفریده است﴾ و آنها را از کتم عدم

پدید آورده است ﴿درحالی‌که حنیف هستم﴾ یعنی: گراینده هستم از همهٔ ادیانی که چیزی از خلق خدا ﷻ را با وی شریک می آورند به‌سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم ﴿و از مشرکان نیستم﴾ که چیزی از خلق خداوند ﷻ را با وی شریک گردانم.

وَحَآجَّهُۥ قَوْمُهُۥ ۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّى فِى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنِ ۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّى شَيْـًٔا ۗ وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾

از دلایلی که تأیید می‌کند؛ ابراهیم ﷺ این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود گفت، نه از سر تأمّل و گرایش به الوهیّت این پدیده‌ها؛ این فرمودهٔ خداوند متعال است: ﴿و قومش با او محاجّه کردند﴾ یعنی: با او در امر توحید ستیزه و مجادله کردند، همان توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا او را به صحّت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و خشم آن خدایان بترسانند ﴿گفت: آیا با من دربارهٔ الله محاجّه می‌کنید﴾ یعنی: در بارهٔ این حقیقت روشن که او از شریک و همتا منزّه است ﴿حال آن‌که او مرا هدایت کرده‌است﴾ به‌سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ ﴿و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم﴾ یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست ــ چون سنگی که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی ــ هیچ بیمی ندارم ﴿مگر آن‌که پروردگارم چیزی﴾ از زیان برایم ﴿اراده کند﴾ دربرابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و دراین صورت، این زیان از

سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما ﴿و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است﴾ و به همه‌چیز فراگیر است پس اگر فرودآوردن شرّی را بر من اراده کند، آن شرّ، خواه‌ناخواه به من می‌رسد ﴿پس آیا پند نمی‌گیرید﴾ و متذکّر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَآ أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا ۚ فَأَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

﴿و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی‌که شما از آن‌که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرونفرستاده‌است، نمی‌هراسید؟﴾ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن‌که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن‌که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجّت و دلیلی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید ﴿پس کدام‌یک از ما دو گروه به امن﴾ و امان از عذاب ﴿سزاوارتر است؟﴾ گروه مؤمنان به خدای قویّ قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و کافران به خدای قویّ قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است ﴿اگر می‌دانید﴾ و برهانهای راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمییز می‌دهید؟.

سپس ابراهیم علیه السلام خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَٰنَهُم بِظُلْمٍ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان‌راست ایمنی و ایشانند راه‌یافتگان﴾ یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: (لَمْ يَلْبِسُوْا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن‌مسعودﷺ روایت شده‌است که فرمود: چون آیهٔ کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خداﷺ دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی‌کند؟ اگر کار چنان باشد که همهٔ ما از ایمنی بی‌بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول خداﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «معنای آیهٔ کریمه چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی‌گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيْنَٰهَآ إِبْرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

﴿و آن حجّت ما است﴾ یعنی: حجّت‌هایی که ابراهیمﷺ بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجّت ما است ﴿که به ابراهیم دربرابر قومش دادیم﴾ یعنی: او را با آموختن این حجّتها نصرت دادیم و به‌وسیلهٔ آنها بر قومش غلبه کرد ﴿درجات هر کس را که بخواهیم بلند می‌گردانیم﴾ با هدایت و راهنمایی وی به‌سوی حق و تلقین

حجّت و علم و حکمت به وی چنان‌که درجات و مراتب ابراهیم علیه السلام را بلند بردیم ﴿هرآینه پروردگار تو حکیم است﴾ در بلندبردن مقام و مرتبهٔ هرکسی که بخواهد ﴿داناست﴾ به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

﴿و به او﴾ یعنی: به ابراهیم علیه السلام ﴿اسحاق و یعقوب را بخشیدیم﴾ به‌عنوان بخششی از سوی خود. یعقوب علیه السلام فرزند فرزندش اسحاق علیه السلام است ﴿و هریک از آنان را هدایت کردیم﴾ زیرا همهٔ ایشان را به نبوّت برگزیدیم ﴿و نوح را﴾ که جدّ ابراهیم علیه السلام است ﴿پیش از این هدایت کردیم﴾ این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیم علیه السلام در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می‌کند ﴿و از نسل او﴾ یعنی: از نسل نوح علیه السلام ﴿داوود و سلیمان﴾ فرزند وی را ﴿و ایّوب و یوسف﴾ فرزند یعقوب ﴿و موسی و هارون را هدایت کردیم﴾ نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیهٔ بعد از آنها نام برده می‌شود، از نسل ابراهیم علیه السلام نیستند، چراکه لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزادهٔ ابراهیم علیه السلام است. دلیل این که خدای سبحان هدایت این گروه انبیا علیهم السلام را از زمرهٔ نعمتهایی بر می‌شمارد که بر ابراهیم علیه السلام ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می‌پیوندد ﴿و این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم﴾ یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می‌دهیم.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم﴾ به قولی: الیاس، همان ادریس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادریس قبل از نوح می‌زیست درحالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزادهٔ هارون برادر موسی علیه السلام است. چنان‌که این آیات نیز بر این امر دلالت می‌کند.

ذکر عیسی در زمرهٔ نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به‌حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم علیها السلام است. داخل‌بودن حسن و حسین رضی‌الله عنهما در نسل رسول خدا ﷺ نیز مانند این است چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح‌البخاری آمده‌است که آن حضرت ﷺ به حسن‌بن‌علی رضی‌الله عنهما فرمودند: «همانا این فرزندم سیّد است و شاید که خداوند عزوجل به‌وسیلهٔ او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و اسماعیل و یَسَع را هدایت کردیم﴾ به قولی: یَسَع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس علیه السلام است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی علیهما السلام می‌زیستند ﴿و﴾ نیز هدایت کردیم ﴿لوط را﴾ لوط برادرزادهٔ ابراهیم علیه السلام بود ﴿و هریک را بر عالمیان برتری دادیم﴾ یعنی: هریک از این گروه پیامبران را با نبوّت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا علیهم السلام بهترین بشرند.

وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّيَّـٰتِهِمْ وَإِخْوَٰنِهِمْ ۖ وَٱجْتَبَيْنَـٰهُمْ وَهَدَيْنَـٰهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾

﴿و برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را﴾ هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم ﴿و آنان را برگزیدیم﴾ اِجْتَباء: برگزیدن، یا خالص‌ساختن، یا برتری‌دادن است ﴿و آنان را به‌سوی راه راست هدایت کردیم﴾ یعنی: به‌سوی اسلام که همانا دین یگانهٔ خداوند ﷻ در همهٔ عصرهاست.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اوّلاً چهارتن از انبیا ﷺ را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب ﷺ، سپس از ذرّیّهٔ (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا ﷺ را ــ که در مجموع هجده تن می‌شوند ــ ذکر کرد. امّا ترتیب در میانشان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد.

حکمت دراین که انبیا ﷺ دراین آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت است از این که:

۱ ــ داوود، سلیمان، ایّوب، یوسف، موسی و هارون ﷺ در میان نبوّت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایّوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون ﷺ حاکم بودند چنان‌که فرمودهٔ خداوند متعال دربارهٔ ایشان: (وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجاساختن میان ریاست دنیا و نعمتهای آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این‌گونه پاداش می‌دهیم.

۲ ــ زکریّا، یحیی، عیسی و الیاس ﷺ به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عزّوجلّ ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

۳ ــ اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اوّل و نه از

دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِى بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا۟ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

﴿این است هدایت الله﴾ یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا ﷺ دانسته شد، همانا هدایت الله ﷻ است ﴿که هرکه را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می‌کند﴾ از روی فضلش و هرکه را بخواهد گمراه می‌گرداند؛ از روی عدلش و هدایت‌یافتگان کسانی هستند که خداوند ﷻ ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده‌است ﴿و اگر ایشان﴾ یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان ﴿شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان﴾ یعنی: از حسناتشان ﴿آنچه انجام داده بودند﴾ حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ۚ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا۟ بِهَا بِكَٰفِرِينَ ﴿٨٩﴾

﴿این گروه﴾ انبیایی که ذکرشان رفت ﴿کسانی هستند که آنان را کتاب و حُکم دادیم﴾ حُکم: یعنی علم و حکمت ﴿و نبوّت﴾ دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیّت برای حق تعالی‌است ﴿پس اگر این گروه﴾ یعنی: کفّار قریش که معاندان رسول خدا ﷺ هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین ﴿به آیات قرآن کافر شوند، بی‌گمان ما برای ایمان به آن﴾ یعنی: برای ایمان به آیات قرآن

﴿گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی‌شوند﴾ نه چیزی از قرآن را انکار می‌کنند و نه یک حرف از آن را ردّ می‌نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده‌شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده‌اند. همچنان از موکّلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** به ایشان چنین اشاره کرده‌اند: «گروهی از امّت من پیوسته بر حقّ آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زیانی رسانده نمی‌توانند تا آن‌که امر خدا ﷻ [قیامت] در رسد».

أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقْتَدِهْ ۗ قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَٰلَمِينَ ﴿٩٠﴾

﴿این جماعت﴾ انبیای ذکر شده ﴿کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان اقتدا کن﴾ لذا رسول خدا ﷺ در اموری که بر ایشان دربارهٔ آن نصّی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿از شما هیچ مزدی برآن درخواست نمی‌کنم﴾ یعنی: دربرابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم ﴿این قرآن جز تذکّری برای جهانیان نیست﴾ یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعمّ از جنّ و انس و همهٔ کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعداً به‌وجود می‌آیند.

وَمَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ إِذْ قَالُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَىْءٍ ۗ قُلْ مَنْ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِى جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى

لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ۖ وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوٓا۟ أَنتُمْ وَلَآ ءَابَآؤُكُمْ ۖ قُلِ ٱللَّهُ ۖ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

﴿و خداوند را چنان‌که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند﴾ یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان‌که باید نشناختند، یا او را چنان‌که شایستهٔ عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ ﴿آن‌گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده‌است﴾ یعنی: آن‌گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿چه‌کسی کتابی را که موسی آن را آورده‌است فرو فرستاد؟﴾ شما مشرکان به فرودآوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید و از طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده‌اید، این امر را می‌دانید، از این گذشته یهودیان را در فرودآمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می‌کنید؟ ﴿همان کتابی که﴾ یعنی: توراتی که ﴿روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می‌آورید﴾ خطاب از مشرکان به‌سوی یهود برمی‌گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق‌پاره‌های جدا شده و از هم شکافته‌ای می‌گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان‌ساختن اوصاف حضرت محمّد ﷺ که در آن ذکر شده است، برآورده شود ﴿آنچه را از آن می‌خواهید آشکار می‌کنید﴾ از کاغذهایی که از تورات جدا کرده‌اید ﴿و بسیاری را﴾ یعنی: بسیاری از تورات را ﴿پنهان می‌کنید﴾ پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکارساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند ﴿درصورتی‌که به شما﴾ یهودیان در قرآن ﴿آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد﴾ آموزه‌های یهودیان از

قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ از وحی خداوند ﷻ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نـه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافته بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب مـتوجّه ایـن امّت است، کـه در ایـن صورت معنی چنین می‌شود: چه کسی بر شما قرآنی را که در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانـتان؟ ﴿**بگو: خدا**﴾ یعنی: خدا ﷻ آن را نازل کرد ﴿**آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند**﴾ یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بـازی‌گوش، در ژرفـای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعیدبن جبیر﵀ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به‌نام مالک‌بن صیف نزد رسول خدا ﷺ آمد و با ایشان مشاجره کـرد، آن‌گـاه از سـر خشم گفت: (مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ ✿ خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)! پس این آیهٔ کریمه در ردّ پندار وی نازل شد. امّا روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن‌عبّاس﵄ است که می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ قریش نازل شد.

وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ وَٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**و این**﴾ قرآن ﴿**کتابی است مبارک**﴾ یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اوّلین و آخرین است

﴿که ما آن را فروفرستادیم﴾ بر محمّد ﷺ پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ‌چیز بر هیچ‌بشری نازل نکرده‌است)؟ ﴿تصدیق کنندهٔ آن‌چیزی است که پیش از آن آمده است﴾ یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند ﷻ بر پیامبران پیشین نازل کرده است ﴿و تا مردم امّ‌القری و کسانی را که پیرامون آنند﴾ از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم ﴿بیم دهی﴾ امّ‌القری (مادرشهر): مکّهٔ مکرّمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همهٔ شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اوّلین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده‌است، همچنان، به‌خاطر آن‌که مکّه قبله‌گاه این امّت و محلّ حجّ آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکّه و هشداردادن آنان، معناً إنذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چراکه اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امّت اسلام‌اند ﴿و البتّه مؤمنان به آخرت، به قرآن ایمان می‌آورند و آنان بر نماز خود محافظت می‌کنند﴾ یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به‌سوی چیزی فرامی‌خواند که خیر آخرت به‌وسیلهٔ آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به‌وسیلهٔ آن مقدور می‌باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصاً یاد شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلْمَوْتِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓا۟ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوٓا۟ أَنفُسَكُمُ ۖ

ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ ٱلْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ ءَايَٰتِهِۦ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

﴿و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می‌بندد کیست؟﴾ همچون کسانی که گفتند: خداوند ﷻ بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده‌است. یا معنی این است: چگونه می‌گویید که خداوند ﷻ بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده‌است درحالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیا ﷺ است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بربندد و چنین بپندارد که پیامبر است درحالی که در واقع امر پیامبر نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر ــ همچون تحریم حیوانات اختصاص‌یافته به بتان ــ دروغ بربندد ﴿یا﴾ کیست ستمکارتر از آن کس که ﴿می‌گوید: به من وحی شده، حال آن‌که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده‌است﴾ همچون کسانی که به‌دروغ مدّعی نبوّت می‌شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم‌اند. آری! بی‌گمان خدای عزّوجلّ انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می‌پندارید زیرا ادّعای دروغ، شأن و شیوهٔ رهبران کذّاب جریانهای ضلالت ــ همچون مسلیمهٔ کذّاب، اسوَد عَنْسی و سَجاح است ــ که به‌دروغ مدّعی نبوّت شدند ﴿و﴾ کیست ستمکارتر از ﴿آن کس که گفت: به‌زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده‌است، نازل می‌کنم﴾ چراکه بر معارضهٔ قرآن توانا هستم و می‌توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «إنزال» نامید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا ۞ اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم) [انفال/۳۱]. یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه این است که: آیهٔ کریمه در بارهٔ عبدالله‌بن‌ابی‌سرح نازل شد که نویسندهٔ وحی بود و چون رسول خدا ﷺ آیهٔ: (ثُمَّ

انْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرْ) را بر او إملا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: (فَتَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ). آن حضرت ﷺ به او فرمودند: «بنویس؛ این‌چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شکّ افتاد و با خود گفت: اگر محمّد در ادّعای نبوّت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابراین، از اسلام مرتدّ شد و به مشرکان پیوست. امّا در روز فتح مکّه مجدّداً اسلام آورد ــ چنان‌که داستان وی معروف است.

﴿**و اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند**﴾ غمرات: جمع غمره، به‌معنی شدّت است یعنی: اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان ــ یعنی منکران وحی خدا ﷻ، یا مدّعیان دروغین نبوّت، یا پرچمداران معارضه با قرآن ــ در سکرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بی‌گمان کار بزرگی را دیده‌ای ﴿**و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده‌اند**﴾ برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان درحالی‌که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می‌زنند: ﴿**روح‌های خود را بیرون آرید**﴾ از این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید ﴿**امروز به‌سبب آنچه به‌ناحق به خداوند نسبت می‌دادید**﴾ از انکار فرودآوردن کتابها از سوی خدای متعال بر پیامبرانش و ادّعای این‌که خدای عزّوجلّ شرکایی دارد ﴿**و به‌سبب آن‌که از آیات او سرکشی می‌کردید**﴾ یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبّر می‌ورزیدید؛ ﴿**به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید**﴾ پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا

خَوَّلْنَٰكُمْ وَرَآءَ ظُهُورِكُمْ ۖ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَٰٓؤُا۟ ۚ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

﴿و﴾ می‌گوییم به آنان در روز قیامت: ﴿همانا پیش ما تنها آمده‌اید﴾ یعنی: یکی‌یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای‌سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به‌کارتان نمی‌آید ﴿چنان‌که شما را نخستین‌بار آفریدیم﴾ یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آیید که در هنگام خارج‌شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده ﴿و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید﴾ خَوَل: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به‌نفع خود استفاده کرده‌اید. در حدیث‌شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جزاین گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای». ﴿و شفاعت‌کنندگان شما را با شما نمی‌بینیم﴾ همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) [۳۹/۳]. ﴿همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند﴾ با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است ﴿به‌یقین پیوند میان شما بریده شد﴾ یعنی: اینک در آخرت پیوند میان شما و معبودان باطلتان بریده

شد ﴿و آنچه را که می‌پنداشتید﴾ از شرک و شرکا ﴿از دست شما رفت﴾ و میان شما و میان آنان، فاصلهٔ وصل‌نشدنی افتاد.

ابن‌جریرطبری دربیان **سبب‌نزول** روایت کرده است؛ نضربن حارث گفت: لات و عزّی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

۞ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَيِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾

﴿هرآینه الله شکافندهٔ دانه‌ها و هسته‌هاست﴾ شکافندهٔ دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافندهٔ هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نَوَی: جمع «نواة»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. ﴿زنده را از مرده بیرون می‌آورد﴾ یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد درحالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون‌آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری و قوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مُرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

﴿و بیرون‌آورندهٔ مرده از زنده است﴾ یعنی: بیرون‌آورندهٔ نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جملهٔ فوق این است: بیرون‌آورندهٔ مؤمن از کافر و بیرون‌آورندهٔ کافر از مؤمن است ــ با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیّالی است

که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد درحالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

﴿این﴾ یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورندهٔ این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا ﴿الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟﴾ یعنی: با آن‌که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟.

فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾

﴿هم اوست که شکافندهٔ صبح است﴾ یعنی: شکافندهٔ ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفرینندهٔ نور و روشنی روز است ﴿و شب را آرامگاه گردانید﴾ که مردم در آن از جنب‌وجوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به‌سوی انس با حق، آرام می‌گیرند ﴿و خورشید و ماه را معیار حساب گردانید﴾ یعنی: آنها را وسیله و نشانهٔ حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معیّنی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هریک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتّب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگانش را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد ﴿این است اندازه‌گیری آن توانای دانا﴾ و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار

و محکمی است.

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟ بِهَا فِى ظُلُمَـٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾

﴿و اوست آن‌که برای شما ستارگان را بیافرید تا به‌وسیلهٔ آنها در تاریکی‌های﴾ شب، به هنگام راهپیمایی‌تان در: ﴿خشکی و دریا راه یابید﴾ آری! هنگامی که راههای خشکی و دریا بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیلهٔ پیداکردن راه برای شماست و این یکی از منافعی است که خدای عزّوجلّ ستارگان را برای برآوردن آن آفریده‌است.

بی مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی ـ تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیّت ستارهٔ قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند ﴿به‌یقین ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم﴾ پس تدبّر و علم و معرفت است که افق روشنی را به‌سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾

﴿و اوست آن‌که شما را از یک تن﴾ یعنی: از آدم علیه‌السلام ﴿پدید آورد﴾ که این درعین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک

پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است ، نه دشمن مکّار ﴿پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی﴾ یعنی : برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است . به قولی‌دیگر معنی این است : برای شما قرارگاهی است در رَحِم زنان و ودیعتگاهی است در صُلب (پشت) مردان . ﴿هرآینه آیات را به‌تفصیل برای قومی که می‌فهمند﴾ و اهل درک و خرد ﴿بیان کرده‌ایم﴾ .

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم ، تعبیر : (لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْن) و در اینجا تعبیر : (لِقَوْمٍ يَفْقَهُوْن) را به کار برد زیرا پی‌بردن به حکمت آفرینش بشر از یک تن واحد و تطوّر آن به احوال مختلف ، به دقّت‌نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد ، که معنای « فقه » نیز همین است امّا دانستن جایگاههای ستارگان و راهیابی به‌وسیلهٔ آنها در خشکی و دریا ، با مقداری از دانش و مشاهدهٔ ظاهری هم ممکن است و به دقّت‌نظر و تفکّر عمیق متوقّف نیست ، ازاین جهت ، تعبیر « علم » برای آن متناسب بود بنابراین ، هریک از دو تعبیر فوق ، مطابق مقتضای حال می‌باشد .

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَىْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّٰتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ۗ ٱنظُرُوٓا۟ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَيَنْعِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكُمْ لَـَٔايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾

﴿و اوست آن‌که از آسمان آبی فرودآورد﴾ که آب باران است ﴿پس به‌وسیلهٔ آن آب، هرگونه گیاه﴾ یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی ﴿را برآوردیم﴾ تعبیر: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۞ پس به وسیلهٔ آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلّم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود ﴿و از آن گیاه، جوانهٔ سبزی بیرون آوردیم﴾ خَضِر: سبزیجات تروتازه است ﴿که از آن جوانهٔ سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم﴾ یعنی: دانه‌های درهم‌رسته‌ای که برخی با برخی به‌هم‌پیوسته‌اند چنان‌که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم ﴿و از شکوفهٔ درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین﴾ یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، در حالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به‌طوری که شخص در هردو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جملهٔ (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». ﴿و نیز باغهایی از درختان انگور و زیتون و انار ــ همانند و غیرهمانند ــ بیرون آوردیم﴾ یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم علیه السلام فرمان می‌دهد تا به‌سوی این میوه‌ها در مرحلهٔ شکوفه‌دهی و در مرحلهٔ پختگی و نضج آنها که مرحلهٔ بهره‌برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیدهٔ عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمّل کنند که خدای عزّوجلّ چگونه از خاک تیره میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواصّ و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: ﴿به میوهٔ آن چون ثمر دهد بنگرید﴾ که چگونه شکوفهٔ آن ضعیف و غیر قابل‌بهره گیری است ﴿و﴾ نیز بنگرید به‌سوی ﴿پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست﴾ یعنی: در آنچه که به‌اجمال و

تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به‌سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدیدآوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به‌قدرت آفرینندهٔ توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به‌خوبی آگاه است پس تأمّل در هربخشی از آنها، فتح بابی به‌سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیهٔ (۹۹) تا (۹۵)، متضمّن چهار نوع از ادلّه بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اوّل: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوّع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شدهٔ هستی پروردگار عزّوجلّ قرار داریم. اسفا! که غافلان هرلحظه از کنار آنها می‌گذرند امّا لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیدهٔ جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۖ وَخَرَقُوا۟ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَـٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ سُبْحَـٰنَهُۥ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿و برای خدا شریکانی از جنّ قرار دادند﴾ یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنّی را شریک خدای عزّوجلّ پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که

بـه پـرستش و تـعظیم پـروردگار مـی‌پرداختند ﴿حال آن‌کـه خـداونـد آنـان را آفریده‌است﴾ یعنی : درحالی‌که بـه قـطعیّت مـی‌دانـند کـه خـداونـد ﷻ جـنّیان را آفریده‌است . یا : درحالی‌که مشرکان به‌طور قطع مـی‌دانـند کـه خـدای عـزّوجلّ آفرینندهٔ آنهاست پس چگونه دیگران را بـا آفـریدگار مـتعال خـود بـه پـرستش می‌گیرند؟ ﴿و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند﴾ یعنی : مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی بـرساختند زیـرا ادّعـا کـردند کـه فـرشتگان دختران خدایند . نصاری نیز ادّعا کردند که مسیح ﷺ پسر خداست ، یهود هم ادّعا کردند که عُزَیر پسر خداست ﴿بدون علم﴾ بلکه از روی جهل خـالص و نـادانـی مـحض ﴿او پـاک است﴾ و مـقدّس ﴿و بـرتر است﴾ و فـراتـر ﴿از آنـچه وصـف می‌کنند﴾ برایش از سخنان باطل و بی‌اساس .

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

﴿نوپدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است﴾ یعنی : حق تعالی مبدع و نوآورندهٔ آنها بر این وضع محکم و مـتین و مـنظّم و اسـتوار ، بـدون نـمونه‌برداری پـیشینی است ﴿چگونه برای او فرزندی باشد﴾ یعنی : چگـونه کسـی کـه بـه وصـف آفـرینندگی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست ، مـوصوف مـی‌باشد؛ دارای فـرزند است ؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده ، به فرزندی می‌گیرد ؟ از سـوی دیگـر ، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام ، خود جسم نیست تا برایش فرزند یا مانندی باشد ﴿درصورتی که برای او همسری نبوده﴾ پس هرگاه بـرایش هـمسری وجود نداشته باشد ، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است . همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند ، متولّد گـردد درحـالی‌که هـیچ چـیز از

مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی ندارد؛ زیرا ﴿او همه‌چیز را آفریده است﴾ و از آن‌جمله فرشتگان و مسیح و عُزیر را ﴿و او به هرچیزی داناست﴾ پس هر کس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی‌نیاز است درحالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَٱعْبُدُوهُ ۚ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

﴿این است الله، پروردگار شما﴾ یعنی: ذات متّصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست ﴿هیچ خدایی جز او نیست، آفرینندهٔ همه‌چیز است پس او را بپرستید﴾ یعنی: هر کس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیراو را نپرستید ﴿و او بر همه‌چیز نگهبان است﴾ و ناظر همهٔ اعمال شما می‌باشد.

لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾

﴿چشمها او را درنمی‌یابند﴾ یعنی: چشمها به کُنه حقیقت او نمی‌رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده‌است، دریافتن و احاطه‌نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می‌بینند چنان‌که خود می‌فرماید: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۝ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۝ در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می‌نگرند) [القیامه/۲۲ ـ ۲۳]. همچنان دیدن

حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر ــ به چنان تواتری که شکّ و شبهه‌ای را در آن راهی نیست ــ نیز ثابت شده است ﴿و او دیدگان را درمی‌یابد﴾ یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می‌کند و به کُنه و حقیقت آنها می‌رسد به‌طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی‌ماند.

از عکرمه دربارهٔ آیهٔ: (لاٰ تُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ... ✿ چشمها او را درنمی‌یابند)، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی‌بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همهٔ آن را می‌بینید و نگاهتان همهٔ آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این‌چنین است. قتاده می‌گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «بینایی بشر و حواسّ و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیلهٔ آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید امّا در بارهٔ ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از این که قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوته‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند درحالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلّم گرفته‌اند امّا وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، دراین موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادّی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه

اعـجوبه‌هایش کـافی نـیست کـه در مـقام ایـن دلیـل قـرار گـیرد». ﴿و اوست لطیف﴾ یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به‌آسانی درک می‌کند. و اوست ﴿آگاه﴾ که به همهٔ اشیاء، اعمّ از آشکار و نهان آنها احاطهٔ علمی دارد.

قَدْ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ عَمِىَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾

﴿به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان بـرای شـما آمـده‌است﴾ بـصائر: جـمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به‌وسیلهٔ آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و در مقابل آن «بَصَرْ» قرار دارد که اشیای حسّی به‌وسیلهٔ آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجّتها و برهان‌های روشنی است که هر کس در آنها به‌چشم خرد بنگرد، حق را می‌بیند. این حجّتها در آیات این سوره و غیرآن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خدا ﷺ که وحی خفی می‌باشد، تجلّی یافته‌است. ﴿پس هرکه به دیدهٔ بصیرت بنگرد، به‌سود خودِ اوست﴾ یعنی: هر کس حجّت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفادّ آن عمل کند؛ این‌کار به‌نفع خودِ اوست ﴿و هر کس نـابینا ماند﴾ از دیدن حجّت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید ﴿پس به زیان خودِ اوست﴾ و خود او از مشاهدهٔ حقیقت کور مانده است.

بگو: ای محمّد! ﴿و من بر شما نگهبان نیستم﴾ تا اعمالتان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْآيَٰتِ وَلِيَقُولُوا۟ دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُۥ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿و این‌گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم﴾ به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیدهٔ توحید ﴿تا مبادا بگویند: تو درس خوانده‌ای﴾ مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمّد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به‌طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این‌چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی‌الهی، از کسی برنمی‌آید ﴿و تا این‌که آن را﴾ یعنی: قرآن را ﴿برای گروهی که می‌دانند﴾ حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند ﴿بیان کنیم﴾.

ٱتَّبِعْ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿پیروی کن﴾ ای محمّد! ﴿از آنچه از جانب پروردگارت به‌تو وحی شده﴾ در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد ﴿هیچ معبودی جز او نیست﴾ از این‌رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد ﴿و از مشرکان روی بگردان﴾ با عفو و گذشت و تحمّل آزارها و ترک‌نمودنشان به نرمی

و ملایمت؛ تا خدای عزّوجلّ بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند ﷻ را در میانشان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیهٔ «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكُوا۟ ۗ وَمَا جَعَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

﴿و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند﴾ یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است بر این که همهٔ آنان را مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به‌سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این‌رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمّد ﷺ! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیّت خدای سبحان تعلّق دارد. ﴿و تو را برآنان نگهبان نگردانیدیم﴾ یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به‌سبب جرایم آنان نگردانیدیم ﴿و تو وکیل آنان نیستی﴾ یعنی: تو قیّم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به‌سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیّت و تعهّد دیگری در قبال آنان نداری.

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ

فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾

از ابن‌عبّاس رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکّه گفتند: ای محمّد! یا از دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می‌کنیم و او را به‌باد دشنام و ناسزا می‌گیریم! همان بود که نازل شد: ﴿و﴾ **ای مسلمانان! ﴿آنهایی را که مشرکان جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید چراکه آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد﴾** یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حقّ خدای‌سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد **﴿این‌گونه برای هر امّتی کردارشان را آراستیم﴾** یعنی: به مانند آرایش‌دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امّتی از امّت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم **﴿آن‌گاه بازگشت‌شان به‌سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می‌سازد﴾** و در برابر آن جزایشان می‌دهد.

چه‌قدر زشت و نفرت‌بار است حال کسانی که دشنام‌دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می‌دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! چگونه شخص پدر و مادرش را دشنام می‌دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتاً پدرش را دشنام می‌دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتاً مادرش را دشنام می‌دهد». پس درصورتی‌که فراهم‌ساختن زمینهٔ دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این‌همه توبیخ باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام‌دادن خداوند تعالی و تَقَدّس می‌شوند!

شیخ‌سعیدحوّی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علّامه

الوسی نقل کرده ، آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد : « چنانچه طاعت ، فرض یا واجب یا سنّت یا مستحبّ بود ، باید آن را انجام داد ، بدون پرواداشتن از پیامدی که بر آن مترتّب می‌شود امّا اگر امری از امور ، مباح بود و بر انجام‌دادن آن مفسده و مصلحتی مترتّب می‌گشت؛ در این صورت ، شخص باید ببیند که جنبهٔ مصلحت مقدّم‌تر است یا جنبهٔ دفع مفسده ، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است » .

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا ۚ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ ۖ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿ و ﴾ مشرکان ﴿ با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند ﴾ یعنی : به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود ﴿ که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید ، حتماً به آن ایمان می‌آورند ﴾ یعنی : اگر محمّد ﷺ معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند ، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند . و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند ﷻ ، خدای اعظم است ، از این‌رو به‌نام او سوگند خوردند . ﴿ بگو ﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿ جزاین نیست که معجزات تنها در اختیار الله است ﴾ این معجزهٔ پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات ، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز ازاین معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا ﷻ بخواهد ، آن را فرود می‌آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد ﴿ و شما چه می‌دانید که اگر معجزه‌ای هم بیاید ، باز ایمان نمی‌آورند ﴾ یعنی : ای مسلمانان ! چه چیز شما را آگاه ساخته‌است که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید ، ایمان می‌آورند ؟ نه ! چنین نیست ، آنان ایمان نمی‌آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این‌قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید .

از محمّدبن‌کعب قرظی دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ با قریش گفت‌وگو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند امّا آنها در پاسخ گفتند: ای محمّد! به ما خبر می‌دهی که با موسی عصایی بود... عیسی مردگان را زنده می‌کرد... ثمود ماده‌شتری داشت و... پس تو هم برای ما از این‌گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلا گردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می‌کنیم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل علیه‌السلام دررسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می‌خواهی، خداوند ﷻ کوه صفا را به طلا تبدیل می‌کند امّا اگر در آن‌هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می‌کند و اگر هم می‌خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه‌کارشان توبه کند». رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه ترجیح می‌دهم که توبه‌کارشان توبه کند». همان بود که خدای عزّوجلّ آیهٔ: (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...) را نازل کرد.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱۰﴾

﴿و دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم﴾ در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنّم **﴿چنان‌که نخستین بار به آن﴾** یعنی: به قرآن **﴿ایمان نیاوردند﴾** در دنیا بلکه دربارهٔ قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به‌هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: شما چه می‌دانید که ما دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را درنیافته و حق را

نمی‌بینند بنابراین ، اگر حتّی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اوّلین‌بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند ﴿و آنان را رها می‌کنیم﴾ یعنی : در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازاتشان نمی‌کنیم ﴿تا در طغیانشان سرگردان بمانند﴾ و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند .

۞ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوٓا۟ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

﴿و اگر ما﴾ درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و ﴿فرشتگان را به‌سوی آنان می‌فرستادیم﴾ تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند ﴿و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند﴾ یعنی : اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند ، مردگانی که برای آنان شناخته‌شده هستند ، به‌فرمان ما زنده ساخته می‌شدند و به آنان می‌گفتند : همانا این پیامبر ﷺ در ادّعای رسالتش از سوی خدا ﷻ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ ﴿و﴾ اگر ﴿بر آنان هرچیزی را﴾ از جنس معجزات و نشانه‌ها ﴿دسته دسته گرد می‌آوردیم﴾ قُبُلاً : دسته‌دسته و گروه گروه ، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده ﴿هرگز ایمان نمی‌آوردند﴾ به اختیار و انتخاب خود ﴿مگر آن‌که خدا بخواهد﴾ که ایمان آورند . یعنی : پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای ، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن . ﴿ولی بسیاری از آنان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست هدایت کنند . یا معنی این است : بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که حتّی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات

اینان برآورده هم بشود؛ باز هم ایمان نمی‌آورند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: گروهی از کفّار مکّه و زعمای آن نزد رسول خدا ﷺ آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان بپرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾

﴿و بدین‌گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم﴾ یعنی: چنان‌که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفّار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که ورقةبن نوفل به رسول خدا ﷺ گفت: «قطعاً هیچ‌کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر این‌که مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان ﴿از شیاطین انس﴾ اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر ــ که از خدای ذوالجلال نمی‌ترسند ﴿و﴾ از شیاطین ﴿جنّ﴾ اند. شیاطین جنّ: فرزندان ابلیس لعنةالله هستند که سایر جنّیان و همچنان آدمیان را گمراه می‌سازند. در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوذر رضی الله عنه نماز می‌خواند، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جنّ پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری!» آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند. ﴿بعضی از آنها به بعضی‌دیگر سخنان به‌ظاهر آراسته القا می‌کنند﴾ یعنی: بعضی از آنها بعضی‌دیگر را به‌طریق پنهانی وسوسه می‌کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می‌آرایند ﴿تا فریب دهند﴾ با آن سخنان همدیگر را ﴿و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند﴾ یعنی: اگر او می‌خواست، شیاطین را از وسوسه‌افگنی باز می‌داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر ثوابشان بیفزاید ﴿پس آنان را با آنچه به‌دروغ می‌سازند﴾ بر تو و بر خداوند ﷻ ﴿واگذار﴾ زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می‌گرداند.

وَلِتَصْغَىٰٓ إِلَيْهِ أَفْـِٔدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا۟ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

﴿و﴾ شیاطین سخنان فریبندهٔ به ظاهر آراسته را القا می‌کنند ﴿تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند﴾ یعنی: تا دلهای باطل‌پرستان و عاشقان دنیا به‌سوی باطل و به‌سوی ظاهرآرایی‌های شیاطین انس و جنّ، میل کند ﴿و تا﴾ این باطل پرستان ﴿آن﴾ فریب و سخن باطل ﴿را بپسندند﴾ برای خود، بعد از گوش‌سپردن و گرویدن به آن ﴿و تا هر چه عمل کنندهٔ آنند، بکنند﴾ از گناهان و معاصی‌ای که لایق شأنشان است.

أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْتَغِى حَكَمًا وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَـٰبَ مُفَصَّلًا ۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ

بِٱلْحَقِّ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا داوری جز خدا طلب کنم؟﴾ حق تعالی به‌پیامبرش دستور می‌دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، ردّ کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او می‌طلبند: ﴿با این‌که اوست که این کتاب را به‌سوی شما واضح شده فروفرستاد﴾ یعنی: کتابی را به شما فروفرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکنندهٔ میان حقّ و باطل و به‌طور مفصّل جوابگوی همه قضایاست ﴿وکسانی که بدیشان کتاب داده‌ایم﴾ یعنی: اهل کتاب ﴿می‌دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به‌راستی فرو فرستاده شده‌است﴾ و به این حقیقت علم راسخ دارند، هرچند که اظهار انکار و مکابره کنند، چراکه نزد آنان در کتب منزّلهٔ الهی ــ چون تورات و انجیل ــ براین حقیقت دلایل روشنی وجود دارد ﴿پس، از تردیدکنندگان مباش﴾ نقل است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شکّ و تردید می‌کنم و نه سؤال می‌نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شکّ از سوی آن حضرت ﷺ نیست. یا خطاب متوجّه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در این که اهل کتاب به حقّ و حقیقت داناهستند، از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾

﴿و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است﴾ یعنی: بی‌گمان خدای عزّوجلّ وعدهٔ خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و

به‌وسیلهٔ آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است ﴿کلمات او را دگرگون‌کننده‌ای نیست﴾ نه در آنها خلافی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییردهنده‌ای است ﴿و او شنوای داناست﴾ شنواست به آنچه می‌گویند، داناست به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾

﴿و اگر از بیشتر اهل زمین﴾ یعنی: از کفّار ﴿فرمانبرداری کنی﴾ زیرا آنان اکثریّت هستند ﴿تو را از راه خدا گمراه می‌کنند﴾ و از دین وی به بیراهه می‌کشند.

آری! سنّت خدای‌سبحان در خلقش بر آن رفته‌است که حق جز به‌دست اقلّیتها پای نمی‌گیرد امّا اکثر مردم، پیرو خواهشها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و ﴿جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند﴾ وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر پندارهای بی‌اساس در اندیشهٔ دینی بشر ﴿و جز این نیست که دروغ می‌بافند﴾ یعنی: آنان در ادّعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به‌هم می‌بندند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

﴿بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است﴾ پس ادّعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

﴿پس، از آنچه نام خدا به‌هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید﴾ و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدیّن، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا ﷻ بر آن برده شود، حلال است ﴿اگر به آیات او﴾ یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی ﴿ایمان دارید﴾ فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا ﷻ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

﴿و شما را چه شده‌است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟﴾ یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، بازمی‌دارد، بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است ﴿حال آن‌که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده، به‌تفصیل برایتان بیان کرده‌است﴾ یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصّل و روشن که هیچ جایی

برای شکّ وشبهه برایتان باقی نمی‌گذارد ، با این فرمودهٔ خود : (قُلْ لاٰ اَجِدُ فِیْمٰا اُوْحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّماً...) [انعام/ ۱۴۵] ــ که تفسیر آن بعداً می‌آید ــ بیان کرده‌است . همچنین بیان محرّمات در آیات (۵ ــ ۱) سورهٔ « مائده » نیز گذشت ﴿جز آنچه بدان ناچار باشید﴾ یعنی : جز محرّماتی که به خوردن آن ناچار و مضطرّ باشید زیرا ضرورت ، حرام را مباح می‌گرداند ﴿و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند﴾ همانند کفّاری که حیوانات « بحیره » و « سائبه » و مانند آنها را بر خود تحریم کردند[1] و نیز همهٔ کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوی و هوس خود ، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم ، پیروی از جهل و گمراهی‌است چنان‌که در میان بسیاری از ملّتها محرّماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوی و هوس و نادانی می‌باشد ﴿بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران﴾ از حق به‌سوی باطل ﴿داناتر است﴾.

وَذَرُوا ظَٰهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا۟ يَقْتَرِفُونَ ﴿۱۲۰﴾

﴿وگناه آشکار و پنهان را رهاکنید﴾ گناه آشکار : گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان : افعال قلب است . یا معنی این است : هم گناهانی راکه آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهانی راکه در نهان انجام می‌دهید ، همه را ترک کنید . به قولی‌دیگر : مراد زنای علنی و زنای پنهان ، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور ، یا با معشوقه‌های پنهانی است . در **حدیث‌شریف** به‌روایت نواس‌بن

۱ــ نگاه کنید به تفسیر [مائده/۱۰۳].

سمعان رضی الله عنه آمده است که گفت : از رسول خدا ﷺ راجع به گناه پرسیدم ، فرمودند : « اَلْإِثْمُ ما حاكَ فِيْ صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ النَّاسُ عَلَيْهِ ۞ گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم برآن آگاه شوند » . ﴿بی‌شک کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، جزا داده خواهند شد﴾ در قیامت ﴿در برابر آنچه که می‌کردند﴾ در دنیا .

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ۗ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ۖ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾

﴿و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید﴾ چون حیوانات مردار (خودمرده) و آنچه که به نام غیرخدا ﷻ ذبح شده‌است . امّا حیوانی که مسلمان آن را ذبح کرده‌است ، ترک عمدی نام‌بردن از الله ﷻ در هنگام ذبح آن ــ در نزد جمهور فقها ــ موجب حرمت تناول آن می‌گردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد . ولی شافعی و دیگران گفته‌اند : بردن نام خدا (بسم الله ...) در هنگام ذبح ، مستحبّ است نه واجب پس اگر مسلمان آن را ــ ولو به عمد ــ ترک کرد ، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام خدا ﷻ در قلب هر مسلمانی وجود دارد . بعضی گفته‌اند : آیهٔ کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خودمرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به‌نام غیر خدا ﷻ ذبح گردیده‌اند . ﴿و آن قطعاً فسق است﴾ یعنی : خوردن گوشت حیوانی که به‌نام غیرخدا ﷻ ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن ، بیرون‌رفتن از دایرهٔ فرمان حق تعالی و حکم وی است ﴿و هرآینه شیاطین وسوسه القا می‌کنند به‌سوی دوستان خویش تا با

شما خصومت کنند ﴾ یعنی : شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افگنند که پایهٔ خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد ، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان : « شگفتا ! از آنچه که خدا آن را کشته‌است ، نمی‌خورید امّا از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید ، می‌خورید ؟ » ، که این القای باطل ، آنان را به خوردن حیوانات خودمرده و جدال با شما در این امر ، بر می‌انگیزد ﴿ **و اگر از آنان فرمانبرداری کنید** ﴾ در امر و نهی‌شان و در مورد حلال‌شمردن حلالهای خدا ﷻ ﴿ **قطعاً شما هم مشرک هستید** ﴾ مانند آنان زیرا هر کس به حلال‌کردن چیزی که خداوند ﷻ آن را حرام کرده ، اعتقاد یقینی داشته باشد ، قطعاً کافر است .

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود : چون آیهٔ : (وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ...) نازل شد ، فارسیان که در جاهلیّت از دوستان قریش بودند و میانشان مراوده و مکاتبه برقرار بود ، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند : با محمّد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به‌وسیلهٔ کارد ذبح می‌کنی حلال است امّا آنچه که خداوند ﷻ با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمرده) ، حرام می‌باشد ؟! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد .

أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿ **آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم** ﴾ یعنی : کافر بود پس به‌سوی

اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست ﴿و نوری به او بخشیدیم که با آن میان مردم راه می‌رود﴾ مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی‌دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانهٔ بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی ﴿همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها﴾ ی کفر و گمراهی ﴿است و از آن بیرون‌آمدنی نیست﴾ و زمینه و فضای این را که از کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ ﴿بدین‌سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده‌است﴾.

از زیدبن اسلم دربیان **سبب‌نزول** نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمربن‌الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل‌بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند امّا خدای عزّوجلّ عمر رضی الله عنه را به اسلام زنده گردانید و عزّت بخشید و ابوجهل را در کفر و گمراهی‌اش إبقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند: «بارخدایا! اسلام را به ابی‌جهل‌بن هشام یا عمربن الخطاب عزّت بخش» و دعایشان در حقّ عمر رضی الله عنه مستجاب گردید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مفادّ آیهٔ کریمه عامّ است و شامل هر مؤمن و کافری می‌شود».

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا ۖ وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

﴿و بدین گونه﴾ که بزرگان مکّه را فاسقان آن قرار دادیم ﴿در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند﴾ مَکْر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حیله و نیرنگ یا چرب‌زبانی است و

معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به‌کاربردن حیله و نیرنگ در مخالفت با راه استقامت می‌باشد. گفتنی است که مخصوص‌ساختن گناهکاران بزرگ به‌یادآوری از آن‌روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد تواناتر و جسورترند ﴿و بی‌گمان مکر نمی‌ورزند مگر در حقّ خود﴾ یعنی: وبال و فرجام بد مکرورزیدنشان به خودشان برمی‌گردد ﴿و درک نمی‌کنند﴾ این حقیقت را از فرطَ جهل و فروروی‌شان در خواهش‌ها و هوسهای پلید.

آری! سنّت خدای عزّوجلّ در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید می‌کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلّط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می‌باشد.

وَإِذَا جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ قَالُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَآ أُوتِىَ رُسُلُ ٱللَّهِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُۥ ۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿و چون آیتی برآنان بیاید﴾ یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای عزّوجلّ بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برایشان معجزه‌ای بیاوری؛ ﴿می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده‌شده، به ما نیز داده شود﴾ مرادشان این است که: ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که به وحی و رسالت برگزیده شوند ﴿خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قراردهد﴾ زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به‌دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله ﷻ و مقام و منصبی

دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هرکه خواهد می‌بخشد پس بدانید که انتخاب الهی براین قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمّد ﷺ، رسول برگزیده و محبوب خویش قراردهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از واثلةبن‌اسقع روایت شده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا». **﴿به‌زودی این مجرمان را از جانب الله صِغاری خواهد رسید﴾** صِغار: خواری و ذلّت و رسوایی‌است **﴿و عذابی سخت به‌سبب آن‌که مکر می‌کردند﴾** زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به‌سبب کبری که در دلهایشان وجود داشت.

این آیه چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** آمده است؛ دربارهٔ ولیدبن مغیره نازل شد که گفت: اگر به‌راستی نبوّت حق بود، بی‌گمان من از محمّد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنّاً از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می‌باشم!.

فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهْدِيَهُۥ يَشْرَحْ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ ۖ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُۥ يَجْعَلْ صَدْرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى ٱلسَّمَآءِ ۚ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿پس هرکه را که خدا بخواهد هدایت کند، سینهٔ وی را برای اسلام گشاده می‌کند﴾ یعنی: دلش را باز و گشاده می‌کند تا اسلام را با سینهٔ باز و منشرَح بپذیرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالرّزّاق، ابن‌جریرطبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول‌الله! چگونه سینهٔ انسان راه‌یافته گشاده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «نُورٌ يُقْذَفُ فِيهِ، فَيَنْشَرِحُ

لَهُ وَ يَنْفَسِحُ ✿ نوری است که در او افگنده می‌شود پس سینه‌اش از آن نور، باز و گشاده می‌شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و إنشراح، نشانه‌ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «اَلإِنابَةُ إِلَى دَارِالخُلُودِ، وَالتَّجافِي عَن دَارِالغُرُورِ، وَالاِستِعدادُ لِلمَوتِ قَبلَ لِقَاءِ المَوْتِ ✿ آری! نشانهٔ آن رجوع به‌سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام‌نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». ﴿**وَ هر کس را که**﴾ خداوند ﴿ ﷻ **بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ می‌گرداند در نهایت تنگی**﴾ به‌طوری که در آن هیچ‌جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی سینه‌اش را برای پذیرش (لااله الا الله) تنگ می‌گرداند تا بدانجا که این کلمهٔ طیّبه به آن وارد نمی‌شود». زجاج می‌گوید: «حَرَج، نهایت تنگی است». ﴿**چنان‌که گویی به‌زحمت در آسمان بالا می‌رود**﴾ زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به‌دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می‌باشد زیرا حقیقت علمی‌ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به‌سوی اسلام فراخوانده می‌شود ــ درحالی‌که برای وی گمراهی مقدّر شده‌است ــ به حالت حسّی کسی تشبیه می‌کند که از بالارفتن به‌سوی آسمان سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی می‌خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به‌بالا سبب نفس تنگی می‌شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می‌شود؛ آوردن این آیهٔ معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد.

﴿این‌گونه خداوند رِجس را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌اندازد﴾ رِجْس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

وَهَٰذَا صِرَٰطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

﴿و این راه پروردگار توست﴾ یعنی: راهی که پیامبراکرم ﷺ و همراهان مؤمنشان برآن هستند، دین پروردگار عزّوجلّ است ﴿که مستقیم است﴾ و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست ﴿هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می‌پذیرند﴾ یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند ﴿به روشنی بیان کرده‌ایم﴾.

۞ لَهُمْ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمْ ۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿برای آنان﴾ یعنی: برای این گروهی که پند می‌پذیرند ﴿نزد پروردگارشان دارالسّلام است﴾ دارالسّلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن‌رو مستحقّ این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند ﴿و او ولیّ آنان است﴾ یعنی: خداوند ﷻ مددکار و کارساز و متولّی امر آنان است تا آن‌که درحالی به بهشت درآیند که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند ﴿به‌سبب آنچه می‌کردند﴾ یعنی: به‌سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ۖ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا ۚ قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

﴿و روزی که خداوند همهٔ آنان را یکجا حشر کند﴾ یعنی: همهٔ بشر و جنّ را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: ﴿ای گروه جنّیان﴾ یعنی: ای شیطانهای جنّی ﴿از آدمیان پیروان بسیار گرفتید﴾ یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا در حکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. ﴿و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند﴾ یعنی: پیروانشان از کفّار انسی، در پاسخ به آن فرمودهٔ حق تعالی می‌گویند: ﴿پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم﴾ بهره‌برداری جنّیان از آدمیان، لذّت‌گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است امّا بهره‌مندی آدمیان از جنّیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنّیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذّت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیّت و هم‌قطارانشان، جنّیان را در القائاتشان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذّت می‌بردند و کاهنان و عرّافان هم دربرابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند ﴿و به میعادی که برای ما مقرّر داشته بودی، رسیدیم﴾ یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت‌خوردن برگذشته و اعترافی از سویشان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. ﴿خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست﴾ یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست ﴿جاودانه درآنید مگر آنچه خدا بخواهد﴾ مگر در آن وقتی که خداوند ﷻ، نبودنتان را در

دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآیید ﴿**بی‌گمان پروردگار تو حکیم داناست**﴾ به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می‌دهد.

روایت شده‌است که ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر خدای عزّوجلّ در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن‌عبّاس رضی الله عنه این است که نباید کسی حکم خدا ﷻ را در مورد کسی ــ اعم از مؤمن یا کافر ــ پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان ــ مثلاً ــ در بهشت یا در دوزخ است.

وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾

﴿**و این‌گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی‌دیگر مسلّط می‌کنیم**﴾ یعنی: این گونه ستمکاران جنّ را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی‌دیگر مسلّط می‌کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلّت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرارمی‌دهیم؛ ﴿**به کیفر آنچه می‌کردند**﴾ یعنی: مسلّط‌ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی‌دیگر، به‌سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه‌آلودشان است. از اعمش روایت شده‌است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عزّوجلّ بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند». فضیل‌بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِى وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُوا۟ شَهِدْنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَا ۖ

وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَشَهِدُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَٰفِرِينَ ﴿١٣٠﴾

﴿ای گروه جنّ و انس﴾ یعنی: روزی که آنان را محشور می‌کنیم، به آنان از باب سرزنش می‌گوییم: ای گروه جنّ و انس! ﴿آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟﴾ یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند ﷻ را بر انس و جنّ تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جنّ پیامبری مبعوث نشده است و جنّیان فقط حامل پیامی به‌سوی طایفهٔ خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می‌شنوند. ﴿می‌گویند: برخود اعتراف کردیم﴾ که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجّت خدای عزّوجلّ بر آنان در فرستادن پیامبرانش واجب گردیده است ﴿و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود﴾ زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دلهایشان به‌سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به‌سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت ﴿و بر خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند﴾ در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضدّ خودشان است.

ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَٰفِلُونَ ﴿١٣١﴾

﴿این﴾ فرستادن پیامبران و خواندن آیات ﴿به‌سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک‌کنندهٔ شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند﴾ آری!

خدای عزّوجلّ هلاک‌کنندهٔ مردم شهرها به‌ستم نیست زیرا او برتر از آن است که ستم کند بلکه به امّتها عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می‌کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به‌سوی مردم، پردهٔ پندار و غفلت و بی‌خبری را از جلو روی آنان برمی‌دارد. یا معنی این است: خداوند ﷻ هلاک‌کنندهٔ شهرها نیست به سبب ستمی که کرده‌اند، مگر بعد از برپاکردن حجّت بر آنان.

وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا۟ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾

﴿و برای هریک طبق کار و کردارشان درجاتی است﴾ برای هریک از دو گروه جنّ و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی ــ در بهشت یا دوزخ ــ است ﴿و پروردگارت از آنچه می‌کنند، غافل نیست﴾ ابویوسف و محمد رحمهماالله با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنّیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند.

وَرَبُّكَ ٱلْغَنِىُّ ذُو ٱلرَّحْمَةِ ۚ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنۢ بَعْدِكُم مَّا يَشَآءُ كَمَآ أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است﴾ یعنی: خدای سبحان از خلقش بی‌نیاز است، نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می‌رساند، نه کفرشان به وی زیانی امّا با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب

رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منتهای فضل و کَرَم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلّف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد ﴿**اگر بخواهد، شما را از میان می‌برد**﴾ و با عذاب ریشه کن می‌کند ای بندگان نافرمان! ﴿**و بعد از شما**﴾ یعنی: بعد از نابودساختنتان ﴿**هرکه را بخواهد**﴾ از خلقش ﴿**جانشین می‌سازد**﴾ از آنان که نسبت به شما در برابر او فرمان پذیرترند ﴿**همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد**﴾ به قولی: مراد از آن قوم، سرنشینان کشتی نوح علیه السلام اند.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ ۖ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾

﴿**قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود**﴾ از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت ﴿**آمدنی است**﴾ خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند ﷻ خُلف وعده نمی‌کند ﴿**و شما گریزنده نیستید**﴾ از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید. اعراب می‌گویند: «اعجزنی فلان ✿ فلان مرا درمانده ساخت»؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند. این تعبیر ردکنندهٔ این پندار مشرکان است که می‌گفتند: «من مات فقد فات ✿ هر کس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به‌در برد». از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «يَا بَنِي آدَمَ، إِنْ كُنْتُم تَعْقِلُونَ فَعُدُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمَوْتَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ✿ ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده‌اید البتّه آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن

تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِ ۖ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١٣٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید﴾ این جمله دارای دو معنی است:

۱ ــ بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جادّهٔ هدایت روان هستید.

۲ ــ هرچه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی‌تان پای بفشارید.

﴿من نیز عمل‌کننده‌ام﴾ من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمّیّتی بدهم، بر راه و روش و برنامهٔ خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم ﴿به‌زودی خواهید دانست﴾ چه کسی برحقّ است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست ﴿که عاقبت پسندیدهٔ سرا﴾ یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت ﴿از آن کیست﴾ آیا از آن ماست یا از آن شما؟ ﴿بی‌گمان ستمکاران﴾ یعنی: کافران ﴿رستگار نمی‌شوند﴾ آری! خدای عزّوجلّ وعده‌اش را برای پیامبرش محقّق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلّط گردانیده مکّه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کلّ جزیرةالعرب مسلّط گردانید و همهٔ اینها در حیات آن حضرت ﷺ روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای‌ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی إنذار و هشدار را که تعجیز و تحدّی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به کار برده است.

وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَٱلْأَنْعَٰمِ نَصِيبًا فَقَالُوا۟ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا

بَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

در آیات ذیل ، خدای عزّوجلّ انواعیْ چند از احکامی راکه اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده‌بودند ، در میان می‌گذارد ، که نوع اوّل عبارت است از : ﴿**و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خودِ او آفریده‌است ، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که : این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرّر کرده‌ایم**﴾ یعنی : کفّار عرب برای خداوند ﷻ از آنچه خود از کِشت و میوهٔ درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده ، سهمی مقرّر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند ، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرّر کرده و آن را صرف متولّیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرّر کرده بودند ، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند : خداوند از این وجوه بی‌نیاز است . یا اگر چیزی از سهم خداوند ﷻ در سهم بتان در هم می‌آمیخت ، آن را به حال خود واگذاشته و می‌گفتند : خدا بدان نیازی ندارد . ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند ﷻ در می‌آمیخت ، آن را جدا کرده و می‌گفتند : بتان بدان نیاز مندند . ﴿**پس آنچه خاصّ شرکایشان بود ، به خدا نمی‌رسید**﴾ یعنی : به مصارفی نمی‌رسید که خداوند ﷻ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده ، همچون صدقه ، صلهٔ رَحم و اطعام میهمان ﴿**ولی آنچه خاصّ خدا بود ، به شرکای آنان می‌رسید**﴾ یعنی : آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند ﴿**چه بد حکم می‌کنند**﴾ در این که خدایان باطل خود را بر خدای سبحان برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند . قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال ، صِرفاً بر پندار غلط آنان متّکی است ، که خداوند ﷻ نه آنها را بدان امر

کرده ، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برایشان مشروع گردانیده است .

وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا۟ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

نوع دوم از احکام اختراع‌کردهٔ اهل جاهلیّت عبارت بود از : ﴿و این گونه﴾ که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا ﷻ و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند ، همین‌گونه ﴿شرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانشان را آراستند﴾ یعنی : شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند ﴿تا آنان را هلاک کنند﴾ یعنی : تا سرانجام ، آن دختران و پسران بی‌گناه را هلاک کنند ، با کشتن و زنده‌به‌گورکردن به‌ناحقّ آنان . یا شیاطین ، مشرکان را با گمراه کردنشان هلاک و نابود کنند ﴿و تا مشتَبَه﴾ و درهم و برهم ﴿سازند﴾ شیاطین ﴿بر آنان دین‌شان را﴾ و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برایشان مشروع است ، با آنچه که مشروع نیست ، فرق بگذارند . بعضی گفته‌اند : مراد از شرکا در اینجا ، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده‌داران اند که زنده‌به‌گورکردن دختران را از بیم نیازمندی یا به‌اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی ، در چشم و دل مشرکان می‌آراستند . همین طور به‌نام خدای بزرگ سوگند یاد می‌کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معیّن را ذکر می‌کردند) از اولاد پسر عنایت نماید ، یکی از آنان را برای او قربانی می‌کنند چنان‌که عبدالمطّلب ، چنین نذر کرد و قرعه به‌نام عبدالله پدر پیامبر اکرم ﷺ برآمد ، و سرانجام او با فدیه‌دادن صد شتر ، از ذبح وی منصرف شد ﴿و اگر خدا

می‌خواست چنین نمی‌کردند ﴾ یعنی : این جنایت از سوی آنان به ارادهٔ تکوینی خداوند ﷻ سرزد ، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است ﴿**پس آنان را با آنچه افترا می‌بندند واگذار** ﴾ یعنی : آنان و افترابستن‌شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمالشان به تو زیانی نمی‌رساند .

وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ ۚ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیّت این بود : ﴿**وگفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است** ﴾ یعنی : حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد ﴿**و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ‌کس نباید از آن بخورد، به‌زعم خودشان** ﴾ و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصراً حقّ استفاده از آن اموال را داشتند ﴿**و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است** ﴾ و آن عبارت است از : حیوانات « بحیره » ، « سائبه » و « حام » که به‌نوعی توتم عصر جاهلی بودند[1] . پس از روی جهالت ، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می‌کردند ﴿**و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی‌گیرند** ﴾ این نوع سوم از چهارپایان ذکرشده در این آیه است و آن عبارت از : چهارپایانی است که آنها را به‌نام بتانشان و برای آنان ذبح می‌کردند ، نه به‌نام خداوند ﷻ . بعضی گفته‌اند : مراد آیه این است که حتّی آنان سوار بر این

۱ــ نگاه کنید به تفسیر [مائده/۱۰۳].

چهارپایان به مناسک حجّ هم نمی‌رفتند تا بر پشت آنها نام خدا ﷻ را ببرند ﴿به محض افترا بر خدا﴾ یعنی: در این ادّعای خود که این اعمال از دین خدا ﷻ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می‌بستند ﴿خداوند به‌زودی آنان را دربرابر آنچه که افترا می‌بستند، جزا خواهد داد﴾.

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا ۖ وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ ۚ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ ۚ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾

﴿و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است﴾ مراد آنها جنین‌های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود ﴿خاص مردان ماست﴾ یعنی: فقط برای آنها حلال است ﴿و بر همسران ما حرام است﴾ مرادشان همهٔ زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآنند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان حلال و برای زنان حرام گردانیدند ﴿و اگر مرده باشد﴾ یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد ﴿پس آنان همه در آن﴾ یعنی: در جنین مرده ﴿شریکند﴾ و مرد و زن هر دو از آن می‌خورند. از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می‌زایید، آن را ذبح می‌کردند و فقط مردان حقّ تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زایید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولّد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است». ﴿خداوند به‌زودی وصف آنان را جزا خواهد داد﴾ یعنی: به‌زودی دربرابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد ﴿زیرا او

حکیم ﴾ است در افعال و اقوال و شریعت و مقدّرات خویش ﴿**داناست** ﴾ به عقیده و اعمال خیر و شرّ بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوْلَٰدَهُمْ سَفَهَۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

﴿**هرآینه کسانی که فرزندان خود را** ﴾ یعنی: دختران خود را ﴿**کشتند** ﴾ با زنده‌به‌گورکردنشان ﴿**از روی سفاهت و نادانی** ﴾ نه از روی حجّت عقلی یا شرعی ﴿**زیانکار شدند** ﴾ سفاهت: سبک‌مغزی، کم‌خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم خردی ندانستند که این خداوند ﷻ است که روزی‌دهندهٔ فرزندانشان است، نه خودشان ﴿**و** ﴾ نیز زیانکار شدند کسانی که ﴿**آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند** ﴾ از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند ﴿**از روی افترا به خداوند** ﴾ زیرا خدای سبحان هیچ‌چیز از این اشیا را حرام نکرده است ﴿**در حقیقت آنان گمراه شدند و راه‌یافته نبودند** ﴾ به‌سوی راه صواب در این حرام ساختن‌های خویش.

از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده‌است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سورهٔ انعام: (قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ قَتَلُوا...).را بخوان».

۞ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٍ مَّعْرُوشَٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَٰتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهًا

وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ۚ كُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَءَاتُوا۟ حَقَّهُۥ يَوْمَ حَصَادِهِۦ ۖ وَلَا تُسْرِفُوٓا۟ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

﴿و اوست کسی که باغهای داربست‌دار﴾ یعنی: برداشته‌شده بر ستونها ﴿و بدون داربست را﴾ یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند ﴿پدید آورد﴾ به‌قولی: درختان داربست‌دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می‌شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به‌وسیلهٔ ستونها برپا می‌شود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده‌باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار ﴿و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است﴾ یعنی: بروبار و طعم و لذّت و میوهٔ آن و دانه یا گوشتی که از آن می‌خورند، گوناگون است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با این گوناگونی طعمها و لذّتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی‌اش را بر بندگانش منّت می‌گذارد ﴿و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک‌دیگر و غیرشبیه‌اند﴾ در رنگ و طعم خود. تفسیر این مفاهیم در آیهٔ (۹۹) گذشت ﴿بخورید از میوه‌های آن چون میوه داد﴾ هرچند که آن میوه به پختگی نرسید ﴿و حقّ آن را در روز بهره‌برداری از آن بدهید﴾ به قولی: این آیه مبیّن فرضیّت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه﵀ با تمسّک به این آیه و عام‌بودن حدیث نبوی‌ای که بخاری آن را در این مورد از ابن‌عمر﵁ روایت کرده است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین می‌روید، چه موادّ خوراکی باشد یا غیرآن ــ بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخهٔ خشک

درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر ــ واجب دانسته است. آن حدیث‌شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عُشر است و در آنچه که به‌وسیلهٔ شتر یا به‌وسیلهٔ دلو و چرخ آبکش آبیاری می‌شود، نصف عُشر است».

امّا رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل‌بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات ــ به‌قول راجح که همانا رأی ابوحنیفه رحمه الله است ــ روز چیدن یا روز دروکردن است ﴿ولی اسراف نکنید﴾ یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن ﴿که او اسراف‌کاران را دوست ندارد﴾ زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حدّ در گذشته‌اند.

ابن‌جریج در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ (وَ لَا تُسْرِفُوا...) دربارهٔ ثابت‌بن قیس‌بن‌شمّاس نازل شد که خرمای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر این که او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را باچنان دست و دلبازی‌ای إطعام کرد که هیچ‌چیز برای خودش باقی نماند.

وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ۚ كُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾

﴿و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کُرک و فرش دهنده را﴾ یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت‌گانه‌ای را پدید آورد که در آیهٔ بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرش‌دهنده‌اند. حَمُوْلَة: حیوان باری، یعنی شتر است امّا فرش: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرش می‌سازند. بعضی گفته‌اند: حَمُوْلَه؛ شتران بزرگ‌سال اند و فرش: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود ﴿از آنچه الله﴾ از این اشیاء

﴿شما را روزی داده‌است بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید﴾ چنان‌که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند ﷻ حرام نکرده و حلال‌ساختن آنچه که او حلال نگردانیده ﴿هرآینه او برای شما دشمنی آشکار است﴾ پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متّهم و محکوم بدانید.

ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۖ مِّنَ ٱلضَّأْنِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْمَعْزِ ٱثْنَيْنِ ۗ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۖ نَبِّـُٔونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٤٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاصّ مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

﴿آفرید﴾ برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کُرک و پشم ﴿هشت جفت را﴾ یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود ﴿از گوسفند دو قسم﴾ نر و ماده. ضَأْن: گوسفندان دارای پشم‌اند ﴿و از بز دو قسم﴾ نر و ماده. مَعْز: برخلاف ضَأْن، گوسفند موداری است که گوشهای کوتاهی دارد ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟﴾ مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است ﴿یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده دربر گرفته است؟﴾ این استفهام؛ انکار و توبیخ بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رَحِم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به‌نظر شما ماده بودن حیوان سبب حرمت

آن است ، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد ، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است ، باید هر حیوان نری حرام باشد ، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه‌جنین‌ها حرام باشند ، نه فقط جنین حیوان ماده پس علّت و قیاس شما همه فاسد است. ﴿مرا از روی علم خبر دهید﴾ یعنی : به علمی که مستند به خبر خبردهندهٔ صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید پس نقلی صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید ﴿اگر راستگو هستید﴾ در این که خدای متعال آنها را حرام کرده است .

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند . یعنی خدای عزّوجلّ می‌فرماید : ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم ، بلکه همهٔ آنها را برای بهره‌برداری بنی آدم آفریده‌ایم .

وَمِنَ ٱلْإِبِلِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ ٱثْنَيْنِ ۗ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۖ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَا ۚ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٤﴾

﴿و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم﴾ یعنی : نر و ماده ﴿آفرید. بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رَحِم‌های آن دو ماده دربر گرفته است؟﴾ استفهام همچون آیهٔ قبل انکاری و توبیخی است.

پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: ﴿**مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟**﴾ یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند ﷻ به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن‌عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا ﷺ فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت ﷺ دنبالهٔ آیه را خواندند: ﴿**پس چه کسی ستمکارتر است از آن‌کس که بر خدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟**﴾ یعنی: هیچ‌کس از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند ﴿**بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که علم وی برآن پیشی‌گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُۥ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ ۚ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿در آنچه به من وحی شده‌است﴾ تا ساعت نزول این آیه ــ زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید ــ ﴿هیچ‌چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم﴾ از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنّت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در مورد چهارپایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم ﴿مگر آن‌که مردار باشد﴾ مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد ﴿یا خون ریخته﴾ یعنی: خون روان امّا خون غیرریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است ﴿یا گوشت خوک زیرا که این﴾ یعنی: خوک ﴿پلید است، یا آنچه که از روی فسق به‌هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده باشد﴾ یعنی: به‌نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به‌سبب فروروی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن‌عبّاس، ابن‌عمر و عایشه ﷺ روایت شده‌است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیهٔ: (قُلْ لاأَجِدُ فِيْ مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً...)، بر انحصار محرّمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کرد ــ اگر این آیه مکّی نمی‌بود ــ امّا چون این آیه مکّی است، بعد از آن در مدینهٔ منوّره با نزول سورهٔ «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردّیه و نطیحه) است، نیز بر محرّمات فوق اضافه شد[1]. به علاوهٔ اینها، تحریم هردرندهٔ نیش‌دار، هر پرندهٔ چنگال دار، خر اهلی و سگ نیز در سنّت رسول‌اکرم ﷺ به‌اثبات رسیده است. ﴿پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی ناچار﴾ به خوردن این محرّمات ﴿گردد، قطعاً پروردگار تو﴾ بر شخص مضطرّ و ناچار چنانچه از

۱ــ نگاه کنید به تفسیر آیهٔ سوم از سورهٔ «مائده».

محرّمات یادشده تناول کرد ﴿آمرزندهٔ مهربان است﴾[1].

از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیّت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خدای عزّوجلّ پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود».

وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ ۖ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ وَٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلْحَوَايَآ أَوْ مَا ٱخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ۚ ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِبَغْيِهِمْ ۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿١٤٦﴾

آن‌گاه خداوند متعال روشن می‌سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرّماتی است که دراین آیه ذکر می‌شود پس اهل جاهلیّت از کجا و با چه استنادی چیزهای خاصّی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه در تورات آمده است و نه در قرآن؟

﴿و بر یهود هر جانور ناخن‌داری را حرام ساختیم﴾ از مجاهد روایت شده‌است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم

۱ــ تفسیر «مضطرّ» و حالت «اضطرار» در سورهٔ «بقره» آیهٔ (۱۷۳) گذشت.

شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند امّا چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته‌شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان دیگری که دارای سپل (سُم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود». ﴿**و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم**﴾ که عبارت از: پیه کلّیه‌ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبهٔ آنها قرار دارد. آن‌گاه حق تعالی پیه پشت و روده‌ها و استخوانها را از این تحریم استثنا کرده فرمود: ﴿**مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده‌هاست، یا آنچه به استخوان چسپیده است**﴾ در تمام مواضع بدن حیوان و از آن جمله دنبهٔ وی زیرا دنبه به استخوان دُم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی، بر یهودیان حرام نیست ﴿**این**﴾ تحریم ﴿**را به‌سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم**﴾ یعنی: این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده، اساساً از پاکیزه‌هاست امّا به‌مثابهٔ کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان، بر آنان حرام گردانیده شد ﴿**و همانا ما راستگوییم**﴾ در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود، اصلاً درست نیست. یا معنی این است: ما در کیفری که به آنان دادیم، عادل هستیم.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَٰسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُۥ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿**پس اگر تو را دروغگو انگاشتند**﴾ یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام

مختلف ذکر شده در آیات (۱۳۹ ـ ۱۳۸) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند ، تو را دروغگو شمردند؛ ﴿**بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده‌است**﴾ و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان ﴿**ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده نمی‌شود**﴾ زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند ، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت واسعهٔ باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند .

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) باهم پیوست گردانیده‌شده و این شیوهٔ قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است .

سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكْنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَىْءٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا۟ بَأْسَنَا ۗ قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآ ۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾

﴿**زود باشد که مشرکان**﴾ قریش و غیرآنان ﴿**بگویند**﴾ بر سبیل مناظره و شبهه‌پراکنی : ﴿**اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را**﴾ خودسرانه ﴿**تحریم نمی‌کردیم**﴾ هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند ، حقّ است و اگر حق نمی بود ، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا آنها را به فروگذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن آنچه که او حرام گردانیده ، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده ، این بدان معنی است که او از این اعمالشان راضی بوده

است ﴿پیشینیان آنان هم به همین‌گونه تکذیب کردند﴾ یعنی : پیشینیانشان هم با استناد به همچو حجّت‌های بی‌اساسی ، پیامبران خویش را تکذیب کردند ﴿تا آن‌که عقوبت ما را چشیدند﴾ و عذاب خویش را برآنان فرود آوردیم . پس اگر حجّت آنان درست می‌بود ، خدای سبحان به آنان عذاب نمی‌چشانید ﴿بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید﴾ یعنی : آیا دلیلی بر این امر دردست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز به حلال‌سازیها و حرام‌سازیهای شما راضی بوده‌است ؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که صرف وقوع فساد از سوی شما ، به‌هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دلالت نمی‌کند ، چراکه مشیّت باری تعالی در همه حال ، عین رضای او نیست ﴿شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید﴾ یعنی : حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید ، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی و اشتباه ندارند ﴿و شما جز دروغگو نیستید﴾ یعنی : شما فقط دروغ و خیال به‌هم می‌بافید .

قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَـٰلِغَةُ ۖ فَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿حجّت رسا و روشن﴾ که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها ، پندارها و توهّماتشان در برابر آن هیچ می‌شود ﴿از آنِ خداوند است﴾ و مختصّ و ویژهٔ اوست ﴿پس اگر خدا می‌خواست﴾ که همگی شما را یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال ، هدایت کند ، ﴿قطعاً همهٔ شما را هدایت می‌کرد﴾ و چون فرشتگان شما را خلقتاً همیشه مؤمن و مُطاع می‌گردانید تا در حوزهٔ انتخاب و اراده و تمییز دادن میان خیر و شرّ و حقّ و باطل ، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی ــ هر دو ــ را بر اسباب آنها معلّق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند ــ به توفیق خویش ــ هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند ــ به عدل

خویش ــ گمراهی را آفرید.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا ۖ فَإِن شَهِدُوا۟ فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ ۚ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿گواهان خود را که گواهی می‌دهند بـه ایـن‌کـه خـدا ایـنها را﴾ یعنی: این اشیای پنداری شما را ﴿حرام کرده‌است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند﴾ بدون علم و اطّلاع و فقط از روی گزافه گویی و تعصّب ﴿تو با آنان شهادت نده﴾ یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو ﴿و از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایـمان نـمی‌آورند، پیروی نکن﴾ زیرا آنان سردمدار دروغ‌انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند ﴿و آنان با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند﴾ یعنی: برای او از مـخلوقاتش ــ چـون بتان ــ همتایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خـردهایی این‌چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پـیروی مـی‌کردند، بـاید آیـات الهـی را تـصدیق می‌نمودند.

۞ قُلْ تَعَالَوْا۟ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُوا۟ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ

إِيَّاهُمْ ۖ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾

ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: هر کس می‌خواهد به وصیّت مُهر شدهٔ رسول خدا ﷺ بنگرد، باید آیات [۱۵۳ ـ ۱۵۱] از سورهٔ «انعام» را بخواند: ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده‌است، برای شما بخوانم**﴾ این محرّمات الهی عبارت‌اند از: ﴿**این‌که چیزی را با او شریک قرار ندهید**﴾ یعنی: نخستین چیز از محرّمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. ﴿**و به پدر و مادر احسان کنید**﴾ با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. ﴿**و فرزندان خود را از بیم إملاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم**﴾ زیرا رزق بندگان بر عهدهٔ مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. إملاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت فرزندان خود را ـ اعم از ذکور و اناث ـ از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز إعمال می‌کردند. ﴿**و به فواحش**﴾ یعنی: گناهان ﴿**نزدیک نشوید**﴾ و از آن جمله است زنا و لواط ﴿**آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد**﴾ یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. ﴿**و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته‌است، جز به‌حق نکشید**﴾ کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به‌سبب ارتکاب زنا در حال إحصان و کشتن آن به‌سبب إرتداد، از حقّ است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنهارا مشروع گردانیده

است. چنان‌که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنای مرد زن دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده‌است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحقّ است. ﴿**اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده‌است**﴾ یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده‌است ﴿**باشد که شما بفهمید**﴾ امر و نهی خداوند متعال را.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۖ وَ
أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ
وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ۚ
ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾

﴿**و به مال یتیم نزدیک نشوید**﴾ یعنی: به‌هیچ‌وجه متعرّض مال یتیم نشوید ﴿**مگر به**﴾ شیوه و ﴿**نحوه‌ای که**﴾ آن شیوه ﴿**هرچه نیکوتر باشد**﴾ نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نموّ مال وی، در آن نهفته باشد ﴿**تا زمانی که به حدّ رشد**﴾ یعنی: کمال بلوغ و سنّ جوانی ﴿**خود برسد**﴾ و آن زمانی است که یتیم در تصرّفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و به‌هنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. ﴿**و پیمانه و ترازو را به**

قسط ﴾ یعنی : به عدالت تمام در دادوستد ﴿بپیمایید﴾ در هنگام خرید و فروش . پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمانه و وزن است .

﴿هیچ‌کس را جز به‌قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم﴾ در تمام تکالیف شرعی و از آن‌جمله تکلیف پیمودن پیمانه و ترازو به شیوهٔ عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن در آن ممکن باشد ﴿و چون سخن گویید﴾ در داوری ، یا شهادت ، یا جرح ، یا تعدیل[1] ﴿پس انصاف را رعایت کنید﴾ و در سخن خویش جویای صواب باشید ، لذا به‌خاطر رعایت نزدیکی کسی ، یا به‌انگیزهٔ دوری کسی؛ روش متعصّبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حقّ و عدل ، به‌سوی دوستی ــ به‌خاطر دوستی‌اش ــ متمایل نشوید و بر دشمنی ــ به‌صرف دخالت‌دادن انگیزهٔ دشمنی خود با وی ــ إجحاف و ستم روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید ﴿هرچند﴾ آن صاحب دعوی ، که سخن به‌نفع یا علیه اوست ﴿صاحب قرابت باشد﴾ با شما . پس حرام هشتم؛ دروغ‌گفتن و شهادت‌دادن به ناحقّ و نارواست .

﴿و به عهد الله وفا کنید﴾ یعنی : هرگاه در نذر ، یا سوگند ، یا هر امر حقّ دیگری با خدا ﷻ عهد بستید ، به آن وفا کنید . همچنان کسی که اسلام آورده است ، در حقیقت با خدای عزّوجلّ بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین ، تعبیر وفا به عهد خدای عزّوجلّ ، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیّتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهیش نیز می‌شود . پس نهمین حرام عهدشکنی است . ﴿اینها﴾ که ذکر شد ﴿خدا شما را به آن سفارش کرده‌است﴾ یعنی : با امری مؤکّد و محکم ، شما را به آنها فرمان داده است ﴿باشد که پند گیرید﴾ و از آنچه خدا ﷻ شما را از آن نهی کرده ، خود را باز دارید.

۱ــ حکم به بطلان صحّت روایت ، یا ادای شهادت کسی را به‌خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

﴿و بدانید که این است راه راست و درست من﴾ یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است ﴿پس﴾ فرمان من به شما این است که ﴿از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید﴾ یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راههای متّضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید ﴿که این راهها شما را جدا می‌کنند﴾ یعنی: دور می‌افگنند و منحرف می‌کنند ﴿از راه الله﴾ یعنی: از راه راست الله ﷻ که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیهٔ کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیّت، نصرانیّت، مجوسیّت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و گمراهی و متّکی بر هواها و اندیشه‌های انحراف انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ با دست مبارک خود در زمین خطّی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که به‌سوی آن فرامی‌خواند. آن‌گاه آیهٔ کریمهٔ: (وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا...) را تلاوت کردند». ﴿اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده‌است، باشد که تقوا پیشه کنید﴾ و از پیروی هوی و هوسها بپرهیزید.

از عبادة‌بن صامت رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفادّ این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ...) تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آن‌گاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر

خدا ﷺ است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خدای عزّوجلّ او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و اگر خواهد، از وی درمی‌گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیّت الهی برای انسان است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی آیهٔ اوّل از این سه آیه را با (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون)، آیهٔ دوم را با (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُون) و آیهٔ سوم را با (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُون) به‌پایان آورد، که مناسبت هریک از تعابیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسانها تعقّل و تفکّر کنند، به هوش می‌آیند و پند می‌گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرّمات پرهیز کرده و به‌تقوی می‌گرایند پس هر یک از آنها زمینه‌ساز دیگری است.

ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ تَمَامًا عَلَى ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿آن‌گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم﴾ تقدیر سخن چنین است: ای محمّد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمّد ﷺ نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه‌هایی که ذکرشد، درشریعت‌های الهی دیگر نیز آمده است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. ﴿تَمَاماً عَلَى الَّذِىٓ أَحْسَنَ﴾ مفسّران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

۱ ــ تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.

۲ ــ به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای عزّوجلّ نیکی کرده‌است ــ که خود موسی ﷺ است ــ به‌پایهٔ اتمام

برسانیم. ﴿و برای این‌که همه چیز را به‌روشنی بیان کنیم﴾ یعنی : احکام همه‌چیز را ﴿و﴾ برای این که تورات ﴿هدایت و رحمتی باشد تا آنان﴾ یعنی : بنی‌اسرائیل ﴿به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند﴾ یعنی : رستاخیز و حساب و دیدار پروردگار عزّوجلّ در محشر را باور کنند.

وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

﴿و این﴾ قرآن کریم ﴿کتابی مبارک است﴾ یعنی : بسیار بابرکت است ، به سبب آن که دربرگیرندهٔ خیر و منفعت دینی و دنیوی است ﴿که ما آن را نازل کرده‌ایم پس از آن پیروی کنید﴾ و پیروی از آن بر شما حتمی است ﴿و پرهیزگاری کنید﴾ از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است ﴿باشد که شما﴾ اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید ﴿مورد رحمت﴾ خداوند متعال ﴿قرار گیرید﴾.

أَن تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلْكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَٰفِلِينَ ﴿١٥٦﴾

﴿تا نگویید﴾ ای اعراب ﴿که کتاب آسمانی﴾ یعنی : تورات و انجیل ﴿فقط بر دو طایفهٔ پیش از ما نازل شده‌است﴾ که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده ﴿و به‌تحقیق که ما از تلاوت آنان﴾ یعنی : از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان ﴿بی‌خبر بوده‌ایم﴾ یعنی : نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده‌است ، چراکه زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتابها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حجّت بر مشرکان با فرودآوردن قرآن بر محمّد ﷺ است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امّت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُوا۟ لَوْ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْكِتَـٰبُ لَكُنَّآ أَهْدَىٰ مِنْهُمْ ۚ فَقَدْ جَآءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ ۚ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا ۗ سَنَجْزِى ٱلَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ ءَايَـٰتِنَا سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿یا بگویید که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد﴾ چنان‌که بر دو طایفهٔ پیش از ما نازل شد ﴿قطعاً از آنان راه‌یافته‌تر بودیم﴾ زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی **از** سوی شما با فرستادن محمّد ﷺ و فرودآوردن قرآن بر وی، به کلّی **ناوارد** و مردود است ﴿پس به‌تحقیق که برای شما حجّتی از جانب پروردگارتان آمده است﴾ یعنی: ای گروه عرب! خداوند ﷻ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خودِ شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسّل نجویید ﴿و هدایت و رحمتی است﴾ این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آنند ﴿پس ستمکارتر از آن‌کس که آیات خدا را﴾ که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند ﴿دروغ پندارد و از آنها إعراض کند﴾ و با رویگردانی از آنها گمراه شود ﴿کیست؟ به‌زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به‌سبب إعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد﴾.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيْرًا ۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓا۟ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿آیا جز این انتظار دارند﴾ یعنی : ما حجّت را بر وحدانیّت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپاداشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد ازاین ، جز این انتظاری ندارند؛ ﴿که فرشتگان به‌سویشان بیایند﴾ یعنی : فرشتگان مرگ برای قبض ارواحشان بیایند ﴿یا پروردگار تو بیاید﴾ در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان ﴿یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید﴾ یعنی : نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند ﴿روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید﴾ یعنی : همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان‌آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج دابّةالارض که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز : ﴿نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان‌آوردن آن﴾ به‌سبب این که در آن روز تکلیف ایمان‌آوردن برداشته می‌شود زیرا آن روز ، روزی است که همگان حق را به رأی‌العین می‌بینند و همه باالإجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین ، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند ، چرا ﴿که ایمان نیاورده بود پیش ازاین﴾ یعنی : پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها ﴿یا در ایمان‌آوردن خود خیری به‌دست نیاورده بود﴾ با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد . یعنی : در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید ، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد

بنابراین ، هر کس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت ، فقط ایمان آورده امّا در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده‌باشد ، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک ، به‌حال وی هیچ سودی ندارد ﴿بگو: انتظار بکشید﴾ یکی از سه‌چیز یاد شده در اوّل آیه را ، ﴿ما نیز منتظریم﴾ برای شما یکی از آنها را .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همهٔ مردم آن را دیدند ، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند امّا این ایمان‌آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان‌آوردن آن سودی نمی‌بخشد ... » .

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِى شَىْءٍ ۚ إِنَّمَآ أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾

﴿به‌تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند﴾ یعنی : دین خود را تکه تکه کرده ، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند . مراد : یهود ، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را ، همچنان مراد همهٔ کسانی هستند که در دین خدا ﷻ بدعت نهاده و اموری را به‌میان می‌آورند که خدای عزّوجلّ بدانها فرمان نداده‌است ﴿و فرقه‌فرقه شدند﴾ یعنی : گروه گروه و حزب‌حزب شدند . پس این معنی بر هر امّتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده . سپس هر گروهی از آنان ، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه ، از آنها فرقه‌ها و گروههای مختلفی پدید آمده‌است ﴿تو هیچ‌گونه مسؤول آنان نیستی﴾ یعنی : تو از بدعتها و تفرقه‌سازی‌های آنان ، بیزار و پاک و مبرّا هستی و بر تو فقط هشداردادن و

بیم‌دادن است و بس. عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** به عایشهٔ صدّیقه رضی‌الله عنها فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه‌فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امّت هستند، ای عائشه! بدان‌که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برایشان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». ﴿**جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است**﴾ پس اوست که به آنچه مقتضای مشیّت وی است، مجازاتشان می‌کند ﴿**آن‌گاه**﴾ در روز قیامت ﴿**آنان را از حقیقت آنچه می‌کردند**﴾ از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معیّنهٔ وی بر آنان بود ﴿**آگاه می‌سازد**﴾ و حقیقت اعمالشان را به آنان خبر می‌دهد.

مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾

﴿**هر کس کار نیکی بیاورد، ده‌چندان آن پاداش دارد**﴾ این همان پاداشی است که خدای منّان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده‌چندان نیز می‌افزاید، همانند دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه صد دانه است. حتّی روایاتی آمده است که بر اساس مفادّ آن، انجام‌دهندهٔ بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به‌طوری که نمی‌توان آن را به حدّومرزی معیّن محدود کرد ﴿**و هر کس کار بدی بیاورد**﴾ از کارهای ناشایست ﴿**پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود**﴾ بی‌آن‌که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البتّه این درصورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند امّا چنانچه توبه کرد، یا ثوابهایش

برگناهانش غلبه کرد، یا خدای منّان او را به رحمت خود درپوشانید و با آمرزش خویش بر او بخشید پس در همهٔ این صورتها، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حدّ و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخّص ساخته شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود امّا اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هر کس قصد انجام کار بدی زا بکند امّا آن را به‌عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عزّوجلّ آن بدی را از کارنامهٔ وی محو می‌کند...» ﴿**و بر آنان**﴾ یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی در آخرت می‌آورند ﴿**ستم نخواهد شد**﴾ با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**هرآینه پروردگارم مرا به‌سوی راه راست هدایت کرده‌است**﴾ این راه راست؛ ﴿**دینی است استوار**﴾ و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ ﴿**آیین ابراهیم حنیف است**﴾ حنیف: یعنی: حق‌گرا ﴿**و او از مشرکان نبود**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول‌اکرم ﷺ شب را به صبح می‌آوردند، می‌فرمودند: «اَصْبَحْنا عَلى مِلَّةِالْاِسْلامِ وَكَلِمَةِ الْاِخْلاصِ وَ دِيْنِ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ وَ مِلَّةِ اِبْراهِيْمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْن ۞ بر آیین اسلام و کلمهٔ اخلاص و دین پیامبرمان حضرت محمّد ﷺ و ملّت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿درحقیقت نماز من﴾ مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست ﴿و نُسُك من﴾ نُسُك: جمع نسیکه، به‌معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته‌اند: نُسُك به‌معنی عبادت است، یعنی: عبادات من ﴿و زندگانی و مرگ من﴾ یعنی: آنچه راکه از اعمال خیر در زندگانی‌ام انجام می‌دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من می‌رسد؛ چون وصیّت‌کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایهٔ تقرّب به‌سوی خدا ﷻ است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه ﴿برای خدا، پروردگار جهانیان است﴾ یعنی: خاصّ و خالص برای اوست.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾

﴿او را هیچ شریکی نیست﴾ یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم ﴿و به همین راه و روش فرمان یافته‌ام﴾ از سوی پروردگارم ﴿و من نخستین مسلمانانم﴾ یعنی: نخستین مسلمان امّت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امّتش مقدّم است. در **حدیث‌شریف** به روایت علی ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ چون نماز را شروع می‌کردند، چنین می‌گفتند: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ تا ــ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِيْنَ». که شافعی‌ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ...) را می‌خوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ

نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿آیا غیر از الله پروردگاری بجویم﴾ یعنی: چگونه جز الله ﷻ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله ﷻ را رها کنم؟ یا چگونه برای الله ﷻ شریکی قرارداده و آن‌دو را باهم پرستش کنم؟ ﴿و﴾ حال آن‌که ﴿اوست پروردگار همه‌چیز﴾ پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی‌خوانید، پروردهٔ او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ ﴿و هیچ‌کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی‌دهد﴾ یعنی: هیچ‌کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد. پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست ﴿و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را برنمی‌دارد﴾ بنابراین، هیچ انسان پاک و بی‌گناهی، گناه شخص ناپاک و گنهکاری را برنمی‌دارد و به گناه او مؤاخذه نمی‌شود ﴿سپس بازگشتتان به‌سوی پروردگارتان است، آن‌گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید﴾ در امر ادیانی که در آنها متفرّق گشته بودید. ﴿آگاه می‌سازد﴾ و تفرقه‌سازان را به کیفر می‌رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیّت که باگناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا باگناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را موردمؤاخذه قرار می‌دادند، مردود اعلام شده است. یادآورمی‌شویم که فرمودهٔ حق تعالی در آیهٔ (۲۵) از سورهٔ «نحل»: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...﴾ تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن‌که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ ٱلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلْعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

﴿و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یک‌دیگر قرار داد﴾ یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یک‌دیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفهٔ خداوند ﷻ است ﴿و برخی از شما را بر برخی‌دیگر به درجاتی برتری داد﴾ در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمتهایی دارد ﴿تا شما را در آنچه به شما داده‌است﴾ از این نعمتها ﴿بیازماید﴾ که چگونه این نعمتها را شکر می‌گزارید و غنی با فقیر، شریف با وضیع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! ﴿همانا پروردگار تو زودکیفر است﴾ و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است ﴿و هم‌او آمرزندهٔ مهربان است﴾ یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتابهایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منّان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند ﷻ خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای عزّوجلّ رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را

در نزد خویش نگه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلایق در میان یک‌دیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سمّ خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سمّش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اعراف

مکّی است و دارای دویست‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آمدن اسم اعراف در آن ــ که داستانش خواهد آمد ــ «اعراف» نامیده شد.

سورهٔ اعراف ــ بجز هشت آیه از آن ــ مکّی است، که آیات مکّی از این فرمودهٔ خداوند متعال: (وَسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...) شروع و تا آیهٔ: (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ...) ادامه دارد.

موضوع این سورهٔ مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستانهای انبیا علیهم السلام است.

الٓمٓصٓ ﴿١﴾

﴿الف. لام. میم. ص﴾ از حروف مقطّعه است و خداوند ﷻ به مرادش از آوردن این حروف داناتر می‌باشد. گفتنی است که سخن در بارهٔ حروف مقطّعه در

آغاز سورهٔ «بقره» نیز گذشت.

كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿کتابی است﴾ یعنی: این قرآن کتابی است ﴿که به‌سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینه‌ات از ناحیهٔ آن هیچ تنگی‌ای باشد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! از بیم آن که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیّتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای عزّوجلّ خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبّیک نگفته‌اند زیرا وظیفهٔ تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به‌سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینه‌ات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. ﴿تا به وسیلهٔ آن هشدار دهی﴾ یعنی: قرآن برتو فرود آورده‌شد تا به‌وسیلهٔ آن مردم را بیم و هشدار دهی ﴿و برای مؤمنان پندآموزی باشد﴾ زیرا کتاب خدا ﷻ مردم را گاه‌به‌گاه به‌یاد پروردگارشان افگنده و ایشان را به آنچه که شایستهٔ طاعت وی است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، درواقع از طریق پیامبر اکرم ﷺ به‌سوی مردم فرستاده شده‌است.

ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

﴿آنچه را از جانب پروردگارتان به‌سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید﴾ که همانا قرآن عظیم و سنّت نبی‌کریم ﷺ است زیرا سنّت، مبیّن و مفسّر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُوْلُ... ۞ و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید) [حشر/۷]. ﴿و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید﴾ این جمله دو وجه دارد:

۱ ــ غیر خدا ﷻ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.

۲ ــ بجای کتاب خداوند ﷻ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیّت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

﴿چه اندک پند می‌گیرید!﴾ یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجّه کرده و این حقّ بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عزّوجلّ را فروگذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

وَ كَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيٰتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ ﴿٤﴾

﴿و چه‌بسیار شهرها که هلاکشان کردیم﴾ یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کنندهٔ حق را به‌سبب مخالفت‌شان با پیامبرانشان نابود کردیم ﴿پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد﴾ درحالی‌که به خواب آرمیده بودند ﴿یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند﴾ قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به‌سبب شدّت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو وقت را مخصوصاً برای فرودآوردن عذاب مقرّر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش و استراحت است لذا فرودآمدن عذاب در آنها سخت‌تر و وحشتناک‌تر می‌باشد. نسفی می‌گوید: «قوم لوط ﷺ شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب ﷺ به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٥﴾

﴿ و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به‌راستی که ما ستمکار بودیم ﴾ یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرودآمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشتن، چیز دیگری نبود امّا این اعترافِ بعد از وقت، هیچ سودی به‌حالشان نداشت.

فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

﴿ پس، قطعاً از کسانی که پیامبران به‌سوی آنان فرستاده شده‌اند ﴾ یعنی: از امّتهای گذشته ﴿ خواهیم پرسید ﴾ از این که به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده‌اند ﴿ و قطعاً از خودِ فرستادگان نیز خواهیم پرسید ﴾ یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته‌ایم نیز خواهیم پرسید که امّتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به‌خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشتن ستمگر بوده‌اند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «همهٔ شما راعی هستید و همه از رعیّت خویش موردپرسش قرار می‌گیرید پس امام (زمامدار) از رعیّت خویش، مرد از خانوادهٔ خویش، زن از خانهٔ شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ ۖ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ ﴿٧﴾

﴿همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد﴾ یعنی: آنچه را که در میانشان به‌هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده‌است، به آنان گزارش خواهیم‌داد درحالی که به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوهٔ پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم ﴿و ما غایب نبوده‌ایم﴾ از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده‌است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به‌خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ ۚ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾

﴿و در آن روز وزن حقّ است﴾ یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به‌وسیلهٔ میزان (ترازو)، به شیوهٔ عادلانه و بی ذرّه‌ای ستم و إجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اَعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی ــ چنان‌که از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است ــ حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند ﴿پس هر کس که کفّهٔ اعمال او﴾ یعنی: کفّهٔ اعمال نیک وزن‌شدهٔ او ﴿سنگین باشد، ایشان خود رستگاران‌اند﴾.

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پلّه است و زن می‌شود تا خلایق به‌سوی آن بنگرند و درنتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت‌خواهان مسدود شود چنان‌که زبانها و اندامهایشان نیز

بر اعمالشان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفّار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿و هر کس کفهٔ اعمال﴾ نیک ﴿او سبک باشد﴾ و کفّهٔ بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد ﴿پس آن گروه، آنانند که به خود زیان زده‌اند، به‌سبب آن‌که به آیات ما ستم می‌کردند﴾ یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه این‌که با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾

﴿و همانا شما را در زمین استقرار دادیم﴾ یعنی: برای شما در آن، جای بودوباش قرار دادیم، یا شما را بر تصرّف در زمین توانا گردانیدیم ﴿و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم﴾ از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره ﴿امّا چه کم سپاسگزاری می‌کنید﴾ شکرگزاریتان دربرابر این نعمت‌ها چه اندک است!.

وَلَقَدْ خَلَقْنَٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ

فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ لَمۡ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿١١﴾

﴿و به‌تحقیق که شما را آفریدیم﴾ یعنی: آدم علیه السلام را از خاک آفریدیم ﴿باز به صورتگری شما پرداختیم﴾ یعنی: آدم علیه السلام و به‌تبع آن همهٔ شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اوّلاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحمهای زنان صورت‌نگاری کردیم ﴿آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید﴾ به سجدهٔ تحیّت و شادباش ﴿پس سجده کردند﴾ فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند ﴿مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود﴾ و به‌انگیزهٔ تکبّر از سجده کردن برای آدم علیه السلام ابا ورزید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُكَۖ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ﴿١٢﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال به ابلیس ﴿چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از این‌که سجده کنی بازداشت؟﴾ طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجّت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، وگرنه خدای سبحان به علّت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد ﴿گفت﴾ ابلیس در پاسخ خداوند متعال ﴿برای این‌که من از او بهترم﴾ لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب‌پنداشتن این امر بود که کسی به‌پایهٔ وی برای کسی به‌پایهٔ آدم علیه السلام سجده کند ﴿مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گِل﴾ ابلیس بر این باور بود که عنصر آتش از عنصر گِل بهتر است، به دلیل این‌که عنصر آتش

نورانی و عنصر گل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار از سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان‌که گل محلّ رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان‌که آتش وسیلهٔ عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازندهٔ ابلیس او را تباه ساخت درحالی‌که عنصر سازندهٔ آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

قَالَ فَٱهۡبِطۡ مِنۡهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخۡرُجۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿١٣﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ به ابلیس ﴿پس از آن فروشو﴾ یعنی: اکنون که تکبّر ورزیده‌ای، از آسمان فرودآی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای عزّوجلّ را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به‌سوی زمینی فرو شو که مقرّ عاصیان و مطیعان هردوست ﴿پس تو را نرسد که در آن تکبّر نمایی﴾ زیرا آسمان برای متکبّرانی چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب و آماده نیست ﴿پس بیرون شو﴾ یعنی: از بهشت ﴿هرآینه تو از خوارشدگانی﴾ تو به کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلّت و حقارت هستی و هرکسی‌که ردای استکبار را بر دوش افگند، با پوشش خواری و خُردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی‌که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای عزّوجلّ قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قَالَ أَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾

﴿گفت﴾ ابلیس ﴿بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده﴾ گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. امّا او تا برانگیخته‌شدن آدم و ذرّیّه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت‌داده شد، نه بیشتر.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند ﷻ به ابلیس ﴿همانا تو از مهلت‌داده‌شدگانی﴾ نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت‌دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصهٔ ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

﴿گفت﴾ ابلیس ﴿پس به‌سبب آن‌که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می‌نشینم﴾ یعنی: به‌سبب آن‌که مرا به بیراهه افگندی تا بدانجا که سجده برای آدم را ترک کردم و درنتیجه مرا به عذابی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به‌سبب من تباه گردند، همچنان‌که من به‌سبب فروگذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه گردیدم بنابراین، بر سر راه اسلام در کمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافگنم چنان‌که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَـٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ ۖ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَـٰكِرِينَ ﴿۱۷﴾

﴿آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم﴾ تا ایشان را در امر آخرت به شکّ درافگنم ﴿و از پشت سرشان﴾ بر آنان می‌تازم تا ایشان را به‌دنیا راغب گردانم ﴿و از طرف راست‌شان﴾ یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم ﴿و از طرف چپشان﴾ یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برایشان می‌تازم تا ایشان را به آن درافگنم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیلهٔ ممکن از راه راست به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت بالا و پایین را به‌سبب آن فروگذاشت که رحمت از بالا به‌سوی آدمیان فرود می‌آید و پایین هم محلّ سجده است.

از عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِيْنِيْ وَدُنْيَايَ وَاَهْلِيْ وَمَالِيْ، اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِيْ وَآمِنْ رَوْعَاتِيْ، اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِيْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِيْ وَعَنْ يَمِيْنِيْ وَعَنْ شِمَالِيْ وَمِنْ فَوْقِيْ وَاَعُوْذُ بِعَظَمَتِكَ اَنْ اُغْتَالَ مِنْ تَحْتِيْ»[1].

آن‌گاه شیطان افزود: ﴿و بیشترشان را شکرگزار نمی‌یابی﴾ به علّت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

۱ــ بارخدایا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌طلبم. بارخدایا! من از تو در دین و دنیایم و در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدایا! عیبهایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدّل کن. خدایا! مرا از پیش رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فرازسرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این‌که از طرف پایین گرفتار گردم.

آری! بدین‌سان بود که ابلیس در بنی‌آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریّت بنی‌آدم از شاکران؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان، بقیّه از او پیروی کردند) [نساء / ۲۰].

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا ۖ لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۸﴾

﴿ فرمود ﴾ خداوند متعال خطاب به ابلیس ﴿ از آن بیرون رو ﴾ یعنی: از آسمان، یا از بهشت ﴿ نکوهیده و رانده‌شده ﴾ از رحمت من ﴿ که قطعاً هرکه از آدمیان از تو پیروی کند، قطعاً دوزخ را از همهٔ شما یکجا پر می‌کنم ﴾ این سوگند و هشداری از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهاده و از راه شیطان پیروی می‌کنند.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۹﴾

﴿ وگفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید ﴾ این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد ﴿ پس از هرجا که می‌خواهید بخورید ﴾ از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که می‌خواهید. ﴿ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد ﴾ با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره‌گیری از تمام درختان بهشت را ــ بجز این یک درخت ــ برای آدم

و حوّا مباح گردانید.

مفسّران در نوعیّت این درخت ممنوعه اختلاف‌نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث در بارهٔ آن فایده‌ای متصوّر نیست، و ما وارد این بحث نمی‌شویم.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾

﴿پس شیطان آن‌دو را وسوسه کرد﴾ یعنی: با آنان به‌طور آهسته و به تکرار سخن گفت ﴿تا برایشان آنچه را از شرمگاههایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند﴾ یعنی: شیطان خواست تا با آشکارساختن عورتهای آدم و حوّا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوّا نه خود عورتهای خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبتهاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می‌باشد چنان‌که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علما گفته‌اند: عورت آدم و حوّا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران ﴿و گفت﴾ ابلیس به آدم و حوّا ﴿پروردگارتان شما را نهی نکرده‌است﴾ از خوردن ﴿این درخت، جز برای این‌که مبادا دو فرشته گردید﴾ یعنی: برای آن‌که فرشته نگردید ﴿یا از جاودانگان شوید﴾ یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی‌میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ ﴿٢١﴾

﴿و برای آن‌دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم﴾ زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده‌ام و می‌دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان‌که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن‌دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوّا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر (قَاسَمَهُمَا) که از باب مفاعله است و بر انجام دوطرفهٔ فعل دلالت می‌کند، نیز مؤیّد این معنی است.

فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ ۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾

﴿پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید﴾ تَدْلِيَةٌ وَ إِدْلَاءٌ: فرستادن یک چیز از بالایی به‌سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به‌وسیلهٔ این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسهٔ خود، آدم و حوّا را از مرتبهٔ بلندی و برتری که همانا مرتبهٔ طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید ﴿پس چون آن دو از آن درخت چشیدند﴾ یعنی: چون از آن درخت خوردند ﴿عورتهایشان بر آنان آشکار شد﴾ زیرا لباس از تن‌شان فروریخت ﴿و شروع کردند به چسبانیدن برگهای درختان بهشت بر خود﴾ به قولی: آن برگها، برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورتهای خود به‌صورت طبقه‌ای از برگها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورتهای

خود را بپوشانند ﴿و پروردگارشان به آنان ندا درداد﴾ درحالی‌که سرزنش‌کنان به آنان می‌گفت: ﴿که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم﴾ آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و حوّاست، از آن رو که آنان با دستور خدا ﷻ مخالفت کرده و از آن درخت معیّن ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند ــ که همانا کید شیطان بود ــ حذر نکردند درحالی که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان برحذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: ﴿و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست﴾ یعنی: دشمنی وی با شما تابدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾

﴿گفتند﴾ آدم و حوّا ﴿پروردگارا! بر خود ستم کردیم﴾ اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوّا، برخلاف شیوهٔ ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید ﴿و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود﴾. البتّه این دعا و زاری نیز نمایانگر توبهٔ آنهاست.

قَالَ ٱهْبِطُوا۟ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾

﴿فرمود: فرود آیید﴾ این خطاب الهی هم شامل آدم و حوّا و ذرّیهٔ آن دو و هم شامل ابلیس است ﴿بعضی از شما برای بعضی‌دیگر دشمنید﴾ خداوند متعال دشمنی آنها در میان یک‌دیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد ﴿و برای شما در زمین مستقرّی است﴾ یعنی: جایگاه استقراری است ﴿و﴾ برای شما در آن ﴿بهره‌مندی‌ای است﴾ که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید ﴿تا وقتی معیّن﴾ که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

﴿فرمود﴾ خداوند متعال: ﴿در آن﴾ یعنی: در زمین ﴿زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید﴾ به‌سوی سرای آخرت، به منظور دریافت پاداش و جزای خویش.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرّفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قراردارد، نمونهٔ دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شرّ را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا ۖ وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورتهای شما را می‌پوشاند﴾ این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال

صنعت آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منّت گذاشت تا عورتهای خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت، بپوشانند. و از آن به «إنزال ✿ فرودآوردن» تعبیر شد؛ زیرا آب که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همهٔ منافع و از آن جمله لباس است، از آسمان فرود می‌آید. ﴿**و برای شما ریشی است**﴾ مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورتهایتان و لباس دیگری برای آرایشتان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است. در **حدیث‌شریف** به روایت علی﵁ آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ رَزَقَنِیْ مِنَ الرِّیَاشِ ما اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ اُوَارِیْ بِهِ عَوْرَتِیْ ✿ ستایش خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم». ﴿**ولی لباس تقوا؛ این بهتر است**﴾ یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزّوجلّ؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست. به قولی: مراد از لباس تقوا، زره و کلاهخودی است که مجاهد فی‌سبیل‌الله آن را در جهاد می‌پوشد ﴿**این**﴾ فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا ﴿**از نشانه‌های الله است**﴾ که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می‌کند ﴿**باشد که متذکّر شوند**﴾ و این نعمت عظیم را بشناسند.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسّی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا درواقع میان هر دو نوع لباس، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورتهای ضمیر و قلب انسان را می‌پوشاند و نهاد وی را به نور معنویّت می‌آراید و لباس حسّی؛ عورتهای جسم وی را می‌پوشاند و تن وی را می‌آراید پس پوشش جسم نیز نشانه‌ای از نشانه‌های تقواست.

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآ ۗ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ ۗ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند﴾ یعنی: برحذر باشید از این که شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن‌گاه از تنتان لباس حسّی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و درنتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را دربرابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است ــ همان‌گونه که پدر و مادرتان را فریفت **﴿و لباسشان را از آنان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند﴾** بدین‌سان ایشان را در معصیتی درافگند که مجازات آن نمایان‌گشتن عورت‌هایی بود که از دیدشان پنهان بود **﴿هرآینه شیطان و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند﴾** لذا خود را از این که شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان‌ساختن عورتهایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هر کس ــ همانند شیطان ــ فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی‌بینند، بی‌گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزشهای خویش بنماید. چنان‌که احادیث وارده در این باب نیز، مؤکّد این معنی‌است. ذوالنّون مصری می‌گوید: «اگر شیطان تو را از جایی

می‌بیند که تو او را نمی‌بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می‌بیند که او وی را نمی‌بیند. آن کس؛ همان کریم پرده‌پوش و رحیم آمرزگار است». (قَبِیلُهُ): یعنی قبیلهٔ شیطان. مراد از قبیلهٔ شیطان، یاران و لشکریان و نسل‌وتبار وی از شیاطین‌اند ﴿همانا ما شیاطین را اولیای ناموٴمنان گردانده‌ایم﴾ یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه‌کننده و مربّی و مسلّط ساخته‌ایم.

علّامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جنّ بیان کرده و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: آیهٔ کریمه قضیهٔ مطلق و همیشگی‌ای را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جنّ برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا۟ فَـٰحِشَةً قَالُوا۟ وَجَدْنَا عَلَيْهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ۗ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ ۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

﴿و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده‌است﴾ درحالی‌که بودن پدرانشان بر راه‌ورسمی زشت و ناشایست، هرگز انجام‌دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی‌کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیا علیهم‌السلام و عمل به کتابهای نازل‌شده فرمان داده و از مخالفت با انبیا علیهم‌السلام و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگراعمال خلاف عفّت، نهیشان کرده‌است.

دربیان **سبب‌نزول** آمده‌است: این آیه دربارهٔ طواف برهنهٔ مشرکان به خانهٔ کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به‌طور برهنه به خانهٔ کعبه طواف می‌کردند و مدّعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه‌ای طواف نمی‌کنند که خدا عزّوجلّ را در آن جامه

نافرمانی کرده‌اند. ﴿بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد﴾ پس چگونه چنین افترایی بر خدای سبحان می‌بندید؟ ﴿آیا چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت می‌دهید؟﴾ درحالی‌که سخن‌گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ۖ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿پروردگارم به قِسط فرمان داده‌است﴾ و به آنچه که در نزد هرعاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها فرمان می‌دهد؟ آری! اوامر و فرمانهای خداوند متعال، مبتنی بر قِسط است لذا به من بگویید که برهنگی و دیگر اعمال زشت شما درکجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده‌اید؟. قِسط: عدل است و خدای عزّوجلّ با تعبیر به قسط، روشن می‌سازد که به عدل فرمان می‌دهد نه به فحشا؛ آن‌گونه که آنان پنداشته‌اند ﴿و﴾ فرمان داده است به ﴿این‌که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید﴾ یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگزارید درحالی که در نماز خویش روی دل به‌سوی او کرده و روی تن به‌سوی قبله نمایید ﴿و او را بخوانید درحالی‌که دین خود را برایش خالص گردانیده‌اید﴾ یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی‌آورید ﴿همچنان‌که شما را آفرید، به‌سوی او برمی‌گردید﴾ یعنی: همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینشتان پدید آورد، باز آفرینشتان را إعاده می‌کند و بازآفرینی از نوآفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی‌دیگر: چنان‌که شما را از شکمهای مادرانتان عریان و

بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به‌سوی او درحالی برمی‌گردید که هیچ‌چیز با شما نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشده به‌سوی خدای عزّوجلّ حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ».

با این آیات، متوجّه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوهٔ آرایش؛ جدا از شریعت خدا ﷻ و برنامهٔ وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ۗ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

آری! به‌سوی حق تعالی درحالی باز می‌گردید که به دوگروه تقسیم شده‌اید: **﴿گروهی را راه نمود﴾** که همانا گروه نیکبختان یعنی مسلمانانند **﴿و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده‌است﴾** که گروه بدبخت کفّار می‌باشند **﴿زیرا آنان شیاطین را به‌جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند﴾** یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به‌سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا ﷻ اطاعت کرده‌اند **﴿و می‌پندارند که راه‌یافته اند﴾** و این حال و وضع هرکافری است که با وجود قرارداشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که درنهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

۞ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا

وَلَا تُسْرِفُوٓاْ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

﴿**ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی برگیرید**﴾ به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه ــ چنان‌که دربیان **سبب‌نزول** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده‌است ــ عمل مشرکانی را که در خانهٔ کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به‌دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده‌است، سنّت است که شخص نمازگزار درحال نماز به بهترین شکل‌وشمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به‌کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف آمده‌است، لباس سفید از بهترین لباسهاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. ﴿**و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید**﴾ یعنی: اسراف و زیاده‌روی در خوردونوش و در همه‌چیز، ناپسند است ﴿**هرآینه الله اسراف‌کاران را**﴾ یعنی: متجاوزان از حلال به‌سوی حرام را ﴿**دوست ندارد**﴾ بنابراین، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره‌برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلاً غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشندهٔ نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که دراثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش ــ اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیّت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفّلش ــ ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خورد و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده‌است. و همهٔ اینها در این نهی

قرآنی داخل است.

برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همهٔ علم طب را در نصف آیه گرد آورده است: (کُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَ لاٰ تُسْرِفُوْا).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ۚ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

(بگو) ای پیامبر ﷺ (چه‌کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده‌است؟) زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیرآن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برایشان رام و مسخّر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها ــ همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم ــ بنابراین، بر کسی که جامهٔ فاخر و گران‌قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حدّ اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلّی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، درصورتی‌که مانع شرعی دربرابر آن وجود نداشته‌باشد و هر کس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شکّ در اشتباه است.

(و) نیز خداوند متعال حرام نکرده‌است **(پاکیزه‌ها را از رزق)** یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان‌که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد

نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر ــ چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره ــ نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیهٔ کریمه برای این آمده‌است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینتها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده‌است که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبّر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

﴿**بگو**﴾ای پیامبر ﷺ ﴿**این نعمتها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است**﴾ یعنی: این نعمتها ــ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها ــ اصالتاً در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هرچند کفّار نیز به‌طور تبعی و طفیلی در این برخورداریها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند ﴿**برای آنان در روز قیامت خالص شده است**﴾ یعنی: این نعمتها در روز قیامت نیز خاصّ و مختصّ مؤمنان می‌باشد و کفّار در آنها با ایشان مشارکت ندارند ﴿**بدین‌سان آیات خود را بیان می‌کنیم**﴾ تا حلال از حرام متمایز گردد ﴿**برای گروهی که می‌دانند**﴾ که خدای عزّوجلّ شریکی ندارد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْيَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا۟ بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ سُلْطَٰنًا وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**بگو**﴾ای پیامبر ﷺ ﴿**جزاین نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده‌است**﴾ فواحِش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است ﴿**آنچه آشکار باشد از آن**

و آنچه پوشیده باشد ﴾ یعنی : چه این فواحش به گونهٔ علنی انجام بگیرد و چه به‌طور پنهانی ﴿**و گناه را حرام کرده‌است**﴾ و این معنی ، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد ﴿**و**﴾ حرام کرده‌است ﴿**تعدّی ناحق را**﴾ یعنی : ستم و کبر و گردنکشی‌ای بر مردم را که از حدّ و حقّ متجاوز است ﴿**و این‌که چیزی را با خدا شریک مقرر کنید که او هیچ دلیلی بر حقّانیت آن نازل نکرده‌است**﴾ البتّه روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجّت و برهانی نازل نمی‌کند پس این تعبیر ، به منظور ردّ پندار مشرکانی به کار گرفته شده که ادّعا کردند؛ به فرمان خدا ﷻ شرک آورده‌اند ﴿**و**﴾ حرام کرده‌است بر شما ﴿**این‌که چیزی را که نمی‌دانید**﴾ حقیقت آن را و این‌که خداوند ﷻ آن را گفته باشد؛ ﴿**به خدا نسبت دهید**﴾ مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می‌دادند درحالی که خداوند ﷻ هرگز بدانها فرمان نداده است .

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

﴿**و برای هر امّتی اجلی است**﴾ یعنی : برای هر امّتی وقت معیّن و محدودی است که حق تعالی آن امّت را در آن میعاد معیّن می‌میراند و هلاک می‌گرداند ﴿**پس چون اجلشان فرارسد**﴾ یعنی : چون میعاد امّتی از امّتها فرارسد ﴿**نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند**﴾ و آنچه بر آنان مقدّر گردیده‌است ، هم درآن ساعت واقع می‌شود . امّا از نظر معنوی ، حیات و عزّت و سعادت یک امّت ، به پیروی از شرع خدای عزّوجلّ و پایبندی و تمسّک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنان‌که مرگ و بدبختی آن امّت ، به روگردانی از دین و انتشار مفاسد و منکرات و مظالم وابسته می‌باشد و این مرگ نیز میعاد معیّنی دارد.

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند﴾ یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که ﴿آیات مرا بر شما می‌خوانند﴾ یعنی: احکام من را به شما خبر می‌دهند و آن را برای شما تبیین می‌کنند پس از این گروه پیامبران علیهم السلام اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید ﴿پس هرکه پرهیزگاری کند﴾ از معاصی خدای سبحان ﴿و اصلاح کند﴾ حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران علیهم السلام و لبّیک‌گفتن به ندای دعوت آنان ﴿پس هیچ ترسی بر آنان نیست﴾ از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود ﴿و نه ایشان اندوهگین می‌شوند﴾ در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایهٔ عنایت الهی به‌سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همهٔ امورشان به خدا جل جلاله توکّل می‌کنند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و کسانی که آیات ما را﴾ که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند ﴿دروغ انگاشتند و از آنها﴾ یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست ﴿تکبّر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند﴾ لذا به‌سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوٓا۟ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالُوا۟ ضَلُّوا۟ عَنَّا وَ شَهِدُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَـٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾

﴿پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟﴾ یعنی: هیچ‌کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند، تکذیب نماید ﴿آن گروه﴾ دروغگو بر خدای عزّوجلّ و دروغ‌انگار آنچه که به وسیلهٔ پیامبران علیهم السلام به‌سویشان آمده است؛ ﴿به آنها بهرهٔ آنان از آنچه در کتاب﴾ یعنی: در لوح محفوظ ﴿برآنان نوشته شده﴾ از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن ــ اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی ﴿می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما﴾ یعنی: ملَك‌الموت و همکارانش ﴿بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟﴾ یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند ﴿می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند﴾ و ما را گم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند ﴿و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند﴾ یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

قَالَ ٱدْخُلُوا۟ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ فِى

ٱلنَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰٓ إِذَا ٱدَّارَكُوا۟ فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَىٰهُمْ لِأُولَىٰهُمْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَـَٔاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ ٱلنَّارِ ۖ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

﴿ **می‌فرماید** ﴾ خداوند متعال ﴿ **که داخل آتش شوید در میان امّت‌هایی که پیش از شما بوده‌اند** ﴾ یعنی : همراه با امّت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ ﴿ **از جنّ و انس** ﴾ و آنان کفّار دو نوع جنّ و انس از همهٔ امّتها هستند ﴿ **هرگاه که امّتی در آتش درآید** ﴾ از امّتهای گذشته ﴿ **امّت دیگرِ مانند خود را لعنت می‌کند** ﴾ یعنی : امّت دیگری را که قبل از او به دوزخ درآمده‌است ، لعنت می‌کند ، چراکه این امّت اخیر به‌سبب اقتدا به امّت پیشین ، به این سرانجام شوم پیوسته است ﴿ **تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به یک‌دیگر رسند** ﴾ اعم از امّتهای پیشین و پسین و رهبران و پیروان . تدارُک : به یک‌دیگر پیوستن و ملحق‌شدن ، پی‌درپی آمدن و گردهم آمدن است ﴿ **می‌گوید گروه متأخّر از آنان** ﴾ یعنی : کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌هایند ، که فرومایگان و پیروان یا متأخّران در زمان می‌باشند ﴿ **در حقّ گروه متقدّم از آنان** ﴾ که در ورود به دوزخ بر آنان پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگانشان ، یا متقدّمان در زمان‌اند . آری ! می‌گویند : ﴿ **پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند** ﴾ جایزاست مرادشان این باشد که : گروه متقدّم ما را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخّران از آنان تبعیّت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم . همچنان جایز است مراد این باشد که : رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند ﴿ **پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده** ﴾ ضِعْف : افزون شدن بر مانند خود به یک‌بار یا چندین‌بار است ، یعنی : عذابی دوچند یا چند و چندین برابر به آنان بده ﴿ **الله می‌فرماید: برای هرکدام عذاب مضاعف است** ﴾ یعنی : هر گروه از شما؛ چه

گروه اوّل و چه آخر، چه متقدّمان و چه متأخّران، چه رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به‌مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخّران از متقدّمان پیروی نمی‌کردند، می‌توانستند چنین کنند ﴿ولی شما نمی‌دانید﴾ عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

وَقَالَتْ أُولَىٰهُمْ لِأُخْرَىٰهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و گروه متقدم از آنان به گروه متأخر می‌گویند﴾ یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: ﴿شما را بر ما هیچ برتری نیست﴾ یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه دراینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در این که در دنیا پیرو باطل بوده است نه پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هردو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم ﴿پس عذاب آتش را بچشید﴾ چنان‌که ما چشیده‌ایم ﴿به‌سبب آنچه می‌کردید﴾ از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبّر ورزیدند، هرگز برای آنان﴾ یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند ﴿دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود﴾ چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده‌است. به قولی دیگر: درهای آسمان به‌روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به‌روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به‌سوی خدای عزّوجلّ برداشته می‌شود و نه موردپذیرش قرار می‌گیرد بلکه به خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن‌جریج می‌گوید: «نه درهای آسمان به‌روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به‌روی اعمالشان». که این سخن، جامع هردو قول است. ﴿و به بهشت درنمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید﴾ یعنی: در هیچ‌حالی از احوال به بهشت درنمی‌آیند، بدین جهت درآمدنشان به بهشت را به محال معلّق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جَمَل: شتر نر است. بعضی گفته‌اند: جَمَل به‌معنی طناب کلفت است ﴿و بدین‌سان﴾ یعنی: به‌مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم ﴿مجرمان را کیفر می‌دهیم﴾.

لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿آنان را از دوزخ فرشهاست﴾ مهاد: فرش است ﴿و از بالایشان پوششهاست﴾ غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این‌که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنّم است ﴿و این‌گونه، بیدادگران﴾ بر نفسهای خویش ﴿را سزا می‌دهیم﴾.

آن‌گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته ، می‌فرماید :

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٤٢﴾

﴿ وکسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به‌قدر توانش مکلّف نمی‌کنیم ﴾ بنابراین ، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطهٔ توان و امکان انسان قرار ندارد ﴿آن گروه﴾ مؤمن نیکوکردار ﴿همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می‌باشند ﴾.

وَنَزَعْنَا مَا فِى صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ ۖ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ ۖ وَنُودُوٓاْ أَن تِلْكُمُ ٱلْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

﴿ و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم ﴾ یعنی : خدای عزّوجلّ کینه‌هایی را که بهشتیان در دنیا بر یک‌دیگر داشته‌اند ، از سینه‌هایشان پاک می‌کند و می‌سترد تا بدانجا که دلهایشان صاف و شفّاف می‌شود و یک‌دیگر را از ته دل دوست می‌دارند ، چه اگر در دلهایشان به مانند دنیا غلّ‌وغش و کینه وجود داشته باشد ، قطعاً این امر در التذاذ و برخورداریشان از نعمتهای بهشت کاستی و کمی پدید

می‌آورد زیرا کسانی که با یک‌دیگر کینه می‌ورزند، زندگی برآنان در کنار هم خوش نمی‌گذرد. غِلّ: کینهٔ پنهان در سینه‌هاست. بعضی برآنند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلتهایشان، با یک‌دیگر حسد نمی‌ورزند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آن‌گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقّف ساخته می‌شوند، سپس در مظالمی که میانشان در دنیا بوده‌است از یک‌دیگرشان قصاص گرفته می‌شود تا آن‌که چون پاک و مصفّا گشتند، به آنان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید (قدرت) اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی رضی الله عنه دربیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه فرموده‌است: «به‌خدا که این آیه دربارهٔ ما اهل بدر نازل گردید». ﴿**از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی‌راست که ما را به این، هدایت نمود**﴾ یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دلهایمان است، راه‌نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیلهٔ این رستگاری عظیم است، هدایتمان نمود ﴿**و ما هرگز مستعدّ راه‌یافتن نبودیم**﴾ و توان راه‌یابی به این‌همه فیض و منزلت را نداشتیم ﴿**اگر الله ما را رهبری ننمودی**﴾ پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم ﴿**بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند**﴾ بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را می‌گویند ﴿**و ندا داده شوند**﴾ به‌مثابهٔ پیام تبریکی برایشان بر این نعمت عظمای الهی: ﴿**اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید**﴾ یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی برشما بود، به‌دست آورده‌اید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرّب جویید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتّی شما یارسول‌الله؟ آن

حضرت ﷺ فرمودند: حتّی من؛ مگر این که خدای عزّوجلّ مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفّق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرارمی‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکوحال و در نازونعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ۖ قَالُوا۟ نَعَمْ ۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌۢ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾

ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ كَٰفِرُونَ ﴿٤٥﴾

﴿و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند﴾ بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: ﴿که ما آنچه را پروردگارمان به ما﴾ از نعمتها ﴿وعده داده بود، راست یافتیم﴾ یعنی: به آن رسیدیم ﴿پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما﴾ از عذاب دردناک ﴿وعده کرده بود، راست یافتید﴾ یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمتهای خداوند ﷻ مطرح می‌کنند ﴿گفتند﴾ دوزخیان ﴿آری﴾ ما نیز وعدهٔ پروردگارمان را راست یافتیم. ابن‌کثیر

می‌گوید: «رسول خدا ﷺ کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افگنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قراردادند: ای اباجهل‌بن هشام! ای عتبه‌بن ربیعه! ای شیبة‌بن ربیعه ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به‌شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! شما گروهی را مورد خطاب قرارمی‌دهید که اکنون گندیده‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید (قدرت) اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

﴿آن‌گاه آوازدهنده‌ای در میان آنان﴾ یعنی: در میان دو گروه ﴿آواز درمی‌دهد﴾ به قولی: این آوازدهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است ﴿که: لعنت خدا بر ستمگران باد! هم‌آنان که مردم را از راه الله﴾ یعنی: از پیمودن راه حق ﴿باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند﴾ یعنی: مردم را از آن راه می‌رمانیدند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم ﴿و آنان آخرت را منکرند﴾ از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چراکه از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ ۚ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ۚ وَ
نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۚ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

﴿و در میان آن دو، حجابی است﴾ یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است ﴿و بر اعراف مردمانی هستند﴾ اعراف: بلندیهای دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده‌است و در لغت: به معنی مکان بلند

و مرتفع می‌باشد.

علما دربارهٔ اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف‌نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهدایند. بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان‌اند که فارغ از مشغلهٔ وانفسای خود در اعراف به مطالعهٔ احوال مردم مصروف می‌باشند ــ که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به‌وسیلهٔ آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می‌شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که این قول ابن‌عبّاس و ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنهما و عدّهٔ دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به‌هرحال؛ بر اعراف مردمانی هستند: ﴿**که هریک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند**﴾ یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره‌هایشان ﴿**و اهل بهشت را ندا می‌دهند**﴾ یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیّت و شادباش و إکرامشان چنین ندا می‌دهند: ﴿**که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند امّا طمع آن را دارند**﴾ یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود درآن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پرورانند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «آن‌گاه که ربّ‌العالمین از داوری میان بندگانش فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هرجایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

۞ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَٰرُهُمْ تِلْقَآءَ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُوا۟ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿و چون چشمانشان﴾ یعنی: چشمان اصحاب اعراف ﴿به‌سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمرهٔ گروه ستمکاران﴾ که به دوزخ در افتاده‌اند ﴿قرار نده﴾.

وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمْ قَالُوا۟ مَآ أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و اهل اعراف مردانی﴾ از سران کفّار ﴿را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند﴾ یعنی: به نشانه‌هایشان و ﴿می‌گویند: جمعیّت شما﴾ که آن را برای بازداشتن از راه خدا ﷻ گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید ﴿و آن‌همه سرکشی که می‌کردید﴾ یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان ﴿کفایت‌تان نکرد﴾ و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۚ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

﴿آیا هم‌اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی

قرارشان نمی‌دهد؟ ﴾ یعنی : اصحاب اعراف در حالی که به‌سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند ، اشاره می‌کنند ، خطاب به کفّار می‌گویند : مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به‌حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا ﷻ هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید **﴿اینک به بهشت درآیید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید ﴾** این از ادامهٔ سخن اصحاب اعراف است . یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند : اینک به بهشت درآیید ... به قولی‌دیگر : این سخن خداوند ﷻ خطاب به خودِ اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند .

از سدّی نقل شده است که گفت : « اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی بهشت می‌برند ، عبور می‌کنند؛ می‌گویند : سلامٌ علیکم ! و چون از برابر گروهی که آنان را به‌سوی دوزخ می‌برند ، عبور می‌کنند؛ می‌گویند : پروردگارا ! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان » .

وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا۟ عَلَيْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ ۚ قَالُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾

﴿ و دوزخیان بهشتیان را ندا می‌دهند که : چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به‌شما روزی داده‌است، بر ما بریزید ﴾ چرا آنان ــ درحالی‌که از اجابت طلب خویش مأیوس‌اند ــ از بهشتیان چنین درخواستی می‌کنند؟ برای آن‌که شخص درمانده و متحیّر ، سخنان بافایده و بی‌فایده هردو را می‌گوید . و تعبیر (أَفِيضُوا۟ عَلَيْنَا بر ما بریزید) ، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قراردارد **﴿می‌گویند ﴾** اهل

بهشت ﴿هرآینه الله این هردو را﴾ یعنی: آب و دیگرخوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا را ﴿بر کافران حرام ساخته است﴾ پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده است؛ نمی‌توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ نَنسَىٰهُمْ كَمَا نَسُوا۟ لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریبشان داد﴾ لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند ﴿پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم﴾ یعنی: در دوزخ رهایشان می‌کنیم ﴿چنان‌که آنان ملاقات این روز خویش را﴾ یعنی: ملاقات روز آخرت را ﴿فراموش کردند و چنان‌که آیات ما را انکار می‌کردند﴾ بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حبّ دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ‌انگاشتن آیات الهی.

وَلَقَدْ جِئْنَٰهُم بِكِتَٰبٍ فَصَّلْنَٰهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

آن‌گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به‌سوی مشرکان، حجّت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برایشان باقی

نگذاشته‌است ، می‌فرماید : ﴿و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم﴾ که همانا قرآن است ﴿که روشن و شیوایش ساخته‌ایم﴾ یعنی : حلال و حرام و اندرزها و داستانهای آن را روشن و متمایز ساخته‌ایم ﴿از روی علم﴾ یعنی : درحالی که به کیفیّت روشن‌ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم ﴿و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است﴾ پس قرآن در عین این‌که واضح و روشن است ، هدایت و رحمتی نیز هست ، لیکن برای مؤمنان .

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُۥ ۚ يَوْمَ يَأْتِى تَأْوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشْفَعُوا۟ لَنَآ أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ ۚ قَدْ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

﴿آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟﴾ یعنی : کفّار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده‌است ، انتظار نمی‌کشند ، عذابی که سرانجام ، کارشان بدان منتهی خواهد شد . ربیع در تفسیر آن می‌گوید: « پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن‌که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به‌اتمام می‌رسد » . ﴿روزی که تأویل آن فرارسد﴾ که همانا روز قیامت است ﴿کسانی که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند﴾ یعنی : کسانی‌که قرآن را قبل از آن‌که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن ، تحقّق یابد ، ترک کرده بودند؛ ﴿می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حقّ و حقیقت را آورده بودند﴾ بدین‌گونه ، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ

سودی به حالشان ندارد ﴿پس آیا امروز ما را شفاعتگرانی هست؟﴾ این جمله به معنای تمنّاست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود ﴿تا برای ما شفاعت کنند﴾ در نزد پروردگارما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند ﴿یا بازگردانیده شویم﴾ یا برای ما شفاعت کنند که خدای سبحان ما را به‌سوی دنیا بازگرداند ﴿آن‌گاه عمل کنیم﴾ اگر بازگشت داده شویم ﴿غیرآنچه می‌کردیم﴾ از معاصی و اعمال شرک‌آلود ﴿به‌راستی که به خود زیان زدند﴾ یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس‌المال خود را می‌بازد ﴿و گم شد از آنان آنچه افترا می‌کردند﴾ یعنی: دروغ‌بافی‌هایشان که در دنیا برمی‌ساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می‌دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ وَ ٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَ ٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٥٤﴾

﴿همانا پروردگار شما آن اللّهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید﴾ به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی‌دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود که هر روز آن به‌اندازهٔ هزار سال دنیاست. نقل‌است که:

اوّلین روز از این روزهای شش‌گانه، یک‌شنبه و آخرین آن، روز جمعه بود.

علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته‌اند:

۱ ــ هرچند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن‌واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کُنْ ۞ موجود باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود ولی برای هرچیز نزد او میعادی است و سنّتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله‌به‌مرحله به تکامل برسد.

۲ ــ باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنّی در امور را بیاموزاند.

۳ ــ ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفرینندهٔ مدبّر مرید مختار و فعّال مایشاء دلالت‌کننده‌تر است.

﴿سپس بر عرش مستوی شد﴾ اِسْتَواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیّت آن داناتر می‌باشد و ما به آن به‌گونه‌ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم. از امّ‌سلمه در تفسیر: (ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْش) روایت شده‌است که فرمود: درک کیفیّت استوا در حیطهٔ عقل نیست امّا استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک‌بن انس رحمه‌الله نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیّت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال‌کردن از آن بدعت می‌باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ می‌باشد. ﴿شب را به روز می‌پوشاند﴾ یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده‌ای برای روز می‌گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می‌پوشاند ﴿شب، روز را به‌شتاب می‌طلبد﴾ یعنی: درحالی شب را به روز می‌پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه‌ای از طلب آن سست نمی‌شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از

معجزات بزرگ علمی قرآن‌کریم است که حرکت و دوران محوری زمین را اثبات می‌کند. ﴿و آفتاب و ماه و ستارگان را﴾ آفرید ﴿که رام‌شدهٔ فرمان اویند﴾ یعنی: برطبق اراده و امر تکوینی او بی‌هیچ‌گونه تخلّفی سیر می‌کنند ﴿آگاه شو که خلق و امر او راست﴾ یعنی: کائنات همه آفریدهٔ او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است ﴿الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است﴾ یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء رضی الله عنه از رسول‌اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** این دعای مأثور را روایت کرده است: «اَللّٰهُمَّ لَكَ الْمُلْكُ كُلُّهُ وَ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ وَ اِلَيْكَ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ، اَسْاَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ ۞ بارخدایا! تمام ملک ازآن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به‌سوی تو برمی‌گردد پس، از تو تمام خیر را می‌طلبم و از تمام شرّ به تو پناه می‌برم».

اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾

﴿پروردگارتان را به زاری بخوانید﴾ یعنی: با تضرّع و تذلّل و تملّق و اخلاص و رغبت، به‌سوی او دعا کنید ﴿و﴾ پروردگارتان را به ﴿خفیه﴾ بخوانید. خُفْیَه: خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ‌وریشهٔ ریا را به کلّی قطع می‌کند. احناف با این آیه، بر خفیه‌خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. ﴿هرآینه او از حدگذرندگان را﴾ یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را ــ چه در دعا و چه در امور دیگر ــ ﴿دوست ندارد﴾.

یادآور می‌شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلندکند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حقّ وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتاً محال است، یا دستیابی به

منازل و مقامات انبیاءﷺ در آخرت. چنان‌که از ابوموسی اشعریؓ روایت شده‌است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خداﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی‌خوانید بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است ...». عبدالله‌بن مغفلؓ از فرزندش شنید که می‌گوید: «بارخدایا! من از تو می‌خواهم که چون به بهشت وارد می‌شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خداﷺ شنیدم که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حدّ در می‌گذرند».

خلاصهٔ آداب دعا این است:

۱ ــ دعاکننده باید باوضو باشد.

۲ ــ رو به قبله باشد.

۳ ــ قلبش را از خطرات و مشغولیّت‌ها خالی گرداند.

۴ ــ دعا را با درود آغاز و با درود به‌پایان برد.

۵ ــ دستها را به‌سوی آسمان بردارد.

۶ ــ مؤمنان را در آن شریک سازد.

۷ ــ جویای ساعاتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

﴿و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید﴾ یعنی: بعد از آن که خدای منّان با

فرستادن پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، درآن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران‌ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدودساختن انهارشان. و از جملهٔ فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغوکردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرارشدن آنهاست ﴿و او را با بیم و امید بخوانید﴾ بیم از این که خدای عزّوجلّ دعایتان را اجابت نکند و امید به این که دعایتان را مورد اجابت قراردهد. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «بیم از فرجام فلاکت‌بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخندهٔ وی». ﴿هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است﴾ این تعبیر، بندگان را به‌سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می‌بخشد. نیکوکاران: کسانی‌اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا عزّوجلّ را بجا آورده و از محرّمات وی می‌پرهیزند و ترس و مراقبت الله عزّوجلّ را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می‌گردانند.

وَهُوَ ٱلَّذِى يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَٰهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ ٱلْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

این آیه، متضمّن ذکر نعمتی از نعمتهای بی‌شماری است که خداوند عزّوجلّ بر بندگانش ارزانی نموده، درعین‌حال که دلیلی از دلایل وحدانیّت و ثبوت الوهیّت حق تعالی نیز هست: ﴿و اوست آن‌که بادها را مژده‌رسان پیشاپیش رحمت خود﴾ که باران است ﴿می‌فرستد﴾ یعنی: بادها مژده‌رسان بارانند ﴿تا آن‌گاه که ابرهای گرانبار

را بردارند ﴾ یعنی : تا آن‌گاه که چون بادها ابرهایی را که با محمولهٔ آب خود گرانبارند ، حمل کنند ، دراین هنگام : ﴿**آن را** ﴾ یعنی : ابر را ﴿**به‌سوی زمین مرده‌ای** ﴾ یعنی : سرزمین بایر و بی‌گیاهی ﴿**می‌رانیم. پس، از آن** ﴾ ابر گرانبار ﴿**آب فرود می‌آوریم** ﴾ به آن سرزمین بایر و مرده ﴿**آن‌گاه از آن هر میوه‌ای برآوریم** ﴾ یعنی : با آن آب همه‌گونه میوه و سبزه می‌رویانیم و برمی‌آوریم ﴿**بدین‌سان مردگان را بیرون می‌آوریم** ﴾ یعنی : مردگان را نیز همانند بیرون‌آوردن میوه‌ها و رستنی‌ها ، در روز محشر از قبرها بیرون می‌آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون‌آوردن میوه‌ها به این صورت عجیب و با این عملیّهٔ پیچیده و عظیم ، ممکن بود ، دیگر چه چیزی ، آن قادر لایزال را از بیرون‌آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می‌گرداند؟ ﴿**باشد که پند گیرید** ﴾ و به قدرت عظیم خداوند متعال و صُنع بدیع وی و این که او بر زنده‌ساختن مجدّد و برانگیختن دوبارهٔ شما تواناست ، پی ببرید زیرا میان دو بیرون‌آوردن فوق ، هیچ فرقی نیست .

وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَٱلَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

﴿**و شهر پاک، گیاهش به‌اذن پروردگارش برمی‌آید** ﴾ در اینجا مراد از بَلَد : زمین و خاک است . یعنی : خاک پاک ، گیاهش به‌اذن پروردگار و فراهم‌ساختن شرایط ضروری برای روییدن آن؛ به نیکوترین ، تمامترین و کاملترین شکل خود بیرون می‌آید ﴿**و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید** ﴾ یعنی : خاک پلید ، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی‌آورد . نَکِدْ: یعنی بی‌خیر و ناچیز . این تمثیلی برای دلهاست ، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است ﴿**این‌گونه، آیات خود را برای مردمی که**

شکرگزاری می‌کنند ﴾از حق تعالی و به نعمت‌های وی اعتراف می‌کنند ﴿**گونه‌گون بیان می‌کنیم** ﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر: (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ...) می‌گوید: «این مثلی است که خدای عزّوجلّ برای مؤمن زده‌است زیرا می‌فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان‌که زمین پاکیزه میوهٔ پاکیزه دارد، و: (الَّذِيْ خَبُثَ...) مثلی است که برای کافر زده شده‌است زیرا او همانند زمین شوره‌زاری است که از آن برکت برنمی‌آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می‌باشد».

از ابی‌موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده‌است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَثَلَ آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزهٔ فراوان می‌رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می‌دارد و خداوند عزّوجلّ مردم را از آبش نفع می‌رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می‌کنند و با آن کشت و زرع می‌نمایند. امّا بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مَثَل کسی که در دین خدای عزّوجلّ آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عزّوجلّ مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده‌است. همچنان این است مَثَل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده امّا دربرابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾

خداوند متعال داستان آدم علیه السلام را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر علیهم السلام پرداخته و ابتدا از نوح علیه السلام آغاز می‌کند زیرا او اوّلین فرستادهٔ خداوند عزّوجلّ به‌سوی بشر بعد از آدم علیه السلام است: ﴿**هرآینه نوح را به‌سوی قومش فرستادیم**﴾ نوح علیه السلام در سرزمین عراق می‌زیست و خدای عزّوجلّ او را در سنّ پنجاه‌سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (۴۳) بار در قرآن‌کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجّاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح علیه السلام هستند. بعضی برآنند که ادریس علیه السلام قبل از نوح علیه السلام می‌زیسته است. ﴿**گفت**﴾ نوح علیه السلام ﴿**ای قوم من**﴾ فقط ﴿**خدا را بپرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست**﴾ تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین‌سان، نوح علیه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به‌سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم علیه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند ﴿**هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم**﴾ یعنی: اگر خدای‌سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح علیه السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سورهٔ «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نامهای آنها: وَد، سُواع، یَغُوث، یَعُوق و نَسر بود.

ماجرای پدید آمدن اوّلین بت‌پرستی در میان فرزندان آدم این‌گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می‌کردند و چون آنها مردند، قومشان بر سر گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به‌یاد آورده و خود را پایبند شیوهٔ ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته‌رفته مجسّمه‌ها و

نمادهایی بر مثال این تصویرها ساخته و آنها را به‌نام آن گروه صالح نام‌گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به‌نامهای وَد، سواع، یغوث، یعوق و نَسْر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

﴿ملأ از قوم نوح گفتند﴾ مَلأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند ﴿بی‌گمان ما تو را در گمراهیِ آشکاری می‌بینیم﴾ در دعوتت به‌سوی پرستش خداوند یگانه.

قَالَ يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِى ضَلَٰلَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦١﴾

﴿گفت﴾ نوح علیه‌السلام ﴿ای قوم من! در من هیچ‌گونه گمراهی‌ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم﴾ که مرا به‌سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به‌سوی شما سوق داده و شرّ و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین‌سان بود که نوح علیه‌السلام ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿به شما پیامهای پروردگارم را می‌رسانم﴾ که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است ﴿و برای شما نیکخواهی می‌کنم﴾ یعنی: نیّت خود را

در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می‌جویم ﴿و از جانب خدا وند چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾ از اوصاف بی‌مثال، قدرت عظیم و شدّت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می‌گرداند.

أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا۟ وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

﴿أَوَعَجِبْتُمْ﴾ آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجّب کردید ﴿از آن‌که به‌شما ذکری﴾ یعنی: وحی و موعظه‌ای ﴿از جانب پروردگارتان بر مردی از خودِتان آمد؟﴾ یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می‌شناسید و او از جنس دیگری ــ مثلاً از جنس فرشته‌گان و جنّ ــ نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است ﴿تا شما را بیم دهد﴾ از عاقبت کفر ﴿و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که﴾ به‌سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به‌سبب پرهیزگاریتان ﴿مورد رحمت﴾ و رضای خدای سبحان ﴿قرار گیرید﴾.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَـٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ فِى ٱلْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَآ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

﴿امّا او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند﴾ یعنی: ایمان آورده و

همراه وی بودند ﴿**نجات دادیم در کشتی**﴾ این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به‌وسیلهٔ آن از خطر طوفان نجات یابند ﴿**و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند**﴾ و بر این شیوهٔ ناروا استمرار ورزیده به‌سوی توبه بازنگشتند ﴿**غرق کردیم**﴾ در همان دار و دیارشان ﴿**زیرا آنان گروهی نابینا بودند**﴾ یعنی: کوردل بودند، به‌گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رسانید و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات ۴۸ ــ ۳۵) سورهٔ «هود» آمده است.

۞ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**و به‌سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم**﴾ یعنی: یکی از اعضای قبیلهٔ آنها به‌نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست.

قبیلهٔ عاد، قومی عرب از قدیمی‌ترین امّتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی‌تر از قوم ابراهیم علیه السلام بوده‌اند لذا ذکر داستانشان بعد از داستان نوح علیه السلام مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اوّل است که ساکن احقاف ــ ریگزار میان عمّان و حضرموت در سرزمین یمن ــ بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیلهٔ عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن ــ امّا نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا ــ می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. ﴿**گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟**﴾ چنین بود که هود علیه السلام آنان را به‌سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که درنهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِى سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٦٦﴾

﴿اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاهت می‌بینیم﴾ سفاهت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین‌گونه بود که آنها به‌ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متّهم کردند و وقیح‌تر این که گفتند: ﴿و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم﴾ در ادّعای رسالت.

قَالَ يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِى سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٧﴾

أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَأَنَا۠ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾

﴿گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم﴾ امین: شناخته‌شده به امانت‌داری و صداقت، که ضدّخیانت است. یعنی: مطمئناً من در پیامهای الهی هیچ‌گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۚ وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ

فِي ٱلْخَلْقِ بَصْۜطَةً ۖ فَٱذْكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

﴿آیا تعجّب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یادکنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد﴾ هود علیه السلام به فرمان خداوند عزّوجلّ نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به‌عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام، یا قراردادن آنها به‌عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن‌گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: ﴿و در خلقت، بر قوّت شما افزود﴾ یعنی: در آفرینش، به شما قدّوقامتی تنومند و بلند ــ افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند ــ عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدّشان صد گز و از کوتاه‌قدّشان شصت گز بود ﴿پس نعمتهای خدا را به‌یاد آورید﴾ بر خود که از جملهٔ آنها، نعمت جانشین‌ساختنتان در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته‌است ﴿باشد که رستگار شوید﴾ زیرا یادآوری نعمت، انگیزه‌بخش شکر آن است و هرکه شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی‌شک رستگار می‌گردد.

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ ٱللَّهَ وَحْدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا ۖ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٧٠﴾

﴿گفتند: آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را بپرستیم﴾ حال آن‌که این شیوهٔ یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه ــ که تو ما را به‌سوی آن می‌خوانی ــ یافته‌ایم. از همین رو گفتند: ﴿و﴾ آیا ﴿آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند، رها کنیم﴾ و دیگر دنبال راه و رسم پدران

خویش نگردیم ؟ نه ! چنین چیزی از ما ساخته نیست ﴿**پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور**﴾ آنها از بس که در برابر خدای سبحان متمرّد و متکبّر بودند ، با این سخن عذابی را که هود علیه السلام بدان هشدارشان می‌داد ، به شتاب طلبیدند .

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ ۖ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿٧١﴾

﴿**گفت: به‌راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد**﴾ یعنی : حقّا که سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواه‌ناخواه این عذاب و خشم بر شما فرودِآمدنی است . هود علیه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت ، همانند امر واقع معرّفی کرد ، به‌منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتماً برآنان واقع می‌گردد . رِجْس : عذاب سخت است ﴿**آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید**﴾ یعنی : نامهای بتانی که می‌پرستید؟ هود علیه السلام بتان را مجرّد نامهای بی‌مسمّی معرّفی کرد زیرا نه فقط مسمّیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتّی اطلاق نام « خدایان » برآنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان ، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است ، فقط نامهای آنهاست؛ ﴿**که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید**﴾ یعنی : شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نامها نامیده‌اید و درواقع امر ، اینها هیچ حقیقتی ندارند ﴿**و خداوند هیچ حجّت و برهانی بر آن نازل نکرده‌است**﴾ که به آن بر صحّت این راه‌ورسم باطلتان حجّت آورید . سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود : ﴿**پس منتظر باشید**

که من هم با شما از منتظرانم ﴾ یعنی : منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعاً بر شما آمدنی است .

فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا ۖ وَمَا كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

﴿**پس او و کسانی را که با او بودند** ﴾ یعنی : به دعوتش ایمان آورده بودند ﴿**به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم** ﴾ از عذاب فرودآمده بر کافران ﴿**وکسانی را که آیات ما را دروغ شمردند، ریشه‌کن کردیم** ﴾ به‌طوری که حتّی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشین‌شان گردد ﴿**و از مؤمنان نبودند** ﴾ یعنی : ریشهٔ این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به‌حق جمع کرده بودند ، بریدیم پس این ریشه‌کن کردن در جای مناسب خود بود .

یادآور می‌شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود﵇ نازل کرد ، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد ، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل می‌کرد و بر چهره‌هایشان می‌کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می‌کوفت چنان‌که حق تعالی در سورهٔ « الحاقّه » می‌فرماید : (امّا عاد؛ به‌وسیلهٔ تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدّت فروافتاده می‌دیدی ، گویی آنها تنهٔ نخلهای میان تهی هستند) [آیات ۸ــ۶] .

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۘ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ

إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمْ ءَايَةً ۖ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِىٓ أَرْضِ ٱللَّهِ ۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿به‌سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را﴾ ثمود: قبیله‌ای از اعراب اوّلیّه بودند که در منطقهٔ «حجْر» واقع در شمال مدینهٔ منوّره در میان حجاز و شام نزدیک وادی‌القری سکونت داشتند. قبیلهٔ ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان‌که آیهٔ (۷۴) از همین سوره تصریح می‌کند. این قبایل همه از اعراب اوّلیّه بوده‌اند که قبل از ابراهیم علیه السلام می‌زیسته‌اند. ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در سال نهم هجری ــ هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند ــ از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاههای آبی که قبیلهٔ ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیّه می‌کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمان دادند که غذای دیگها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفهٔ شتران کنند، آن‌گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می‌نوشید پس در آن محلّ فرود آمدند». همچنین آن حضرت ﷺ اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می‌کردند و می‌فرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به‌شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح علیه السلام تا به امروز باقی است و به‌نام «فتح‌النّاقه» شناخته می‌شود.

﴿گفت﴾ صالح علیه السلام ﴿ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما معبودی جز او نیست﴾ صالح علیه السلام قومش را به عبادت خدای‌سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به‌خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیّت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به‌سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصارهٔ دعوت همهٔ پیامبران علیهم السلام بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امّتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید) [نحل/۳۶]. صالح علیه السلام خطاب به قومش افزود: ﴿در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بیّنه‌ای آمده است﴾ بیّنه: یعنی معجزهٔ روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون‌آوردن ماده‌شتری از سنگ سخت و خارا ﴿این ماده‌شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد﴾ یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا عزّوجلّ بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا عزّوجلّ است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، بازندارید. صالح علیه السلام آن را شتر خدا عزّوجلّ نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند عزّوجلّ بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود ﴿و به او﴾ هیچ‌گونه ﴿آسیبی نرسانید﴾ یعنی: به هیچ وجه باگزند و آزار متعرّض او نشوید ﴿که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد﴾.

نقل است که قوم صالح علیه السلام خود از او خواستند تا برایشان از صخره سنگی خارا، ماده‌شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح علیه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آوَرْد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و ــ همان‌گونه که خواسته بودند ــ ماده‌شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که

چون از برابر چهارپایان دیگر می‌گذشت، همه از او می‌رمیدند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان خدای عزّوجلّ چنین مقرّر کرد که یک روز آن ماده‌شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می‌نوشید، آنها از شیر وی می‌نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می‌دوشیدند، هر مقدار از ظروفی که می‌خواستند، از شیر آن پر می‌شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می‌شدند.

وَاذْكُرُوٓاْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ ٱلْجِبَالَ بُيُوتًا ۖ فَٱذْكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَلَا تَعْثَوْاْ فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾

﴿و به‌یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید﴾ یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید ﴿و به شما در زمین جای مناسب داد﴾ یعنی: شما را در آن مستقرّ گردانید، به‌طوری ﴿که از بخشهای هموار و نرم آن برای خود قصرها می‌ساختید﴾ یعنی: از خاکهای آن سرزمین، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن، کاخها و قصرها بنا می‌کردید. (بَوَّأَ): از مصدر «مباءة»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود ﴿و از کوه‌ها برای خود خانه‌هایی می‌تراشیدید﴾ قوم ثمود، با بهره‌گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومندبودن هیکل‌هایشان، کوهها را تراشیده و در دل کوهها برای خود مغاره‌ها و خانه‌های مسکونی می‌ساختند. به قولی: انتخاب درون صخره‌های سخت و کوههای

مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمانها و سقفهای دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می‌شد ــ از بس عمر طولانی‌ای داشتند ﴿پس نعمتهای خدا را به یاد آورید﴾ تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل گذشت ﴿و در زمین سر به فساد بر ندارید﴾ یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قَالُوٓا۟ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلَ بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾

﴿سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند﴾ و تحت ستم و استضعاف آنان قرارداشتند ﴿گفتند: آیا می‌دانید که صالح از سوی پرورگارش فرستاده شده است؟﴾ این سخن را از باب استهزا و تمسخر گفتند. ﴿اهل ایمان﴾ یعنی: پیروان صالح علیه السلام ﴿گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است، مؤمنیم﴾ یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادّعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش نیز هستیم.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٧٦﴾

﴿کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید﴾ یعنی: به رسالت صالح علیه السلام ﴿کافریم﴾ این سخن را درحالی گفتند که

معجزهٔ آشکار و حجّت پایدار حق تعالی درمیان آنان بود ـ پس لعنت خداوند ﷻ بر کافران باد.

فَعَقَرُوا۟ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوْا۟ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا۟ يَٰصَٰلِحُ ٱئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾

﴿پس آن ماده‌شتر را پی کردند﴾ یعنی: پَی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند. و با آن‌که همهٔ آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همهٔ آنان نسبت داده شد ﴿و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند﴾ یعنی: از قبول فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان از گردن‌نهادن به دین وی استکبار و عناد ورزیدند ﴿وگفتند: ای صالح! اگر از پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید می‌دهی﴾ از عذاب ﴿برای ما بیاور﴾ این سخن را از روی تحدّی (مبارزه‌طلبی) و استخفاف گفتند.

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٧٨﴾

﴿پس آنان را رَجْفَه فروگرفت﴾ رَجْفَه: یعنی زلزلهٔ سخت. برخی گفته‌اند: رَجْفَه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دلهایشان را از جا برکند ﴿و در سرای خویش﴾ یعنی: در شهر و سرزمین خویش ﴿از پا در آمدند﴾ جَاثِمِیْن: بر زانوها و چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پَی‌کردن

ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه ــ جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان ــ هلاک شدند.

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٧٩﴾

﴿پس صالح از آنان روی برتافت﴾ آن‌گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی‌که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین‌شان رفت ﴿و گفت﴾ صالح علیه السلام، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: ﴿**ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید**﴾ من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، امّا شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبیدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل است که صالح علیه السلام این سخن را بعد از مرگشان ــ از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند ــ خطاب به آنان گفته باشد.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿لوط را﴾ به رسالت. لوط علیه السلام فرزند هاران فرزند آزر، برادزادهٔ

ابراهیم علیه السلام بود که با عمویش ابراهیم علیه السلام از سرزمین عراق به سرزمین بیت‌المقدس هجرت کرد، سپس خدای عزّوجلّ او را به‌سوی اهالی شهری به‌نام «سدوم» در نزدیکی بیت‌المقدس، به رسالت برانگیخت ﴿**هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می‌شوید**﴾ یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می‌باشد ﴿**که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟**﴾ یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امّتی از امّت‌ها شایع نبود.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

﴿**همانا شما از روی شهوت، به‌جای زنان با مردان در می‌آمیزید**﴾ یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به‌حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیّت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذّت‌جویی می‌باشند، فروگذاشته و به فعل لواط با مردان رو می‌آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت‌رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفاً به انگیزهٔ شهوت‌رانی بر همدیگر فرومی‌جهند ﴿**بلکه شما قومی مسرف و تجاوزکارید**﴾ که این فعل شما مستوجب لعنت و خشم خداوند عزّوجلّ است زیرا این فعلی است انحرافی که باعقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علّت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج‌شدن لواط‌کار از حدّ اعتدال بشری می‌باشد.

امام ابوحنیفه برآن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواط کار این است که از مکانی مرتفع به‌پایین افگنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنان‌که با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حدّ. امّا جمهور فقها (مالک، شافعی و احمدبن‌حنبل) برآنند که: مجازات لواط، حدّ است نه تعزیر و حدّ لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواط کار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی: حدّ لواط مانند حدّ زنا است بنابراین، اگر لواط کار محصن بود، رجم می‌شود، در غیرآن، صد شلّاق زده می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾

﴿ولی جواب قوم او﴾ دربرابر انکار و محکوم‌کردن این عمل از سوی لوط علیه السلام ﴿جز این نبود که گفتند: آنان را﴾ یعنی: لوط و پیروانش را ﴿از شهرتان بیرون کنید﴾ و از روی استهزا افزودند: ﴿هرآینه آنان مردمی منزّه طلب هستند﴾ که از افتادن در عمل لواط تبرّی جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوّت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواستهٔ وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ زشت را که از نفس‌های پلید و فطرتهای واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجبا از این منطق واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و

پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیّت در هر زمان و مکانی است چنان‌که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به‌سر می‌برند.

فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٨٣﴾

﴿**پس او و اهل خانهٔ او رانجات دادیم**﴾ آن‌گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم[1] ﴿**مگر زنش را**﴾ حق تعالی زن لوط علیه السلام را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط علیه السلام ایمان نیاورده بود ﴿**که**﴾ به همین جهت زن لوط علیه السلام ﴿**از باقی‌ماندگان بود**﴾ در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمرهٔ نابودشدگان باشد.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

﴿**و بر سر آنان بارشی بارانیدیم**﴾ غیراز آن بارشی که بدان عادّی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پختهٔ سنگ‌شده بر آنان بود چنان‌که در آیهٔ: (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ) [هود/۸۲] آمده است. ﴿**پس بنگر که آخر کار مجرمان**﴾ یعنی: کافران ﴿**چگونه بود!**﴾.

۱ــ تفصیل این داستان در سورهٔ هود [آیات ۸۳ــ۷۷] آمده است.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم السلام است:

﴿و به‌سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم﴾ یعنی: به‌سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب علیه السلام بود فرستادیم. شعیب علیه السلام ــ پیامبر قومش مدین ــ از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم ــ در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت ــ یازده‌بار یاد شده‌است و بعثت وی به‌پیامبری، قبل از حضرت موسی علیه السلام بود. علما او را خطیب انبیا علیهم السلام می‌نامند، به‌سبب آن‌که او دعوت خویش را با حجّتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می‌شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب‌شرق اردن بر سر راه حجاز قراردارد و مدین هم بر قبیلهٔ مدین و هم بر شهرشان اطلاق می‌شود ﴿گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست﴾ شعیب علیه السلام با یادآوری این نکته به قومش که آنان قوم او هستند و او یکی از خود آنهاست پس طبعاً دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به‌سوی پرستش خداوند عزوجل دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همهٔ پیامبران علیهم السلام قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق

باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند ﴿در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان برهانی روشن﴾ یعنی. معجزه‌ای آشکار ﴿آمده است﴾ ولی قرآن بیان نکرده که معجزهٔ شعیب علیه السلام چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزهٔ وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب علیه السلام بود به قومش از جنبهٔ اعتقادی آن، امّا او از جنبهٔ عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: ﴿پس پیمانه و ترازو را تمام نهید﴾ یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کارگرفتن پیمانه یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق‌خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب علیه السلام معاملات خود را با پیمانه و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمانه و ترازو را تمام ننهاده و از حقّ صاحب حق می‌کاستند ﴿و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید﴾ بَخْس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب‌ساختن کالا، یا با کم‌کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همهٔ اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به ناروا‌ست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب علیه السلام از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر براین معنی است ﴿و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید﴾ تفسیر نظیر این عبارت، در آیهٔ (۵۶) گذشت ﴿این﴾ رهنمودها ﴿برایتان بهتر است﴾ در دنیا و آخرت ﴿اگر باور دارید﴾ سخنم را.

وَلَا تَقْعُدُوا۟ بِكُلِّ صِرَٰطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ
مَنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا

فَكَثَّرَكُمْ ۖ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و بر سر هر راهی ننشینید که بترسانید﴾ مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب علیه السلام بر سر راه‌هایی که به خانهٔ وی منتهی می‌شد، می‌نشستند و کسانی را که قصد رفتن به‌نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می‌گفتند: او شخصی است کذّاب لذا نزد او نروید ﴿و﴾ تا ﴿کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید﴾ مراد از بازداشتن از راه الله عزوجل، بازداشتن مردم از رسیدن به شعیب علیه السلام است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ نهی آنان از نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راه‌ها پس حقیقت لفظ، مراد نیست ﴿و برای آن راه، کجی نجویید﴾ یعنی: برای راه خدا عزوجل کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجویید و آن را برای مردم به این وصف معرّفی نکنید ﴿و هنگامی را به یادآورید که شما اندک بودید﴾ از نظر تعداد ﴿پس شما را بسیار گردانید﴾ از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، امّا حق تعالی شما را توانگر گردانید ﴿و بنگرید که فرجام کار فسادکاران﴾ از امّتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علیهم السلام ﴿چگونه بوده است؟﴾ مگر جز این بود که خدای عزّوجلّ هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصهٔ هستی محو گردانید؟!

وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان آورده و گروهی دیگر

ایمان نیاوردند پس صبر کنید ﴾ یعنی : انتظار بکشید ﴿**تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترینِ حکم‌کنندگان است** ﴾ زیرا حکم و داوری او ، بر حقّ و عدل مبتنی است و بیم آن نمی‌رود که او در حکم خویش ستم کند . آری ! حکم خداوند ﷻ در میان دو گروه ، مانند حکم کردن میان دو خصم است : یعنی این‌که محقّان را بر مبطلان پیروز می‌سازد .

در این آیه ، مؤمنان به صبر بر آزار کفّار مأمور گردیده‌اند تا آن‌که خدای عزّوجلّ پیروزشان گرداند .

۞ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَٰرِهِينَ ﴿٨٨﴾

﴿**سران قومش که استکبار ورزیده بودند** ﴾ یعنی : اشراف و بزرگان سرکش ، مستکبر و کافرشان ﴿**گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید** ﴾ بدین گونه ، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی ، سبکسری ، غرور ، ناسپاسی و تجاوز ، پا را از این حدّ فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون‌کردن از شهر نیز تهدید کردند . یعنی از نظر آنها ، شعیب ﷺ و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند : یا بیرون‌شدن از شهر و یا بازگشت به کیش باطل کفری آنان ﴿**گفت** ﴾ شعیب ﷺ ﴿**حتّی اگر دلمان نخواهد؟** ﴾ یعنی : آیا ما را به کیش خویش باز می‌گردانید ، هرچند ما از بازگشت به

آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است : آیا از شهر بیرونمان می‌کنید ، هرچند ما خواهان بیرون‌شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقّی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمی‌خواهد زیرا کسی‌که زیر فشار و إجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد ، نه موافقتش موافقت به حساب می آید و نه بازگشتش به آیین دیگری ، بازگشت حقیقی تلقّی می‌شود .

قَدِ ٱفْتَرَيْنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنْهَا ۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَا ۚ وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ۚ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا ۚ رَبَّنَا ٱفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِٱلْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْفَٰتِحِينَ ﴿٨٩﴾

﴿در حقیقت، اگر بعد از آن‌که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما﴾ که شرک است **﴿برگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم﴾** زیرا شرک ، دروغ‌بستن به خدای سبحان است ، ازآن‌رو که کائنات جز آفریدگار ، مدبّر و معبودی یگانه که همانا الله ﷻ است ، آفریدگار دیگری ندارد پس هر کس به خدای سبحان شریک قایل شود ، بی‌گمان به او دروغ بسته و مدّعی نقص‌الوهیّت و ربوبیّت وی شده است . جملهٔ : (بعد از آن‌که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر ، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی‌که بعد از ایمان مرتدّ می‌شود ، در کفری بزرگتر و الحادی سخت‌تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده‌اند **﴿و هرگز ما را**

نسزد ﴾ یعنی : هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده‌مند است ﴿که به آن بازگردیم ﴾ به هیچ حالی از احوال ، بعد از آن‌که خداوند ﷻ ما را از آن نجات بخشید ﴿مگر آن‌که الله، پروردگارما بخواهد ﴾ یعنی : مگر آن‌که در مشیّت خداوند ﷻ چنین رفته باشد که ما به کفر برمی‌گردیم زیرا امور کائنات همه ــ اعم از خیر و شرّ ــ به مشیّت او وابسته است ﴿پروردگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد ﴾ یعنی : علم وی به همهٔ موجودات احاطه دارد پس او می‌داند که چه دگرگونی‌هایی بر احوال بندگانش روی می‌دهد ﴿بر خدا توکّل کرده‌ایم ﴾ فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در این‌که ما را بر ایمان پایدار و ثابت‌قدم بدارد ، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند ، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه عصمت خویش نگه‌دارد ﴿پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به‌راستی فیصله کن، که تو بهترین فیصله‌کنندگانی ﴾ یعنی : میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن ، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل . گویی ایشان خواستار فرودآمدن عذاب بر کافران شدند .

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَـٰسِرُونَ ﴿٩٠﴾

﴿و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید ﴾ یعنی : اگر به دین وی در آیید و دین خودتان را فروگذارید ﴿در این صورت قطعاً زیانکارید ﴾ مرادشان از زیانکارشدن؛ هلاکت‌شان است . یا مراد : زیان کردن به‌سبب تمام‌دادن پیمانه و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که براساس آن با مردم معامله می‌کردند .

فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٩١﴾

﴿پس رَجْفَه﴾ یعنی: زلزله ﴿آنان را فرو گرفت﴾ بعضی گفته‌اند: رَجْفَه، بانگ مرگبار عذاب بود ﴿پس در سرای خویش، مرده به زانو درافتاده صبح کردند﴾ و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح علیه السلام گذشت.

ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا۟ فِيهَا ۚ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ شُعَيْبًا كَانُوا۟ هُمُ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٩٢﴾

﴿کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند﴾ یعنی: آن قوم چنان ریشه کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غَنِيْتُ بِالْمَكَان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند ﴿تکذیب کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند﴾ که خود و مایملک خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن گونه نبود که اشراف مستکبر ادّعا می‌کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب علیه السلام نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقانشان پیوست.

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ ۖ فَكَيْفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَٰفِرِينَ ﴿٩٣﴾

﴿پس، از آنان روی برتافت﴾ یعنی: شعیب علیه السلام چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت ﴿و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر﴾ به خدای سبحان، پای‌فشارنده بر کفر و متمرّد از اجابت دعوت حق ﴿اندوه بخورم؟﴾ نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی‌خورم.

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّبِىٍّ إِلَّآ أَخَذْنَآ أَهْلَهَا بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾

﴿و در هیچ شهری، پیامبری﴾ از پیامبران ﴿را نفرستادیم﴾ که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه اورا تکذیب کرده باشند ﴿مگر آن‌که مردم آن را به بأساء﴾ یعنی: سختی و فقر ﴿و ضرّاء﴾ یعنی: رنج و مرض ﴿گرفتار کردیم تا باشد که به زاری درآیند﴾ یعنی: برای این‌که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران علیهم السلام را فروگذارند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

﴿سپس﴾ بعد از گرفتارکردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت‌گرفتن و بیدارشدن آنها از خواب غفلت و سکرات غرور و استکبار، وضع را دگرگون ساخته و ﴿به‌جای بدی﴾ ای که به آنان از بلاها و

محنت‌ها رسانیده بودیم؛ ﴿نیکی را قرار دادیم﴾ به‌قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند ﴿تا آن‌که انبوه شدند﴾ در جمعیّت و در مال و مکنت خویش ﴿و گفتند: پدران ما را هم همین‌گونه رنج و راحت می‌رسیده است﴾ یعنی: قطعاً آنچه که به ما از رنج، فقر و بیماری و بعداً از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادها و دگرگونی‌های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می‌باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحوّلات هم بوده است پس قطعاً این از باب مؤاخذه و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوهٔ نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستم‌شان بوده است. البتّه حال این مکذّبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر می‌کنند چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای عزّوجلّ هیچ حکمی را بر او اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، امّا مَثَل منافق، همچون مَثَل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده است».

﴿سپس آنان را بناگاه فروگرفتیم﴾ یعنی: به‌دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه

آنان را بی هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَوْتُ الْفَجْأَةِ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ أَخْذَةُ أَسَفٍ لِلْكَافِرِ ✿ مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسّف‌باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فروگرفتیم ﴿**درحالی‌که بی‌خبر بودند**﴾ از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن را نداشتند. این نحوهٔ فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی آنان را گرفتار سرپنجهٔ عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این‌گونه گرفتارساختن؛ عذاب‌شان را سخت‌تر و هولناک‌تر گرداند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا۟ وَٱتَّقَوْا۟ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا۟ فَأَخَذْنَٰهُم بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

﴿**و اگر اهل آن شهرها**﴾ که پیامبران خویش را به‌سویشان فرستادیم ﴿**ایمان آورده بودند**﴾ به آن پیامبران ﷺ ﴿**و پرهیزگاری کرده بودند**﴾ از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که مرتکب می‌گشتند ﴿**قطعاً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم**﴾ یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسّر می‌ساختیم چنان‌که درهای بسته با بازکردن گشوده می‌شود. مراد از خیر آسمان: باران و مراد از خیر زمین: رستنی‌ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پایبندی به شریعت الله ﷻ در دسترس است ﴿**ولیکن**﴾ اهالی آن شهرها ﴿**تکذیب کردند**﴾ آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان آوردند و نه تقوی پیشه کردند ﴿**پس آنان را به**﴾ سبب ﴿**آنچه**

می‌کردند ﴾ از گناه و کفر ﴿فروگرفتیم﴾ به عذاب و بلا.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَٰتًا وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿٩٧﴾

﴿آیا اهل شهرها﴾ یعنی: کافران آنها ﴿ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما شبانگاه ــ درحالی که به خواب فرو رفته‌اند ــ به آنان برسد؟﴾ مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی‌دیگر: مراد از «قری»، شهر مکّه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ﷺ را تکذیب می‌کردند.

أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

﴿یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این‌که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد﴾ آن‌گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید ﴿درحالی که به‌بازی سرگرمند﴾ یعنی: درحالی‌که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برایشان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

أَفَأَمِنُوا۟ مَكْرَ اللَّهِ ۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَٰسِرُونَ ﴿٩٩﴾

﴿آیا از مکرالله﴾ یعنی: از عذابی که برایشان اندیشیده است ــ درحالی‌که از آن بی‌خبرند ﴿ایمن شده‌اند؟﴾ به قولی‌دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فروگذاشتن‌شان بر همین حال؛ سپس فروگرفتن

ناگهانی‌شان است ﴿با آن‌که جز گروه زیانکار﴾ که همانا کافرانند ﴿کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند﴾.

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ۚ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿آیا برای کسانی‌که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم﴾ و نابودشان می‌کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ ﴿و بر دلهایشان طبع می‌نهیم تا دیگر نشنوند﴾ طَبْع: مُهر نهادن و قفل‌کردن چیزی است به‌طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به‌سبب مُهرنهادن بر دلهایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجّتها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب ــ با وصف روشنی و وضوح خود ــ برآنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ‌گونه فرقی وجود ندارد.

تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا ۚ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

﴿**این شهرها را**﴾ که قبلاً ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از: شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام بودند، ﴿**برخی از خبرهای آن را بر تو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**حکایت می‌کنیم**﴾ ولی آنها خبرهای دیگری هم دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم ﴿**در حقیقت پیامبرانشان معجزات روشن برایشان آوردند، امّا آنان بر آن نبودند که ایمان آورند**﴾ در هنگام آمدن پیامبران حامل معجزات، ﴿**به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند**﴾ یعنی: قبل از آن‌که پیامبران علیهم السلام آن معجزات را برایشان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به‌سبب آن‌که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حالشان در هنگام آمدن پیامبران با این معجزات، همانند حالشان قبل از آن است ﴿**این گونه، خدا بر دلهای کافران مُهر می‌نهد**﴾ زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می‌کنند، از این رو، هیچ پند و تذکّر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی‌شود.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ ۖ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

﴿**و در بیشتر آنان**﴾ یعنی: در بیشتر مردم ﴿**وفایِ به عهد نیافتیم**﴾ بلکه عهد شکنی خوی و شیوهٔ آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذرّ»[1] گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفّارند به‌طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می‌مانند ﴿**و بیشتر آنان را جداً نافرمان یافتیم**﴾ لذا علّت هلاک

۱ــ نگاه کنید به تفسیر [اعراف/۱۷۲].

ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افگنده و آن را پاس نداشتند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَظَلَمُوا۟ بِهَا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

﴿آن‌گاه بعد از آنان﴾ یعنی: بعد از پیامبران یاد شده ﴿موسی را فرستادیم﴾ یعنی موسی فرزند عمران علیه السلام بزرگترین انبیای بنی‌اسرائیل را ﴿به همراه آیات خویش﴾ یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می‌آید؛ چون اژدها، ید بیضا و غیره. یادآور می‌شویم که نام موسی علیه السلام بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او ــ از همان آغاز تولّد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحلهٔ تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن ــ داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش ﴿به‌سوی فرعون﴾ پادشاه مصر ﴿و ملأ وی﴾ یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص‌ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، ازآن‌روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می‌کرد، فرعون لقب می‌گرفت لذا نام فرعون زمان موسی علیه السلام بنا به قولی: منتاح فرزند رمسیس [۱۲۲۵ ق.م] بود. ﴿ولی آنها به آیات ما ستم کردند﴾ یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست‌ترین راستهاست، بدون‌شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به‌سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حقّ خود به‌سبب این آیات ستم کردند، از آن‌رو که این آیات را دروغ

انگاشتند ﴿پس ببین که فرجام مفسدان چگونه بود﴾ یعنی: پایان کار دروغ‌انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰفِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾

آن‌گاه خدای عزّوجلّ از مناظرهٔ موسی علیه السلام با فرعون و لگام‌زدن او بر وی با حجّت و آشکارساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده می‌فرماید: ﴿و موسی گفت: ای فرعون! بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم﴾ پس کسی‌که فرستادهٔ پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایستهٔ اجابت و سزاوار تصدیق است.

حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ ۚ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٠٥﴾

﴿سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم﴾ یعنی: من سخت مشتاق و سزوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش ــ چنان‌که هست، بی‌هیچ دخل وتصرّفی در آن ــ با خبر و آگاه گردانم ﴿من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بیّنه‌ای آورده‌ام﴾ یعنی: برهان‌هایی به همراه آورده‌ام که به وسیلهٔ آنها راستگویی‌ام در این حقیقت که فرستاده‌ای از سوی ربّ‌العالمین هستم، واضح و آشکار می‌شود ﴿پس بنی‌اسرائیل را همراه من بفرست﴾ موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی‌اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدّس بازگردند زیرا بنی‌اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت

به بیت‌المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِـَٔايَةٍ فَأْتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿گفت﴾ فرعون به موسی علیه السلام، نه تو را در آنچه که گفتی تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی ﴿اگر معجزه‌ای آورده‌ای﴾ از نزد خداوند ﷻ چنان‌که ادّعا می‌کنی ﴿آن را حاضر کن﴾ تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم ﴿اگر از راستگویان هستی﴾ در ادّعای خود.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾

﴿پس موسی عصایش را افکند و بناگاه﴾ در واقعیّتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان و بی هیچ‌گونه التباسی ﴿اژدهایی آشکار شد﴾ و چون فرعون این اژدهای واقعی را دید، متوحّش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که به تو ایمان می‌آورم...! و موسی علیه السلام آن را گرفت. ثُعبان: اژدهای بزرگ نرینه است.

وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّـٰظِرِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿و دست خود را بیرون کشید﴾ یعنی: موسی علیه السلام دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید ﴿پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد﴾ یعنی: دست وی به گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی‌آن‌که

آن سپیدی به علّت پیسی و عیب دیگری باشد.

قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾

﴿ملاء﴾ یعنی: اشراف ﴿از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند﴾ هنگامی که تبدیل شدن عصا را به اژدها و درخشان‌شدن دست موسی علیه السلام را بی هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری مشاهده کردند؛ ﴿بی‌شک این شخص﴾ یعنی: موسی علیه السلام ﴿ساحری داناست﴾ یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سورهٔ «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنی قرار دادند.

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ ۖ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾

آن‌گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: ﴿می‌خواهد شما را از سرزمینتان﴾ که سرزمین مصر بود ﴿بیرون کند پس چه می‌فرمایید﴾ یعنی: دربارهٔ موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکنندهٔ اوامر آنهاست در حالی‌که فقط چند لحظه قبل (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ) می‌گفت.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿١١١﴾

﴿گفتند﴾ اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: ﴿ای فرعون! او و برادرش را بازدار﴾ یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز ﴿وگردآورندگانی را به شهرها بفرست﴾ یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾

﴿تا﴾ آن گروه گماشته ﴿هر ساحر دانایی را﴾ که در فنّ سحر مهارت داشته و به این فنّ بسیار دانا و آشناست ﴿نزد تو آورند﴾ شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾

﴿و ساحران نزد فرعون آمدند﴾ یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند ﴿وگفتند: همانا ما را مزدی می‌باید اگر غالب شویم﴾ ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی علیه السلام غالب شدند، برایشان پاداشی درخور و شایسته مقرّر دارد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾

فرعون در پاسخ آنان ﴿گفت: آری! و مسلماً شما از مقربان خواهید بود﴾ یعنی:

قطعاً اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوهٔ آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعدهٔ منصب و مقام را داد.

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾

﴿گفتند: ای موسی! اوّل تو می‌افگنی﴾ عصایت را ﴿یا این‌که ما می‌افگنیم؟﴾ یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتمادبه‌نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هرچند که نوبت آخر از آنان باشد.

قَالَ أَلْقُوا ۖ فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾

موسی علیه السلام در پاسخشان ﴿گفت: شما بیفگنید﴾ موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانهٔ این واقعیّت بود که او به آنها اهمّیّتی نمی‌دهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی علیه السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی‌شود. نقل است که: حکمت در مقدّم‌ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمّل کنند و چون از مشاهدهٔ باطل بزک‌کردهٔ آنها فارغ شوند، آن‌گاه حقّ آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود ﴿پس چون افگندند﴾ ساحران ریسمانها و عصاهای خود را ﴿دیدگان مردم را به سحر بستند﴾ یعنی: آنان با باطل بزک‌کرده و آرایش‌دادهٔ خویش و با نیروی خیالی‌ای

که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصهٔ تردستی و حقّه‌بازی در دیگران می‌افگنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند ﴿و مردم را به هول و هراس انداختند﴾ ترس و هراس سختی در دلهای مردم افگندند ﴿و سحری بزرگ در میان آوردند﴾ در چشمهای بینندگان و تماشاگران؛ هرچند که سحرشان درواقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افگنی و تردستی بیش نیست[1]. در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان مادّهٔ «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن مادّه براثر نیروی حرارت به تمدّد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به‌حرکت و جنب‌وجوش در آمد.

۞ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾

﴿و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفگن! پس﴾ عصایش را انداخت و اژدها شد و ﴿آنچه را به دروغ ساخته بودند﴾ از ریسمانها و عصاها ﴿فرو بلعید﴾ حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها درواقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

فَوَقَعَ ٱلْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾

﴿پس حق واقع شد﴾ یعنی: حق با آنچه که موسی علیه السلام با خود آورده بود،

۱ــ ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر [بقره/۱۰۲].

آشکار و روشن گشت ﴿و آنچه آنان می‌کردند﴾ از سحر ﴿باطل شد﴾ یعنی: بطلان سحرشان آشکار شد.

فَغُلِبُوا۟ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُوا۟ صَٰغِرِينَ ﴿١١٩﴾

﴿پس مغلوب شدند﴾ فرعون و پیروانش و ساحران ﴿در آنجا﴾ یعنی: در آن صحنه‌ای که سحر خویش را به میدان افگندند و ﴿بازگشتند﴾ از آن صحنه و میدان ﴿خوارشده﴾ و خُرد و ذلیل و شکست‌خورده، با کارها و کوشش‌های برباد رفته.

وَأُلْقِىَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ﴿١٢٠﴾

﴿و ساحران﴾ بی‌اختیار ﴿به سجده در افتادند﴾ زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای خدای عزّوجلّ به سجده درافتادند.

قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢١﴾

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿گفتند﴾ ساحران ﴿به پرودگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون﴾ آنها دانستند که کار موسی علیه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزهٔ وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجدهٔ آنها برای فرعون بوده است.

قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنتُم بِهِۦ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فِى ٱلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا۟ مِنْهَآ أَهْلَهَا ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿فرعون گفت: آیا پیش از آن‌که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟﴾ این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازهٔ کسی مربوط نیست، چرا که نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به‌سوی نجات و فرار از ورطهٔ هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ امّا فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: ﴿قطعاً این مکری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید﴾ یعنی: این نیرنگی است که شما ساحران به همدستی موسی ــ براساس قرار و توافقی که از قبل با یک‌دیگر داشته‌اید ــ در شهر به راه انداخته‌اید ﴿تا از آن﴾ یعنی: از شهر مصر ﴿اهل آن را﴾ از قبطیان

﴿بیرون کنید﴾ و خود بر آن مسلّط شوید و با بنی‌اسرائیل در آن حاکم گردید. معنای: (فِی‌الْمَدِیْنَةْ) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن‌که با موسی به میدان خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آیید ﴿پس به زودی خواهید دانست﴾ که: ﴿البته دستها و پاهایتان را به خلاف یک‌دیگر﴾ یعنی: پای راست و دست چپ، یا پای چپ و دست راست هر یک از شما را ﴿می‌برم، آن‌گاه همگی‌تان را﴾ بدون استثنا ﴿به دار می‌آویزم﴾ بر تنه‌های درختان خرما.

قَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿گفتند﴾ ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا ﴿ما به‌سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت﴾ و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به‌زودی خدای عزّوجلّ تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما ــ به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم ــ به نیکویی رفتار خواهد نمود.

پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتْنَا ۚ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾

﴿و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری﴾ و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی ﴿جز برای این‌که ما به معجزات پروردگارمان ــ هنگامی‌که برایمان آمد ــ ایمان آوردیم﴾ با آن‌که

این ایمان‌آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته‌شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری.

آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فروگذاشته روی سخن به جناب معبود برحقّ خویش آوردند، تحفهٔ نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: ﴿**پروگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز**﴾ یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فروریز که ریزش قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اوّلاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرودآمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانهٔ روشن این آمادگی است و ثانیاً هدف‌شان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمّم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند ﴿**و ارواحمان را درحالی قبض کن که مسلمان باشیم**﴾ نه تحریف‌گر و تقلّب‌گر، نه تبدیل‌کنندهٔ باطل به حق و نه فریفتهٔ باطل و باطل‌پرستان، یا فریبندهٔ مردم از راه راستی.

از سدّی روایت شده‌است که گفت: «فرعون همهٔ آن ساحران را کشت و قطعه‌قطعه‌شان کرد». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه‌روح پاک‌پیکر بودند».

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ لِيُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ ۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْىِۦ

نِسَآءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَٰهِرُونَ ﴿۱۲۷﴾

﴿ و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟ ﴾ با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابودکردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به‌سوی حاکمیّت خداوند ﷻ و براندازی حاکمیّت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود ﴿ و ﴾ آیا موسی را رها می‌کنی تا ﴿ تو را رها کند؟ ﴾ یعنی: از عبادتت برائت جسته و به پرستشت گردن ننهد ﴿ و ﴾ همچنان، عبادت ﴿ معبودانت را ﴾ رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی‌دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید ﴿ فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم ﴾ یعنی: فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشیم و فرزندان اناثشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می‌داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولّد موسی علیه السلام نیز ــ به سبب پیشگویی منجّمان ــ با بنی‌اسرائیل چنین کرده بود، امّا در عمل، خلاف برنامه‌ریزی وی تحقّق یافت زیرا به‌فرمان الهی، موسی علیه السلام در درون کاخش پرورش یافت ﴿ و ما بر آنان مسلّطیم ﴾ یعنی: بر بنی اسرائیل برتریم و با قهر و غلبهٔ خویش، بر آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هر چه بخواهیم با آنان می‌کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه‌ریزی کرده بود، غافل بود و نمی‌دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!.

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱسْتَعِينُوا۟ بِٱللَّهِ وَٱصْبِرُوٓا۟ ۖ إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ

يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾

﴿موسی به قوم خود گفت﴾ آن گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند ﴿از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید﴾ بر این محنت ﴿چراکه زمین از آن خداوند است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می‌دهد﴾ این وعده‌ای از سوی موسی علیه السلام به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این‌که: ﴿و عاقبت از آن پرهیزگاران است﴾ یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هرچیز: آخر آن است.

قَالُوٓا۟ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِنۢ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شکّ و تردید ﴿گفتند﴾ ای موسی! ﴿پیش از آن‌که تو نزد ما بیایی﴾ به‌عنوان پیامبر ﴿مورد آزار قرار گرفتیم﴾ هنگامی که فرعون قبل از تولّدت، فرزندان ذکور ما را می‌کشت ﴿و بعد از آن‌که به‌سوی ما آمدی﴾ به‌عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می‌رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن‌که تو نزد ما بیایی، مورد اذیّت و آزار قرار گرفتیم؛ با به‌کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقّهٔ بدون مزد و بعد از آن‌که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیّت و آزار قرار گرفتیم؛ با

ترسی که هم اکنون در مورد خود و فرزندان و خانواده‌هایمان داریم. ﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند﴾ یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی علیه السلام قبلاً به‌طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد ...)[۱۲۸]. ﴿آن‌گاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید﴾ آیا شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می‌ورزید، یا به شیوه‌ای عمل می‌کنید که مورد رضای حق تعالی است.

وَلَقَدْ أَخَذْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ بِٱلسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾

﴿و در حقیقت ما آل فرعون را﴾ مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است ﴿به قحطی‌ها گرفتار کردیم﴾ یعنی: به خشکسالی‌ها و قحطی‌های پیاپی و مصیبت‌بار ﴿و به نقصان میوه‌ها﴾ به‌سبب عدم فرودآمدن باران و بسیاری آفات و بلیّات ﴿باشد که عبرت گیرند﴾ و پند بپذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرمدل‌تر و فروتن‌تر اند.

فَإِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلْحَسَنَةُ قَالُوا۟ لَنَا هَٰذِهِۦ ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا۟ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ ۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمْ عِندَ ٱللَّهِ وَ

لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾

﴿پس هنگامی که حَسَنه‌ای به آنان روی می‌آوَرد﴾ مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست ﴿می‌گفتند: سزاوار این هستیم﴾ یعنی: این نعمتها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست ﴿و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید﴾ چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیّات ﴿به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند﴾ یعنی می‌گفتند: این همه از شومی آنهاست! ﴿آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست﴾ یعنی: سبب و منشأ خیر و شرّ و گشایش و قحطی‌ای که به آنان می‌رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به‌همان شیوهٔ اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شرّی که به قَدَر خداوند متعال و حکمت و مشیّت وی جاری می‌شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»[1] است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. ﴿ولی بیشتر آنان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را که همه‌چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شرّ را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِۦ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

﴿و گفتند﴾ قوم فرعون، ای موسی! ﴿هر گونه نشانهٔ شگرفی برای ما بیاوری که

۱ــ مشاکله: به معنای هم‌شکل گویی؛ عبارت از: اتّحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

به‌وسیلهٔ آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم ﴾ عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادّعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ‌گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده‌های شگرفی می‌آورند؛ تو نیز به ما هرچه بیاوری تا ما را از این راه و روش‌مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. بدین‌گونه، خواستند موسی علیه السلام را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ
آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾

﴿ پس برآنان طوفان را فرستادیم ﴾ طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است ﴿ و ملخ ﴾ را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد ﴿ و قمّل ﴾ یعنی: شپش و کَنّه‌ریز را فرستادیم. به قولی: « قمّل »، ملخ کوچک (ملخ پیاده) است قبل از آن‌که بپرد. به قولی دیگر: کَیک است ﴿ و غوکها ﴾ را فرستادیم. غوک: حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند ﴿ و خون را ﴾ فرستادیم. روایت شده است که رود نیل برآنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون‌بینی است. آری! اینها را فرستادیم ﴿ به صورت نشانه‌هایی مفصّل ﴾ یعنی: روشن و آشکار ﴿ و باز هم استکبار کردند ﴾ یعنی: بعد از فرودآوردن این نشانه‌ها، بازهم از ایمان به خداوند متعال تکبّر ورزیدند ﴿ و قومی مجرم بودند ﴾ که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ ٱلرِّجْزُ قَالُوا۟ يَٰمُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ ۖ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٣٤﴾

﴿و هنگامی که عذاب برآنان فرود آمد﴾ با آفات و بلیّاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید ﴿گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان﴾ یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده‌است، یا به آنچه که تو را به‌وسیلهٔ آن به نبوّت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خودداری، متوسّل می‌گردی ﴿اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم﴾ یعنی: نبوّتت را تصدیق می‌کنیم ﴿و بنی‌اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم﴾ که با تو به سرزمین مقدّس بروند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ هُم بَٰلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿١٣٥﴾

﴿و چون عذاب را ــ تا مدّتی که آنان بدان رسنده‌اند ــ از آنان برداشتیم﴾ یعنی: تا مدّتی که برای هلاک‌ساختن‌شان به‌وسیلهٔ غرق مقرّر کرده بودیم ﴿بناگاه عهد می‌شکستند﴾ و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت‌پا می‌زدند، هم

ازاین‌رو برخلاف آنچه که قبلاً بدان متعهّد گردیده بودند، از فرستادن بنی‌اسرائیل با موسی علیه السلام امتناع ورزیدند.

فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَ كَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿سرانجام از آنان انتقام گرفتیم﴾ چرا که عهدشکنی کردند ﴿و در دریا غرقشان ساختیم، به‌سبب آن‌که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند﴾ یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

وَأَوۡرَثۡنَا ٱلۡقَوۡمَ ٱلَّذِينَ كَانُواْ يُسۡتَضۡعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلۡأَرۡضِ وَ مَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۖ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلۡحُسۡنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْۖ وَدَمَّرۡنَا مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُۥ وَمَا كَانُواْ يَعۡرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

﴿و به آن قومی که به استضعاف کشیده می‌شدند﴾ یعنی: به بنی‌اسرائیل که با کشته‌شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می‌شدند ﴿مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم﴾ و سرزمین فلسطین بود ﴿به میراث دادیم﴾ برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون‌آوردن میوه‌ها و

محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده‌ترین سرزمین‌ها برای کشاورزی است ﴿**و وعدهٔ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل تحقّق یافت**﴾ یعنی: آن وعده به شکل کامل خود تحقّق و استمرار یافت، که عبارت بود از: (وَ نُرِيْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِيْنَ ۞ می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منّت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) [القصص/۵] ﴿**به‌سبب آن‌که صبر کردند**﴾ بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می‌رسید، همین‌گونه بر جهاد در راه خدا ﷻ نیز صبر و پایداری کردند ﴿**و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند**﴾ از آبادیها و قصرها و کارخانه‌ها ﴿**و آنچه که بر می‌افراشتند**﴾ از بوستانها ﴿**ویران کردیم**﴾ به قولی: (يَعْرِشُوْن) به معنای «يَبْنُوْن» است، یعنی: کاخهای استواری را که بنا می‌کردند، کاملاً ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی‌اسرائیل داد ــ هنگامی که مسلمان بودند ــ و اکنون آن را به ما داده‌است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

وَجَٰوَزْنَا بِبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتَوْا۟ عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصْنَامٍ لَّهُمْ ۚ قَالُوا۟ يَٰمُوسَى ٱجْعَل لَّنَآ إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾

﴿**و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم**﴾ یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از

« دریای سرخ » را دادیم ، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند ﴿**تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند**﴾ یعنی : بتان خود را عبادت می‌کردند . به قولی : آنان از قبیلهٔ « لخم » بودند و بتانشان عبارت بود از : تمثالهای گاو . به قولی‌دیگر : آن قوم از کنعانیان بودند . ﴿**گفتند**﴾ بنی‌اسرائیل ﴿**ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده**﴾ یعنی : برایمان بتی قرارده که آن را پرستش کنیم ، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند ﴿**گفت: به‌راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید**﴾ زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هر کس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت ، بعد از مشاهدهٔ آنها ، از پرستش غیر حق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد ، امّا شما در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن ، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهدهٔ آن همه معجزات ، چنین درخواست وقیحانه‌ای را عنوان می‌کنید .

در روایات آمده است : یاران رسول‌خدا ﷺ دیدند که مشرکان درختی به‌نام « ذات‌انواط » را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول خدا ﷺ گفتند : « برای ما نیز ذات‌انواطی قرار دهید چنان‌که آنها ذات‌انواطی دارند » ! رسول خدا ﷺ برآشفتند و فرمودند : « نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند : برای ما خدایی قرار ده چنان‌که آنان خدایانی دارند ! » .

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَٰطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾

آن‌گاه موسی علیه السلام بر جهل آنان تأکید نهاده گفت : ﴿**در حقیقت آنچه این گروه**﴾ بت پرست ﴿**در آنند**﴾ از پرستش بتان ﴿**برباد و نابود است**﴾ تبار: نابودی و

تباهی است ﴿و آنچه انجام می‌دادند باطل است﴾ یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند ــ و از جمله پرستش بتان ــ بر باد و بی‌بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می‌گردید؟.

قَالَ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٤٠﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم﴾ یعنی: چگونه غیر از خدا عزوجل معبودی برای شما بجویم درحالی‌که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتّی مشاهدهٔ بعضی از آنها هم برای گرایشتان به یگانه‌پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: ﴿با آن‌که او شما را بر جهانیان﴾ زمانتان ﴿برتری داده است؟﴾ با نعمت هایی که بر شما بخشیده است؛ چون نابودکردن دشمنانتان، جانشین‌ساختنتان در زمین، بیرون‌کردنتان از زیر بار خواری و پستی به‌سوی جایگاه برتری و عزّت و هدایت نمودنتان به‌سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می‌دهید؟!

نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده‌است: «یهودی‌ای به حضرت علی رضی الله عنه گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان ــ قبل از آن‌که حتّی آب وی[1] خشک شود ــ باهم اختلاف کردید! علی رضی الله عنه در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان[2] خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرار ده!!».

وَإِذْ أَنجَيْنَٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ

۱ــ یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

۲ــ بعد از خروج از دریای سرخ.

أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ ۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

﴿و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می‌کردند؛ پسرانتان را می‌کشتند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند﴾ و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می‌کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می‌کند پس چگونه بعد از نجات از چنان عذابی، بازهم دیگران را با ما شریک می‌گردانید؟ ﴿و در این﴾ نجات‌دادنتان از زیانها و عذابهای بزرگ ﴿برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود﴾ یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند ﷻ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می‌کرد که آیا به حقّ شکرگزاری وی قیام می‌کنید یا خیر؟

۞ وَوَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾

﴿و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم﴾ از جملهٔ گرامیداشت و تجلیل خداوند ﷻ از موسی علیه السلام، تعیین این مدّت به‌عنوان موعدی برای مناجات و سخن‌گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنان‌که با محمّد ﷺ در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی علیه السلام به میعادگاه رفت و آن مدّت را روزه گرفت ﴿و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام

رساندیم تا آن‌که میعاد پروردگارش در چهل شب به‌سر آمد ﴾ یعنی : بعد از آن‌که موسی علیه السلام به وعده‌گاه رفت ، بر آن میعاد ، ده شب دیگر افزودیم .

بیشتر مفسّران برآنند که آن چهل‌شب عبارت بود از : تمام ماه ذی‌القعده و ده روز از ماه ذی‌الحجّه بنابراین ، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن‌گفت . همچنین در همین روز بود که خداوند متعال ، دین اسلام را برای حضرت محمّد ﷺ به اکمال رسانید چنان‌که می‌فرماید : (اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دِیْنًا) [مائده/۳] . ﴿**و موسی به برادرش هارون گفت** ﴾ هنگامی که عازم کوه طور ــ میعادگاه مناجات با پرورگارش ــ بود ﴿**در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح** ﴾ حال بنی‌اسرائیل ﴿**بکوش** ﴾ با حسن سیاست ، ادارهٔ امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان ﴿**و از راه‌وروش فسادگران پیروی نکن** ﴾ یعنی : راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بپیمای . این سخن؛ نصیحت ، بیدارباش و تذکّری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الاّ هارون خود ، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است .

وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَـٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَـٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِي ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَـٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾

﴿و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد﴾ برای سخن‌گفتن با ما ﴿و پروردگارش با او سخن گفت﴾ یعنی: کلام خویش را بی‌واسطه و بدون کیفیّت به او شنوانید. به قولی: موسی علیه السلام کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند ﴿عرض کرد: پروردگارا! مرا به خویش بینا کن تا به‌سوی تو بنگرم﴾. قتاده می‌گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید». ﴿فرمود﴾ خدای سبحان ﴿هرگز مرا نخواهی دید﴾ با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سرایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر (لَنْ تَرَانِیْ) مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، امّا دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنّت مطهّر پیامبر ﷺ مخفی نیست، هم ازاین‌رو، خداوند متعال نفرمود: «لَنْ أُرَی ✿ من هرگز دیده نمی‌شوم» بلکه فرمود: (لَنْ تَرَانِیْ ✿ تو مرا نمی‌بینی). ﴿ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت، مرا خواهی دید﴾ یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوّت از تو بزرگتر است ــ که عبارت از کوه می‌باشد ــ لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایانم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد ﴿مرا خواهی دید﴾ ولی اگر کوه از برداشت تجلّی رؤیت من ناتوان گشت، بدان‌که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به‌منزلهٔ ارائهٔ تمثیلی برای موسی علیه السلام به وسیلهٔ کوه است. ﴿پس چون پروردگارش به کوه تجلّی کرد﴾ یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلّی یک چیز، نمایان شدن آن است ﴿آن کوه را ریزریز کرد﴾ یعنی: تجلّی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در **حدیث‌شریف** مرفوع

انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». ﴿و موسی بیهوش بر زمین افتاد﴾ صَعِقًا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و برزمین فروافتاد. ﴿و چون به خود آمد﴾ از آن بیهوشی ﴿گفت: تو منزّهی﴾ سُبْحَانَكَ: ای خدای سبحان! تو را تنزیه می‌کنم و به پاکی یاد می‌نمایم، به تنزیهی تمام ﴿به درگاهت توبه کردم﴾ از تکرار چنان درخواستی در دنیا ﴿و من نخستین مؤمنانم﴾ به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه راکه در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّى ٱصْطَفَيْتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِى وَبِكَلَٰمِى فَخُذْ مَآ ءَاتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

﴿فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم﴾ یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوانیدن سخن خود ــ بی هیچ واسطه‌ای ــ مخصوص گردانیدم ﴿پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر﴾ یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوّت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر ﴿و از شکرگزاران باش﴾ بر این عطای بزرگ و این إکرام سترگ.

وَكَتَبْنَا لَهُۥ فِى ٱلْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا۟ بِأَحْسَنِهَا سَأُو۟رِيكُمْ

دَارَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿**و برای موسی در الواح از هر چیزی**﴾ یعنی : از هر آنچه که بنی‌اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند ﴿**موعظه‌ای**﴾ قراردادیم ، که بنی‌اسرائیل و غیر آنان از آن پند و اندرز بگیرند ﴿**و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم**﴾ از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد ﴿**پس فرمودیم: آن را به قوّت بگیر**﴾ یعنی : ای موسی ! الواح را ، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را ، با جدّیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست ، عمل کن . الواح: به‌قول راجح ، الواح تورات بود ﴿**و به قومت دستور بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند**﴾ یعنی : به بهترین احکامی که در تورات است ــ از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است ــ عمل کنند . شایان ذکر است که صبر و پایداری دربرابر نیرنگ و تجاوز دیگران ، عفو و گذشت ، عمل به عزیمت نه رخصت ، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهیّه ، از جملهٔ بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود . بدین‌سان ، موسی علیه السلام مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوّت و شدّتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند ، بگیرد و بدانها عمل کند ﴿**به‌زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهم داد**﴾ تا از دیدن آن عبرت بگیرید . به قولی : مراد از سرای نافرمانان ، منازل کفّار از ستمگران فرعونی و عمالقه است .

سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَـٰتِىَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ إِن يَرَوْا۟ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا۟ بِهَا وَ إِن يَرَوْا۟ سَبِيلَ ٱلرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْا۟ سَبِيلَ ٱلْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَـٰفِلِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿به زودی کسانی را که در زمین به‌ناحق تکبّر می‌ورزند، از آیات خود﴾ یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان‌آوردن به آن ﴿باز خواهم داشت﴾ زیرا تکبّر، فقط شایستهٔ ذات من است ﴿به‌طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند﴾ با وجود بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق ﴿و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این﴾ بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق ﴿بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند﴾ به غفلت عناد و إعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دلهایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزهٔ استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن‌که معجزات بسیاری را هم دیدند.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا وَلِقَآءِ ٱلْـَٔاخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

﴿و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را﴾ یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند ﴿تکذیب کردند، اعمالشان حبط شده است﴾ با آن‌که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط‌شدن: بی‌اثر شدن اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صِلَهٔ رحم ﴿آیا جز دربرابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟﴾ یعنی:

خداوند به هیچ‌وجه برآنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ ۚ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ۘ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَٰلِمِينَ ﴿١٤٨﴾

﴿و قوم موسی پس از او﴾ یعنی: پس از رفتنش به کوه طور ﴿از زیورهای خود﴾ یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند ﴿مجسمهٔ گوساله‌ای برای خود ساختند﴾ یعنی: تمثالی از گوسالهٔ کامل بی روحی ﴿که صدای گاو داشت﴾ آن‌گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادتی از عادات قوم فرعون بود. خُوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده‌است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدّت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. امّا چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدّت بیفزاید، نتوانست سر قرار معیّن به‌میان قومش بازگردد. دراین هنگام «سامری» که بنی‌اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی‌اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سُم اسب جبرئیل علیه‌السلام

برگرفته بود، در آن افگند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. ﴿**آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید**﴾ چه رسد به این‌که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرّتی از آنان باشد ﴿**و هیچ راهی بدانها نمی‌نمایاند؟**﴾ یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسّی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمی‌کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می‌دهند که اگر تمام دریاها مرکّب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن‌که کلمات وی به‌پایان آید، آب دریاها تمام می‌شود و هم‌اوست که خلق را به‌سوی حق هدایت کرده‌است؟ ﴿**آن**﴾ گوساله ﴿**را گرفتند**﴾ به خدایی و پرستش ﴿**در حالی که ستمکار بودند**﴾ بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

وَلَمَّا سُقِطَ فِيٓ أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا۟ قَالُوا۟ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

﴿**و چون سخت پشیمان شدند**﴾ از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت‌شان پس از بازگشت موسی علیه السلام از میقات بود ﴿**و دیدند که واقعاً گمراه شده‌اند**﴾ یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته‌اند ﴿**گفتند: اگر پرودگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشاید، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود**﴾ در دنیا و آخرت.

چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرّع مخلصانه، به خدای منّان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا

خَلَفْتُمُونِي مِنۢ بَعْدِيٓ ۖ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَآءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّٰلِمِينَ ﴿١٥٠﴾

﴿و چون موسی خشمناک و اندوهگین به‌سوی قوم خود بازگشت﴾ از کوه طور. بعضی گفته‌اند: تأسّف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است ﴿گفت: پس از من، چه بد جانشینی برای من بودید!﴾ و در غیابم چه بد عمل کردید! ﴿آیا بر فرمان پروردگارتان شتاب کردید﴾ یعنی: آیا بر میعاد چهل‌روزه‌ای که پروردگارم به من وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به‌سر آید؟ و در غیابم این عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله به‌سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ ﴿و الواح را افگند﴾ یعنی: موسی علیه السلام چون بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند، از شدّت خشم و تأسّف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما ــ از سَلَف و خَلَف ــ است. نقل است که الواح تورات از زمرّد، یا از یاقوت بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به‌راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی خدای عزّوجلّ به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افگند». ﴿و سر برادرش را گرفت و او را به‌طرف خود می‌کشید﴾ موسی علیه السلام در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنهٔ سامری را نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می‌کشید ﴿هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف

شمردند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند ﴾ پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل این‌که هارون علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه‌باری بود وگرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک‌دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان ــ چنان‌که گفته‌اند ــ زنی مؤمنه بود ﴿**پس مرا دشمن‌شاد نکن**﴾ با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی گوساله‌پرستان است ﴿**و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده**﴾ یعنی: با خشمگین شدنت برمن، مرا در شمار قوم ستمگر، یعنی گوساله‌پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده‌ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ ۖ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١٥١﴾

پس چون برای موسی علیه السلام برائت هارون محقّق شد ﴿**گفت: پرودگارا! من و برادرم را بیامرز**﴾ موسی علیه السلام خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن‌کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوهٔ رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این‌گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حقّ برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالیٰ طلب مغفرت کرد و به علاوهٔ آن، از پروردگارش چنین تمنّا کرد: ﴿**و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی**﴾ پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ ٱلْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

﴿همانا کسانی که گوساله را گرفتند﴾ به خدایی و پرستش ﴿به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید﴾ و چه‌بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد[1] زیرا مأمورشدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از خشم خداوند ﷻ بود ﴿و﴾ به زودی به آنان ﴿ذلّتی در زندگی دنیا﴾ خواهد رسید. این ذلّت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود ﴿و ما افتراکنندگان را این‌گونه جزا می‌دهیم﴾ و از آن جمله، این گروهی را که به عبادت تمثال گوساله روآوردند، درحالی‌که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به‌زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری‌ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان‌که به آن گوساله‌پرستان رسید.

علما می‌گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

وَٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعْدِهَا وَءَامَنُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٥٣﴾

﴿ولی کسانی که مرتکب سیّئات شدند﴾ هر سیّئه‌ای؛ اعمّ از کفر و معاصی ﴿سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند﴾ با خلوص نیّت و از صدق دل ﴿قطعاً پروردگار

۱ــ نگاه کنید به تفسیر سورهٔ [بقره/٥٤].

تو بعد از آن ﴾ یعنی : بعد از آن توبه ، یا بعد از ارتکاب آن سیّئه ﴿**آمرزگار مهربان است** ﴾ لذا کارنامهٔ سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را بـه بـهشت وارد می‌کند .

البتّه این حکم عامّی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد ، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است .

وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلْغَضَبُ أَخَذَ ٱلْأَلْوَاحَ ۖ وَفِى نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿**و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را** ﴾ که در هنگام خشم خویش آنها را افگنده بود ﴿**برگرفت** ﴾ از « سکون » خشم به « سکوت » آن تعبیر شد ، گویی خشم انسان در حالت فوران و جوشش ، سخن می‌گوید . زمخشری می‌گوید : « این آیه خشم را به‌صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می‌کند که امر و نهی می‌کند و مثلاً به موسای خشم‌آلود می‌گوید : به قومت چنین و چنان بگـو ، الواح را بـینداز ، سـر برادرت را بکش ! و این از لطایف تشبیه قرآنی است » . ﴿**و در نسخهٔ آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود** ﴾ یعنی : در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده شده بود ، هدایت و رحـمتی بود ، هدایتی که بنی‌اسرائیل به‌وسیلهٔ آن به احکام شرعی راه می‌یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام ، بر آنان فیضان می‌شد .

قتاده می‌گوید : « موسی گفت : ای پروردگارم ! من در الواح تورات اوصـاف امّتی را می‌یابم که بهترین امّت پدید آورده‌شده در روی زمین برای مردم هستند ، امّتی که به معروف امر و از منکر نهی مـی‌کند . . پس آنـان را امّت مـن گـردان !

پروردگار متعال فرمود: آن امّت، امّت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امّتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، امّا در ورود به بهشت، پیش آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امّت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امّت، امّت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امّتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگارا! ایشان را از امّت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امّت، امّت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امّت احمد بگردان»[1].

وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ قَوۡمَهُۥ سَبۡعِينَ رَجُلٗا لِّمِيقَٰتِنَاۖ فَلَمَّآ أَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ قَالَ رَبِّ لَوۡ شِئۡتَ أَهۡلَكۡتَهُم مِّن قَبۡلُ وَإِيَّيَۖ أَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآۖ إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَاۖ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡغَٰفِرِينَ ﴿١٥٥﴾

﴿ **و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما** ﴾ یعنی: برای آوردن ایشان به وعده گاهی که ما برایش مقرّر کرده بودیم ﴿ **برگزید** ﴾ زیرا بعد از آن‌که قومش به

۱ــ ابن‌کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است.

گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار عزّوجلّ به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معیّن به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند ﴿و چون رَجْفَه﴾ یعنی: زلزلهٔ سخت ﴿آنان را فروگرفت﴾ نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند ﴿موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی﴾ موسی علیه السلام این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر ارادهٔ نابودساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن‌که به‌سویت بیاییم، به علّت گناهانمان نابود می‌کردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئهٔ پیش‌ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آن‌گاه ادامه داد: ﴿آیا ما را به سزای آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟﴾ به قولی: مراد موسی علیه السلام از «کم‌خردان»، سامری و یارانش بودند ﴿این حادثه جز امتحان تو نیست﴾ یعنی: قضیهٔ سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست ﴿هر که را بخواهی به وسیلهٔ آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی﴾ پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، مُلک؛ تماماً مُلک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی‌خردان را هدایت می‌کنی.

آن‌گاه موسی علیه السلام به‌سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: ﴿تو ولیّ مایی﴾ یعنی: متولّی و کارساز امور مایی ﴿پس ما را بیامرز﴾ در برابر لغزشها و گناهانی که مرتکب شده‌ایم ﴿و به ما رحم کن﴾ به رحمت گستردهٔ خویش که فراگیر همه چیز است ﴿و تو بهترین آمرزندگانی﴾.

۞ وَٱكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي ٱلْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَآ

إِلَيْكَ ۚ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنْ أَشَآءُ ۖ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَـٰتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾

﴿ و بنویس ﴾ یعنی : مقدّر کن ﴿ برای ما در این دنیا نیکی‌ای ﴾ یعنی : با توفیق‌دادن ما بر انجام اعمال صالح ، یا با سرازیرساختن نعمتها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما ، که در رأس آنها ، نعمت عافیت و گشایش در رزق است ﴿ و در آخرت نیز ﴾ یعنی : در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس ﴿ زیرا که ما به‌سوی تو بازگشته‌ایم ﴾ و از گمراهی توبه کرده‌ایم . از حضرت علی کرّم‌الله وجهه روایت شده‌است که فرمود : « بنی‌اسرائیل را ازآن‌رو ، یهود نامیدند که آنان گفتند : إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ » . ﴿ خداوند فرمود : عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم ﴾ از کسانی که برآن نیستم تا آنان را ببخشایم . مراد از عذاب : زلزلهٔ سختی است که بدان گرفتار شدند ، یا هرگونه عذابی ــ از جمله عذاب این گروه ــ در تحت آن داخل است ﴿ و رحمتم همه چیز را فراگرفته است ﴾ اعم از مکلّفان و غیرآنها و مسلمان و کافر را .

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به‌زودی این رحمت فراگیر را بر گروههای زیر مقرّر خواهد داشت :

﴿ و به زودی رحمت کاملهٔ خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند ﴾ از شرک و گناهان ﴿ و زکات ﴾ فرض ﴿ را می‌دهند و کسانی‌که به آیات ما ایمان می‌آورند ﴾ یعنی : به تمام کتابهای ما تصدیق و اذعان می‌کنند ، ﴿ مقرّر می‌دارم ﴾ که اینان امّت محمّد ﷺ هستند .

ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿همانان که از این پیامبر امّی پیروی می‌کنند﴾ که محمّد ﷺ است. امّی: یعنی: از امّت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امّی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی‌داند و در اصل از «امّ» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمهٔ «امّی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیهٔ بعدی ﴿همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند﴾ یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت ﷺ را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاءبن‌یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص ﷺ ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا ﷺ بیاگاهان! فرمود: «آری والله! آن حضرت ﷺ در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در

تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزّمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امّی‌ها فرستادیم، تو بندهٔ ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکّل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض‌روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به‌وسیلهٔ تو ملّت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لااله‌الاالله و به‌وسیلهٔ تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف‌شده را باز می‌گرداند». ﴿**پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند**﴾ معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دلها پسندیده است، نه زشت و ناپسند ﴿**و آنان را از منکر نهی می‌کند**﴾ منکر: یعنی آنچه که دلها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «چون حدیثی را از من شنیدید که دلهای شما آن را می‌پسندید و موها و پوستهای شما برای آن نرم و ملایم می‌شد [یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان شما تأثیر می‌گذاشت] و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، امّا اگر حدیثی را از من شنیدید که دلهایتانَ آن را نپسندید و موها و پوستهایتان از آن نفرت ورزید [یعنی از شنیدن آن منزجر شدید] و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم». ﴿**و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند**﴾ یعنی: اشیای لذیذ را و به‌خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به‌سبب گناهانشان حرام گردیده بود ﴿**و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند**﴾ یعنی: نجاستها و پلیدی‌های حقیقی ــ همانند حشرات و گوشت خوک ــ را، به‌سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد.

بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز ــ هم در جسم و هم در دین ــ پلید و زیانبار است. ﴿**و پیامبری که‌از دوش آنان بار گران آنان را**﴾ یعنی: تکالیف شاقّهٔ سنگین را ﴿**و قیدوبندهایی را که برآنان بوده است، بر می‌دارد**﴾.

تکالیف شاقّه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن مکلّف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به‌عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امّی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنَفِيَّةِ السَّمْحَةِ ✿ به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

﴿**پس کسانی‌که ایمان آوردند**﴾ از شما بنی‌اسرائیل و از دیگران ﴿**به او**﴾ یعنی: به محمّد ﷺ ﴿**و بزرگش داشتند**﴾ یعنی: حرمت او را نگه‌داشتند ﴿**و یاریش کردند**﴾ یعنی: به‌یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند ﴿**و**﴾ به‌همراه پیروی از خودش ﴿**نوری را**﴾ یعنی: قرآنی را ﴿**که با او نازل شده‌است، پیروی کردند**﴾ با عمل به سنّت وی که شامل اوامر و نواهی است ﴿**آنان همان رستگارانند**﴾ که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امّتهای دیگر.

این اوصافی است که اوّلاً و قبل از هر کس دیگر بر صحابهٔ بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ﷺ انطباق دارد، صحابهٔ عالی مقداری که به آن پیامبر هُدیٰ ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعداز آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی‌که از صحابه به‌نیکی تبعیّت کردند، انطباق دارد. سپس بر هر کس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت

ایشان حرکت کند. البتّه کسانی از بنی‌اسرائیل که به پیامبر ما ﷺ ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی‌اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزّوجلّ قبالهٔ رحمت را به‌نام امّت اسلامی نوشت. از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «موسی علیه السلام از پروردگارش درخواستی کرد، امّا خدای عزّوجلّ آنچه را او خواسته بود، به محمّد ﷺ و امّت‌شان داد و فرمود: (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...) لذا هرچه را که موسی علیه السلام از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمّد ﷺ عنایت کرد».

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِىِّ ٱلْأُمِّىِّ ٱلَّذِى يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿بگو: ای مردم!﴾ این خطابی عام برای همهٔ مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان ﴿من پیامبر خدا به‌سوی همهٔ شما هستم﴾ بدون استثنا. بنابراین، رسول خدا ﷺ به‌سوی همهٔ بشریّت و فراتر از آن به‌سوی کافّهٔ انس و جنّ فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران علیهم السلام که مخصوصاً به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیّت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیّت رسالت نبوی ﷺ تأکید گذاشته‌اند، چون **حدیث‌شریف** وارده به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:
۱ ــ با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می‌شود، به اندازهٔ مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
۲ ــ تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هر کس از امّتم در هرجایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگزارد.
۳ ــ غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی‌که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.
۴ ــ به من (حقّ) شفاعت داده شده.
۵ ــ پیامبران قبل از من مخصوصاً به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، درحالی‌که من به‌سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام»[1].

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستادهٔ خدا ﷻ به‌سوی عموم شما هستم ﴿**همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست**﴾ زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود برحقّ است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است ﴿**که زنده می‌کند و می‌میراند**﴾ لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیّت است ﴿**پس به خدا و به پیامبرش که نبیّی امّی است ایمان آرید**﴾ امّی‌بودن پیامبر ﷺ، از بزرگترین ادلّهٔ رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امّی است، قرآنی را به‌عنوان معجزهٔ نبوّت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنّتی را با خود به‌همراه آورده که کمالات آن حدّومرزی ندارد ﴿**کسی که الله و کلمات او را تصدیق می‌کند**﴾ یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل از وی نازل کرده، تصدیق می‌کند ﴿**و او را**

۱ــ این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.

پیروی کنید، باشد که هدایت شوید ﴾ به‌سوی راه راست. یعنی: بی‌گمان راه‌یابی به امور دین، با پیروی از آن حضرت ﷺ ممکن و میسّر است، چه از سوی بنی‌اسرائیل و چه غیرشان از امّت‌ها و ملّت‌ها.

وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی‌اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی علیه السلام را بیان می‌کند که با آن گروه مخالفند: ﴿**و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند**﴾ یعنی: مردم را به‌سوی هدایت دعوت می‌کنند، درحالی‌که خود به لباس حق ملبّس و به زیور هدایت آراسته‌اند. یا معنی این است: به‌وسیلهٔ حقّی که خود به آن آراسته‌اند، مردم را راهنمون می‌شوند ﴿**و به آن**﴾ یعنی: به حق ﴿**داوری می‌نمایند**﴾ به شیوهٔ عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش. یا به حق عمل می‌کنند ــ همچون عبدالله‌بن سلام و امثال وی از اهل کتاب.

وَقَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ۖ فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَٰمَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا

رَزَقْنَـٰكُمْ ۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

﴿ **و آنان را** ﴾ یعنی : قوم موسی علیه السلام را ﴿ **به دوازده سبط تقسیم کردیم** ﴾ یعنی : بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم ، تمایزی که به تقسیم‌شدن آنها به واحدهای « اسباط » انجامید به‌طوری که هر سبط منفرداً معروف و شناخته شده بود و ازخود نقیب (نماینده‌ای) داشت . اسباط جمع سبط : نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است ﴿ **که هر یک امتی بودند** ﴾ یعنی : هر سبط ، قبیله‌ای از نسل یک پدر ــ از فرزندان یعقوب علیه السلام ــ بودند ﴿ **و به موسی وحی فرستادیم ، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند** ﴾ هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند ﴿ **که با عصایت بر سنگ بزن پس ، از آن جوشید** ﴾ یعنی : موسی علیه السلام با عصایش به سنگ زد ، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد ﴿ **دوازده چشمه** ﴾ به تعداد اسباط و برای هرسبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند ﴿ **هرگروهی آبشخور خود را بشناخت** ﴾ یعنی : هر سبطی چشمهٔ مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید ، شناخت ﴿ **و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم** ﴾ تا در آن دشت ، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هرجاکه می‌رفتند ، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هرجاکه اقامت می‌گزیدند ، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد ﴿ **و بر آنان منّ و سلوی** ﴾ یعنی : ترنجبین و بلدرچین ﴿ **را نازل کردیم** ﴾ توضیح منّ و سلوی ، در سورهٔ [بقره/۵۷] گذشت ﴿ **از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان کرده‌ایم بخورید** ﴾ یعنی به آنان گفتیم : از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم ، بخورید ﴿ **و بر ما ستم نکردند** ﴾ با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس آن را می‌داشتند ﴿ **بلکه بر خودشان ستم می‌کردند** ﴾ زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان ، به خودشان برمی‌گشت .

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند ، از آنان بعید نیست

که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امّت محمّد ﷺ ! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید ، در عین حال ، به‌هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید .

وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ ٱسْكُنُوا۟ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ وَكُلُوا۟ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا۟ حِطَّةٌ وَٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيٓـَٰٔتِكُمْ ۚ سَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾

﴿ **و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید** ﴾ یعنی : در شهر بیت‌المقدِس ﴿ **و از آن بخورید** ﴾ یعنی : از نعمتها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است ، بخورید ﴿ **هرجا که خواستید** ﴾ یعنی : در هر مکانی از مکانهای آن‌که خواستید ﴿ **و بگویید: حِطَّةٌ** ﴾ تفسیر «حِطَّةٌ» در سورهٔ [بقره/۵۸] گذشت ﴿ **و سجده‌کنان از دروازهٔ شهر در آیید** ﴾ یعنی : با گفتن کلمهٔ «حِطَّةٌ» ، از دروازهٔ بیت المقدس سجده‌کنان درآیید ﴿ **تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم** ﴾ یعنی : چون پیروزمندانه وارد شهر بیت‌المقدِس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد ، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوشی شنوا و جانی مطیع و به‌فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست ﴿ **و به‌زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود** ﴾ با نعمت‌هایی که برآنان می‌بخشاییم .

به‌این‌ترتیب ، به آنان دو وعده داده شد : یکی وعدهٔ آمرزش عام برای همگی به‌شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان . از روایات چنین بر می‌آید که : دستور ورود به بیت‌المقدِس برای

یهودیان ، در زمان یوشع ، جانشین موسی علیه السلام داده شد .

فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾

﴿پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند﴾ یعنی : به‌جای (حِطَّةٌ) ، کلمهٔ بی‌معنای دیگری چون « حِنْطَةٌ » یا « حَبَّةٌ فِيْ شَعْرَةٍ » گفتند ، که بیان آن در سورهٔ « بقره » گذشت ﴿پس به سزای آن‌که ستم می‌کردند﴾ یعنی : به‌سبب ستم‌شان ﴿عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم﴾ که این عذاب به قول گروهی از علما ، عذاب طاعون بود . گویند : در این طاعون ، هفتادهزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند .

نظیر این آیه در سورهٔ [بقره/۵۹] نیز گذشت .

وَسْـَٔلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ ۙ لَا تَأْتِيهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

﴿و سؤال کن﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿از یهود﴾ برای توبیخ ، یادآوری و متوجّه‌ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگانشان روی داد ، همانان که چون دین خدای عزّوجلّ را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ‌بازی کردند ، مسخشان

کرد ، آنان عبارت بودند : ﴿**از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود**﴾ بیشتر مفسّران برآنند که : مراد از آن ، شهر « ایله » است که در جوار خلیج عقبه واقع شده . امروزه نیز خلیج « ایلات » معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را « ایلات » نامیده‌اند . به قولی دیگر : آن شهر ، شهر « طبریّه » بود . اعراب ، شهر را قریه می‌نامند ، به این جهت ، تعبیر : (وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ) گویای معنی است . ﴿**هنگامی که تجاوز می‌کردند**﴾ از حدود الهی با شکار ماهی ﴿**در روز شنبه**﴾ درحالی‌که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند ﴿**آن‌گاه که روز شنبه آنان**﴾ یعنی : روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول می‌شدند ﴿**ماهیهایشان به‌طور آشکاری بر روی آب می آمدند**﴾ به گونه‌ای که در دسترس و آمادهٔ شکار بودند ﴿**و روزی که شنبه نمی‌داشتند**﴾ یعنی : روزهای دیگر ، غیر از روز شنبه ﴿**به‌سوی آنان**﴾ ماهی‌ای برروی آب ﴿**نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم**﴾ یعنی : خدای عزّوجلّ به‌سبب ظهور نافرمانی در میانشان ، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرارداد و با دستور بزرگداشت روز شنبه ، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد ، نهی‌شان کرد ولی در عین حال ، برای آزمایش آنان چنین مقدّر کرد که در آن روز ، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به‌طوری که گرفتن و شکارکردن آنها بسیار سهل و ساده بود ، امّا در روزهای دیگر ، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی‌آمدند به‌طوری که به‌سختی قادر به شکارکردن آنها بودند .

آری ! این فرمان الهی ، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرّمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن ، حیله‌ای اندیشیدند ــ که تفصیل آن در سوره‌های « بقره » و « نساء » گذشت .

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

﴿ **و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند** ﴾ گروهی از صالحان آن شهر به جمعی دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظهٔ تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدّوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: ﴿ **برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کنندهٔ آنهاست** ﴾ یعنی: ریشه کن کنندهٔ آنهاست با عذاب؟ ﴿ **یا عذاب‌کنندهٔ آنان است به عذابی سخت** ﴾ به‌سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت شکنان و دست‌کشیدنشان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. ﴿ **گفتند** ﴾ اندرز دهندگان: ﴿ **تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد** ﴾ یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق تعالی ما را به ترک امر به‌معروف‌ونهی‌ازمنکر که از واجبات مهمّ دینی برذمّهٔ ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار ندهد ﴿ **و شاید آنان پرهیزگاری کنند** ﴾ و بر اثر این اندرزهای پیهم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند.

بایستهٔ یادآوری است که بنی‌اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این‌که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ

أَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

﴿پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند﴾ یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظهٔ صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند ﴿کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را﴾ که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند ﴿به عذابی سخت گرفتار کردیم﴾ بَئِیْس: یعنی: شدید و سخت ﴿به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند﴾ با بیرون رفتن از دایرهٔ فرمان و اطاعت ما.

فَلَمَّا عَتَوْا۟ عَن مَّا نُهُوا۟ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا۟ قِرَدَةً خَـٰسِـِٔينَ ﴿١٦٦﴾

﴿و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند﴾ یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزهٔ تمرّد و تکبّر، از حدّ گذشتند ﴿به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید﴾ و همان گونه که به آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به‌این‌ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که فرمود: «نهی‌کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی‌دانم که با بی‌طرفان خاموش چگونه عمل شد؟ به خدا سوگند؛ اگر می‌دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می‌دهید... بانهی‌کنندگان نجات یافته‌اند، این امر برایم از شتران سرخ‌فام دوست داشتنی‌تر بود ولی می‌ترسم که عذاب بر هر دو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی‌طرفان خاموش ــ باهم ــ نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما دلیل می‌گفتم تا سرانجام در این نظر با من

همراه شد که آن بی‌طرفان نیز نجات یافته‌اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به‌عنوان جایزه حلّه‌ای[۱] پوشانید».

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۶۷﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت﴾ به بنی‌اسرائیل **﴿که البتّه تا روز قیامت بفرستد﴾** یعنی: مسلّط سازد و برگمارد **﴿برآنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند﴾** این وعدهٔ الهی است و وعدهٔ الهی حقّ است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به‌دست ملّت‌های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده‌اند و همیشه جزیه می‌پرداخته‌اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان‌که حق تعالی سلیمان علیه السلام را برآنان برگماشت تا به آنان عذاب بچشاند پس از وی بابلی‌های مجوس را برآنان برگماشت که به فرماندهی «بخت‌النّصر» برآنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و برآنان جزیه نهادند، سپس نصاری را برآنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را **﴿آری! پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزندهٔ بسیار مهربان می‌باشد﴾**.

شایان ذکر است که سلطهٔ معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقّت است که به اذن پروردگار از بین‌رفتنی است چراکه ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ۖ مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ

۱ـ حلّه: جامه‌ای است که همهٔ تن را می‌پوشاند.

ذَٰلِكَ ۖ وَبَلَوْنَٰهُم بِٱلْحَسَنَٰتِ وَٱلسَّيِّـَٔاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

مجازات یادشده در آیهٔ قبل برای یهودیان، اوّلین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: ﴿و بنی‌اسرائیل را در زمین به‌صورت گروههایی پراکنده ساختیم﴾ پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این‌که گروهی از آنان در آن وجود دارند ﴿برخی از آنان صالحانند﴾ ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمّد ﷺ ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمّدی ﷺ بر حق مرده‌اند، بی‌آن‌که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده‌باشند ﴿و برخی از آنان جز اینند﴾ یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند ﴿و آنان را به حسنات و سیئات آزمودیم﴾ یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شرّ، امنیّت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقّت امتحانشان کردیم، همچون سنّت ما در هر امّتی ﴿باشد که آنان بازگردند﴾ از کفر و معاصی‌ای که در آن هستند.

فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُۥ يَأْخُذُوهُ ۚ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَٰقُ ٱلْكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ وَدَرَسُوا۟ مَا فِيهِ ۗ وَٱلدَّارُ ٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿**آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند**﴾ یعنی : نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصهٔ وجود آمدند ، مردمانی ناشایست بودند . خَلْف : به سکون لام ، بر جانشین صالح و بد هردو اطلاق می‌شود ، امّا «خَلَف» به فتح لام ، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود ﴿**و**﴾ این جانشینان بد ﴿**وارث کتاب شدند**﴾ یعنی : تورات را از اسلاف‌شان به میراث بردند و هرچند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند ، به همین جهت است ﴿**که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند**﴾ یعنی : به‌سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات خدا ﷻ ، رسمی‌ساختن باور سهل‌انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن ﴿**و می‌گویند: آمرزیده خواهیم شد**﴾ یعنی : به بهانهٔ این‌که شامل مغفرت الهی قرار خواهند گرفت ، در گناهان می‌لولند و با آن‌که در گمراهی درازدست و جسورند ، از سر غفلت و سماجت می‌گویند : بر ما باکی نیست ، هرچه بکنیم ، خداوند آمرزنده است .

قُرطبی می‌گوید : « این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن بکوهش کرده ، هم‌اکنون در میان ما مسلمانان موجود است . آن‌گاه روایتی از معاذبن جبل ﷺ را نقل می‌کند که فرمود : « به زودی قرآن در سینهٔ گروههایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می‌شود ، آن را می‌خوانند ولی از آن لذّت و بهره‌ای نمی‌برند ، پوست میشان را بر دل گرگان می‌پوشانند ، اعمالشان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست ، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند : باز کامل می‌کنیم ! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند : به زودی بر ما آمرزیده می‌شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم ! » . ﴿**و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند**﴾ و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه‌گاه جنایت خود قرار می‌دهند و این‌گونه است که پیوسته ، باری بعد از بار دیگر ، مرتکب جنایت می‌شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می‌کنند .

سدّی می‌گوید: «بنی‌اسرئیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت برنمی‌گماشتند، مگر این‌که رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده می‌شود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، امّا اگر او می‌مرد یا برکنار می‌شد و شخصی از آنان که بر او طعن زده‌بود، به‌جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: ﴿آیا از آنان در کتاب﴾ آسمانی تورات ﴿پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند﴾ بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزهٔ بیم یا طمع از کسی؟ ﴿با این‌که آنچه را که در تورات است خوانده‌اند؟﴾ یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده‌اند که آنچه را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفادّ این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است ﴿و سرای آخرت بهتر است﴾ از این متاع پست و ناقابل دنیوی ﴿برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند﴾ از خدا ﷻ لذا از ارتکاب معاصی وی اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ‌جویی بر وی، حذر می‌کنند ﴿آیا بازهم تعقّل نمی‌کنید؟﴾ یعنی: کسانی که از این شیوه دست برنمی‌دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به‌سوی این تعقّل فراخوانده شدند.

وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَٰبِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

﴿ **و کسانی که به کتاب تمسک می‌کنند** ﴾ یعنی : از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسّک جسته و به آنچه که در آن است ، عمل می‌کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می‌کنند ﴿ **و نماز را برپا داشته‌اند** ﴾ نماز؛ به‌جهت اهمّیّتی که دارد ، به یادآوری مخصوص شد . پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا ﷻ ضایع نمی‌شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی ، نماد و نشانهٔ نیکوکاریشان است لذا بدانند که ﴿ **ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم** ﴾ .

۞ وَإِذْ نَتَقْنَا ٱلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٌ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُۥ وَاقِعٌۢ بِهِمْ خُذُوا۟ مَآ ءَاتَيْنَـٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱذْكُرُوا۟ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

﴿ **و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم** ﴾ یعنی : کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قراردادیم ﴿ **گویی که سایبانی بود** ﴾ یعنی : گویی آن کوه ، ابری سایبان‌آسا بود ﴿ **پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد** ﴾ و به آنان گفتیم : ﴿ **آنچه را که به شما داده‌ایم به قوت بگیرید** ﴾ یعنی : آن را با جدّوجهد و تصمیم بگیرید ﴿ **و آنچه را که در آن است** ﴾ از احکامی که برای شما مشروع گردانیده‌ایم ﴿ **به خاطر بسپارید** ﴾ و فراموش نکنید ﴿ **شاید که به تقوی گرایید** ﴾ .

قتاده می‌گوید : خدای عزّوجلّ کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد ، سپس فرمود : یا دستور مرا بگیرید ، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم . آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن ، مجدّداً به نافرمانی روی آوردند ، درحالی‌که اقتضای فطرت غیراز این بود چنان‌که می‌فرماید :

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِىٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ

عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا۟ بَلَىٰ شَهِدْنَآ ۛ أَن تَقُولُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ﴿١٧٢﴾

﴿و یاد کن﴾ عهد فطرت را ﴿هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّهٔ آنان را برگرفت﴾ چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریّهٔ وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیّت خویش عهد گرفت، که این عهد را «عهد اَلَست» و آن عالم را؛ «عالم ذرّ» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خداشناسی سرشته است ﴿و آنان را بر خودشان گواه ساخت﴾ یعنی: هریک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت ﴿که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم﴾ بر خودمان به این‌که تو پروردگار ما هستی ﴿تا مبادا روز قیامت بگویید، ما از این امر بی‌خبر بودیم﴾ یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویید: ما به این امر که الله پروردگارما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

أَوْ تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ ۖ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾

﴿یا بگویید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم﴾ که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند ﴿آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان﴾ از پدران ما ﴿انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟﴾ درحالی‌که ما گناهی

نداریم، چراکه در جهل قرارداشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از ردپای پدرانمان پیروی کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجّت برآنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، ازاین عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیهٔ «عهد اَلَست» بر دو رأی‌اند: رأی اوّل؛ رأی سَلَف و رأی دوم؛ رأی خَلَف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این‌که: پروردگار عزّوجلّ حقیقتاً ذریّهٔ آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. امّا رأی خَلَف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای عزّوجلّ ذریّهٔ آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادلّهٔ کَونی را بر وحدانیّت خویش إقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیّت حق تعالی گواهی داد پس اقامهٔ ادلّه بر توحید، به‌منزلهٔ آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهیم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار نفرمود: ما ذریّه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریّه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسلهای بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران ﷺ و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهَد و منظور کَونی خویش ــ که کائنات است ــ دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند.

ابن‌کثیر میان این دو توجیه تفسیری ــ از حیث قاعده و مبدأ ــ هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند و هر دو را موجّه می‌داند. در باب بیرون آوردن نسل آدمﷺ از پشت وی در عالم «ذرّ»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خَلَف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده‌اند.

وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْآيَٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

﴿و این‌گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می‌کنیم و باشد که آنان بازگردند﴾ به‌سوی حق و باطلی را که برآنند ترک کنند.

از این دو آیه چنین می‌فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیّت خود، عذر و حجّتی باقی نگذاشته است.

وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱلَّذِىٓ ءَاتَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

﴿و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان﴾ یعنی: واقعهٔ دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی‌اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به‌خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «او مردی به‌نام بلعم‌بن‌باعورا از اهالی بیت‌المقدِس بود که اسم اعظم خداوند ﷻ را می‌دانست، چون موسی علیه السلام با سپاه بنی‌اسرائیل به قصد حمله به جبّاران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم‌آلود است و با او لشکری است بسیار، شکّی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی‌مان را نابود می‌کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله ﷻ چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود. بنابراین، این درخواست‌شان را رد

کرد، امّا آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواستهٔ آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش می‌کرد، خداوند ﷻ زبانش را به‌سوی قوم خودش برمی‌گردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش می‌کرد، خداوند ﷻ زبانش را به‌سوی بنی‌اسرائیل برمی‌گردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می‌کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند ﷻ بر آن غلبه کرده است. راوی می‌افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش برروی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت، جز نیرنگ و حیله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به‌میان لشکر بنی‌اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی‌اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن‌گاه خداوند ﷻ بر بنی‌اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید ...».

﴿**پس، از آن آیات عاری گشت**﴾ یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلّی تهی گشت چنان‌که گوسفند از پوست خویش کشیده می‌شود و برهنه می‌گردد ﴿**و آن‌گاه شیطان در پی او افتاد**﴾ یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد ﴿**پس از گمراهان گشت**﴾ گمراهانی که در گمراهی جاافتاده‌اند، که کفّار فجّاراند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ ۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَث أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ۚ

ذَٰلِكَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا ۚ فَٱقْصُصِ ٱلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

﴿و اگر می‌خواستیم، قدر او را به‌سبب آن آیات بالا می‌بردیم﴾ یعنی: اگر می‌خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرامی می‌داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقایش می‌دادیم ﴿امّا او به زمین گرایید﴾ یعنی: به‌سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد ﴿و از هوای نفس خود پیروی کرد﴾ در ترجیح دادن دنیا و لذّتهای آن بر آخرت و نعمت‌های جاودانه‌اش. آری! او به جیفهٔ دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست ﴿ازاین‌رو وصف او﴾ در پستی و خسّت ﴿مانند وصف سگ است﴾ در پست‌ترین احوال آن‌که بیرون آوردن زبان از کام خویش است ﴿که اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآوَرَد و اگر هم آن را به حال خود وا گذاری، باز هم زبان از کام برآوَرَد﴾ یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر او بار کنی، آن را برنمی‌دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می‌شود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرارداشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می‌باشد، به سبب آن‌که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی‌که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، امّا سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

﴿**این مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند**﴾ یعنی : این مَثَل پست و خفّت‌بار ، مَثَل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما ، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان ﴿**پس این داستانها را برآنان حکایت کن**﴾ یعنی : داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چراکه مَثَل و وصفشان ، همانند مَثَل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند ﴿**شاید آنان بیندیشند**﴾ و از گمراهی باز آمده به‌سوی راه صواب روی آورند .

سَآءَ مَثَلًا ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا۟ يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾

﴿**چه زشت است از روی مَثَل**﴾ یعنی : چه زشت است داستان و وصف ﴿**قومی که آیات ما را تکذیب کردند**﴾ چراکه افعالشان زشت است ﴿**و به خود ستم می‌کردند**﴾ یعنی : با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند .

مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِى ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

﴿**هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است**﴾ به سوی شرع و امر خداوند ﷻ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی نیست ﴿**و کسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران**﴾ که در زیان کامل فرو افتاده‌اند .

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ كَٱلْأَنْعَٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَٰفِلُونَ ﴿۱۷۹﴾

﴿و در حقیقت، بسیاری از جنّ و انس را﴾ که عبارت‌اند از کفّار هر دو گروه ﴿برای جهنّم آفریدیم﴾ البتّه خداوند متعال درحال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان سرانجام به‌سوی جهنّم است، چراکه اختیاراً به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او ــ قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند ــ می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علّت جهنّمی بودنشان می‌فرماید: ﴿چراکه آنان دلهایی دارند که با آنها در نمی‌یابند﴾ حقایق را چنان‌که رهیافتگان درمی‌یابند ﴿و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند﴾ راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را ﴿و گوشهایی دارند که با آنها نمی‌شنوند﴾ پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بربسته، هرچند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوشهایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزّل و سنن پیام‌آوران خدا ﷺ در بردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هرچند که از نیروی شنوایی کلّاً بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند ﴿آنان﴾ که موصوف به این اوصافند ﴿همانند چهارپایانند﴾ در سودنگرفتن از حواسّ و مشاعر خود ﴿بلکه گمراه‌ترند﴾ از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، در

می‌یابند و بنابراین، از آنچه که برایشان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، امّا این گروه؛ در میان سود و زیان خود ــ به اعتبار آنچه که خدای عزّوجلّ از آنان خواسته و آنها را بدان مکلّف نموده ــ هیچ‌گونه تمییزی نمی‌دهند ﴿آن گروه، همانا غافلانند﴾ یعنی: آنان نسبت به خداوندی خدا ﷻ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قراردارند.

وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا۟ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾

﴿و برای الله نامهای نیکو است﴾ یعنی: نیکوترین نامها از آن خداوند ﷻ است و به وی اختصاص دارد زیرا نامهای وی بر نیکوترین مسمّی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریف‌ترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزّت و غیره دلالت می‌کنند ﴿پس او را به آن نامها بخوانید﴾ مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم! ... زیرا خواندن خدای سبحان با نامهای نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است ﴿و کسانی را که در مورد نامهای الله کژروی می‌کنند واگذارید﴾ یُلحِدُوْنَ: الفاظ یا معانی نامهای الهی را تحریف می‌کنند ﴿به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت﴾.

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

۱ ــ تغییردادن اسماء الهی ــ چنان‌که مشرکان کردند ــ زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزّی» را از عزیز و اسم «مناة» را از منّان گرفتند.

۲ ــ افزودن بر نامهای الله ﷻ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نامهای خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرّف وجود ندارد.

۳ ــ کم‌کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می‌گفت: یا رحمٰن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمّد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟ در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا خدای عزّوجلّ نودونه نام دارد ــ صد تا بجز یکی ــ و هر کسی که آنها را بشمارد [حفظ کند] به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾

﴿و از میان کسانی‌که آفریده‌ایم﴾ آنها را برای بهشت **﴿گروهی هستند که به حق دلالت می‌کنند و به حق حکم می‌کنند﴾** به قولی: مراد از آنان فرقه‌ای از این امّت مرحومه هستند که پیوسته بر جادّهٔ آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقهٔ ناجیه» نامیده می‌شوند ــ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است.

وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

امّا فرقهٔ دوم: **﴿وکسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی‌دانند فرو می‌گیریم﴾** استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن

نعمتها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمتها بر دل و جان و زبانشان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمتها بر آنان، نشانهٔ نزدیکی‌شان به خداوند ﷻ و إکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانهٔ خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمتها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راههای هدایت پشت می‌کنند.

وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾

﴿و به آنان مهلت می‌دهم﴾ یعنی: مدّت این بهره گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم ﴿همانا کید من استوار است﴾ کید خداوند ﷻ تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت‌دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چراکه در ظاهر امر احسان ولی در حقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٤﴾

﴿آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟﴾ یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خدا ﷺ که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به‌هیچ وجه دیوانه نیست ﴿او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست﴾ که آنان را از سوی خداوند ﷻ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوّت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفته، قبیلهٔ قریش را یکایک به‌نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان!.. و آنان را از عذاب خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی برحذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَوَلَمْ يَنظُرُوا۟ فِى مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ وَأَنْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ۖ فَبِأَىِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

﴿**آیا در ملکوت آسمانها و زمین ننگریسته‌اند؟**﴾ یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمانها و زمین و مخلوقاتش، به دیدهٔ تأمّل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به‌وسیلهٔ آن به‌سوی ایمان به وجود و وحدانیّت پروردگار متعال راه‌یابند ﴿**و**﴾ نیز آیا نیندیشیده‌اند ﴿**در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است**﴾ اعم از حیوان و نبات و افلاک.... ؟ قطعاً نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیّات وجود و عظمت اوست و قطعاً نظر و اندیشه درآن، راهگشاست ﴿**و**﴾ آیا نیندیشیده‌اند در ﴿**این‌که چه‌بسا اجلشان نزدیک شده باشد**﴾ و به‌زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن‌که مدّت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به‌سررسیدن اجلهایشان به پایان آید، در آنچه که وسیلهٔ هدایت و

منفعت‌شان است تأمّل و اندیشه نمی‌کنند ؟ ﴿پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟﴾ یعنی : اگر به قرآن ایمان نیاورند ، جز آن به کدام سخن ایمان می آورند در حالی‌که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه‌بخش‌تر بر اندیشه و تأمّل و عبرت‌گرفتن و ایمان ، نیست؟ .

مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُۥ ۚ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

﴿هرکه را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و﴾ خداوند ﷻ ﴿آنان را در طغیانشان﴾ یعنی : در کفرشان ﴿سرگردان وا می‌گذارد﴾ یعنی : سنّت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی‌های گمراهی‌شان سرگردان بمانند .

باید دانست که نسبت دادن گمراه‌سازی به خداوند متعال در آیهٔ کریمه ، از باب نسبت‌دادن آن به‌سوی نظامی است که او وضع کرده و به‌سوی سنّتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند ، غیر از خدا ﷻ هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چراکه سنّت وی ، واگذاشتن گمراهان در تاریکی‌های گمراهی است بنابراین ، از سوی خداوند ﷻ هیچ إجباری بر گمراه‌ساختن‌شان وجود ندارد .

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿از تو سؤال می‌کنند﴾ سؤال‌کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش‌اند ﴿دربارهٔ ساعت﴾ یعنی: در بارهٔ قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می‌دهد. یا این‌که قیامت با وجود فاصلهٔ زمانی خود، در نزد خدای عزّوجلّ همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می‌پرسند: ﴿که استقرار آن چه وقت است؟﴾ یعنی: خداوند ﷻ چه وقت قیامت را برپا می‌کند؟ مُرْساها: لنگرگاه آن چنان‌که کشتی‌ای که از آن سوی دریا می‌آید، در کنار ساحل لنگر می‌اندازد ﴿بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است﴾ و جز او کسی دیگر آن را نمی‌داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشتهٔ مقرّبی خبر داده و نه به پیامبری. حکمت در پنهان نگه‌داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه‌داشتن وقت آن، بر طاعت خدای عزّوجلّ برانگیزاننده‌تر و بر بازداشتن از گناه، هشداردهنده‌تر است چنان‌که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه‌داشته است ﴿جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند﴾ یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پردهٔ غیب را از برابر آن کنار نمی‌زند ﴿بر آسمانها و زمین گران است﴾ یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثهٔ قیامت تاب و توان تحمّل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار می‌شوند و دریاها می‌خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جنّ و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان‌بودن این امر بر آنان گران و سنگین است ﴿جز ناگهان به شما نمی‌رسد﴾ یعنی: درحالی به‌شما می‌رسد که شمارا غافلگیر می‌کند و شما از بیم وقوع آن ایمن‌اید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می‌سازد زیرا درحالی فرا می‌رسد که شخصی حوضش را مرمّت می‌کند، دیگری چهارپایانش را آب می‌دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می‌گذارد و ترازویش را بالا و پایین می‌برد ...».

﴿از تو می‌پرسند چنان‌که گویا تو از آن آگاهی﴾ یعنی: چنان‌که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان‌که گویی تو از آن کاوش‌کرده و دربارهٔ آن بسیار پرس‌وجو می‌کنی؛ ﴿بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند﴾ که علم قیامت مخصوص خداوند ﷻ است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عزّوجلّ کسی آنها را نمی‌داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می‌باشد[1].

قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿١٨٨﴾

﴿بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم﴾ این آیه تأکیدی بر آیهٔ قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در بارهٔ موعد فرارسیدن قیامت و چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اَوْلیٰ، بر دانستن آنچه که خداوند ﷻ علم آن را ویژهٔ خود گردانیده، نیز توانا نیستم ﴿و اگر غیب﴾ یعنی: آینده را ﴿می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم﴾ پس ــ مثلاً ــ خرید می‌کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می‌بود و می‌فروختم؛ هنگامی که منفعتم در فروختن می‌بود و در نتیجه، مالم بسیار می‌شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله‌ای زیان نمی‌کردم زیرا فقط به‌سوی آن معامله‌ای می‌شتافتم که سود آور است... و همین‌گونه در تمام امور؛ به‌طوری

۱ــ نگاه کنید به [انعام/۵۹].

که ــ مثلاً ــ در جنگها همیشه پیروز می‌بودم ﴿**و هرگز هیچ ناگواری‌ای به من نمی‌رسید**﴾ زیرا با علمی که به غیب داشتم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می‌کردم ﴿**من جز بیم‌دهنده و مژده‌آور برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم**﴾ یعنی: من مبلّغی از سوی خداوند ﷻ برای احکامش هستم که مردم را به وسیلهٔ آن بیم و بشارت می‌دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبردادن از غیب در حوزهٔ مأموریّت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیّات من.

۞ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِۦ ۖ فَلَمَّآ أَثْقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَٰلِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

﴿**اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید**﴾ که آدم ﷺ است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید ﴿**و همسرش**﴾ حوّا ﴿**را از وی پدید آورد**﴾ و او را از یکی از دنده‌های آدم آفرید ﴿**تا**﴾ آدم ﴿**بدان آرام گیرد**﴾ و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می‌یابد. البتّه این رخداد در بهشت بود ﴿**پس چون آدم با او آمیزش کرد**﴾ تَغَشَّاهَا: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است ﴿**باردار شد**﴾ حوّا ﴿**به باری سبک**﴾ یعنی: بعد از جماع، نطفهٔ جنین در رحم حوّا بسته شد و این دورهٔ اوّل بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقّتی احساس نمی‌کند ﴿**پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد**﴾ یعنی: حوّا چندی با آن حمل گذراند، برمی‌خاست و

می‌نشست و حرکت می‌کرد و به رتق‌وفتق امور خویش می‌پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد ﴿**و چون سنگین‌بار شد**﴾ به سبب بزرگ‌شدن بچّه در شکمش ﴿**هردو**﴾ یعنی: آدم و حوّا ﴿**به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی**﴾ یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی به‌هنجار و اندامهایی استوار باشد ﴿**قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود**﴾ برای تو در برابر این نعمت و همچنان، نسلهای برآمده از ما. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص‌الخلقه‌ای که ایشان از تولّدش بیمناک بودند.

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا ۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾

﴿**پس چون خداوند**﴾ دعایشان را اجابت کرد و ﴿**به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرّر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است**﴾ سخن در اینجا از آدم و حوّا به نسل پدید آمده از ایشان ــ از مرد و زن ــ حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسّران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوّا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندانی سالم عطا کرد، امّا آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن‌کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوّا شرک نورزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسّران ــ چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی ــ بر آنند که:

مراد خود آدم و حوّا هستند. تکیهٔ این گروه از مفسّران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره ﷺ از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «چون حوّا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندت را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند ــ و قبلاً چنان بود که فرزندان وی می‌مردند ــ پس این از القاآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان برآنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا ﷺ نیست ــ چنان‌که از آیهٔ بعدی که به صیغهٔ جمع آمده است، نیز پیداست:

أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۹۱﴾

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾

﴿**آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند**﴾ یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوّا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرارگیرند ﴿**و خودشان مخلوقند؟**﴾ یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریدهٔ پروردگار لاشریک هستند ﴿**و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند**﴾ اگر مشرکان از آنها یاری بجویند ﴿**و نه می‌توانند خود را یاری دهند**﴾ اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هر کس از یاری‌دادن به خود عاجز باشد، مسلّماً از یاری‌دادن دیگران عاجزتر است.

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ ۚ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ

أَمْ أَنتُمْ صَٰمِتُونَ ﴿١٩٣﴾

﴿و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند﴾ و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند ﴿چه آنهارا بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است﴾ حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگهای تراشیده و جامد نیستند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ ۖ فَٱدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا۟ لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٩٤﴾

﴿در حقیقت، کسانی را که به‌جای الله می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند﴾ حتّی شما از آنها کامل‌ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می‌گویید، راه می‌روید، می‌شنوید و می‌بینید، درحالی‌که بتان این‌گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شدهٔ فرمان وی می‌باشند ﴿پس آنها را بخوانید﴾ برای جلب منفعت یا دفع زیانی ﴿اگر راست می‌گویید﴾ در این ادّعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند ﴿باید شما را اجابت کنند﴾ اگر که زنده‌اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ قُلِ ٱدْعُوا۟

شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ﴿۱۹۵﴾

آن‌گاه ، همانندی کامل بتان با انسانها را نفی نموده می‌فرماید : ﴿**آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟**﴾ یعنی : این بتانی که شما آنها را در پرستش ، شرکای خدای سبحان قرار داده‌اید ، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید ، از جمله ، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند ﴿**یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟**﴾ يَبْطِشُونَ بِهَا: به وسیلهٔ آن چیزی را بگیرند ، یا به وسیلهٔ آن بزنند ﴿**یا چشمهایی دارند که با آن ببینند ، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند**﴾ همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی‌آلت و ابزار و تا این حدّ عاجز و بیچاره هستند ، به خدایی می‌خوانید؟ بَطْش: گرفتن به قوّت است ﴿**بگو: شریکان خود را بخوانید**﴾ ای مشرکان ! ﴿**سپس در بارهٔ من حیله به‌کار برید**﴾ یعنی : اگر شما و آنان بر چیزی از نیرنگ و توطئه علیه من توانا هستید ، به اتّفاق هم؛ هر کید و نیرنگ و بداندیشی‌ای که دارید ، در بارهٔ من روا دارید و هیچ کوتاهی نکنید ﴿**و مرا مهلت ندهید**﴾ یعنی : در فرودآوردن آسیب و زیان به من ، هیچ تأخیری روا ندارید . بدین‌گونه ، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه‌طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطل‌شان را در انجام کارها ، برآنان آشکار گرداند .

ابن‌کثیر روایت می‌کند : « معاذبن‌عمروبن‌جموح و معاذبن‌جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه مسلمان شدند ، آن دو نوجوان غیور مسلمان ، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می‌شکستند و خُرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه‌زنان ، هیزم درست می‌کردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیّت بی‌جان و بی‌ارزش بتان پی‌ببرند . از قضا که عمروبن‌جموح پدر معاذبن‌جبل که رئیس قومش نیز بود ، بتی داشت که آن را می‌آراست و معطّر

می‌کرد و می‌پرستید پس آن دو شبانگاه می‌آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی‌ها می‌آغشتند. عمروبن‌حجوح که به‌خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع می‌دید، از این وضع ناراحت شده آن را می‌شست و خوشبو می‌ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! امّا آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجدّداً آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به‌هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأمّلی کرد، آن‌گاه به خود آمد و متوجّه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت:

تَاللّهِ لَوكُنْت إلٰهًا مُستدن لَم تَكُ والكلبُ جميعاً فی‌قرن

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛
این‌گونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت ــ که خداوند ﷻ از او راضی باد!

إِنَّ وَلِيِّيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْكِتَٰبَ ۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩٦﴾

﴿بی‌تردید، کارساز من‌الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده﴾ یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عزّوجلّ دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند ﴿و همو متولّی صالحان است﴾ یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنّت وی است. صالح: هر کسی است که

عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٧﴾

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا۟ ۖ وَتَرَىٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾

﴿و کسانی را که به‌جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی‌شنوند﴾ زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی ﴿و آنها را می‌بینی که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی‌که هیچ نمی‌بینند﴾ مشرکان، بتان‌را به‌صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می‌ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می‌کشیدند که گویی خیره به دیگران می‌نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می‌توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾

﴿عفو پیشه کن﴾ خُذِالعَفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی‌آن‌که به امری مکلّفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و

پرداخت زکات مکلّف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، درپیش‌گرفتن شیوهٔ بخشایش و آسان‌گیری، نه سخت‌گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خدا ﷺ به پیروی از این دستور، هیچ‌گاه در میان دو کار مخیّر ساخته نشدند، مگر این‌که آسان‌ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این‌که آن کار آسان‌تر، گناه نمی‌بود چنان‌که در **حدیث‌شریف** فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید». ﴿**و به معروف امرکن**﴾ معروف: هر خصلت پسندیده‌ای است که عقلها آن را بپسندد و روانها بدان اطمینان یابد ﴿**و از نادانان روی بگردان**﴾ یعنی: چون در دستوردادنشان به معروف، برای آنان حجّت بر پا داشتی، امّا آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می‌زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانهٔ مطرح شده در این آیه، تبیین کنندهٔ اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معاملهٔ انسان با دیگران تعلّق می‌گیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بپیوندی و به کسی‌که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». امام جعفرصادق ﷺ فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه دربارهٔ مکارم اخلاق وجود ندارد».

وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾

از آنجا که دستور روگرداندن از جاهلان ، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شرّ شیاطین ــ برای پرهیز از مفاسد و شرارتهایشان ــ مناسبت داشت پس فرمود : ﴿ **و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بَر زیرا که او شنوای داناست** ﴾ یعنی : به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین ، شرّ شیطان را از تو دفع می‌کند . نَزْغ : وسوسه کردن به فساد است ، اعراب می‌گویند : نَزَغَ بَيْنَنا : یعنی در میان ما فساد افگند .

خطاب در این آیه ، متوجّه کلّ مکلّفان و در رأس آنان ، پیامبر اکرم ﷺ است .

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَٰنِ تَذَكَّرُوا۟ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾

﴿ **در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند** ﴾ یعنی : عظمت امر و نهی پروردگارشان را به‌یاد می‌آورند ﴿ **و بناگاه بینا شوند** ﴾ یعنی : بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطرهٔ شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند . وسوسهٔ شیطان : آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است . طٰائِف : یعنی وسوسهٔ طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسهٔ خیال شباهت دارد ، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند .

وَإِخْوَٰنُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي ٱلْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿۲۰۲﴾

﴿و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند﴾ یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برایشان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فروگذاشت و کوتاهی نورزیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیاپی بر وسوسه و گمراکردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، امّا اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصوّر بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به‌سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میادین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افگند که هلاک گردند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِـَٔايَةٍ قَالُوا۟ لَوْلَا ٱجْتَبَيْتَهَا ۚ قُلْ إِنَّمَآ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ مِن رَّبِّى ۚ هَٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰۳﴾

﴿و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟﴾ چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفّار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا نمی‌کنی؟ ﴿بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم﴾ و به شما ابلاغ می‌نمایم ﴿این﴾ قرآن نازل‌شده بر من، همانا ﴿روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است﴾ که هر کس آن را بپذیرد، به‌وسیلهٔ آن راهیاب شده و به‌نیروی بینش ایمانی مجهّز می‌شود، امّا مرا در آن دخل و تصرّفی نیست ﴿و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است﴾ که مؤمنان به وسیلهٔ آن به آنچه که مایهٔ رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.

وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾

﴿و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید﴾ تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحتهای بزرگ است، بیندیشید. البتّه گوش‌فرادادن و خاموش‌ماندن در هنگام تلاوت قرآن ــ در نماز و غیر آن ــ یک واجب عامّ است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هر کس بخواهد، از آن روی بر می‌گرداند ﴿تا مشمول رحمت شوید﴾ یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیهٔ کریمه از جملهٔ دلایل احناف بر کراهیّت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ

ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿٢٠٥﴾

﴿و پروردگار خود را در دل خویش یادکن﴾ به‌طور آهسته و همراه با تأمّل و تدبّر. این حکمی عام در همهٔ اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را ﴿به زاری و ترس و بدون بانگ‌برداشتن﴾ یعنی: طوری اورا با ترس و زاری یادکن که به‌خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یادکردن پنهانی، به اخلاص نزدیکتر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن ﴿در بامدادان﴾ غُدُوّ: اوقات بامداد و غدوة: بامداد است ﴿و شامگاهان﴾ یعنی: در اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است ﴿و از غافلان نباش﴾ یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عزّوجلّ و از غافلان قرائت در نماز نباش.

إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسْجُدُونَ ۩ ﴿٢٠٦﴾

﴿به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند﴾ مراد فرشتگانند ﴿از عبادت او گردنکشی نمی‌کنند و او را تسبیح می‌گویند﴾ یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می‌ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می‌کنند ﴿و فقط برای او سجده می‌کنند﴾ یعنی: او را به عبادت سجده که شریف‌ترین عبادات است، مخصوص می‌گردانند.

این اوّلین سجدهٔ تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنوندهٔ آن ـ اجماعاً ـ سجده واجب می‌شود.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انفال

مدنی است و دارای هفتاد و پنج آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است.

این سوره در غزوهٔ «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی‌سبیل‌الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام‌ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ ۖ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَ
أَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ ۖ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١﴾

﴿ای پیامبر! از تو دربارهٔ انفال﴾ یعنی: غنایم جنگ ﴿می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد﴾ یعنی: صدور حکم دربارهٔ آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم

می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری‌ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حقّ کسی انجام دهد، بی‌آن‌که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشهٔ «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژهٔ او بر ایشان است چراکه این غنایم، بر امّت‌های دیگر قبل از امّت محمّدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی‌که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»[۱].

از عبادةبن‌صامت رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزّوجلّ مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فروریختهٔ دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ﷺ حملهٔ ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی‌که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست‌وجوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو

۱ــ این **حدیث‌شریف** به طور کامل در سورهٔ «اعراف» نقل شد.

گروه از ما در این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن‌که مبادا دشمن به ایشان گزندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیهٔ کریمهٔ: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ‌الْأَنْفَالِ، قُلِ‌الأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْل...) نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با [آیهٔ ۴۱/] از همین سوره: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ...) منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن‌عبّاس رضی الله عنه «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان ـ افزون بر استحقاقشان ـ می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سَلَب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنابر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را براساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خُمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

﴿**پس از خدا پروا دارید**﴾ در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿**و**﴾ از آن جمله این‌که: ﴿**بایک‌دیگر سازش نمایید**﴾ زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنایم اختلاف کرده بودند. مکحول می‌گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میانشان بدین گونه میسّر بود که غنایم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود». ﴿**و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش**

اطاعت کنید ﴾ این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به‌سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به‌عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرّفی شد.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

﴿**جزاین نیست که مؤمنان** ﴾ کامل ﴿**همان کسانی هستند که چون یاد خدا به‌میان آید، دلهایشان بترسد** ﴾ یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدّی می‌گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزّت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه باز می‌ایستد». ﴿و﴾ مؤمنان کامل همان کسانی هستند که ﴿**چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید** ﴾ زیرا پست‌سرهم آمدن ادلّه، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند ﴿و﴾ مؤمنان کامل همان کسانی هستند که ﴿**بر پروردگار خود توکّل می‌کنند** ﴾ نه بر غیر وی. توکّل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن‌جبیر رحمه‌الله گفته است: «توکّل بر خدای عزّوجلّ، همهٔ ایمان است».

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾

﴿همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند﴾ یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عزّوجلّ، اخلاص و توکّل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند.

ملاحظه می‌کنیم که دو آیهٔ فوق، گردآورندهٔ پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکّل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

﴿آن گروه﴾ که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند ﴿در حقیقت، ایشانند مؤمنان﴾ یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حَقًّا): مفید این معنی است که ایشان به کلّی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقّاً مؤمن هستم! و نگویید: من مؤمنم إن شاءالله». ﴿برای آنان درجاتی است﴾ یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها ــ به‌حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود ــ از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «همانا کسانی که (دربهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علّیّین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستارهٔ فرورفته در

افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات برایشان ﴿نزد پروردگارشان﴾ است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بر گرامی‌داشت و تشریف و تفخیم ایشان می‌باشد ﴿و﴾ برای ایشان ﴿آمرزشی است﴾ گناهانشان را ﴿و روزی‌ای نیک است﴾ که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است که روزی حارث‌بن‌مالک انصاری ﷺ به محضر رسول خدا ﷺ مشرّف شد، ایشان به وی فرمودند: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا حَارِثُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ مُؤْمِناً حَقّاً. قَالَ أُنْظُرْ مَا تَقُولُ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ، فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكَ؟ فَقَالَ: عَزَفْتُ نَفْسِيْ عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِيْ وَ أَظْمَأْتُ نَهَارِيْ، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلَىٰ عَرْشِ رَبِّيْ بَارِزاً، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُوْنَ فِيْهَا، وَ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلَىٰ أَهْلِ النَّارِ يَتَضَاغَوْنَ فِيْهَا. فَقَالَ: يَا حَارِثُ! عَرِفْتَ فَأَلْزِمْ ثَلاثاً ۞ ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به‌سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به‌سوی اهل بهشت ــ درحالی‌که با هم دیدار می‌کنند ــ می‌نگرم و گویی به‌سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می‌کنند. رسول‌خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس [به مستلزمات این شناخت] پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَآ أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيۡتِكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ

لَكَٰرِهُونَ ۝

﴿همچنان‌که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق﴾ یعنی: به حکمت و صواب ﴿بیرون آورد﴾ به‌سوی جنگ بدر ﴿و حال آن‌که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند﴾ از این‌که از مدینه بیرون روند. کاف در (كَمَآ أَخْرَجَكَ) برای تشبیه است و کراهیّت اصحاب در حکم غنایم را ــ هرچند که به آن رضا دادند ــ به کراهیّت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منّت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفّار کشانید، درحالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منّت وی بر ایشان با امدادرساندنشان به وسیلهٔ فرشتگان تا غیر این از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعهٔ بدر لازم است. ابن‌کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکّه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافلهٔ قریش با اموال آنهاست، به‌سوی آن بیرون آیید، شاید خدای منّان از فضل خود آن را بهرهٔ شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، امّا برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و

جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکّه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همهٔ ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحاب‌شان به قصد قافلهٔ ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به‌نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوهٔ بدر روی داد، غزوه‌ای که اهمّ وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد».

يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَ هُمْ يَنظُرُونَ ﴿٦﴾

﴿با تو دربارهٔ حق ــ بعد از آن‌که روشن گردید ــ مجادله می‌کردند﴾ مجادلهٔ اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به‌قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافلهٔ تجارتی از دست رفت چراکه ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معیّنش به بیراهه برد و راه ساحلی را درپیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدّمات آن را فراهم می‌کردیم. (فِي‌الحَقِّ): یعنی باتو دربارهٔ جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی ﴿گویی به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن

می‌نگرند ﴾ یعنی : درحالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد ، پیروز شوند ، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به‌طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به‌سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکّی ندارد .

وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧﴾

﴿ **و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد** ﴾ دو گروه : یکی کاروان تجارتی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود ﴿ **که از آنِ شما باشد** ﴾ حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به‌سوی بدر وحی فرستاد که : قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافلهٔ قریش که حامل کالای تجارتی از شام بود ، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکّه به‌قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود ﴿ **و شما دوست داشتید که دستهٔ بی‌سلاح** ﴾ یعنی : قافلهٔ تجارتی ﴿ **برای شما باشد** ﴾ زیرا این قافله ، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن بپردازد ﴿ **حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند** ﴾ با پیروزساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلّح قریش و کشتن سران آن و اسیرگرفتن بسیاری از آنان ، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود ﴿ **و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرّد** ﴾ و آنان

را ریشه کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، درحالی‌که خداوند ﷻ اموری والاتر از آن؛ چون برترساختن کلمهٔ خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصلهٔ بسیاری است.

لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَـٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

﴿**می‌خواست تا حق را ثابت کند**﴾ یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند ﴿**و باطل را نابود گرداند**﴾ یعنی: شرک را محو و نابود کند ﴿**هرچند مجرمان**﴾ یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر ﴿**خوش نداشته باشند**﴾.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾

﴿**هنگامی را**﴾ به‌یاد آورید ﴿**که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید**﴾.

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گریزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتّی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می‌خواندند: «اَللّٰهُمَّ آتِنِيْ مَا وَعَدْتَّنِيْ،

اَللّٰهُمَّ اِنْ تُهْلِكْ هٰذِهِ‌العَصَابَةَ مِنْ اَهْلِ‌الْاِسْلامِ لاَ تُعْبَدْ فِي‌الْاَرْضِ ✿ بار الها ! آنچه را که به من وعده داده‌ای ، محقّق گردان ! بار الها ! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی ، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری » . ﴿**پس دعای شما را اجابت کرد که : من یاری‌دهندهٔ شما هستم با هزار کس از فرشتگان**﴾ که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند ﴿**که**﴾ آن فرشتگان ﴿**از پی خود گروهی دیگر آورند**﴾ به‌طور پیاپی . زیرا خداوند متعال در آغاز ، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند ، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعداً آنان را با پنج‌هزار تن به حدّ کمال رسانید .

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

﴿**و خداوند این را**﴾ یعنی : مددرساندنتان به وسیلهٔ فرشتگان را ﴿**جز بشارتی قرار نداد**﴾ برای شما بر پیروزی‌تان ﴿**و تا آن‌که دلهای شما بدان**﴾ امداد ﴿**آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدانیست**﴾ پس بدانید که پیروزی مسلّما ر نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت‌دهندهٔ شما و فرشتگان هردو ، خود باری تعالی است ﴿**همانا الله عزیز**﴾ و غالبی است که مغلوب نمی‌شود ﴿**و حکیم است**﴾ در تمام کارهای خود و از آن‌جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش .

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : « ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند ، هیچ شکّی نداریم امّا در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزّوجلّ خود به آن داناتر است » . همچنین روایات ، حاکی از مشاهدهٔ عینی فرشتگان در غزوهٔ بدر ــ از سوی صحابه و مشرکان هردو ــ است .

إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَـٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

﴿هنگامی که شما را در پردهٔ خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند﴾ یعنی: خداوند ﷻ در بدر چنان سکون و آرامشی بر دلهایتان مسلّط گردانید که بدون احساس هیچ‌گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می‌شد. بعضی گفته‌اند: بلکه در حال رویارویی دو صفّ نبرد، ایشان را خواب سبک فراگرفت و سبب آرامش‌شان در جنگ شد ﴿و از آسمان آبی بر شما فروریخت﴾ خداوند ﷻ قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد ﴿تا شما را با آن پاک گرداند﴾ یعنی: تا پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمّم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «مشرکان قریش بر چشمهٔ آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به‌علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضویی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». ﴿و از شما پلیدی شیطان را بزداید﴾ یعنی: هراس و وسوسهٔ تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افگند ﴿و تا دلهایتان را محکم سازد﴾ و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند ﴿و

گامهایتان را بدان استوار دارد ﴾ زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرارداشت پس خداوند ﷻ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهندهٔ آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَٰئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: ﴿**آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم**﴾ با تأیید و یاری خویش ﴿**پس مؤمنان را ثابت‌قدم بدارید**﴾ یعنی: به آنان مژدهٔ پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیارساختن شمارشان ﴿**به زودی در دل کافران رعب خواهم افگند**﴾ تفسیر نظیر این عبارت، در سورهٔ [آل‌عمران/۱۵۱] گذشت ﴿**پس فراز گردنها را بزنید**﴾ یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردنها جای مفاصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع‌شدن گردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجّه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجّه مؤمنان بود. امّا قول اوّل رجحان دارد ﴿**و از آنان همهٔ سرانگشتانشان را بزنید**﴾ یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع‌بن‌انس ﷺ می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به‌دست فرشتگان را با نشانهٔ قطع‌شدن فراز گردنها و سرانگشتانشان

می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿١٣﴾

﴿این﴾ کشتار مشرکان ﴿به‌سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند﴾ و دشمنی و عناد نمودند ﴿و هرکس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت‌کیفر است﴾.

ابن‌کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب‌کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٤﴾

﴿اینها را﴾ یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد ﴿بچشید﴾ درد آن را احساس کنید و غصّهٔ آن را جرعه‌جرعه بنوشید ﴿و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنّم مهیاست﴾ اشاره به عذاب پایدار و درازمدّت آیندهٔ آنان در آخرت است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾

﴿ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید﴾ زَحْفاً: به هم گلاویز شده و به‌سوی همدیگر روی آوردید ﴿پس به آنان پشت نکنید﴾ و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

﴿و هر کس در آن روز پشت خود را به‌سوی آنان بگرداند﴾ یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند ﷻ قرار می‌گیرد ﴿مگر آن‌که برای نبردی﴾ مجدّد ﴿کناره‌جو باشد﴾ و از روی به‌کاربرد تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب‌دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفگند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین‌وسیله، او بتواند مجدّداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و ﴿یا پناه‌جو باشد به جمعی﴾ دیگر از مسلمانان هم‌رزمش ــ جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد ــ حتّی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خطّ اوّل رویارویی به‌سوی فرمانده خویش، یا به‌سوی مرکزیّت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیّت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنهٔ نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. امّا اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده

نمی‌شد : ﴿**پس قطعاً**﴾ شخص فرارکننده از میدان جنگ ﴿**به خشمی از سوی الله گرفتار شده است**﴾ یعنی : بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدّد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد ، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد ، هر فرارکنندهٔ دیگری از صحنهٔ جنگ ، به خشمی مسلّم از سوی خدا ﷻ بازگشته است ﴿**و جایگاهش دوزخ است**﴾ پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته ، درافگنده است ﴿**و چه بد سرانجامی است**﴾ دوزخ ، که او به سبب پشت کردن به دشمن ، بدان پیوسته است .

بایستهٔ یاد آوری است که پشت‌کردن در نبرد ، از گناهان کبیره و از جملهٔ هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** بیان کرده‌اند : « از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید . اصحاب پرسیدند : یا رسول‌الله ! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند : شریک آوردن به خدای سبحان ، سحر ، کشتن نفسی که خداوند ﷻ قتل او را حرام کرده‌است ــ جز به حق ــ خوردن ربا ، خوردن مال یتیم ، پشت‌کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا » .

احناف بر آنند که عقب‌نشینی از میدان جنگ و پناه‌گزیدن به نیروهای پشت خطّ اوّل نبرد ــ اعم از مرکزیّت فرماندهی ، یا پایتخت دولت اسلامی ــ در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد ، امّا اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود ، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود ، هرچند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد . احناف در این حکم به این **حدیث‌شریف** استدلال کرده‌اند : « بهترین همراهان چهارتن ، بهترین سریّه‌ها (گروههای جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده‌هزار تن باشد ، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علّت مغلوب نمی‌شود » .

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت﴾ با فراهم ساختن اسباب و مقدّمات پیروزی شما ﴿و ای محمّد! تو نیفگندی وقتی که افگندی﴾ آن مشت خاک را ﴿بلکه خدا بود که افگند﴾ یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگننده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصوّر است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرّات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتّب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمّل آن را ندارد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم ﷺ در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک‌کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرارنمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت ﷺ گفت: مشتی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول خدا ﷺ مشتی خاک را گرفته و آن را برروی مشرکان افگندند و فرمودند: «شَاهَتِ الْوُجُوْه ✿ چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشمها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. ﴿و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی

نیکو عطا کند ﴾ یعنی : خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد . مراد از (بَلاءً حَسَناً) بخششی نیکو است . ﴿**همانا الله شنواست** ﴾ دعای آنان را ﴿**داناست** ﴾ به احوالشان .

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٨﴾

﴿**حال این بود** ﴾ که بیان کردیم؛ از پیروزساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفّار ﴿**و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند** ﴾ یعنی : قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد ، انعام‌نمودن به مؤمنان و نقش‌برآب ساختن نقشهٔ کافران بود .

إِن تَسْتَفْتِحُوا۟ فَقَدْ جَآءَكُمُ ٱلْفَتْحُ ۖ وَإِن تَنتَهُوا۟ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَعُودُوا۟ نَعُدْ وَلَن تُغْنِىَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْـًٔا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾

﴿**اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد** ﴾ خطاب متوجّه کفّار است و هدف از آن استهزایشان می‌باشد زیرا در بیان **سبب‌نزول** آمده است : مشرکان قریش هنگامی که از مکّه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند ، از خداوند ﷻ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است ، گروه بر حق را پیروز گرداند . لذا خدای عزّوجلّ با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می‌فرماید : اگر داوری می‌خواستید ، اینک نتیجهٔ داوری برایتان

آمد! ﴿و اگر باز ایستید﴾ از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ ﴿آن﴾ بازایستادن از کفر و دشمنی ﴿برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید﴾ به‌سوی کفر و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان ﴿ما هم بر می‌گردیم﴾ با مسلّط‌ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلّط کردیم ﴿و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتواند کرد﴾ مراد از این گروه قوم قریش در مکّه است ﴿و بدانید که خدا با مؤمنان است﴾ پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ ﴿٢٠﴾

﴿ای مؤمنان! خدا و فرستادهٔ او را فرمان برید﴾ در همه چیز و از آن جمله در جنگ ﴿و از او روی برنتابید درحالی‌که می‌شنوید﴾ ندای او را.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ﴿٢١﴾

﴿و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم﴾ پیام حق را و اطاعت کردیم ﴿و حال آن‌که نمی‌شنوند﴾ و در حقیقت اطاعت نمی‌کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشهایشان پیام حق را می‌شنوند، بی‌آن‌که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

۞ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾

﴿قطعاً بدترین جنبندگان﴾ که برروی زمین می‌جنبند و حرکت می‌کنند ﴿نزد خداوند﴾ یعنی: در حکم و داوری وی ﴿ناشنوایان لالی هستند که نمی‌اندیشند﴾ در آنچه که نفعشان در آن است تا به‌سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند ﷻ بدترین جنبندگان هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شرّ ــ به نسبت ــ فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می‌دهد.

وصف‌کردن کفّار به ناشنوایان گنگ ــ درحالی‌که به‌ظاهر هم می‌شنوند و هم نطق می‌کنند ــ به سبب عدم بهره‌گیری‌شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

وَلَوْ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ ۖ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾

﴿و اگر خدا در آنان﴾ یعنی: در آن گروه کرولال ﴿خیری می‌یافت، قطعاً به آنان می‌شنوانید﴾ به چنان شنوایی‌ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجّتها و برهانها را دریابند ﴿و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال إعراض، روی برمی‌تافتند﴾ زیرا این امر که آنان ایمان نمی‌آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱسْتَجِيبُوا۟ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

يُحْيِيكُمْ ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات‌بخش فرامی‌خواند، لبّیک اجابت بگویید﴾ یعنی: به‌سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما ﷺ و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی‌تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادتمندانه و با عزّت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به‌سوی اموری فرامی‌خواند که حیات حقیقی‌تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چراکه اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می‌کند.

امّا از سیاق آیات چنین بر می‌آید که لبّیک گفتن به ندای خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان‌که محمّدبن اسحاق از عروةبن زبیر رضی الله عنه چنین نقل کرده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعیدبن معلّی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا ﷺ مرا فراخواندند ولی [به‌تصوّر این‌که به‌پایان رساندن نماز اولیٰ است] اجابت‌شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول‌الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر ـ چون شما را فراخواند ـ لبّیک اجابت بگویید؟». **﴿و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می‌گردد﴾** یعنی: مادامی که

دلهایتان نرم و به فرمان است ، به‌سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید ، قبل از آن‌که احوال متغیّر شود و دلهایتان از شما فرمان نبرد . فرمان نبردن دل از انسان با مرگ وی است که نقطهٔ پایان عمل اوست . یا : هر کس بسیار گناه کند ، چه‌بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت‌گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد .

در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌سلمه آمده است که رسول‌خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند : « اَللّٰهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِيْ عَلٰى دِيْنِكَ ✿ بارالها ! ای گرداننده دلها ! دلم را بر دینت ثابت نگه دار » . گفتم یا رسول الله ﷺ ! مگر دلهارا دگرگونی‌ای است؟ فرمودند : « آری ! خدای عزّوجلّ هیچ کس از بنی‌آدم را نیافریده ، مگر این‌که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد ، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می‌گرداند لذا از الله پروردگارمان درخواست می‌کنیم که دلهایمان را ــ بعد از آن‌که هدایتمان نموده ــ منحرف نگرداند و از او می‌طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید ، همانا او بسیار بخشاینده است ... » . ﴿**و بدانید که به‌سوی او حشر خواهید شد**﴾ در روز قیامت ، آن‌گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان ، پاداش می‌دهد .

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

﴿**و از فتنه‌ای**﴾ یعنی : از آزمون و محنتی ﴿**بپرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد**﴾ یعنی : از فتنه‌ای بپرهیزید که از ظالم گذشته ، دامن‌گیر خوبان نیز می‌شود

و صالح و طالح همه را دربرمی‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبّیک نگویید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیایید، چه‌بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عدی‌بن‌عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای عزّوجلّ عامّهٔ مردم را به سبب اعمال بد عدّهٔ به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند ﷻ خاصّ و عام همه را عذاب می‌کند». ﴿**و بدانید که خداوند سخت کیفر است**﴾ و عذاب نمودن کسانی که مباشرتاً و مستقیماً مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبّب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدّت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر ــ مخصوصاً ــ فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا ﷻ و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَٱذْكُرُوٓاْ إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِى ٱلْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**و یادکنید**﴾ ای مهاجران! و به قولی: ای امّت عرب! ﴿**هنگامی را که شما در**

زمین، اندک و مستضعف بودید ﴾ مراد: سرزمین مکّه است ﴿**می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند** ﴾ مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خَطْف: گرفتن و ربودن به سرعت است. ﴿**پس او شما را جای داد** ﴾ یعنی: خدای منّان شما را به مدینه، یا به‌سوی انصار، جای و مأوی داد ﴿**و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید** ﴾ در روز بدر ﴿**و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد** ﴾ که از جملهٔ آنها یکی هم غنایم جنگ است ﴿**تا باشد که سپاس بگزارید** ﴾ این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَ ٱلرَّسُولَ وَ تَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَ أَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید** ﴾ با ترک آنچه که شما را بدان مکلّف نموده‌ایم و با فروگذاشتن آنچه که پیامبرما ﷺ شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است ﴿**و در امانت‌های یک‌دیگر** ﴾ که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز ﴿**خیانت نکنید** ﴾ که از جملهٔ آنها، افشاکردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است ﴿**در حالی‌که خود می‌دانید** ﴾ که این کار خیانت است، امّا عمداً مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ او را نزد طایفهٔ بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول‌خدا ﷺ دربارهٔ خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا ﷺ را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او

به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا ﷺ را دربارهٔ خود ــ هرچه که باشد ــ بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این‌که: پذیرش حکم رسول خدا ﷺ به‌معنی گردن‌زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجّه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منّان بر وی توبه‌پذیر شود. آن‌گاه به مسجدالنّبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدّت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که خدای عزّوجلّ از پذیرش توبهٔ او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، امّا او سوگند خورد که باید خود رسول‌خدا ﷺ با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا ﷺ آمدند و وی را باز کردند ...».

وَاعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

﴿و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند﴾ یعنی: آنها سبب افتادنتان در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می‌شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیّت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ ﴿و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است﴾ پس حقّ خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدّم بدارید و مبادا اموال و

اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

﴿ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد﴾ یعنی: برای شما به وسیلهٔ تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حقّ و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایهٔ بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند ﴿و﴾ اگر از خدا ﷻ پروا بدارید ﴿سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد﴾ یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیّئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است ﴿و خدا صاحب فضل بزرگ است﴾ بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴿٣٠﴾

﴿و یاد کن هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند﴾.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکّه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا ﷺ را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکّه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به‌طور دسته‌جمعی بر او یورش برند و او را باضربه‌ای چون ضربهٔ یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همهٔ قبایل توزیع خواهد شد و قطعاً بنی‌هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره‌های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزّوجلّ پیامبرش را از نیرنگ و نقشهٔ دشمنان آگاه کرد. آن‌گاه حضرت علی رضی الله عنه مأمور شد تا بر بالین آن حضرت ﷺ بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت ﷺ شبانگاه با ابوبکر صدّیق رضی الله عنه راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

﴿**و آنان مکر می‌کردند و خداوند هم مکر می‌کرد**﴾ یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول‌خدا ﷺ نیرنگها و توطئه‌ها می‌تنیدند، امّا خدای عزّوجلّ در مقابل، نیرنگهایشان را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می‌کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می‌گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله[1]» مکر نامیده شد ﴿**و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است**﴾.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا قَالُوا۟ قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَـٰذَآ ۙ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

۱ــ مشاکله یا هم‌شکل‌گویی: اتّحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

﴿**و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند**﴾ از روی سرسختی، تعصّب، تمرّد و دوری از حق ﴿**شنیدیم**﴾ آنچه را که تو بر ما می‌خوانی ﴿**اگر بخواهیم** انند **این را**﴾ که تو بر ما خوانده‌ای ﴿**می‌گوییم**﴾ امّا چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن‌گاه ناگزیر از روی عناد و تمرّد گفتند: ﴿**این جز اساطیر پیشینیان نیست**﴾ یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره‌پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می‌نویسند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: گویندهٔ این سخن، نضربن حارث ــ لعنه‌الله ــ بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا ﷺ دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

﴿**و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حقّ از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ باران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور**﴾ این سخن را از سر جهل و تندروی و افراط‌گری در انکار و تکذیب‌شان گفتند، درحالی‌که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حقّ است، ما را به‌سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

﴿ **و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب‌کنندهٔ آنان نیست** ﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! مادام که تو در میانشان هستی ، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قراردارند زیرا سنّت خدای عزّوجلّ بر آن است که هیچ امّتی را درحالی‌که پیامبرشان در میانشان است ، به عذاب استیصال عذاب نکند ﴿ **و خدا عذاب‌کنندهٔ آنان نیست درحالی‌که استغفار می‌کنند** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ عذاب کنندهٔ مشرکان نیست مادامی که آمرزش می‌خواهند . روایت شده است که کفّار قریش به هنگام طواف می‌گفتند : « غُفْرانَكَ ✿ پروردگارا ! از تو آمرزش می‌خواهیم » . ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « در میان کفّار قریش دو امان وجود داشت : یکی وجود پیامبر خدا ﷺ و دیگری استغفار پس پیامبرخدا ﷺ از میانشان رفتند ، امّا استغفار باقی ماند » . همچنان ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « خداوند هیچ قومی را ــ مادامی‌که انبیایشان در میانشان باشند ــ به عذاب ریشه‌کن نمی‌کند تا آن‌که انبیا را از میانشان بیرون بَرَد » . در **حدیث‌شریف** آمده است : « خدای عزّوجلّ دو امان برای امّتم نازل نموده است : (وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ) [یک امان ، وجود من در میانشان است و امان دیگر ، استغفار] پس چون من در گذرم ، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می‌گذارم » . امّا به قولی معنی این است : اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند ، او عذاب‌کنندهٔشان نیست . به قولی دیگر معنی این است : خداوند ﷻ عذاب‌کنندهٔشان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می‌کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند ، خداوند ﷻ در روز بدر و بعد از آن ، عذاب‌شان کرد .

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ

مَا كَانُوٓاْ أَوْلِيَآءَهُۥٓۚ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و چیست آنان را که خداوند عذاب‌شان نکند، حال آن‌که﴾ آنان مردمی را که به خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می‌کنند ﴿از مسجدالحرام باز می‌دارند﴾ و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی‌دهند. یعنی: آنان به‌سبب فجایعی که مرتکب شده‌اند، مستحقّ عذاب خداوند ﷻ هستند ولی این عذاب به برکت اقامت رسول‌خدا ﷺ در میانشان، بر آنان نازل نگشت. ﴿و﴾ آنان مردم را از مسجدالحرام در حالی باز می‌دارند که ﴿متولّیان آن نیستند﴾ این ردّ سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولّیان کعبه هستیم ﴿اولیای آن جز متّقیان نیستند﴾ یعنی: متولّیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانهٔ کعبه از آن خدا ﷻ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: (اِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُوْن). ﴿ولی بیشتر آنان نمی‌دانند﴾ این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ، یا شایستهٔ تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً ۚ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿و نماز آنان در خانهٔ کعبه جز سوت کشیدن و کف‌زدن نیست﴾ یعنی: در دورهٔ

سلطهٔ مشرکان، خانهٔ کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرارگیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف زدن ــ آن هم به‌نام نماز ــ عرصه‌گاه حرکات وقیحانهٔ آنان شده بود به قولی معنی این است: مشرکان در خانهٔ کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشاندند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افگنند ﴿**پس ای کافران! به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید**﴾ یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ لِيَصُدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

محمّدبن‌اسحق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافلهٔ تجارتی قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام‌گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: ﴿**همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه الله بازدارند**﴾ با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع‌کردن لشکری برای این هدف ﴿**پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز**﴾ فرجام ﴿**آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد**﴾ و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را ــ بی‌آن‌که حاصلی از آن به دست آورند ــ می‌بازند و

تلاشهای مذبوحانه‌شان سراسر برایشان مصیبت‌بار خواهد بود ﴿سپس مغلوب می‌شوند﴾ و این وعدهٔ ما است چنان‌که فرموده‌ایم: (كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي ۞ خدا مقرّر کرده‌است که حتماً من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) [مجادله/۲۱]. سرانجام کار نیز این‌گونه بود و وعدهٔ خدای سبحان به واقعیّت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است ﴿و کافران به‌سوی دوزخ رانده می‌شوند﴾ پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این‌همه به‌سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۳۷﴾

﴿چنین است تا خداوند﴾ گروه ﴿پلید را﴾ که کفّارند ﴿از﴾ گروه ﴿پاک﴾ که مؤمنانند ﴿جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد﴾ یعنی: گروه‌های کفّار را برروی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشتهٔ هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند ﴿پس﴾ آن‌گاه ﴿آن را﴾ یعنی: آن گروه پلید را ﴿در جهنّم اندازد، اینان همان زیانکارانند﴾ که خود و اموال خود را باخته‌اند.

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾

﴿به کافران بگو: اگر باز ایستند﴾ از دشمنی رسول‌خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام ﴿آنچه گذشته است﴾ از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان ﴿برآنان آمرزیده می‌شود﴾ زیرا ــ چنان‌که در احادیث آمده است ــ اسلام، ماقبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه رحمه‌الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتدّ مسلمان شد، قضاآوردن عبادتهای ترک‌شده بر وی لازم نیست».

﴿و اگر باز گردند﴾ یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند ﴿به یقین سنّت خدا در مورد پیشینیان گذشته است﴾ یعنی: بدانند که سنّت خدا ﷻ بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امّت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ ۚ فَإِنِ ٱنتَهَوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿و با آنان﴾ یعنی: با کفّار ﴿بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد﴾ یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البتّه این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطهٔ عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیّتهای کفر برچیده شود.

آیهٔ کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلّحانه در اسلام، رسیدن به وضعیّتی جهانی است که در آن کلمهٔ خداند ﷻ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته

شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سورهٔ [بقره/۱۹۳] نیز گذشت. ﴿پس اگر باز ایستند﴾ از کفر ﴿قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست﴾ بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِن تَوَلَّوْا۟ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَىٰكُمْ ۚ نِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

﴿و اگر روی برتافتند﴾ از ایمان و از کفر باز نایستادند ﴿پس بدانید﴾ ای مؤمنان ﴿که الله مولای شماست﴾ یعنی: نصرت‌دهندهٔ شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید ﴿چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است﴾ لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

۞ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ ٱلْفُرْقَانِ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

﴿ و بدانید که هر چیزی را ﴾ اندک یا بسیار ﴿ از کافران به غنیمت گرفتید ﴾ چگونگی تقسیم آن این است که : ﴿ یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است ﴾ غنیمت: آن بخش از اموال کفّار است که مسلمانان به شیوهٔ قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی ــ اعم از زمین ، کالا ، پول و ... است ــ که مسلمانان از کفّار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زمامدار) آنها را براساس سهام مقرّر در این آیه ، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که : امام در تقسیم یا إبقای آن به‌دست مالکان اصلی آن عوض ، مقرّرکردن خراج بر آن ، مخیّر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین کمافی‌السّابق ملک مالکان خود می‌گردد .

امام شافعی رحمه‌الله می‌گوید : خمس (یک‌پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده ، به چهار صنفی تعلّق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است . ولی امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید : خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود : یتیمان ، مساکین و در راه‌ماندگان (مسافران) . زیرا حکم سهم رسول خدا ﷺ و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفتهٔ است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر ﷺ برسد ، فقط از باب فقر و مسکنت‌شان است ــ چنانچه فقیر باشند ــ نه از باب قرابت‌شان . مراد از (لِذِی‌الْقُرْبٰی) : اقارب پیامبر ﷺ؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی مطلّب اند .

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم « خمس » است ، امّا چهار سهم باقی‌ماندهٔ غنایم بر غنیمت‌گیرانی تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته‌اند . مذهب امام ابوحنیفه رحمه‌الله در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود . ولی امام شافعی و امام مالک رحمهماالله بر آنند که : سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم .

﴿**اگر به خداوند ایمان آورده‌اید**﴾ یعنی : اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در بارهٔ چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده ، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست ، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید ﴿**و**﴾ اگر ﴿**به آنچه که فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش**﴾ محمّد ﷺ؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات ﴿**در روز فرقان**﴾ ایمان آورده‌اید ، در حکم غنایم همین‌گونه عمل کنید که فرمان داده‌ایم .

« روز فرقان » : روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل ، جدایی افگند ﴿**روزی‌که آن دو گروه**﴾ یعنی : مسلمانان و کافران ﴿**با هم رو در رو شدند. و خداوند بر هر چیز توانا است**﴾ از آن جمله بر نصرت‌دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان‌که در بدر چنین کرد .

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می‌فرماید :

إِذْ أَنتُم بِٱلْعُدْوَةِ ٱلدُّنْيَا وَهُم بِٱلْعُدْوَةِ ٱلْقُصْوَىٰ وَٱلرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَٱخْتَلَفْتُمْ فِى ٱلْمِيعَٰدِ ۙ وَلَٰكِن لِّيَقْضِىَ ٱللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَىَّ عَنۢ بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

﴿**آن‌گاه که شما در کنارهٔ نزدیک بودید**﴾ یعنی : شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود ﴿**و آنان در کنارهٔ دورتر بودند**﴾ یعنی : دشمن در دامنهٔ دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکّه موضع گرفته بود ﴿**و کاروان پایین‌تر از**

شما بود﴾ مراد، کاروان تجارتی ابوسفیان است که در موقعیّتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی‌که وضعیّت این‌گونه بود، خدای عزّوجلّ با یاری‌دادن مؤمنان بر کفّار، بر ایشان منّت گذاشت ﴿**و اگر با یک‌دیگر وعدهٔ جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید**﴾ یعنی: اگر شما و مشرکان مکّه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعدهٔ قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلّت تعدادتان و کثرت دشمنتان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هیبتی که از رسول خدا ﷺ در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم‌ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت ﴿**ولیکن**﴾ حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گرد آورد ﴿**تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند**﴾ از پیروزساختن دوستان و خوارساختن دشمنانش و عزّت‌بخشیدن به دینش و به ذلّت‌کشانیدن کفر در حالی‌که هرگز محاسبهٔ دو گروه بر این مبنا نبود که این اتّفاق به این صورت روی می‌دهد، امّا خدای عزّوجلّ این اتّفاق را به همین شکل محقّق گردانید ﴿**تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجّت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجّت**﴾ و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزّوجلّ عذر و حجّتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حقّ و باطل، شبهه به کلّی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به‌سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجّتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برایشان روشن و

آفتابی شده است که دین خدا ﷻ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلّط‌اند ﴿**و همانا الله شنوای داناست**﴾ تمام سخنان بندگان را می‌شنود و همه چیز آنان را می‌داند ــ اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذْ يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ فِى مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ وَلَوْ أَرَىٰكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

﴿**هنگامی که خداوند آنان را**﴾ یعنی: لشکر مشرکان را ﴿**در خوابت به تو اندک نشان داد**﴾ رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید ﴿**و اگر آنان را به تو بسیار نشان می‌داد، البتّه سست می‌شدید و حتماً با یک‌دیگر در کار نزاع می‌کردید**﴾ یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می‌دیدند، بی‌گمان اصحابشان از جنگیدن با کفّار احساس جبن و انفعال و سستی می‌کردند و در کار جنگ با یک‌دیگر نزاع و کشمکش می‌نمودند که آیا با کفّار رودر رو شوند یا خیر؟ ﴿**ولی خدا به سلامت داشت**﴾ شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد ﴿**چراکه او به راز دلها داناست**﴾ و نقاط ضعف و قوّت بندگانش را به درستی می‌داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ ٱلْتَقَيْتُمْ فِىٓ أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِىٓ أَعْيُنِهِمْ

لِيَقْضِيَ ٱللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

﴿**و آن‌گاه که با هم روبروشدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند**﴾ تا هریک از دوگروه را علیه دیگری ــ با ضعیف نشان‌دادن آن ــ برانگیزد. این اندک نمایی تا بدانجا بود که گوینده‌ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حدّ هفتاد تن تخمین می‌زنی؟ او در پاسخش گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال آن‌که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین‌گونه مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایاند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حدّ خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البتّه اندک‌نمایاندن مسلمانان در چشم کفّار قبل از شروع جنگ بود، امّا چون جنگ آغاز شد، خداوند ﷻ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد[1] ﴿**تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند**﴾ یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند ﷻ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که ارادهٔ انتقام‌گرفتن از آنان را دارد و إنعام‌بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت‌دادن به آنان را دارد ﴿**و کارها به‌سوی خدا بازگردانده می‌شود**﴾ پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند ــ و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَٱثْبُتُوا۟ وَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

۱ــ نگاه کنید به [آل عمران/۱۳].

﴿**ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت‌قدم باشید**﴾ و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البتّه گاهی ثبات و پایداری جز با عقب‌نشینی به‌منظور آماده‌شدن برای نبردی مجدّد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌رزمان، حاصل نمی‌شود.

این آیات آموزندهٔ آداب جنگ و شیوهٔ شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اوّلین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت‌قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرهاست».

قاعدهٔ دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: ﴿**و خدارا بسیار یاد کنید**﴾ در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوّش بودن دلهایتان چراکه یاد خدا ﷻ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبانهایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: (رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اَقْدامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِيْن) [بقره/۲۵۰]. ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾ یعنی: به مراد خویش در کسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾

قاعدهٔ سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: ﴿**و از خدا و پیامبرش**

اطاعت کنید ﴾ در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و تمایلات خویش.

قاعدهٔ چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: ﴿**و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل می‌شوید**﴾ تنازُع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جُبن و سستی در جنگ می‌شود ﴿**و**﴾ در صورت اختلاف و تنازع ﴿**شأن و شوکتتان بر باد می‌رود**﴾ مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است ﴿**و صبر کنید، همانا الله با صابران است**﴾ این قاعدهٔ پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

﴿**و مانند کسانی نباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم مردم خارج شدند**﴾ آنان قبیلهٔ قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن‌که در میان راه به آنان خبر رسید که قافلهٔ ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، امّا به مکّه باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته، شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست‌افشانی بپردازیم و زنان آوازخوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازهٔ قوّت و شوکتمان را بشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزهٔ سرمستی و تکبّر و خودنمایی در چشم مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در

حدیث‌شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کبکبهٔ خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱ ــ به هنگام تلاوت قرآن.

۲ ــ به هنگام جنگ.

۳ ــ به هنگام حمل جنازه».

مطالعهٔ فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همهمه در جنگ، نشانهٔ ضعف روحیّه است. ﴿و﴾ مانند کسانی نباشید که ﴿**از راه الله باز می‌دارند**﴾ صَدّ: حائل‌شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا ﷻ نباشید ﴿**و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد**﴾ این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّى جَارٌ لَّكُمْ ۖ فَلَمَّا تَرَٰٓءَتِ ٱلْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّنكُمْ إِنِّىٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ ۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

﴿و﴾ به یاد آورید ﴿هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست﴾ یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به‌صورت انسانی متمثّل شد ﴿و گفت﴾ به مشرکان ﴿امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم﴾ یعنی: پناه‌دهندهٔ شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهندهٔ شما هستم و گفت: من از قبیلهٔ بنی‌کنانه هستم. ابلیس خود، به‌صورت «سراقه‌بن‌مالک‌بن‌جعشم» که از سران قبیلهٔ یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیلهٔ بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند ﴿پس چون هر دو گروه﴾ یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان ﴿روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت﴾ یعنی: به عقب بازگشت ﴿و گفت: همانا من از شما بیزارم﴾ زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند ﷻ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان برائت جست، سپس در بیان علّت بیزاری‌جستن خویش گفت: ﴿همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید﴾ شیطان جبرئیل ﷺ را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند ﴿همانا من از الله می‌ترسم﴾ شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزّوجلّ را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلّل ورزید. آن‌گاه ادامه داد: ﴿و خدا سخت کیفر است﴾ بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

﴿ **هنگامی که منافقان** ﴾ در مدینه ، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند ﴿ **وکسانی‌که در دلهایشان بیماری است** ﴾ یعنی : شکّاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند ، عقیدهٔ حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ ﴿ **می‌گفتند : این گروه را** ﴾ یعنی : مسلمانان را ﴿ **دینشان فریفته است** ﴾ تا بدانجا که با تکلّف و دشواری ، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند ، درحالی‌که هرگز تاب و توان این کار را ندارند . حق تعالی در پاسخشان می فرماید : ﴿ **و هر کس برخدا توکّل کند ، بداند که خداوند ، عزیز حکیم است** ﴾ پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبهٔ اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلّط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکّل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند .

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ وَذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

﴿ **و اگر ببینی** ﴾ ای بیننده ! ﴿ **هنگامی که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند** ﴾ مراد. کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند . به قولی دیگر : مراد فرشتگان موکّل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می‌کنند . آری ! اگر صحنهٔ قبض ارواحشان را ببینی ، بی‌گمان کاری بزرگ را دیده‌ای ﴿ **بر چهره‌ها و بر پشتهای آنان می‌زنند** ﴾ به قولی : زدن فرشتگان بر چهره‌ها و بر پشتهای کفّار ، به هنگام مرگ و جان‌ستاندن آنهاست . به قولی دیگر : این کار در روز قیامت است ، هنگامی که فرشتگان ، کفّار را به‌سوی دوزخ می‌رانند ﴿ **و عذاب سوزان را بچشید** ﴾ یعنی : فرشتگان به کفّار می‌گویند : عذاب سوزان را بچشید . در

حدیث‌شریف آمده است: «چون ملك‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرّق می‌شود و فرشتگان موکّل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افگار می‌شود».

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

﴿این﴾ مجازات سخت ﴿**به‌سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است**﴾ یعنی: به‌سبب معاصی‌ای است که مرتکب شده‌اید ﴿و﴾ به‌سبب ﴿**آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست**﴾ زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به‌سویشان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را برآنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحقّ این کیفر عادلانه گردیدند.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

بعد از آن‌که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خبر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنّت وی در گروههای کفّار حکایت می‌کند: ﴿**همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفر ورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت**

کیفر است ﴾ یعنی : سنّت الهی در عذاب کردن گروه قریش ، همانند سنّت پیشین وی در تعذیب گروههای کفّاری است که عادت و شیوهٔ آنها کفرورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرودآمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوهٔ خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنّت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است . دأب: عادت است .

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ۙ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

﴿ **این** ﴾ عذابی که خداوند ﷻ برآنان فرود آورد ﴿ **بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کنندهٔ نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته** ﴾ یعنی : عادت الهی در بندگانش ، عدم دگرگون‌ساختن نعمتها برآنان است؛ ﴿ **مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند** ﴾ از احوال و اخلاق خویش . با کفران نعمتهای الله ﷻ و ناسپاسی إحسان و إهمال اوامر و نواهی وی . پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکّه ، نتیجهٔ عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همهٔ عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است ﴿ **و خداوند شنواست** ﴾ سخنان تکذیب‌کنندگان را ﴿ **داناست** ﴾ به آنچه که انجام می‌دهند .

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ ۙ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَـٰهُم بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ ۚ وَكُلٌّ كَانُوا۟ ظَـٰلِمِينَ ﴿٥٤﴾

﴿همانند عادت فرعونیان و کسانی‌که پیش از آنان بودند﴾ تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است ﴿آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همهٔ آنها ستمکار بودند﴾ یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکّه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه برخود و دیگران ستمکار بودند، به‌سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای‌سبحان و آیات و پیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنّت الله ﷻ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته‌شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امّت بود».

إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾
ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِى كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا
يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

﴿بی‌ترديد، بدترين جنبندگان﴾ یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد ﴿در نزد خدا﴾ یعنی: درَ حکم وی ﴿کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند﴾ یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفّار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار

نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند ﴿پس آنان ایمان نمی‌آورند﴾ اصلاً و ابداً از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند ﴿همان کسانی که از آنان پیمان گرفتی، سپس پیمان خود را﴾ که از آنان گرفته بودی ﴿در هربار می‌شکنند﴾ یعنی: در هرپیمانی ﴿و پروایی﴾ از پیمان‌شکنی ﴿ندارند﴾ و از عاقبت آن نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفهٔ بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفّار را یاری نکنند، پیمان بستند، امّا آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکّه رفتند تا کفّار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعدهٔ یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به‌سوی غزوهٔ خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوهٔ خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفّار را بدترین جنبندگان روی زمین معرّفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي ٱلْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

﴿پس اگر در جنگ آنان را یافتی﴾ یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی ﴿به‌سبب آنان﴾ یعنی: با کشتن و تیره‌روزساختن آنان ﴿کسانی را که پشتیبان آنان هستند﴾ از محاربان اهل شرک

﴿متفرّق ساز﴾ و تار و مار کن ﴿باشد که عبرت گیرند﴾ یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن‌که برآنان همان فرود آید که بر پیشاهنگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾

﴿و اگر از گروهی بیم خیانت داری﴾ یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید ﴿پس بینداز به‌سوی آنان﴾ پیمانی را که میان تو و آنان است ﴿به‌طور برابر﴾ یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به‌طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته‌شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به گونهٔ آشکار و اعلام‌شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به‌طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیهٔ کریمه در شأن یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عامّ است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصوّر باشد، دربر می‌گیرد ﴿زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد﴾ این هشداری برای رسول‌خدا ﷺ است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی‌پردهٔ بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

۱ ــ کسی‌که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا ﷻ است.

۲ ــ کسی که میان تو و او رابطهٔ رَحِمْ [خویشاوندی و قرابتی]است ، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر .
۳ ــ کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند ، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر » .

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَبَقُوٓا۟ ۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

﴿ **و باید که نپندارند کافران** ﴾ دربارهٔ خود ﴿ **که آنان پیشی جسته‌اند** ﴾ یعنی : نپندارند که از نزد ما جان به‌در برده و به سلامت جسته‌اند ، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم ﴿ **زیرا آنان عاجز نتوانند کرد** ﴾ یعنی : هرچند برخی از آنان از معرکهٔ « بدر » گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ ! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر ، سرانجام گرفتار خواهند شد .

و از آنجا که مبارزه علیه کفّار آمادگی می‌طلبد ، مسلمانان باید مجهّز باشند زیرا عذاب خداوند ﷻ بر کفّار ، به دست مؤمنان فرود می آید :

وَأَعِدُّوا۟ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُوا۟ مِن شَىْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ

أَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و﴾ ای مسلمانان! ﴿هر چه در توان دارید برای آنان از قوّه مهیّا سازید﴾ قوّه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمّات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای قوّه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** (قوّه) را به «رمی ✿ افگندن تیر» تفسیر کرده اند: «أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ اَلرَّمْیُ ✿ آگاه باشید که قوّه، تیر اندازی است». لذا آماده‌ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن ــ از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره ــ در مفهوم «رمی»، شامل است ﴿و﴾ ای مسلمانان! هر چه در توان دارید ﴿از اسبان آماده﴾ در برابر دشمن، مهیّا سازید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». ﴿تا با این﴾ تدارکات و آمادگی‌ها ﴿دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید﴾ که همانا مشرکان مکّه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند ﴿و﴾ نیز بترسانید ﴿قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان﴾ که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است ﴿و آنچه در راه الله انفاق کنید﴾ یعنی: در جهاد ﴿هرچه باشد﴾ اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار ﴿پاداشش به شما تمام داده می‌شود﴾ در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر ﴿و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید﴾ در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه ، خدای متعال آیهٔ کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به إنفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو ، بدون إنفاق مال میسّر نیست .

۞ وَإِن جَنَحُوا۟ لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

﴿ **و اگر به صلح گراییدند ، تو نیز به آن میل کن** ﴾ یعنی : اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند ، از آنان بپذیر .

به قولی : این آیه ، به آیهٔ « سیف » در سورهٔ « برائة » : (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ) [آیهٔ ۵] منسوخ گردید . امّا ابن‌کثیر ــ ترجیحاً ــ بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال ، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است .

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتّفاق علما جایز است ولی به‌سر رساندن آن الزامی نیست ، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد ، إلغای پیمان صلح به‌طور اعلام‌شدهٔ آن جایز است ﴿ **و بر خدا توکّل کن** ﴾ در گرایش به‌سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا ﴿ **که او شنوای** ﴾ آن چیزی است که می‌گویند ﴿ **داناست** ﴾ به آنچه می‌کنند .

وَإِن يُرِيدُوٓا۟ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُ ۚ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

﴿و اگر بخواهند که تو را فریب دهند﴾ با صلح در حالی‌که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند ﴿خدا برای تو بس است﴾ و شرارتهای آنها با غَدْر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد ﴿همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد﴾ پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز ــ هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد ــ تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

﴿و هم اوست که میان دلهایشان﴾ یعنی: دلهای مؤمنان که وسیلهٔ نیرومندی تو هستند ﴿الفت انداخت﴾ مراد؛ الفت انداختن میان دلهای اوس و خزرج است که در جاهلیّت عصبیّت شدید و جنگهای بزرگی در میانشان مشتعل بود پس خدای عزّوجلّ با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دلهایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت‌انداختن میان دلهای مهاجران و انصار است ﴿اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی﴾ از آنجا که عصبیّت و عداوت در میانشان به حدّی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادّی به هیچ وجه ممکن نبود ﴿ولی الله میان آنان الفت افگند﴾ به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیلهٔ دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای انصار دربارهٔ غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و

خداوند ﷻ شما را به‌وسیلهٔ من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند ﷻ شما را به‌سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرّق نبودید پس خداوند ﷻ به وسیلهٔ من میان شما الفت افکند؟» . ﴿**همانا او غالب است**﴾ و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسّل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند ﴿**و با حکمت**﴾ است، در پیروز ساختن مؤمنان.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است**﴾ یعنی: خدا ﷻ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا ﷻ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾

﴿**ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز**﴾ و رغبت ده. البتّه رسول خدا ﷺ به پیروی از این فرمان، همیشه امّت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند: «بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همهٔ آسمانها و زمین

است » [آل‌عمران/۱۳۳]. در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیربن‌حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدّت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید».

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدارساختن دلهای مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: ﴿**اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند**﴾ این بشارت به همین نسبت ــ یک‌تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفّار ــ در هر شماری جاری است ﴿**و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند**﴾ و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میانشان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیهٔ کریمه هرچند به صیغهٔ خبری آمده، امّا به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند ﴿**چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند**﴾ حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلای کلمةالله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هر کس این‌چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

ٱلْـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِاْئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ

بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٦٦﴾

و چون جنگیدن با کفّار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیّت نمایان شد، خدای مهربان برآنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: ﴿**اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند ــ به اذن الله**﴾ بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلّف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفّار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید ﴿**و خداوند با صابران است**﴾ به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْءَاخِرَةَ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

﴿**برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند**﴾ زیرا با کشتار است که مقاومت کفّار کاملاً سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعّال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفّار کشتار سختی به‌پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمّهٔ مسلمانان بود نه اسیرساختن و گرفتن فدیه (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند ﴿**شما متاع دنیا را می‌خواهید**﴾ با آنچه که از فدیه (سربها) می‌گیرید ﴿**و خداوند آخرت را می‌خواهد**﴾ برای شما، با پاداشی که در

بسیارکشتن کفّار برایتان تعلّق می‌گیرد ﴿و الله غالب﴾ است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و ﴿با حکمت است﴾ در سرزنش نمودن دوستانش.

لَّوْلَا كِتَٰبٌ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

﴿اگر حکم پیشین الهی نبود﴾ در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند ﴿قطعاً به شما در آنچه گرفتید﴾ از مال، به‌عنوان فدیهٔ اسیران بدر ﴿عذابی بزرگ می‌رسید﴾ آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیه از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه‌داشتن کفّار، چه‌بسا سبب مسلمان‌شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیه، می‌توان بنیّهٔ مالی جهاد را تقویت کرد. امّا به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آیندهٔ اهل بدر است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زمامدار مسلمانان) دربارهٔ اسیران کافر مخیّر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان‌که رسول خدا ﷺ با بنی‌قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیه (سربها) بگیرد چنان‌که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُوا۟ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

﴿پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید﴾ یعنی: از فدیه‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیهٔ اسیران از جملهٔ غنایمی است که خدای عزّوجلّ آن را برای شما حلال ساخته است. بدین‌گونه، خدای منّان ــ بعد از آن‌که در آیهٔ گذشته مسلمانان را بر اسیرگرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود ــ در این آیه بهره‌گیری از فدیهٔ اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیه بر ایشان حرام است ﴿و از خداوند پروا دارید﴾ در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است ﴿همانا خدا آمرزنده است﴾ آن تقصیری را که از شما سرزد ﴿مهربان است﴾ به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیهٔ اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقّی نکنید.

از ابن‌مسعودﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوهٔ بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خداﷺ رو به اصحاب‌شان کرده فرمودند: رأی شما دربارهٔ این اسیران چیست؟ ابوبکرﷺ گفت: یا رسول‌الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه‌بسا که خدای عزّوجلّ بر آنها توبه‌پذیر شود. عمرﷺ گفت: یا رسول‌الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افگنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله‌بن‌رواحهﷺ گفت: یا رسول‌الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افگنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرمﷺ بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیه یا با گردن‌زدن». همان بود که خدای عزّوجلّ آیهٔ: (مَاکانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَکُوْنَ لَهُ اَسْرٰی...) را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرارداد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٧٠﴾

﴿ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو﴾ همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیه (سربها) گرفته‌اید ﴿اگر خداوند در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد﴾ یعنی: حسن ایمان و صلاح نیّتی ﴿البته بهتر از آنچه از شما گرفته شده﴾ از فدیه ﴿به شما عطا می‌کند﴾ یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد ﴿و بر شما می‌آمرزد﴾ گناهانتان را ﴿و الله آمرزندهٔ مهربان است﴾.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «عبّاس رضی الله عنه عموی پیامبر ﷺ فرمود: این آیه دربارهٔ من نازل شد زیرا من رسول خدا ﷺ را از اسلام‌آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیه) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، امّا ایشان ابا ورزیدند پس خدای عزّوجلّ در عوض، به من بیست غلام عنایت نمود که همهٔ آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازهٔ تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «اسیران بدر به رسول خدا ﷺ گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستادهٔ خداوند ﷻ هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد».

وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۚ وَ

ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾

﴿ **و اگر بخواهند به تو خیانت کنند** ﴾ یعنی : اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد ﴿ **همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده بودند** ﴾ زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند ﴿ **پس خداوند مسلّط کرد** ﴾ تو را ﴿ **برآنان** ﴾ بنابراین ، اگر بازهم به خیانت باز گردند؛ خداوند ﷻ مجدّداً تو را برآنان مسلّط خواهد کرد ﴿ **و خدا دانای حکیم است** ﴾ پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است ، بهتر می‌داند .

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ ۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۷۲﴾

خداوند متعال این سورهٔ مبارکه را با بیان حکم « موالات » به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هردسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هرگروه ، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند ، بشناسند . در جانب مقابل؛ کفّار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرّفی می‌نماید : ﴿ **همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند** ﴾ حق تعالی پناه گزینان به‌سوی مدینه را

« مهاجر » نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لبّیک‌گفتن به ندای او ، وطن خویش را ترک کردند . پس مهاجران در حکم موالات ، اوّلین گروه‌اند ﴿**و کسانی‌که جای دادند و نصرت کردند**﴾ یعنی : انصار مدینه ﴿**اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند**﴾ و در نصرت و یاری‌گری کارساز یک‌دیگر می‌باشند . البتّه ایشان در حکم موالات دستهٔ دوم اند . یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند .

به قولی معنی این است : مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک‌دیگر میراث می‌برند . چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار ، با هجرت و نصرت از یک‌دیگر میراث می‌بردند ، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیهٔ (۷۵) از همین سوره : (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ...) منسوخ گردانید .

﴿**و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند ، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست**﴾ یعنی : شما به نصرت و یاری آنان مکلّف نیستید . یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید ، هرچند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضهٔ هجرت قیام نکرده و هنوز در « دارحرب » به‌سر می‌برند ﴿**مگر آن‌که هجرت کنند**﴾ و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند . اینان دستهٔ سوم از مؤمنان در حکم موالات اند . ﴿**و اگر درکار دین از شما مدد طلب کردند**﴾ یعنی : اگر این گروهی که ایمان آورده امّا هجرت نکرده‌اند ، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ ﴿**پس بر شماست یاری‌کردن آنان**﴾ یعنی : یاری‌کردن آنان بر شما فرض است ﴿**مگر**﴾ این‌که از شما یاری بجویند ﴿**علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است**﴾ که دراین صورت ، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری‌کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان ، شکستن این پیمان است و خداوند ﷻ خائنان و پیمان‌شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانتان است تا به پایان‌رسیدن مدّت

آن نشکنید ﴿و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست﴾ لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِى ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾

﴿و کسانی‌که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند﴾ این بیان، دربرگیرندهٔ این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفّار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است ﴿اگر این دستور را به‌کار نبندید﴾ یعنی: ای مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین گونه دستور ترک موالات با کافران را به کار نبندید ﴿در زمین فتنه و فسادی بزرگ پدید خواهد آمد﴾ هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفّار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده نشناسند، در این صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ جامَعَ الْمُشرِكَ وَ سَكَنَ مَعَهُ فَإِنَّهُ مِثْلُهُ ✿ هر کس با مشرک درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَوا۟ وَّنَصَرُوٓا۟ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

﴿ و کسانی‌که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند ﴾ یعنی : آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان ــ چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن ــ را فراهم آورده‌اند ﴿ برای آنان است ﴾ از نزد خداوند متعال ﴿ آمرزشی ﴾ برای گناهانشان در آخرت ﴿ و ﴾ برای آنان در دنیا ﴿ رزق کریمی است ﴾ رِزق کریم: روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد ، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد .

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعْدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمْ ۚ وَأُوْلُواْ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

﴿ و کسانی‌که بعد از این ایمان آورده‌اند ﴾ یعنی : بعد از نزول این آیات ﴿ و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند ﴾ یعنی : بالآخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته‌اند ﴿ این گروه نیز از زمرهٔ شمایند ﴾ یعنی : ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی‌ای نیک و شایسته ، از جملهٔ مهاجران و انصارند . یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دستهٔ چهارم از مؤمنانند ﴿ و صاحبان قرابت ﴾ یعنی : نزدیکان نسبی ، یا خویشاوندان سببی ﴿ نسبت به یک‌دیگر در کتاب خدا ﴾ یعنی : در حکم وی ﴿ سزاوارترند ﴾ که قبل از هر چیز دیگر ، میراث‌بردن آنها از یک‌دیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود ،

به‌خاطر وجود سبب آن‌که همانا نزدیکی و قرابت است ﴿آری، خدا به هر چیزی داناست﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیهٔ کریمه نازل شد: (وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ...)، آن‌گاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلّق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. امّا «ولایت عامّه» یعنی رابطهٔ نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

سورهٔ توبه

مدنی است و دارای صد و بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبهٔ مؤمنان عموماً و توبهٔ تخلّف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است.

شایان ذکر است که سورهٔ توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکّه نازل شد.

مفسّران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوهٔ تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حجّ بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانهٔ کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این‌که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این‌رو در آن سال ابوبکر صدّیق رضی الله عنه را امیر حجّ تعیین کردند تا مناسک حجّ را به مردم إقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت ﷺ به‌دنبال وی، ده آیهٔ اوّل از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکّه و به کافّهٔ مردم در مناسک حجّ ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را ــ بعد از آن‌که پیمان‌شکنی از سویشان بسیار شده بود ــ به‌سوی آنان افگنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

« ای مردم ! جز انسان مؤمن ، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود .
بعد از این ، هیچ کس نباید در خانهٔ کعبه برهنه طواف کند .
بعد از گذشت این سال ، دیگر مسلمان و کافر نباید باهم در بیت‌الحرام گرد آیند .
هر کس که میان او و رسول خدا ﷺ پیمانی است ، پیمانش تا به پایان رسیدن مدّتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد ، بداند که مهلت وی فقط چهارماه است و بس » .

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : « سورهٔ « انفال » از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سورهٔ « برائه » از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان « برائه » شبیه داستان « انفال » بود ، من چنین پنداشتم که « برائه » جزء « انفال » است ، از طرفی رسول خدا ﷺ رحلت کردند درحالی که برای ما بیان نکرده بودند که « برائه » جزء « انفال » است یا خیر ، به همین جهت ، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها [آیهٔ فاصله دهندهٔ] بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را ننوشتم » .

باید دانست که اصحاب رضی الله عنهم بعد از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) را ننوشتند .

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سورهٔ برائه (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) نوشته نشده؟ فرمود : زیرا (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) امان است و برائه حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن ، امانی نیست » .
بدین‌جهت ، « برائه » و « عذاب » از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنان‌که نسفی نامهای آن را چنین نقل می‌کند : « برائه ، توبه ، مقشقشه (بیزاری کننده از نفاق) ، مبعثره (افشاکنندهٔ رازهای منافقان) ، مشرّده (برهم زنندهٔ منافقان و مشرکان) ، مخزیه (خوارکنندهٔ منافقان و مشرکان) ، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان) ، مثیره ، حافره ، منکّله

و ملامدمه ــ که در معنی شبیه هم‌اند ــ یعنی تارومار کنندهٔ کفّار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته‌اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیر قرار دارند:

۱ ــ پذیرفتن اسلام.

۲ ــ تن‌دادن به جنگ.

۳ ــ قبول جزیه.

امّا مشرکان عرب ــ به اجماع علما ــ دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته‌شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف‌نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب ــ از جمله با مجوس ــ مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن‌نهادن به سلطهٔ اسلام و مسلمانان است.

البتّه آیات نخست این سوره، از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می‌گوید.

بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

﴿این﴾ آیات ﴿اعلام برائتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید﴾ عَهْد: عقد و پیمانی‌است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزّوجلّ به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به‌سبب پیمان‌شکنی‌هایی که از سوی کفّار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی‌اعتبار إعلام کنند.

در یک نگاه کلّی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیّت، وضعیّت مشرکان در

قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این‌که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمانشان مدّت معیّنی داشت یا نداشت و کسانی که پیمانشان مدّت معیّنی داشت، یا این مدّت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمانشان بیشتر از چهارماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهّدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابراین، إعلام شد که:

۱ ــ کسانی که نیّت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمانشان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سورهٔ انفال گذشت).

۲ ــ کسانی که به تعهّدات خود وفادارند و پیمانشان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.

۳ ــ کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمانشان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد ــ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌خوانیم ــ و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.

۴ ــ مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدّمهٔ این سوره بیان شد.

فَسِيحُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٢﴾

﴿پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید﴾ یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار إعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور

آزادانه و با امنیّت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدّت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی‌که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که آغاز این مدّت، روز حجّ اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. ﴿و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید﴾ یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند ﷻ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید ﴿و بدانید که خدا رسواکنندهٔ کافران است﴾ یعنی: خوار و خُردکنندهٔ آنان است، در دنیا؛ با کشتن و به اسارت‌درآوردن و در آخرت؛ با عذاب‌نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذَانٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُۥ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

﴿و اذانی است﴾ أذان: یعنی: إعلام و إعلان عامّی است ﴿از جانب الله و رسول او برای مردم﴾ یعنی: برای کافّهٔ مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی ﴿در روز حجّ اکبر﴾ که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و

شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گردهم می‌آیند چراکه معظم افعال حجّ در آن انجام می‌شود، یا بدان‌سبب که عمره «حجّ اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حجّ اکبر» نامیده می‌شود. دلیل تعیین این وقت خاصّ برای ابلاغ این اعلامیّه، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ‌وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیّه این است: ﴿**که خدا از مشرکان بیزار است**﴾ یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن برائت می‌جوید ﴿**و رسول او نیز**﴾ قطعاً از آنان بیزار است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیهٔ اوّل، از ثبوت «برائت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را إعلام می‌دارد. البتّه ثبوت «برائت» در آیهٔ اوّل، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، امّا إعلام برائت در اینجا، عامّ است در مورد تمام مشرکان. ﴿**پس اگر توبه کردید**﴾ از کفر، ﴿**آن**﴾ توبه ﴿**برای شما بهتر است**﴾ از استمرارتان در آن ﴿**و اگر روی بگردانید**﴾ و بر کفر خویش باقی بمانید ﴿**پس بدانید که شما درمانده‌کنندهٔ خداوند نیستید**﴾ یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابندهٔ شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند ﴿**و کافران را از عذاب دردناک خبر ده**﴾ به عنوان جزایی بر کفرشان.

إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

﴿ **مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهّدات خود را نسبت به‌شما فروگذار نکرده‌اند** ﴾ و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهّداتشان ــ ولو ناچیز ــ روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند ﴿ **و هیچ‌کس** ﴾ از دشمنانتان ﴿ **را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید** ﴾ یعنی: به عهد خود با آنان به طور تامّ و کامل پایبند باشید ﴿ **تا مدّتشان** ﴾ یعنی: تا همان مدّتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد ﴿ **چراکه خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد** ﴾ یعنی: کسانی را که از او در محرّماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سررسیدن مدّت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدّت چهار ماه را که در آیهٔ (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ
فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ

اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۵﴾

﴿**پس چون ماههای حرام سپری شد**﴾ یعنی: همان چهارماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ ﴿**مشرکان را هر جا که یافتید بکشید**﴾ یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند ﷻ در جنگ با کفّار مشروع گردانیده است ﴿**و آنان را بگیرید**﴾ یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است ﴿**و آنان را به حصر درآورید**﴾ حصر: بازداشتن‌شان از تصرّف در بلاد مسلمانان جز به اجازهٔ خود آنهاست ﴿**و برای آنان در هر مرصدی بنشینید**﴾ مَرْصَد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصّد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصّد کنید.

این آیهٔ کریمه که متضمّن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همهٔ مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنّت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیر محارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیهٔ دیگری را که در آن مؤمنان به روی‌گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دورهٔ صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به‌پایان آمده است، به همین دلیل، این آیهٔ کریمه را «آیهٔ سیف» نامیده‌اند. از ابن‌عمر رضی الله عنه در **حدیث‌شریف** متواتر روایت شده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم[1] بجنگم تا آن‌که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمّد

۱ــ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حقّ اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿**پس اگر توبه کردند و نماز برپاداشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید**﴾ یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان درآورید و نه آنان را بکشید ﴿**زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام ــ از کفر و خیانت ــ مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی‌دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

﴿**و اگر کسی از مشرکان**﴾ غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و ﴿**از تو پناه خواست**﴾ یعنی: از تو امان خواست ﴿**به او پناه بده**﴾ یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن ﴿**تا کلام خدا را بشنود**﴾ از تو و چنان‌که باید، در آن تدبّر کند و بر حقیقت دعوتت واقف شود ﴿**سپس او را به جای امنش برسان**﴾ یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا ﷻ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن‌که او را به مأمنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. ﴿**این**﴾ فرمان پناه‌دادن به آنان ﴿**از آن است که آنان قومی نادانند**﴾ یعنی: آنان از علم نافعی که وسیلهٔ تمییز خیر از شرّ است،

بی‌بهره‌اند لذا امان‌دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیهٔ کریمه مفید عام‌بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است ــ چنانچه این امان از امام (زمامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البتّه احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حقّ اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدّت چهار ماه ــ برای ضرورتی ــ در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زمامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او إعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدّت یک سال به إقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدّت، به یک شهروند ذمّی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرّر است و باید آن را بپردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ فَمَا ٱسْتَقَٰمُوا۟ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا۟ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

﴿چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستادهٔ او عهدی تواند بود﴾ یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضداد شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی‌فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید ﴿مگر در مورد کسانی که با آنان

کنار مسجدالحرام عهد بسته بودید ﴾ و آن عهد را نشکستند ﴿**پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید** ﴾ یعنی : با آنان نجنگید . مراد؛ پیمان صلح حدیبیّه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره ، در میان پیامبراکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید . به قولی : مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود : قوم « بنی‌کنانه » بودند .

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان ، بر اساس فرمان الهی ، در عهد خود با قریش و مردم مکّه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهدهٔ حدیبیّه ، از ذی‌القعدهٔ سال ششم هجری تا سال هشتم هجری ، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت. تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیلهٔ بنی‌بکر را که هم‌پیمانشان بودند بر قبیلهٔ خزاعه که هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند ، یاری دادند ، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمّم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکّه را فتح کردند ﴿**هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد** ﴾ اشاره است به این‌که وفا به عهد و پایداری و استواری برآن ، از اعمال متّقیان است .

كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

﴿**چگونه برای آنان** ﴾ یعنی : برای مشرکان ﴿**عهدی است، با این‌که اگر بر شما دست یابند** ﴾ و غلبه پیدا کنند ﴿**در باب شما نگاه نمی‌دارند** ﴾ یعنی : در حقّ شما مراعات نمی‌کنند ﴿**إِلّی را** ﴾ إِلّ: قرابت و خویشاوندی است ﴿**و نه ذمّه‌ای را** ﴾ ذمّه: عهد و پیمان است ﴿**شما را با زبانشان راضی می‌کنند** ﴾ با مجامله و خوشگویی ، برای این‌که دلهایتان را به‌دست آورند و شما را راضی نگه‌دارند ﴿**حال آن‌که**

دلهایشان از آن ابا دارد ﴾ و برخلاف آن می‌تپد زیرا دلهایشان پر از کینه و بغض علیه شماست ، دلهایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است ﴿ **و بیشترین آنان فاسقند** ﴾ فسقشان عبارت است از : تمرّد و بی‌باکی در کفر ، جسارت بر نافرمانی و بیرون‌شدن از دایرهٔ حق با پیمان‌شکنی و عدم رعایت معاهدات .

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۚ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

﴿ **آیات خدارا به بهای ناچیزی فروختند** ﴾ یعنی : آیات قرآن را که از جملهٔ آن ، آیات متضمّن دستور وفا به عهد است ، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی موردنظر آنهاست ، فروختند ﴿ **و از راه الله باز داشتند** ﴾ خود از حق روی‌برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند ﴿ **به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند** ﴾ یعنی : این کارکردشان چه بد و ناشایست بود .

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾

﴿ **دربارهٔ هیچ مؤمنی** ﴾ اعمّ از یاران رسول خدا ﷺ ، یا غیر ایشان ﴿ **هیچ إلّ** ﴾ یعنی : پیوند خویشاوندی ﴿ **و ذمّه‌ای** ﴾ یعنی : پیمانی ﴿ **را رعایت نمی‌کنند** ﴾ یعنی : نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه ، مراعات هیچ حقّی از حقوق مؤمنان مطرح نیست . به این ترتیب در آیهٔ (۸) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همهٔ مؤمنان به

طور عام بیان فرمود ﴿**و آنان همان تجاوزکارانند**﴾ یعنی: آنان با پیمان‌شکنی، از حدّ حلال به‌سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شرّ و تمرّد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این‌چنین باشند، چگونه شایستهٔ برخورداری از امنیّت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

﴿**پس اگر توبه کردند**﴾ از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزّی را فروگذاشتند و به وحدانیّت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حقّ وی ﷺ گواهی دادند ﴿**و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین**﴾ و مسلمانانی همانند شما ﴿**هستند**﴾ بنابراین، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «این آیهٔ کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». ﴿**و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم**﴾ پس باید در آیات ما تأمّل کنند.

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!

وَإِن نَّكَثُوٓا۟ أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا۟ فِى دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓا۟ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ ۙ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ ﴿١٢﴾

﴿**ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند**﴾ یعنی : اگر پیمانهایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند ، شکستند و به علاوهٔ آن ﴿**به شما در دینتان طعنه زدند**﴾ یعنی : پیمان‌شکنی را با طعنه‌زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند ﴿**پس با ائمهٔ کفر**﴾ یعنی : با سران و پیشوایان آن ﴿**بجنگید**﴾ تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفّار دیگر ، کشته نمی‌شوند ﴿**چراکه برای آنان سوگندی نیست**﴾ یعنی : سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است ، امّا در حقیقت سوگند نیست تا آنان به‌خاطر آن سزاوار مصون‌ماندن خون و مالشان باشند . آری ! با آنان بجنگید ﴿**باشد که بازایستند**﴾ از کفر و پیمان‌شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد ، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد .

أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓا۟ أَيْمَٰنَهُمْ وَهَمُّوا۟ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ أَتَخْشَوْنَهُمْ ۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

﴿**آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند ، نمی‌جنگید؟**﴾ این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقّق آن است زیرا کسانی‌که پیمان را بشکنند و پیامبر ﷺ را از مکّه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند ، مسلّماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی

ورزد ، بی‌گمان شایستهٔ توبیخ است ﴿**آیا از آنان می‌ترسید؟**﴾ یعنی : می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش‌آیند برسد و به‌همین علّت جنگ با آنان را فرو می‌گذارید؟ ﴿**خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید**﴾ زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی‌که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است ، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا ﷻ نترسید .

قَٰتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

﴿**با آنان بجنگید، خداوند آنان را به‌دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد**﴾ لذا بر جنگ شما با مشرکان ، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتّب است ، از جمله :

۱ ــ عذاب نمودن کفّار به‌دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیرکردن آنان .

۲ ــ رسواساختن آنان ، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است ، یا با ذلّت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید .

۳ ــ پیروزساختن و مسلّط کردن مسلمانان بر آنان.
۴ ــ شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصهٔ جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیلهٔ «خزاعه» هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیلهٔ «بنی‌بکر» تشفّی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. ﴿**و خشم و خروش دلهایشان را ببرد**﴾ یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دلهای مؤمنان را که به‌سبب پیمان‌شکنی کفّار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقّق یافت و این معجزهٔ قرآن کریم است ﴿**و خدا توبهٔ هر که را بخواهد می‌پذیرد**﴾ چنان‌که توبهٔ کسانی از مردم مکّه را که در روز فتح مکّه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به‌سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبهٔ آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقّق پیوست ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا۟ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیّت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان‌بینی مؤمنان می‌پردازد: ﴿**آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید**﴾ بی‌آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته می‌شوند ﴿**در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز**

نگردانیده است؟ ﴾ یعنی : چنین نپندارید که به حال خود واگذاشته می‌شوید ، با آن‌که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است ﴿**و**﴾ کسانی را نیز که ﴿**جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند**﴾ از مشرکان متمایز نساخته است؟ وَلِیْجَه: محرم اسرار و دوست پنهانی است . حاصل معنی این است : خداوند ﷻ حتماً گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا ، رسولش و مؤمنان ، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند ، متمایز می‌گرداند ﴿**و خداوند به کار و کردار شما**﴾ اعم از خیر و شرّ ﴿**آگاه است**﴾ و شما را در برابر آن جزا می‌دهد .

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا۟ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

﴿**مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند**﴾ یعنی : برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرارداده و به امر آبادانی و خدمت مساجد بپردازند . به قولی : مراد این آیه ، مخصوصاً مسجدالحرام است ﴿**درحالی‌که به کفر خویش شهادت می‌دهند**﴾ با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان ، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آبادساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است ، جمع کرد؟ به قولی : مراد از گواهی دادن آنها بر کفر ، این قول آنان است در طواف خویش : « لَبَّیْكَ لاَشَرِیْكَ لَكَ اِلاَّ شَرِیْكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ ــ پروردگارا ! به فرمان حاضریم ، برای تو شریکی نیست ، جز شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک

هستی و مالک آنچه که او دارد!!» ﴿آنانند که اعمالشان﴾ که بدان افتخار می‌کردند و می‌پنداشتند که اعمال خیری است ﴿تباه شده﴾ و از جمله، آبادسازی مساجد. یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری برای آن باقی نمانده ﴿و خود در آتش جاودانند﴾.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ فَعَسَىٰٓ أُو۟لَٰٓئِكَ أَن يَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

﴿مساجد خدارا تنها کسانی آباد می‌کنند﴾ به آبادساختن معنوی و حسّی ﴿که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند﴾ و شکّی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را ــ چنان‌که پروردگار متعال بدان فرمان داده ــ انجام می‌دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آبادساختن مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این‌که ایشان جز خدا ﷻ از هیچ کس دیگر نترسیده‌اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری‌ای یا از غیر آنها در باب دین نترسیده‌اند، به این معنی که چنان نبوده تا به‌سبب ترس از آن امر غیر خدایی، رضای غیر خدا ﷻ را بر رضای وی بر گزینند، در غیر آن؛ ترس از چیزهای ترسناک یک امر طبعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی‌باشد ﴿پس امید است که این گروه از راه‌یافتگان باشند﴾ هرگاه راه‌یابی و هدایت این مؤمنان یکتاپرست، فقط در حدّ امید و توقّع باشد، چگونه خواهد بود حال کفّاری که به هیچ‌یک از این صفات موصوف

نیستند ! ابن‌کثیر می‌گوید : هر « عَسٰی ۞ امید است » در قرآن کریم که مربوط به خداوند ﷻ باشد ، حق و ثابت است و یقیناً تحقّق‌یافتنی است . به قولی : امید در این آیه راجع به بندگان است ، یعنی : آنها باید به راه‌یافته بودن خود امیدوار باشند .

۞ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩﴾

﴿ آیا آب‌دادن به حاجیان و آبادکردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرارداده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده‌است ؟ نه ! این دو نزد خدا یکسان نیستند ﴾ یعنی : این گروه کافر آب‌دهنده به حجّاج و آبادکنندهٔ مسجدالحرام ، با آن گروه مؤمن به خدا ﷻ و روز آخرت و جهادگر در راه وی ، برابر نیستند پس چگونه ادّعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه ، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ **﴿ و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند ﴾** آنان را ستمگر نامید ، چراکه آبادکردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد .

سپس گروه برتر را معرّفی نموده ، می‌فرماید :

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند**﴾ یعنی : جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان ﴿**نزد خدا مقامی والاتر دارند**﴾ و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است ، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شدهٔ خویش افتخار می‌کنند ، سزاوارترند ﴿**و آن گروه**﴾ موصوف به اوصاف یاد شده ﴿**ایشان همان رستگارانند**﴾ یعنی : ایشانند اختصاص‌یافتگان به رستگاری در نزد خداوند ﷻ ، نه غیر آنان از اهل شرک ، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند .

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

﴿**پروردگارشان آنان را**﴾ یعنی : آن گروه مؤمن مجاهد را ﴿**به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند ، مژده می‌دهد**﴾ و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصوّر تصوّرکنندگان خارج است . نعیم مُقیم : نعمتهای دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود . ﴿**جاودانند در آن به‌طور ابد ، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است**﴾ و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد ، نشانهٔ عظمت آن است .

از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود :

« چون پدرم عبّاس رضی الله عنه در روز بدر اسیر شد ، در پاسخ به‌سرزنش مؤمنان گفت : اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید ، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده ، حجّاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم . پس خداوند متعال نازل فرمود : (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...) . یعنی : اعمال کذایی شما ، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد ، نمی‌پذیرد » . در روایتی دیگر آمده است : « این علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه بود که حضرت عبّاس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و قطع رَحِم به درشتی سرزنش نمود » .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾

﴿ای مؤمنان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید﴾ این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفّار است که تا روز قیامت باقی است ﴿و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند﴾ بر خود ، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال . حکم به ستمکاربودن آنان دلیل بر آن است که : دوستی با کفّار ، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است .

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : این آیهٔ کریمه و آیهٔ بعد از آن ، دربارهٔ سرزنش متخلّفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که

پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان ــ که نوعی تأیید از آنان تلقّی می‌شود ــ نهی کرد.

قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾

﴿بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیرهٔ شما﴾ عشیرهٔ شخص، نزدیکان نسبی او هستند ﴿و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید﴾ مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به‌خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به به‌سبب مقاطعهٔ کافران با مؤمنان است ﴿و منزلهایی که می‌پسندید﴾ یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیهٔ آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها ﴿نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است﴾ به‌طوری‌که با مشغول‌شدن به آنها از حقّ خداوند ﷻ و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید ﴿پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد﴾ و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیّت وی است، محقّق گرداند ﴿و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند﴾ زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا ﷻ و رسول وی ﷺ دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی

تمایل نداشته باشند ، فاسق‌اند و سزاوار هدایت نمی‌باشند .

این آیهٔ کریمه ، إنذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش‌کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی ، از جهاد تخلّف می‌کنند ــ که این گروه در عصر ما فراوانند ! چه‌قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند ﷻ طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند ، درحالی‌که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟ ! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی . در **حدیث‌شریف** آمده است : « آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید [کنایه از حکومت ستم و جور است] و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا ﷻ را ترک کردید ، بی‌گمان خداوند ﷻ بر شما ذلّتی را مسلّط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید ، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند » .

لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِى مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْـًٔا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿ **قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین** ﴾ شما را یاری کرد . « حُنَیْن » وادی‌ای در میان مکّه و طائف است ﴿ **آن‌هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود** ﴾ امّا در غزوات قبل از حنین ، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات ، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت‌زده نمی‌شدند ﴿ **ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همهٔ فراخی بر شما تنگ گردید** ﴾ براثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود ﴿ **سپس**

درحالی‌که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید ﴾ یعنی : شکست خوردید .

در شوّال سال هشتم هجری ــ بعد از فتح مکّه ــ به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل « هوازن » و « ثقیف » به رهبری مالک‌بن‌عوف متّحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان ، فرزندان ، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند . رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراهشان که به (۱۲۰۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند ، به مقابلهٔ آنها شتافتند . در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت : امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم ! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد ــ و ابوبکر ، عمر ، عبّاس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان ﷺ از آن جمله بودند ــ پایداری کردند ، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبّیک گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار ، به میدان کارزار باز گشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد . یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضدّ مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند . دراین غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به‌نام صفوان‌بن‌امیّه ، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند .

امام ابوحنیفه ﷺ و امام شافعی ﷺ با استناد به این روایت گفته‌اند : اگر سلطهٔ غالب ، سلطهٔ اسلام باشد ، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری‌جسته شود ، امّا اگر حاکمیّت شرک برتر بود ، یاری جستن از مشرکان مکروه است .

ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد﴾ یعنی: پس از شکست موقّت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایهٔ تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرودآورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدّداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پایدارانه در میدان بودند، بپیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی‌که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی‌که فرار کردند امّا مجدّداً باز گشتند و جنگیدند ــ که اغلب آنها از انصار بودند ــ هردو نازل نمود ﴿و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید﴾ که فرشتگان بودند ﴿و کافران را عذاب کرد﴾ با قتل و اسارت و از دست‌دادن اموال و فرزندان ﴿و این است سزای کافران﴾.

ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٢٧﴾

﴿سپس خداوند بعد از این، توبهٔ هر کس را بخواهد می‌پذیرد﴾ یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی‌که به‌سوی اسلام رو آورند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیّهٔ قبیلهٔ هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به‌طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعهٔ حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند ﴿و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ

ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۚ وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦٓ إِن شَآءَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

﴿**ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند**﴾ مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتاً نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفّار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفّار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفّار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفّار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسماً هم نجس‌اند ﴿**پس نباید که به مسجدالحرام نزدیک شوند**﴾ یعنی: کفّار نباید به حرم مکّی ــ از جمله به مسجدالحرام ــ وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حجّ و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حجّ یا عمره بگزارند. امّا دربارهٔ مساجد دیگر ــ بجز مسجدالحرام ــ باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک‌شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک رحمه‌الله است. ولی احناف، ورود به مساجد را ــ اعم از مسجدالحرام یا غیر آن ــ برای کفّار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حجّ و عمرهٔ مشرکان است. امّا شافعی رحمه‌الله بر آن است که مشرکان باید ــ مخصوصاً ــ از مسجدالحرام بازداشته شوند. ﴿**بعد از این سال**﴾ یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر رضی‌الله‌عنه طبق فرمان رسول خدا ﷺ، امارت حجّاج را برعهده داشت. پس بر

مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکّی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد ﴿**و اگر از فقر بیمناکید پس به‌زودی خدا ــ اگر بخواهد ــ از فضل خودشمارا توانگر خواهد ساخت**﴾ عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرودآوردن پیاپی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیزکردن زمین‌ها، اسلام‌آوردن اعراب ــ که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکّه حمل می‌کردند ــ و با اموال غنیمت و فیء و جزیه، توانگر ساخت». جملهٔ (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیّت خداوند متعال معلّق سازند و همه امیدها را به او بربندند ﴿**همانا خداوند داناست**﴾ به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش ﴿**حکیم**﴾ است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکّی و محلّ برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان موادّ غذایی و اموال تجارتی را به‌سوی حرم مکّی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دلهای مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزّوجلّ به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت ــ و سپاس او را که چنان کرد.

قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُواْ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿٢٩﴾

این آیه اتمام حجّتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

﴿با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی: خداوند ﷻ را به حقّ معرفتش نمی‌شناسند ﴿و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند﴾ این دو جمله، به بیان جرمشان از جنبهٔ اعتقادی می‌پردازد ﴿و آنچه را خدا و پیامبرش﴾ در کتاب و سنّت ﴿حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند﴾ این جمله، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است ﴿و به دین حق گردن نمی‌نهند﴾ که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبّر از تسلیم‌شدن به حقّ است. آری! با آنان بجنگید ﴿تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند﴾ بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی‌آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نمایندهٔ خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمّی باید جزیه را درحالی بدهد که خوار و ذلیل باشد به‌طوری که خودش شخصاً ــ و نه از طریق نماینده‌ای ــ با کمال ذلّت آن را حاضر کند و درحال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازهٔ اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرّر گشته است.

مذهب شافعی و احمدبن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان ــ چون مجوس ــ گرفته نمی‌شود. امّا ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان ــ چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان ــ جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود ــ مگر این‌که از اهل کتاب باشند ــ لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است.

امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفّار ــ اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست ــ جایز است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، اوّلین فرمانی است که در قضیهٔ جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن‌که جزیرةالعرب کاملاً در حوزهٔ فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده‌شده و غزوهٔ تبوک را تدارک می‌دیدند». در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیّان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرّف خواری و نگونساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن‌کثیر نقل می‌کنیم:

- «... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...
- آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدّداً آباد نمی‌کنیم...
- دروازهٔ کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.
- کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را إطعام می‌کنیم.
- در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...
- به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...
- هیچ‌یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام ــ چنانچه بخواهند به آن درآیند ــ باز نمی‌داریم.
- به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند،

جلوروی آنان بپا می‌خیزیم.

✿ به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان ــ اعم از کلاه و عمّامه و نعلین و شکافتن فرق سر ــ خود را مشابه نمی‌گردانیم.

✿ به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.

✿ بر چهارپایان به‌طور برهنه ــ بدون زین ــ سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی برنمی‌گیریم ...

✿ موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هرجا که بودیم، به شیوه و سنّت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

✿ بر کمرهایمان زنّار می‌بندیم.

✿ بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم ... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلّت و خواری کفّار و اوج اعتلا و عزّت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اوّلین کسانی‌که قبل از وفات رسول خدا ﷺ جزیه پرداختند، اهالی شام بودند.

جادارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمّل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علّت دوریمان از اصول اسلام، که فروگذاشتن جهاد، از جملهٔ مهمترین مظاهر آن است.

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن

قَبْلُ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و یهود گفتند: عُزَیر پسر خداست﴾ این سخن را هنگامی گفتند که عُزَیر علیه السلام تورات را برای آنان ــ بعد از آن‌که آن را فراموش کرده بودند ــ از حافظهٔ خود إملا کرد ﴿و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست﴾ این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، به علاوه خود هم بدون پدر به‌دنیا آمده است ﴿این سخن آنان است به دهانهایشان﴾ یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادّعای میان‌تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این‌که همین‌گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایدهٔ در خور اعتباری نیست ﴿به سخن قومی تشبّه می‌جویند که پیش از این کافر شدند﴾ زیرا نسبت پدردادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین‌شدهٔ قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می‌یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می‌گفتند: لات، منات، عزّی و فرشتگان دختران خدایند! ﴿خدا آنان را بکشد﴾ این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می‌شوند؛ زیرا کسی‌که خدا جل جلاله او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ ﴿چگونه بازگردانده می‌شوند؟﴾ یعنی: چگونه بعد از آن‌که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به‌سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می‌روند؟!

ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا۟ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ

سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

﴿اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند﴾ زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبانشان برایشان حلال می‌کردند، حلال می‌شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می ساختند، حرام می‌شمردند و در امر و نهی‌هایی که با احکام خداوند ﷻ مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزلهٔ کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبانشان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود ﴿و﴾ همچنان، نصاری ﴿مسیح پسر مریم را﴾ به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قراردادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عُزَیْر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسّسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزلهٔ بت قرار داده‌اند ــ پناه برخدا ﴿با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را بپرستند﴾ یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عُزَیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ ﴿معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند﴾ یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزّه است.

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٣٢﴾

﴿**می‌خواهند**﴾ این گروه اهل کتاب که ﴿**نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند**﴾ نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت ازبین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مَثَل به کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همهٔ افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنهم با فوت‌کردنی لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! ﴿**و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را**﴾ یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را ﴿**کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند**﴾ زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند ﷻ خواسته‌ای و البتّه این خواستهٔ خداوند ﷻ است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجّه قراردهد که مؤسّسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمّل قراردهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِینِ ٱلۡحَقِّ لِیُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّینِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**هم اوست که پیامبر خود**﴾ محمّد ﷺ ﴿**را با هدایت فرستاد**﴾ یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیلهٔ آنها هدایت می‌کند ﴿**و**﴾ هم‌اوست که پیامبر خود را با ﴿**دین حق**﴾ که اسلام است فرستاد، اسلامی که ممثّل عقیدهٔ حق و معرّف توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزّه می‌باشد ﴿**تا آن را**﴾ یعنی: تا

پیامبرش، یا دین حق را به وسیلهٔ حجّتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرندهٔ آن است ﴿بر همهٔ ادیان پیروز گرداند﴾ و سپاس خدای عزّوجلّ را که این وعده هم روی داد ﴿هرچند مشرکان خوش نداشته باشند﴾ این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همهٔ آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ زَوَى لِيَ الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا وَ سَيَبْلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا ۞ خدای عزّوجلّ زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید [به‌طوری که همهٔ این گستره را دیدم] و به زودی فرمانروایی امّتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۗ وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

﴿ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند﴾ یعنی: بسیاری از سودمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام ــ همچون رشوت ــ را می‌خورند. احبار: علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان‌بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عبّاد و زهّاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». ﴿و﴾ همچنان آن احبار و رهبان ﴿آنها را

از راه خدا باز می‌دارند ﴾ یعنی : مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد ــ که همانا دین اسلام است ــ باز می‌دارند ﴿ **وکسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند** ﴾ یعنی : کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود ، کنز نیست ، هرچند هم بسیار باشد ــ که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است . کنز: هر چیزی است که برروی هم جمع آوری و ذخیره و گنج شود . ﴿ **و آن را** ﴾ یعنی : آن گنجها و اموال را ﴿ **در راه الله خرج نمی‌کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده** ﴾ مراد از آنان : یا همان احبار و راهبان اهل کتابند ــ که مسلمانان دارای این صفت ، نیز شامل این حکم می‌شوند ــ یا این‌که مراد مسلمانان گردآورندهٔ اموال و انفاق نکنندهٔ آنند که از باب تغلیظ و توبیخ ، با احبار حرام‌خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده‌اند . بشارت دادن آنان به عذاب ، از باب استهزا و تحقیر آنهاست .

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ ۖ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

﴿ **روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند** ﴾ یعنی : روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد ، با آن اموال و گنجها برافروزند ﴿ **و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند** ﴾ این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می‌دیدند ، روترش می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند ، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او ، تحقیرش می‌کردند . یا معنی این است : این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است ﴿ **این است آنچه برای خود ذخیره نهادید** ﴾ یعنی : از باب استهزا و

توبیخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود برگیرید، این است سود آن؛ ﴿**پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید**﴾ یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن‌عمر رضی الله عنه در تفسیر آیهٔ کریمه فرمود: «مفادّ این آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیّت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزّوجلّ آن را پاک‌کنندهٔ اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این‌که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا ﷻ عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الثَّبَاتَ فِی الْأَمْرِ وَالْعَزِیْمَةَ عَلَی الرُّشْدِ، وَاَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَاَسْأَلُكَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ، وَاَسْأَلُكَ قَلْباً سَلِیْماً، وَاَسْأَلُكَ لِساناً صادِقاً، وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَیْرِ مَا تَعْلَمُ، وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَعْلَمُ، اِنَّكَ عَلاَّمُ الْغُیُوْبِ ✿ بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمتت را ارزانی بداری و ازتو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و ازتو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شرّ آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو علاّم غیب‌هایی». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ۚ فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ۚ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

﴿همانا شمار ماهها نزد خداوند﴾ یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی ﴿در کتابش﴾ یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرّر داشته ﴿از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است﴾ یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است ﴿از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است﴾ که عبارتند از ماههای: ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم و رجب، که سه ماه اوّل پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این‌که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حجّ و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعده قبل از شروع ماههای حجّ حرام قرارداده شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حجّ مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجّه حرام قرارداده شد تا مردم با امنیّت و آرامی خاطر، مناسک حجّ را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرّم حرام قرارداده شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطقشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداده شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند ﴿این است دین استوار﴾ یعنی: قراردادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است ﴿پس در آنها بر خود ستم نکنید﴾ یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها ــ با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن

ماهها ــ بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این آیهٔ کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. امّا به‌قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا ﷻ در همه ماهها بی‌هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است ﴿**و همگی شما**﴾ با همدستی و تعاون همدیگر ﴿**با مشرکان بجنگید چنان‌که آنان همگی با شما**﴾ به همدستی و تعاون با همدیگر ﴿**می‌جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است**﴾ لذا آنان را نصرت می‌دهد و پایدارشان می‌گرداند و هر کس خدا ﷻ با او باشد، قطعاً پیروز است و سرانجام‌کار، از آن اوست. بدین‌سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می‌انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می‌کند.

إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٌ فِي ٱلْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامًا لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ ۚ زُيِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ أَعْمَٰلِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**جز این نیست که نَسیء فزونی‌ای در کفر است**﴾ نَسِیْء: عبارت است از: به تأخیرافگندن تحریم ماههای حرام و جابجاکردن آنها از ماهی به ماهی دیگر.

در جاهلیّت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرّف می‌کردند؛ اوّل این‌که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی‌القعده، ذی‌الحجّه و محرّم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حجّ ــ در فصل تابستان که فصل گرماست، بر آنان سخت تمام می‌شد.

شیوهٔ دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اوّل: کبیسه کردن سال

قمری ، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانهٔ قمر (۲/۸ ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می‌شود و از طرفی ، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین ، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می‌افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حجّ را منطبق با منافع و مصالح مادّی خویش در زمان معیّنی قرارداده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند . روش دوم : نَسئ بود؛ نَسِئ : به تأخیرافکندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است ، مثلاً آنها به‌خاطر اهدافی که ذکر شد ، در بعضی از سالها ماه محرّم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می‌گردانیدند لذا حق تعالی تصرّف‌شان در جابجاکردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود : این کار شما (فزونی‌ای در کفر است) . یعنی : این کار بر کفر شما به خدا ﷻ و رسول وی و روز آخرت می‌افزاید زیرا تغییردادن سنّت الهی ، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر ، سبب فزونی در کفر وی است ﴿**که کافران به‌وسیلهٔ آن گمراه ساخته می‌شوند**﴾ یعنی : کسی‌که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته ، آنان را با این روش و سنّت غلط ، گمراه می‌گرداند ﴿**آن را**﴾ یعنی : آن ماه حرام را ﴿**یک‌سال حلال می‌شمرند**﴾ با بدل‌کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال ﴿**و یک‌سال دیگر آن را حرام می‌شمارند**﴾ یعنی : حرمت آن را به‌حال خود نگه داشته ، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند ﴿**تا با شمارهٔ ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند**﴾ آری ! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند ، مگر این‌که ماهی دیگر را به‌جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماههای حرام همچنان ــ علی‌الظّاهر و فقط در شمار ــ چهار ماه باقی بماند . پس خداوند متعال این دست‌بردنشان را که

انگیزهٔ آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند ﴿**کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است**﴾ یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است ﴿**و خداوند گروه کافران را**﴾ یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را بر گزیده‌اند ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آیید، سنگین شده به‌سوی زمین میل می‌کنید**﴾ تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به‌سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیهٔ کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند.

یادآور می‌شویم که غزوهٔ تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکّه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی‌القری و شام است. نفیر: بیرون‌رفتن برای جنگ است. اصل (اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْض)، «تَثَاقَلْتُمْ» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی‌ماندن در سرزمین خود میل کردید ﴿**آیا به‌جای آخرت به زندگی دنیا**﴾ یعنی: به نعمت‌های آن ﴿**دل خوش کرده‌اید؟**﴾ مگر نمی‌دانید که

نعمتهای آخرت با جهاد در راه ما دستیافتنی است ، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادّی؟ ﴿**متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت**﴾ یعنی : در پهلوی آخرت و در برابر آن ﴿**جز اندکی نیست**﴾ که اصلاً ارزش و اهمّیّتی ندارد . در **حدیث‌شریف** آمده است : « دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را ــ و به‌سوی انگشت سبّابهٔ خویش اشاره کردند ــ در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد ! » .

إِلَّا تَنفِرُوا۟ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

﴿**اگر بیرون نیایید**﴾ به‌سوی جهاد ﴿**شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند**﴾ با سرکوب نمودن و به ذلّت‌کشیدنتان به دست دشمنانتان ، یا به عذاب کَوْنی و بلایای طبیعی ﴿**و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد**﴾ که دین خدا ﷻ را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزّت در آنها قرارگیرد ﴿**و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید**﴾ با فروگذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد . یا هیچ زیانی به رسول خدا ﷺ نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد ﴿**و خدا بر همه چیز تواناست**﴾ و از جملهٔ توانایی‌های وی ، عذاب نمودنتان و عوض‌کردنتان با قوم دیگری است .

آیهٔ کریمه دربرگیرندهٔ تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین‌دلان از رفتن به جهاد .

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثَانِىَ

ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿**اگر او را یاری ندهید**﴾ یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفّل و عهده‌دار کار وی است و ﴿**قطعاً خداوند او را نصرت داد**﴾ در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی که در گذشته نصرتش داده‌اند ــ هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود ــ باز هم او را نصرت خواهند داد ﴿**آن‌گاه که کافران او را بیرون‌کردند**﴾ از مکّه ﴿**و او نفر دوم از دو تن بود**﴾ که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدّیق ﷺ بود ﴿**هنگامی‌که این دوکس در غار بودند**﴾ این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکّه، به فاصلهٔ یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر ﷺ، سه روز را در آن به‌سر بردند ﴿**آن‌گاه که می‌گفت**﴾ پیامبر ﷺ ﴿**به یار خود**﴾ ابوبکر ﷺ ﴿**اندوهگین نباش که خدا با ماست**﴾ با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا ﷻ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد ﴿**پس خداوند سکینهٔ خود را بر او فرو فرستاد**﴾ سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت ﷺ بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است:

خداوند ﷻ اضطراب ابوبکر رضی الله عنه را تسکین داد. ولی قول اوّل راجح است ﴿**و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوّت داد**﴾ که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفّار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر ﷺ برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد ﴿**و کلمهٔ کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت**﴾ یعنی: کلمهٔ شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد ﴿**و کلمهٔ خداست که برتر است**﴾ که این کلمه؛ کلمهٔ توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیّت بر هر کلمهٔ دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد ﴿**و خداوند عزیز حکیم است**﴾ یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت‌دادن اهل کلمهٔ خویش، حکیم است؛ و جز آنچه را که با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

اِنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

﴿**بیرون آیید**﴾ به جهاد ﴿**سبکبار و گرانبار**﴾ یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرّد و متأهّل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آیید ﴿**و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید**﴾ جهاد در راه خدا ﷻ فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سدّ کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر

عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته امّا به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هرسال یک‌بار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه بپردازند ﴿این﴾ امر به نفیر عام و امر به جهاد ﴿برای شما خیر است﴾ یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است ﴿اگر بدانید﴾ و کسی که از بهتربودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سورهٔ (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همهٔ ما ــ اعم از پیر و جوان ــ را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهّز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند ﷻ بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا ﷺ جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر ﷺ جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر ﷺ جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، امّا در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند ــ مگر بعد از نه روز از درگذشتش ــ ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدّت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَ لَـٰكِن بَعُدَتْ

عَلَيْهِمُ ٱلشُّقَّةُ ۚ وَسَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٤٢﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلّف از جهاد می‌پردازد: ﴿**اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود**﴾ یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان‌فرسا ﴿**و اگر سفری آسان**﴾ و متوسّط ــ نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک ــ در پیش می‌بود ﴿**قطعاً از تو پیروی می‌کردند**﴾ یعنی: این گروه متخلّف از جهاد، قطعاً همراه تو می‌آمدند ﴿**ولی راه پرمشقّت**﴾ یعنی: غزوهٔ تبوک ﴿**برآنان گران آمد**﴾ زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقّت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود ﴿**و به‌زودی**﴾ تخلّف‌کنندگان از غزوهٔ تبوک ﴿**به خدا سوگند خواهند خورد**﴾ درحالی‌که می‌گویند: ﴿**اگر می‌توانستیم**﴾ یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم ﴿**حتماً با شما بیرون می‌آمدیم**﴾ و از جهاد تخلّف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ ﴿**خود را هلاک می‌کنند**﴾ زیرا کسی‌که به دروغ سوگند خورَد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است ﴿**و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند**﴾ در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون‌آمدن به جهاد را داشتند، امّا سرپیچی و سستی کردند و به‌سبب زحمت و مشقّت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَتَعْلَمَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٤٣﴾

﴿**خدایت ببخشاید**﴾ این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد ﴿**چرا پیش از آن‌که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟**﴾ چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازهٔ تخلّف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنّی و درنگ ننمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش‌کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ أَن يُجَـٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

﴿**کسانی‌که به الله و روز آخرت ایمان اورده‌اند، در این‌که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند**﴾ یعنی، مؤمنان، در باب تخلّف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوهٔ آنها این است که بی هیچ توقّفی و بی آن‌که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به‌سوی جهاد می‌شتابند.

حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدّم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدّم ساختن جهاد با مال، قابل تحقّق نیست ﴿**و خدا به حال تقواپیشگان داناست**﴾ همانان که از تو اجازهٔ تخلّف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

﴿جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه﴾ سرپیچی از جهاد و تخلّف از آن را ﴿می‌طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند﴾ و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت ازآن‌روست که این دو امر، برانگیزانندهٔ جهاد در راه خدا ﷻ است ﴿و دلهایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان﴾ و متحیّر ﴿اند﴾ بنابراین، گروهی که از تو اجازهٔ تخلّف می‌طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکّاک و متحیّر و مضطربند، آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امیدی ندارند.

﴿ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و اگر اینان به‌راستی ارادهٔ بیرون رفتن﴾ به جهاد را ﴿داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می‌دیدند﴾ و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی‌کردند چنان‌که مؤمنان برای این امر آماده‌گی گرفتند لذا آنها در این ادّعایشان دروغ‌گویند و در اصل، قصد رهسپارشدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشهٔ راه و سلاحی آماده کرده بودند ﴿ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید﴾ یعنی: آنان را از بیرون‌رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چراکه گفتند: اگر به ما اجازهٔ ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور نکنیم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی‌انگیزیم. پس سست ساختن و باز داشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود ﴿و به آنان گفته شد: بنشینید﴾ یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دلهایشان افگند؛ برای این‌که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلّت در خانهٔ خود وامانند ﴿با

خانه‌نشینان ﴾ یعنی : با آفت‌زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان . در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک‌شماری‌ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود .

لَوْ خَرَجُوا۟ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا۟ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّٰعُونَ لَهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**اگر با شما بیرون می‌آمدند، جز خبال برای شما نمی‌افزودند** ﴾ یعنی : جز فساد و شرّ چیز دیگری برای شما نمی‌افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند . این تعبیر ، تسلیت و دلجویی‌ای برای مؤمنان از تخلّف منافقان است . خَبَالْ: فساد ، دو به هم‌زنی ، اختلاف افگنی و شایعه‌پراکنی است ﴿**و البتّه به سرعت خود را میان شما می‌افگندند** ﴾ یعنی : با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه‌جویی می‌پرداختند ، با دروغها و اکاذیبی که برمی‌ساختند و بر می‌پراکندند ، دروغهایی که موجب فساد ذات‌البین است ﴿**و در حقّ شما فتنه‌جویی می‌کردند** ﴾ با برهم‌انگیختن و دوبهم‌زدن و تیره‌کردن روابط نیک شما ﴿**و در میان شما سخن شنوایانی دارند** ﴾ که دروغ‌پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته ، سپس آن را به شما انتقال می‌دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی‌تان اختلاف و فساد ذات‌البین می‌پراکنند . یا معنی این است : در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می‌دهند ﴿**و خدا به ستمگران داناست** ﴾ و می‌داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند ، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصوّر خواهد بود ! از این جهت ، حکمت بالغهٔ وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به‌جهاد بیرون نیایند .

شایان ذکر است که این گروه متخلّف ، از رؤسای اوس و خزرج بودند و

عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان از جملهٔ آنان بود. آری! در میان بیرون‌رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که ازاین‌رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چراکه هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدِ ٱبْتَغَوُا۟ ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا۟ لَكَ ٱلْأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَٰرِهُونَ ﴿٤٨﴾

﴿هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند﴾ یعنی: منافقان پیش از غزوهٔ «تبوک» نیز، جویای فسادانگیزی، دو بهم‌زنی، شایعه‌پراکنی، جوّسازی، متفرّق‌ساختن وحدت کلمهٔ مؤمنان و پراکنده‌ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به‌سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوهٔ احد کردند آنچه کردند ﴿و کارها را بر تو وارونه ساختند﴾ یعنی: آرا و نظریّاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند ﴿تا آن‌که حق آمد﴾ یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد ﴿و امر خدا آشکار شد﴾ با عزّت‌دادن دین، برترساختن شریعت و سرکوب دشمنانش ﴿درحالی‌که آنان ناخشنود بودند﴾ از پیروزی حق و این پیروزی به‌رغم میل آنان بود.

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ٱئْذَن لِّى وَلَا تَفْتِنِّىٓ ۚ أَلَا فِى ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُوا۟ ۗ وَ

إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٩﴾

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرّف ومصداق نمونهٔ مشخّصی از نمونه‌های نفاق اند: ﴿**و از آنان**﴾ یعنی: از منافقان ﴿**کسی است که می‌گوید**﴾ به رسول خدا ﷺ ﴿**مرا اجازه ده**﴾ در تخلّف از جهاد و باقی ماندن در مدینه ﴿**و مرا در فتنه نینداز**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوهٔ تبوک را داشتند، به جدّبن‌قیس فرمودند: ای جدّ! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جدّبن‌قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفتهٔ زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفتهٔ آنان می‌شوم پس به من اجازهٔ ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازهٔ ماندن بده و مرا در فتنه ــ یعنی در گناه ــ نینداز زیرا اگر به من اجازهٔ ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلّف می‌کنم و در این صورت به گناه در می‌افتم. ﴿**آگاه باش که هم‌اکنون در فتنه افتاده‌اند**﴾ یعنی: در آن فتنه‌ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنهٔ تخلّف از جهاد و بهانه‌تراشی‌های بی‌اساس و بیهوده است، در افتاده‌اند و چه فتنه‌ای بزرگتر از تخلّف از جهاد است! ﴿**و همانا دوزخ دربرگیرندهٔ کافران است**﴾ و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطهٔ دوزخ در آنها فراهم است.

إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا۟ قَدْ أَخَذْنَآ أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا۟ وَّهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

﴿اگر به تو حسنه‌ای برسد، آنان را ناخوش می‌کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم﴾ یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حَزْم و دوراندیشی را از دست نداده‌ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان‌که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. ﴿و شادمانه روی برتافته، برمی‌گردند﴾ در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش ﷺ دستور می‌دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

﴿بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است﴾ در لوح محفوظ از خیر و شرّ ﴿نمی‌رسد﴾ و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به‌هرحال، امر او را اطاعت می‌کنیم ﴿اوست مولای ما﴾ یعنی: اوست نصرت‌دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتّفاق بیفتد ــ هرچند در ظاهر امر شرّ باشد ــ در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست ﴿و باید که مؤمنان بر خدا توکّل کنند﴾ توکّل بر خدا ﷻ، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند ﷻ، بر کسی دیگر توکّل نمی‌کنند و شایستهٔ آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکّل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ﴿بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟﴾ آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هردوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ ﴿درحالی‌که ما انتظار می‌کشیم﴾ در بارهٔ شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا ﴿که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند﴾ یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند ﴿یا﴾ بچشاند به شما عذابی ﴿با دست ما﴾ یعنی: با غالب‌ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیرگرفتن و غارت‌کردن و به بندکشیدن شما ﴿پس انتظار بکشید﴾ برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته ﴿که ما نیز با شما در انتظاریم﴾ آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنفِقُوا۟ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٣﴾

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ﴿بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود﴾ اگر به میل و رغبت خود، امّا

بدون دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست ﴿چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید﴾ در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرّد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَٰرِهُونَ ﴿٥٤﴾

﴿و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این‌که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی‌آیند﴾ خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به‌عنوان عوامل بازدارندهٔ پذیرفته‌بودن انفاق آنان ذکر می‌کند: اوّل کفر. دوم این‌که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی‌گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این‌که: ﴿انفاق نمی‌کنند﴾ اموالشان را ﴿جز با کراهت﴾ نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می‌پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷻ، قراردادن آن در معرض اتلاف و نابودی است چراکه به وعده‌های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى

أَلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاوَرَد﴾ و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک مپندار زیرا ﴿جزاین نیست که خدا می‌خواهد به‌وسیلهٔ اینها در زندگی دنیا عذاب‌شان کند﴾ به سبب این‌که آنها پروردگاری را که بخشندهٔ این نعمتهاست، شکرگزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی‌گذارند ﴿و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند﴾ یعنی: خداوند متعال می‌خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بدان جهت که پیامهای منزّله بر انبیا علیهم‌السلام را نپذیرفته و بر کفر مصمّم‌اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾

﴿و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند﴾ یعنی: مسلمانند و از جملهٔ شما هستند ﴿در حالی که آنان از شما نیستند﴾ زیرا نهاد و عواطفشان با کفّار است ﴿لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند﴾ از رویارویی با دشمنان، به علّت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت وبدبختی‌ای فرودآید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیّه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی‌که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ

يَجْمَحُونَ ﴿۵۷﴾

﴿**اگر پناهگاهی را بیابند**﴾ که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند ﴿**یا غارهایی را**﴾ بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون‌رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید ﴿**یا سوراخی را**﴾ یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند ﴿**قطعاً شتابزده به‌سوی آن روی می‌آورند**﴾ یعنی: چنان با شتاب به‌سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ‌چیز آنها را برنمی‌گرداند چنان‌که اسب ــ اگر بر آن مهار نزنند ــ به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراروی‌شان وجود ندارد.

وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿۵۸﴾

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعهٔ دوم از منافقان می‌پردازد:

﴿**و برخی از آنان در صدقات**﴾ یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات ﴿**بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود**﴾ به‌اندازه‌ای که می‌خواهند ﴿**خشنود می‌گردند**﴾ از نحوهٔ عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن‌رو که جز بهرهٔ ناچیز و فانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدیّن به‌دورند ﴿**و اگر به آنان از آن داده نشود**﴾ در حدّی که می‌خواهند و جویای آن هستند ﴿**بناگاه به خشم می‌آیند**﴾ و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرّند و بر خود می‌پیچند.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معیّن آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می‌کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده‌اند**﴾ یعنی: بدانچه که خداوند ﷻ برایشان مقرّر داشته و رسول وی ﷺ به آنان داده است ﴿**راضی می‌شدند**﴾ هرچند که بهره‌شان اندک هم می‌بود، آری! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود ﴿**و**﴾ اگر ﴿**می‌گفتند: خدا ما را بس است، به‌زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می‌دهند**﴾ و این همان چیزی است که ما توقّع و انتظار آن را داریم؛ ﴿**ما به‌سوی الله راغبیم**﴾ در این‌که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می‌کردند؛ قطعاً رفتاری این‌گونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود.

این آیهٔ کریمه آداب بزرگی را به ما می‌آموزد.

۞ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ

ٱلسَّبِيلِ ۖ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه‌انگیزیشان پایان دهد: ﴿**جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد**﴾ فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیادبن حرث رضی الله عنه می‌گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ﷺ فرمودند: بدان‌که خدای عزّوجلّ به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در بارهٔ آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به مساکین اختصاص دارد**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مسکین کیست یا رسول‌الله؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی نمی‌برد و متوجّه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی‌که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی‌که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به‌کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد**﴾ یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانهٔ مستحقّ اموال زکات به‌شمار می‌روند.

﴿**و**﴾ اموال زکات ﴿**به مؤلّفةالقلوب اختصاص دارد**﴾ آنان زعمای قبایلی بودند که

رسول خدا ﷺ دلهایشان را به‌دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلّفةالقلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا ﷺ با دادودهش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دستهٔ دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دستهٔ سوم کسانی بودند که شرّشان از مؤمنان به وسیلهٔ مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمندشدن آن، سهم مؤلّفةالقلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقّان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکّی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلّفة القلوب را احیا کند».

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**در راه آزادی بردگان اختصاص دارد**﴾ به این ترتیب که بردگانی مَکاتَبْ شده[1] را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. امّا مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزادکردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**به وام‌داران اختصاص دارد**﴾ مراد، از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان‌بازپرداخت آن را ندارند، امّا کسی که به سبب تصرّفات ناموجّه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول‌اکرم ﷺ خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از

۱ـ مَکاتَبْ: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این‌که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

وامش افزون باشد ، نیست .

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**در راه خدا اختصاص دارد**﴾ این صنف عبارت‌اند از : مجاهدان و مرزدارانی[1] که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آمادهٔ رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند ، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی ، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود ، هرچند توانگر هم باشند . ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات ، شرط کرده‌اند . همچنین حجّاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند ، شامل این دسته می‌شوند ، هرچند توانگر هم باشند .

﴿و﴾ اموال زکات ﴿**به ابن السّبیل اختصاص دارد**﴾ ابن‌السّبیل : مسافری است که توشهٔ رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده ، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی ، از اموال زکات پرداخت می‌شود ، هرچند در محل بودوباش و زندگی خود ، از اغنیا هم باشد ﴿**این فریضه‌ای از جانب خداست**﴾ یعنی : محدودبودن صرف اموال زکات در اصناف یاد شده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است ﴿**و خدا دانا**﴾ است به مصلحت بندگانش و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان دشوار نیست ﴿**حکیم است**﴾ در تعیین فریضهٔ زکات ، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز .

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همهٔ هشت صنف یاد شده صرف شود ، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد ، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند : حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند .

۱ــ کسانی که در مرزها ، یا اردوگاههای نظامی ، آمادهٔ فرمان و مشغول حراست هستند ، اصطلاحاً «مُرابط» نامیده می‌شوند.

وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ ۚ وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعهٔ سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

﴿**و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است**﴾ أُذُن: به کسی گفته می‌شود که سخن هرکسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول‌اکرم ﷺ نسبت دادند که به حلم آن حضرت ﷺ و گذشت‌شان از جنایات خویش ــ که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود ــ غرّه شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است ﴿**بگو: أُذُنی نیکو برای شما است**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شرّ را و خیر را،از شرّ باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (أُذُن خَيْر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: ﴿**به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند**﴾ یعنی: پیامبر ﷺ به خداوند ﷻ باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبر ﷺ سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند ﴿**و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند**﴾ در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوّی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش‌سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش‌سپردن به دیگران، در

به‌دست آوردن دلهایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا ﷺ قلمداد کردند، درحالی‌که آیهٔ کریمه نشان داد که گوش‌دادن رسول خدا ﷺ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقاً هوشمندانه بوده است به‌طوری که ایشان میان سخنان حقّ مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

﴿**برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند**﴾ منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه دربارهٔ آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیّت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند ﴿**در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستادهٔ او را خشنود سازند**﴾ با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند ﷻ و مقام منیع پیامبرش را درنمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمّد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا ﷺ رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، امّا او پشت‌سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدًا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلْخِزْيُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

﴿آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد﴾ و با ایشان درافتد و دشمنی کند ﴿بی‌گمان برای او آتش جهنّم است که در آن جاودانه می‌ماند، این﴾ عذاب، همانا ﴿خفّت و خواریی بزرگ است﴾ و چه خواریی از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!

يَحْذَرُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِى قُلُوبِهِمْۚ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان﴾ یعنی: بر رسول اکرم ﷺ ﴿سوره‌ای فرود آورده شود﴾ در بارهٔشان ﴿که آنان را﴾ یعنی: منافقان را ﴿از آنچه در دلهایشان است﴾ از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزّوجلّ و پیامبرش ﴿خبر دهد﴾ یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دلهای خود پنهان می‌دارند، آگاهند ﴿بگو﴾ به منافقان ﴿مسخره کنید﴾ این تهدیدی برایشان است ﴿بی‌گمان خداوند آشکارکنندهٔ چیزی است که از آن بیمناکید﴾ یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه‌ساختن پیامبرش از رازهای خائنانه‌تان.

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُۚ قُلْ أَبِٱللَّهِ وَ

ءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی﴾ دربارهٔ آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن‌که خداوند ﷻ تو را بر آن آگاه کرده است؛ ﴿مسلماً می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم﴾ یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم ﴿بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟﴾ بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعْتَذِرُوا۟ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ۚ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

﴿عذر نیاورید﴾ زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملاساختن رازهای خائنانه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد ﴿همانا شما بعد از ایمانتان﴾ یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید ﴿کافر شده‌اید﴾ یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید ﴿اگر از گروهی از شما درگذریم﴾ مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به‌نام مخشی‌بن‌حمیر بود که در پیامبر ﷺ درآویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد[1] و این خریّت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبهٔ مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرّحمن

۱ــ مخشی: یعنی متعفّن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی‌بن‌حمیر، یعنی گندیده فرزند خر.

گذاشتند و او از خداوند ﷻ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قراردهیم ﴿**البتّه گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند**﴾ یعنی: بر نفاق خویش مصرّ بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله‌بن‌عمر رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوهٔ تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغگوتر و در هنگام نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفتی، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی، قطعاً من رسول خدا ﷺ را از سخنانت آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ درآویخته بود، درحالی‌که سنگها پاهایش را می‌خراشید و می‌گفت: «یا رسول‌الله! ما فقط بازی و سرگرمی می‌کردیم! و رسول خدا ﷺ به او می‌گفتند: أَبِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ۞ آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟».

اَلْمُنٰفِقُونَ وَ الْمُنٰفِقٰتُ بَعْضُهُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ ۘ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۘ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ إِنَّ الْمُنٰفِقِينَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**مردان و زنان منافق همه از یک‌دیگرند**﴾ مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است ﴿**امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند**﴾ بدین‌سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حدّ نهایی انحطاط را می‌پیمایند ﴿**و دستهای خود را فرو می‌بندند**﴾ یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلهٔ رَحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند ﴿**خدا را فراموش کردند**﴾ تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطور نمی‌کند ﴿**پس خدا هم فراموششان کرد**﴾ یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به‌دور داشت ﴿**در حقیقت، این منافقانند که فاسقند**﴾ یعنی: منافقان در فسقشان کاملند، فسقی که عبارت از تمرّد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ هِىَ حَسْبُهُمْ ۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

﴿**خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن برایشان کافی است**﴾ یعنی: آتش دوزخ برایشان بس است و به عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذاب‌شان دلالت می‌کند ﴿**و خدا آنان را لعنت کرد**﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت ﴿**و برای آنان عذاب پایداری است**﴾ که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا فَٱسْتَمْتَعُوا۟ بِخَلَٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَٰقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ

ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَٰقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَٱلَّذِى خَاضُوٓا۟ أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٦٩﴾

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: ﴿**مانند کسانی که پیش از شما بودند**﴾ یعنی: شما منافقان مانند پیشینیانتان از کفّار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیانتان است، آنها ﴿**از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش**﴾ که خداوند ﷻ برایشان از لذّت‌های دنیا مقدّر کرده بود ﴿**برخوردار شدند و شما نیز**﴾ ای منافقان! ﴿**از نصیب خویش برخوردار شدید**﴾ همان نصیبی که خداوند ﷻ برای شما مقدّر کرده بود ﴿**همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند**﴾ بدین‌سان است که خداوند متعال غرق‌شدن در بهره‌های دنیا را ــ بدان گونه که به غفلت از حقّ منعم ذوالمنن بینجامد ــ بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند ﴿**و شما فرورفتید**﴾ در لذّتهای دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا ﷻ ﴿**همان‌گونه که آنان فرو رفتند**﴾ در این اعمال و در این امور ﴿**آن گروه**﴾ موصوف به این اوصاف ﴿**حبط شد**﴾ یعنی: تباه و نابود شد ﴿**اعمالشان**﴾ مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صُوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد ﴿**در دنیا و آخرت**﴾ تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزّت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلّت می‌پیوندد و قوّتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. امّا تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند ﴿**و آن گروه همان زیانکارانند**﴾ زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، قطعاً شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنّت‌های پیشینیانتان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَٰهِيمَ وَأَصْحَٰبِ مَدْيَنَ وَٱلْمُؤْتَفِكَٰتِ ۚ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**آیا به آنان**﴾ یعنی: به منافقان ﴿**خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است**﴾ خبر و گزارشی که دارای اهمّیّت و در خور توجّه و تأمّل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامهٔ پیشینیانشان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلّق گرفت.

آن‌گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می‌کند که اعراب فی‌الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اوّل خبر: ﴿**قوم نوح**﴾ که به وسیلهٔ توفان، به هلاکت رسیدند.

﴿**و**﴾ دوم: خبر قوم ﴿**عاد**﴾ که به وسیلهٔ بادی مهلک نابود ساخته شدند.

﴿**و**﴾ سوم: خبر قوم ﴿**ثمود**﴾ که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

﴿ و ﴾ چهارم : خبر ﴿ **قوم ابراهیم** ﴾ که خداوند ﷻ پشه را بر آنان مسلّط کرد و نمرود ملعون را به وسیلهٔ پشه به هلاکت رساند .

﴿ و ﴾ پنجم : خبر ﴿ **اصحاب مدین** ﴾ که قوم شعیب ﷺ بودند و زلزله آنان را فرو گرفت .

﴿ و ﴾ ششم : خبر ﴿ **اهل مؤتکفات** ﴾ یعنی : مردم شهرهای زیر و زبرشدهٔ قوم لوط ﷺ که خداوند ﷻ با سنگباران به هلاکت‌شان رسانید . و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد ، « مؤتکفات » نامیدند .

﴿ **پیامبرانشان** ﴾ یعنی : پیامبران آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه ﴿ **معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند** ﴾ زیرا پیامبرانش آنان را بیم و هشدار دادند ﴿ **ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند** ﴾ به‌سبب کفر به خداوند ﷻ و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش .

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

چون حق تعالی صفات ذمیمهٔ منافقان را ذکر کرد ، به‌دنبال آن صفات ستودهٔ مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید : ﴿ **و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان**

یک‌دیگرند ﴾ یعنی : دلهایشان در محبّت و عطوفت دوجانبه ، با همدیگر متّحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته ، کار دین و ایمان به خدای عزّوجلّ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند ، آن‌گاه انگشتانشان را در یک‌دیگر داخل کردند » . پس مؤمنان ﴿**به معروف امر می‌کنند**﴾ یعنی : به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند ، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است ﴿**و از منکر**﴾ یعنی : از آنچه که در دین ناپسند است ﴿**نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدارا فرمانبرداری می‌کنند**﴾ در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است ﴿**و رسول او را**﴾ نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است ، پیروی می‌کنند ﴿**آن گروه**﴾ موصوف به این اوصاف؛ ﴿**خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد**﴾ در دنیا و آخرت ، با برآوردن وعده‌های خویش ﴿**همانا الله غالب و حکیم است**﴾ غالب است بر هر چیز ، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان ، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد .

البتّه هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمّل قرار دهد ، به این واقعیّت می‌رسد که عامّهٔ مسلمانان ، از مجموعهٔ این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است .

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ ۚ وَرِضْوَٰنٌ

مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

﴿**خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده‌است که از فرودست آن**﴾ یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن ﴿**نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک**﴾ و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به‌سر می‌برند ﴿**در بهشتهای عدن**﴾ عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به‌قول راجح: نام شهری در بهشت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگویید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید، خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». ﴿**و خشنودی‌ای**﴾ هرچند اندک ﴿**از**﴾ سوی ﴿**الله، بزرگتر است از همه**﴾ این نعمتهای بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلّماً هیچ چیز از لذّات جسمانی ــ هرچند هم که بزرگ باشد ــ با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادتی است ﴿**این**﴾ باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی ﴿**همان کامیابی بزرگ است**﴾ و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لبّیک ای

پرودگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقاتت عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

﴿ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن﴾ جهاد با کفّار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه بپردازند. و جهاد با منافقان، إقامهٔ حجّت و بر پاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات إقامهٔ حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند ﴿و بر آنان غلظت کن﴾ غلظت: شدّت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد ﴿و﴾ امّا در آخرت؛ ﴿جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!﴾ علیّ ابن ابی طالب رضی الله عنه می‌فرماید: «خدای متعال رسول خود ﷺ را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفّار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلّحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن جریر طبری است.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا ۚ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ ۖ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

﴿**به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند**﴾ سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه به‌سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمّد در سخنانش نسبت به برادران ما ــ که سروران و برگزیدگان ما هستند ــ صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا ﷺ از این سخن وی آگاه شدند ولی گویندهٔ آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. ﴿**در حالی که قطعاً سخن کفر را گفته‌اند**﴾ و آن همان سخنی است که بیان کردیم ﴿**و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: بر فرض صحیح‌بودن اسلامشان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند ﴿**و قصد کاری را کرده‌اند که موفّق به انجام آن نشدند**﴾ به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوهٔ تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهندهٔ آن بودند ﴿**و به عیب‌جویی برنخاستند مگر بر آن‌که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی**﴾ یعنی: به انکار و اعتراض و عیب‌جویی برنخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیازساختن

خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به‌سر می‌بردند ولی بعد از آن‌که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان بسیار شد ﴿**پس اگر توبه کنند**﴾ از نفاقشان ﴿**برایشان بهتر است**﴾ از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند ﴿**و اگر روی برتابند**﴾ از توبه و ایمان ﴿**خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا**﴾ با کشتن و به اسارت‌درآوردنشان به دست مؤمنان ﴿**و**﴾ در ﴿**آخرت**﴾ با عذاب دوزخ ﴿**و برایشان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست**﴾ که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

۞ وَمِنْهُم مَّنْ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنْ ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾

﴿**و از آنان**﴾ یعنی: از منافقان ﴿**کسانی‌اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش**﴾ یعنی: از مال و ثروت ﴿**به ما عطا کند، قطعاً صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد**﴾ با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیلهٔ ایمان و عمل صالح.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ یکی از اهالی مدینه به‌نام ثعلبه‌بن‌حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن‌جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه‌بن‌حاطب را با اسانید آن از ابن‌عبّاس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، امّا با سند ضعیفی از ابی‌امامهٔ باهلی چنین نقل کرده است: ثعلبه‌بن‌حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعاً حقّ هر ذی‌حقّی را

از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای برتو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول‌الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان‌که کرمها و حشرات به‌زودی و به انبوهی رشد و تکثّر می‌کنند، تکثّر کردند تا بدانجا که در اندک مدّتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه فزونی بود که او باز هم از حول‌وحوش مدینه دورتر رفت، سر انجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه‌بن‌حاطب! ای وای بر ثعلبه‌بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب ﷺ را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن‌که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه‌بن‌حاطب!». همان بود که خدای عزّوجلّ این سه آیه را در بارهٔ وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! دربارهٔ تو این ... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول‌الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. امّا رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند:

خدای عزّوجلّ مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثُعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضْلِهِۦ بَخِلُوا۟ بِهِۦ وَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

﴿پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند﴾ و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند ﴿و إعراض‌کنان برگشتند﴾ از طاعت حق تعالی، درحالی‌که بر این إعراض خویش مُصِرّ بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُۥ بِمَآ أَخْلَفُوا۟ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا۟ يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

﴿در نتیجه، به‌سزای آن‌که وعدهٔ خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دلهایشان ــ تا روزی که او را دیدار می‌کنند ــ پیامدهای نفاق را باقی گذارد﴾ پس این سزا به دو دلیل است، یکی خُلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خُلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرّفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دلهایشان مستمّراً تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزّوجلّ ملاقات می‌کنند. یا معنی این است: بُخل، نفاقی پایدار در دلهایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان

چیزی جز بُخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾

﴿آیا ندانسته‌اند﴾ منافقان ﴿که خداوند راز و نجوایشان را می‌داند﴾ در مورد طعنه‌زدن بر پیامبراکرم ﷺ، بر یارانشان و بر دین اسلام ﴿و خداوند دانای غیبهاست﴾ پس هیچ چیز ــ ازجمله آنچه که از منافقان سر می‌زند ــ بر وی مخفی نمی‌ماند.

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود ــ افزون بر زکات فرض ــ به‌طور داوطلبانه صدقهٔ نافله می‌دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می‌دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود، داوطلبانه صدقه می‌کرد، منافقان می‌گفتند: خدا از این صدقهٔ وی بس بی‌نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می‌کرد، باز هم طعنه‌زنان می‌گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقهٔ وی خالصانه برای خ

نبوده است! همان بود که نازل شد: ﴿**کسانی‌که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می‌گیرند و عیب می‌گیرند بر کسانی که جز به اندازهٔ توانشان**﴾ چیزی را برای صدقه کردن ﴿**نمی‌یابند**﴾ و آن مال اندک هم حاصل دست‌رنج و زحمت‌شان است ﴿**و آنان را مورد تمسخر قرار می‌دهند**﴾ یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می‌کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌دهند؛ سزای آنها این است که: ﴿**خدا تمسخرشان کرد**﴾ یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می‌دهد ﴿**و برایشان عذابی دردناک است**﴾ در آخرت.

اَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۸۰﴾

﴿**چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی**﴾ هرگز خداوند ﷻ بر آنان نمی‌آمرزد. یعنی: آمرزش‌خواستن و عدم آن از جانب پیامبر ﷺ برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر ﷺ برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد ﴿**اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد**﴾ یعنی: خدای سبحان هرگز برآنان نمی‌آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد ازآن‌روست که اعراب، عدد هفتاد را در مبالغهٔ کثرت به‌کار می‌برند

﴿**این**﴾ نیامرزیدن بر آنان ﴿**به‌سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند**﴾ یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست ﴿**و خدا گروه فاسقان را**﴾ یعنی: متمرّدان خارج از اطاعت و فرمان را ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفّق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِى ٱلْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُواْ يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

﴿**برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند**﴾ آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلّف از جهاد، شادمان شدند ﴿**و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند**﴾ سبب این نفرتشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود ﴿**و گفتند: در این گرما بیرون نروید**﴾ منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند ﴿**بگو: آتش جهنّم گرمتر است، اگر در**

نابند﴾ یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، درحالی‌که آتش جهنّم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید، گرمتر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقّتی اندک، خود را در مشقّتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ آیهٔ: (...نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجَارَةُ) را خواندند، آن‌گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن‌گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾

﴿پس به‌سزای آنچه می‌کردند﴾ از معاصی و نافرمانی‌ها ﴿اندکی بخندند و بسیار بگریند﴾ یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

فَإِن رَّجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ۖ إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿۸۳﴾

﴿پس اگر خدا تورا﴾ از غزوهٔ تبوک ﴿به‌سوی گروهی از آنان باز آوَرد﴾ دلیل این‌که فرمود: (به‌سوی گروهی از آنان)، نه به‌سوی همهٔ آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلّف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی ﴿و﴾ بعد ازآن، آن گروه منافق ﴿از تو برای بیرون‌آمدن﴾ همراهت در غزوهٔ دیگری ﴿اجازه خواستند، بگو﴾ به آنان: ﴿شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد﴾ پس محرومیّت از شرف جهاد، اوّلین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیّت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است ﴿زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید﴾ در غزوهٔ تبوک ﴿پس اکنون هم با خانه‌نشینان﴾ یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوهٔ تبوک بازماندند، در خانه ﴿بنشینید﴾.

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦٓ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٨٤﴾

دومین مجازات منافقان این است: ﴿و هرگز بر هیچ یک از آنان﴾ یعنی: از منافقان ﴿که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست﴾ قبلاً چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت ﷺ بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعاکردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در بارهٔ شخصیّت متوفّی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شَأْنُكُمْ بِهَا ۞ شما دانید و جنازهٔتان» و بر آن نماز

نمی‌گزاردند. همچنین عمر رضی الله عنه بر جنازهٔ شخص مجهول‌الحال نماز نمی‌گزارد تا حذیفه‌بن‌یمان رضی الله عنه بر او نماز نگزارد زیرا حذیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و منافقان را به نام و هویّت‌شان دقیقاً می‌شناخت ﴿**چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و درحال فسق مردند**﴾ پس این است علّت منع آن حضرت صلی الله علیه وسلم از نمازگزاردن بر مردهٔ منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف‌نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، امّا دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «از عمربن‌الخطاب رضی الله عنه شنیدم که فرمود: چون عبدالله‌بن‌ابیّ سرکردهٔ منافقان مدینه مرد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازهٔ وی حاضر شدند و چون به‌پا ایستادند تا بر وی نماز بگزارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله‌بن‌ابیّ نماز می‌گزارید که گویندهٔ این ... و این ... سخن بود؟ بدین‌گونه ایّام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تبسّم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بدار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیّر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: (اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ... ۞ چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش خواهی‌ام سبب آمرزش وی می‌شود، قطعاً بر هفتاد بار می‌افزایم! آن‌گاه بر وی نماز خواندند و جنازهٔ وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر رضی الله عنه می‌گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شگفت شدم ــ و خدا و رسولش به آنچه می‌گویم داناترند ــ ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: (وَلاَ تُصَلِّ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَداً وَ لاَ تَقُمْ عَلیٰ

قَبْرِهِ...) . بعد از آن رسول خدا ﷺ بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند » .

نهی خدای عزّوجلّ از نمازگزاردن بر منافقان ، مقابلتاً بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حقّ مؤمنان می‌باشد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میّت حاضر شود ، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند ، برایش دو قیراط است » . از رسول‌خدا ﷺ پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند : « کوچکترین آنها همانند کوه احد است » . همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است : رسول خدا ﷺ چون از دفن مرده فارغ می‌شدند ، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند : « برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد » .

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَأَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿ **و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می‌خواهد آنها را به وسیلهٔ آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود** ﴾ تفسیر نظیر این آیهٔ کریمه در آیهٔ (۵۵) گذشت . نسفی در حکمت تکرار آن می‌گوید : « تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد ، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد ، از جمله آن‌که این آیه ، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است » .

وَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُوا۟ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُو۟لُوا۟ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا۟ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و چون سوره‌ای﴾ به قولی: مراد همین سوره، یعنی سورهٔ «برائه» است ﴿نازل شود﴾ بدین مضمون ﴿که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید﴾ علیه دشمنان دین خدا ﷻ ﴿توانمندانشان﴾ یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکنت، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به‌سوی آنهاست ﴿از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم﴾ یعنی: اجازه بده که ما با برجای‌ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

﴿به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند﴾ یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شکّ و جُبنی که در دلهایشان است، ابا نورزیدند از این‌که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند ﴿و بر دلهایشان مُهر زده شده است﴾ از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند ﴿در نتیجه قدرت درک ندارند﴾ که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادتی و در تخلّف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ جَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَ
أَنفُسِهِمْ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾

﴿ولی﴾ اگر این گروه منافق از جهاد تخلّف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد بپاخاستند؛ یعنی: ﴿پیامبر و کسانی‌که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همهٔ خیرات برای آنان است﴾ خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان خوبروی تن‌آرا در بهشت‌اند ﴿و این گروه همان رستگارانند﴾ که به هر مطلوبی نایل می‌شوند. از خدای عزّوجلّ مسئلت می‌کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ
ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾

﴿خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر﴾ درختان و ساختمانهای آن ﴿نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است﴾.

وَجَآءَ ٱلْمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟
ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

سپس مجموعهٔ دیگری از آیات می‌آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می‌گوید؛ این‌که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم: ﴿**و معذّران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه**﴾ ترک جهاد ﴿**داده شود**﴾ مُعَذِّر: کسی است که عذر پیش می‌افکند، امّا درواقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه‌نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازهٔ نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلّف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند ﴿**و کسانی‌که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند**﴾ و با وجود آن‌که با رسول خدا ﷺ بر حرف‌شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، امّا نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلّفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده‌اند.

پس متخلّفان از جهاد سه گروه بودند:

۱ ــ کسانی که به‌سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.

۲ ــ کسانی که هیچ عذری نداشته امّا در نرفتن به جهاد، عذرهای بی‌اساسی پیش افکندند و اجازهٔ نشستن خواستند.

۳ ــ کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازهٔ نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

﴿**به زودی به کافران از آنان**﴾ یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلّف عذرتراش غیرمعذور و تکذیب کنندگان بی‌پروا ﴿**عذاب دردناک خواهد رسید**﴾.

ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ گروهی از قبیلهٔ بنی‌غفار نازل شد.

لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا۟ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ مَا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩١﴾

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلّف می‌کنند: ﴿**بر ناتوانان هیچ گناهی نیست**﴾ که زنان و کودکانند ﴿**و بر بیماران هیچ گناهی نیست**﴾ مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی در تخلّف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجّه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: ﴿**و بر کسانی‌که چیزی نمی‌یابند تا**﴾ در راه جهاد ﴿**خرج کنند، هیچ گناهی نیست**﴾ پس باوجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست ﴿**به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند**﴾ نصیحت و خیرخواهی برای خدا ﷻ عبارت است از: ایمان آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکّی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا ﷻ، محبّت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، در قدم اوّل شامل معنی خیرخواهی برای خدا ﷻ است. امّا نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر ﷺ عبارت است از: تصدیق نبوّت ایشان، اطاعت‌شان در هرآنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت ﷺ، دشمنی با دشمنان ایشان، محبّت و تعظیم آن حضرت ﷺ و احیای سنّت‌شان بعد از

رحلت‌شان با تمام توان و با همهٔ سعی و امکان.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یارسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامّهٔ آنان». ﴿**بر نیکوکاران هیچ راهی نیست**﴾ یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتّب است، به‌سبب این‌که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزهٔ بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجّهی بوده است ﴿**و خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلّف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحقّ رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن‌کثیر برای آیهٔ کریمه دو **سبب‌نزول** نقل کرده و گفته است: بخش اوّل آیه، در بارهٔ معذوران جسمی ــ از جمله عائذبن‌عمرو مزنی ــ و بخش دوم، دربارهٔ بنی‌مقرن‌بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بَکّاءُوْن ✿ گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا۟ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا۟ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾

﴿**و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی**﴾ بر مرکبها، برای این‌که به جهاد رهسپار شوند ﴿**گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا برآن سوارتان کنم**﴾ یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه ﴿**برگشتند؛ در حالی‌که چشمانشان سرشار از اشک بود**﴾ چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار

کردنتان نمی‌یابم ! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند ﴿**از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند**﴾ نه در نزد خود و نه در نزد تو .

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبراکرم ﷺ برای غزوهٔ تبوک بسیج عمومی اعلام کردند ، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیلهٔ سواری در اختیارشان قرار داده شود که عازم آن غزوه گردند . به قولی : ایشان از پیامبر ﷺ توشهٔ راه خواستند . به قولی دیگر : ایشان از پیامبر ﷺ ، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند : « همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید ، مگر این‌که با شما در پاداش شریکند ، ایشان را عذر ــ و به روایتی بیماری ــ از مشارکت در جهاد بازداشت » .

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلّف از جهاد هیچ گناهی نیست .

۞ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَآءُ ۚ رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند : ﴿**جز این نیست که راه**﴾ عتاب و ایراد و مؤاخذه ، فقط ﴿**بر کسانی است که با این‌که توانگرند**﴾ و وسیله‌ای را که خود را بدان به‌جهاد مجهّز کنند ، می‌یابند ، با آن‌هم ﴿**از تو اجازه می‌طلبند**﴾ در تخلّف از جهاد ﴿**به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند**﴾ خَوالِف: زنان خانه‌نشین هستند ﴿**و خدا بر دلهایشان مُهر نهاده است، در نتیجه آنان**﴾ به‌سبب این مُهر نهادن ﴿**نمی‌فهمند**﴾ آنچه را که سودشان در

آن است تا آن را بر آنچه که مایهٔ خسران و زیانشان است ، ترجیح دهند .

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۚ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۚ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾

﴿ **هنگامی که به‌سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می‌آورند** ﴾ این جمله ، از حال منافقان متخلّفی که در مدینه باقی‌ماندند ، چنین خبر می‌دهد که آنها به‌زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوهٔ تبوک ، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش می‌آورند ﴿ **بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم** ﴾ یعنی : شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی‌کنیم .

آن‌گاه سبب تصدیق نکردن آنهارا بیان کرده ، می‌فرماید : ﴿ **همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده** ﴾ یعنی : عذرتان را بدان جهت نمی‌پذیریم که خدای عزّوجلّ از طریق وحی ، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم‌اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم ﴿ **و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید** ﴾ در آینده ، که آیا از شرّ و فسادی که هم‌اکنون بر آن هستید ، دست برمی‌دارید یا خیر ﴿ **آن‌گاه به‌سوی دانای نهان و آشکار** ﴾ که خدای تبارک و تعالی است ﴿ **باز گردانیده می‌شوید و شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد** ﴾ زیرا او به هر قول و عمل و نیّتی که از شما صدور یافته ــ اعم از آنچه که نهان می‌داشتید ، یا آنچه که بدان تظاهر می‌کردید ــ داناست و در نتیجه ، شما را در قبال آن جزا می‌دهد .

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ۖ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ ۖ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾

﴿ **چون به‌سوی آنان باز گردید، به‌زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد** ﴾ یعنی : به‌زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند ، با سوگندهای دروغ مؤکّد خواهند ساخت ﴿ **تا از آنان صرف‌نظر کنید** ﴾ یعنی : هدف‌شان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف‌نظر کنید و به سبب تخلّفشان از جهاد ، سرزنش و مؤاخذه‌شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض ، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید ﴿ **پس از آنان رو بگردانید** ﴾ یعنی : ترک و طردشان کرده ، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید ﴿ **چراکه آنان پلیدند** ﴾ و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علّت ، دیگر اهلیّت پذیرش پند و ارشاد به‌سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شرّ را ندارند بنابراین ، تنها برخوردی که سزاوار شأن آنهاست ، واگذاشتن‌شان به‌حالشان می‌باشد ﴿ **و به سزای آنچه می‌کردند ، جایگاهشان دوزخ است** ﴾ .

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ۖ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾

﴿ **برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید** ﴾ یعنی : هدف حقیقی آنها

از سوگندخوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی‌تان به دنیایشان زیان نرساند ﴿**پس اگر شما از آنان خشنود شوید**﴾ برای کمک به حال و وضعشان چنان‌که خواستهٔ آنان نیز همین است، بدانید که ﴿**قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود**﴾.

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی‌که خداوند ﷻ از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به‌کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

ٱلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا۟ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

﴿**بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند**﴾ از دیگران زیرا آنان دلهایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبانهایی خشن‌تر دارند بنابراین، آنها باالطّبع از پذیرش کتابهای الهی و پیامهای پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله **حدیث‌شریف** وارده به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خدا ﷺ آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا شما کودکانتان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی خدای عزّوجلّ رحمت و مهر را از دلهایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اَعْرابْ: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان

که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می‌شوند.

﴿و﴾ بادیه‌نشینان عرب ﴿**سزاوارترند به این‌که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند**﴾ به سبب دوریشان از اماکن انبیا ﷺ و از دیار نزول وحی ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ داناست به احوالشان، صاحب حکمت است در إمهال و فرصت دادن به آنان.

ابن‌کثیر می‌گوید: «به‌سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که خداوند ﷻ از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران ﷺ را از مردم شهرها برانگیخت».

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾

﴿**و از اعراب**﴾ یعنی: از بادیه‌نشینان ﴿**کسانی هستند که آنچه را انفاق می‌کنند**﴾ در راه خدا ﷻ ﴿**تاوان می‌شمارند**﴾ برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیّه انفاق می‌کنند ﴿**و برای شما دوائر را انتظار می‌برند**﴾ دائرة: پیش‌آمد مصیبت‌بار و تقلّب روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می‌شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می‌کشند تا غلبهٔ شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا ﷺ مصداق این خبر قرآنی به تحقّق پیوست پس این آیه، معجزه‌ای از معجزات غیبی قرآن کریم است.

﴿**پیشامدِ بد**﴾ و حادثه‌های ناگوار؛ چون شرّ و شکست و عذاب و بلا و هر پیش‌آمد ناگوار دیگری ﴿**برآنان باد**﴾ بدین‌گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن

رخدادی که آنها در حقّ مسلمانان انتظار می‌بردند، همانند گردانید ﴿و خدا شنواست﴾ به آنچه که می‌گویند ﴿داناست﴾ به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می‌دارند.

وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِ ۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٩﴾

﴿و برخی دیگر از اعراب﴾ یعنی: از بادیه‌نشینان ﴿کسانی‌اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند﴾ اینان گروه دوم از بادیه‌نشینان هستند ﴿و آنچه را انفاق می‌کنند﴾ در راه خدا ﷻ ﴿سبب تقرب نزد خدا می‌شمارند﴾ قُرُبات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا ﷻ تقرّب و نزدیکی جوید ﴿وصلوٰت پیامبر را﴾ یعنی: دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایهٔ تقرّب نزد خدای سبحان می‌شمارند، از آن رو که به خدا ﷻ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند ﴿آگاه باش که بی‌گمان این﴾ انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و آمرزش‌خواهی پیامبر ﷺ ﴿قربتی است﴾ مقبول و پذیرفته‌شده ﴿برای آنان﴾ نزد خدای متعال ﴿به‌زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آورد﴾ رحمت پروردگار متعال: محبّت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند ﴿همانا خداوند آمرزنده است﴾ و عیب مقصّران را می‌پوشاند ﴿مهربان است﴾ و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را می‌پذیرد.

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَٰنٍ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾

﴿**و سابقون الأوّلون از مهاجران و انصار**﴾ سابقون الأوّلون از مهاجران : پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند ، یعنی سابقهٔ آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند . یا کسانی‌اند که شاهد « بیعت‌الرّضوان » بوده‌اند . یا اهل « بدر » اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب ، سپس شش تن باقی مانده از « عشرهٔ مبشّره » ، آن‌گاه اهل « بدر » ، سپس مجاهدان « اُحُد » ، آن‌گاه اهل « بیعت‌الرّضوان » در « حدیبیّه » . و سابقون الأوّلون از انصار : نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در « بیعت عقبهٔ اوّل و دوم » ، بیعت‌کرده اند ، که تعدادشان در بیعت عقبهٔ اوّل هفت‌تن و در بیعت عقبهٔ دوم ، هفتاد تن بود ﴿**و کسانی‌که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند**﴾ یعنی : کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار ، پیروی کرده‌اند . ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه ﷺ و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند ، یا تا روز قیامت می‌آیند ، در صورتی‌که از نخستین پیشگامان دین و دعوت ، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند . آری ! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که : ﴿**خدا از ایشان خشنود شد**﴾ و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و برآنان خشم نگرفت ﴿**و ایشان نیز از او خشنود شدند**﴾ بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد ﴿**و برای**

آنان ﴾ همراه با رضای خویش ﴿باغهایی آماده کرده که از زیر آن نـهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ ﴾.

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منّان به بـهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصـحاب پـیامبر ﷺ چـنان‌که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این‌که پروردگارمتعال سابقه‌داران را بر دیگر مسلمانان بـرتری و فـضیلت داد، همانا ایمان و إنفاقشان در دوران ضعف اسلام و قـبل از غـلبه و انـتشار آن است.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ مُنَـٰفِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ ۖ مَرَدُوا۟ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۖ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

در اینجا با مجموعهٔ دیگری از آیات روبرو می‌شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نـیز روشن می‌کند: ﴿و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند، مـنافق‌انـد ﴾ ایـن گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشـتند ﴿و نـیز بـعضی از اهـل مدینه ﴾ مردمانی منافق‌اند که ﴿بر نفاق خوگرفته‌اند ﴾ یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شـدیداً بـر آن سـرسختی نشـان مـی‌دهند و از آن منصرف نگشته اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان

حتّی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان ﴿**تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیانشان نمی‌شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شکّ و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می‌گزینند به‌طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست ﴿**ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم**﴾ مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملاکردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر است ﴿**آن‌گاه به‌سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند**﴾ یعنی: به‌سوی درک اسفل در دوزخ.

وَءَاخَرُونَ ٱعْتَرَفُوا۟ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا۟ عَمَلًا صَٰلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

در این آیه، خداوند ﷻ به بیان حال گروه دیگری از متخلّفان می‌پردازد که تخلّفشان از جهاد، به انگیزهٔ نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: ﴿**و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند**﴾ یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده امّا از غزوهٔ تبوک بی‌هیچ عذر موجّهی تخلّف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلّف خویش نزد رسول خدا ﷺ، به پیش‌کشیدن عذرهای دروغین متوسّل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند ﷻ برآنان توبه‌پذیر شود ﴿**عملی نیک را**﴾ یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات ﴿**با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند**﴾ مراد: تخلّفشان از

غزوهٔ تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است ﴿**نزدیک است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد**﴾ زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است ﴿**که همانا خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند و چون آن حضرت ﷺ از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول‌خدا ﷺ کسی دیگر نباید از ستونها بازشان کند. و بعد از نزول این آیه، رسول خدا ﷺ شخصاً آنهارا از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیهٔ کریمه دربارهٔ همهٔ مؤمنان خطاکار، عامّ است.

خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾

﴿**از اموال آنان صدقه‌ای بگیر**﴾ که کفّارهٔ گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصاً از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا ﷺ کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت ﷺ را به گرفتن بعضی از اموالشان ــ نه کلّ آن ــ دستور داد ﴿**تا آنها را با آن**﴾ زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری ﴿**پاک و پاکیزه‌سازی**﴾ تطهیر: از بین‌بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر

در این پاکسازی است.

آیهٔ کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیلهٔ آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به‌مانند تخلّف از جهاد باشد.

﴿**و برای آنان دعاکن**﴾ یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، درحقّ آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنّت است که گیرندهٔ صدقه به هنگام گرفتن آن، در حقّ دهندهٔ صدقه دعا کند ﴿**زیرا دعای تو برای آنان سَکَنِی است**﴾ سَکَن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد ﴿**و خدا شنوای داناست**﴾ شنوای دعایت، یا شنوای اعتراف به‌گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد.

عبدالله‌بن‌ابی‌اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند، رسول خدا ﷺ برایشان دعا می‌کردند ...».

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به‌سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید: ﴿**آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد**﴾ زیرا او از اطاعت مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد ﴿**و صدقات را می‌گیرد**﴾ یعنی: می‌پذیرد ﴿**و**﴾ آیا ندانسته‌اند ﴿**که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است**﴾ به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و إنابت بداند؟.

این آیه، گرامی‌داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزهٔ اختیارات

رسول خدا ﷺ یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند ﷻ می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدّنظر داشته باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست [بلاکیف] راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کرّه اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقهٔ او، همانند کوه احد می‌شود».

وَقُلِ ٱعْمَلُوا۟ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُۥ وَٱلْمُؤْمِنُونَ ۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿ **وبگو** ﴾ ای محمّد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: ﴿ **عمل کنید که به‌زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگریست** ﴾ پس به‌سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزّوجلّ بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند ﴿ **و به‌زودی** ﴾ پس از مرگ ﴿ **به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید** ﴾ یعنی: به‌سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید ﴿ **آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد** ﴾ و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخرهٔ بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را ــ هرچه که باشد ــ برای مردم بیرون خواهد افکند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفّایتان عرضه می‌شود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این

باشد ، می‌گویند : بارخدایا ! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی » .

وَءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلّفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اوّل ، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند ﷻ قبول توبهٔ آنان را به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت : ﴿**و دیگرانی هستند که به امر الهی واگذاشته اند ، یا این است که آنان را عذاب می‌کند**﴾ اگر بر حالی که در آن قراردارند ، باقی بمانند ﴿**و یا توبهٔ آنها را می‌پذیرد**﴾ اگر توبهٔ راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ دانست به راستین‌بودن یا دروغین‌بودن توبهٔ ایشان ، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان .

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : ایشان سه تن از انصار به‌نامهای؛ کعب‌بن‌مالک ، هلال‌بن‌امیّه و مراره‌بن‌ربیع بودند که از غزوهٔ تبوک تخلّف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه ، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدّیت نکردند پس در چنین حالتی ، کارشان به‌فرمان الهی موقوف ماند . در آخر سوره خواهد آمد که خداوند ﷻ سرانجام توبهٔ آنان را نیز پذیرفت .

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًۢا بَيْنَ

ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ مِن قَبْلُ ۚ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَ ٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿۱۰۷﴾

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: ﴿**و آنهایی که مسجدی برای زیان‌رسانیدن ساختند**﴾ تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به‌نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به‌نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضِرَاراً: یعنی: به قصد ضرررساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. ﴿**و**﴾ آن مسجد را ﴿**برای کفر**﴾ ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل کفر و نفاق نداشتند ﴿**و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان**﴾ همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانهٔ ساختن «مسجد ضرار»، در مسجد «قباء» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زایندهٔ اختلاف، از بین برندهٔ الفت و محبّت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست ﴿**و**﴾ آن مسجد را بنا کردند جهت ﴿**کمینگاه‌ساختن برای کسانی‌که پیش از این**﴾ یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار ﴿**با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند**﴾ که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند ﴿**و البتّه سوگند می‌خورند که**﴾ از بنای این مسجد ﴿**هدفی جز نیکی و خیر**﴾ یعنی: ذکر خدا ﷻ و مهربانی به مسلمانان ﴿**نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگویند**﴾ در این سوگند خود.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفهٔ خزرج بود که در جاهلیّت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبههٔ

نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر ــ شاه روم ــ را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمّد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیّت‌دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز إقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب ﷺ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به‌سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی‌که منافقان طرّاح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿۱۰۸﴾

﴿هرگز در آن نایست﴾ مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است ﴿هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده﴾ که مسجد «قباء» و به قولی: مسجدالنّبی ﷺ است. مراد از (مِنْ أَوَّلَ يَوْمٍ) روز تأسیس آن است ﴿سزاوارتر است که در آن﴾ یعنی: در مسجد تقوی ﴿ایستاده شوی﴾ یعنی: اگر

حتّی نمازگزاردنت در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود ﴿**در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند**﴾ از همه پلیدی‌ها ــ به وسیلهٔ وضو و غسل ــ و بر پاکسازی خود در هنگام عارض‌شدن موجب آن، حریصند ﴿**و خداوند پاکیزگان**﴾ از نجاسات و گناهان ﴿**را دوست می‌دارد**﴾ و از آنان راضی است. در بارهٔ فضیلت مسجد «قباء» احادیثی آمده است، از آن‌جمله این **حدیث‌شریف** است: «گزاردن نمازی در مسجد قباء، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول خدا ﷺ از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیهٔ کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بناشده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: روزی رسول خدا ﷺ برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و در آن سورهٔ «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می‌شود، [علّت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی‌دهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر می‌شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَٱنْهَارَ بِهِۦ فِى نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَٱللَّهُ

لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

﴿آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می‌افتد؟﴾ یعنی: کسی‌که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی‌ریزی کرده ــ چون تأسیس مسجد قباء ــ بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به‌سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنّم فرو می‌افتد؟ پس ساختن آبادی براساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کنارهٔ رودخانهٔ مُشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عُجب و داشتن نیّت ناخالص در اعمال است. جُرُف: کناره و لبهٔ وادی‌ای است که در معرض هجوم آب و سیل‌بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مُشرف به سقوط ﴿و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند﴾ یعنی: به آنان ــ به عَنوان مجازاتی بر نفاقشان ــ توفیق خیر نمی‌دهد.

لَا يَزَالُ بُنْيَٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوْا۟ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۱۰﴾

﴿همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند، در دلهایشان سبب شک﴾ و برانگیزانندهٔ شبهه و نفاق ﴿است﴾ زیرا بانیان مسجد ضرار، منافقانی شکّاک بودند که بعد از ویران‌ساختن آن مسجد و خنثی‌شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند ﴿تا آن‌که دلهایشان پاره‌پاره شود﴾ یعنی: پیوسته در شکّ و نفاق به‌سر می‌برند تا دلهایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره

شود و فقط در این هنگام است که شکّ و شبهه از دلهایشان رخت بر می‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شکّ و نفاق به‌سر می‌برند تا دلهایشان به‌وسیلهٔ توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ داناست به نیّت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزادادن آنها به سبب جرایم‌شان.

۞ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١١١﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: ﴿**همانا خداوند از مسلمانان جانها و مالهایشان را به این‌که بهشت برایشان باشد، خریده است**﴾ یعنی: گروه مجاهد، جانهایشان را به خدای متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مالهایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است ﴿**همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند**﴾ یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفّار پیش می‌تازند و در این راه، حتّی خود نیز تن به کشته‌شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرّض و اقدام علیه کفّار و قراردادن خود در معرض کشته‌شدن،

کشته هم نشدند ﴿**این به‌عنوان وعدهٔ حقّی در تورات و انجیل و قرآن برعهدهٔ اوست**﴾ خدای سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعدهٔ راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان‌که این وعده در قرآن نیز هست ﴿**و چه‌کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟**﴾ مسلّماً هیچ کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعدهٔ خویش را هرگز خلاف نمی‌کند ﴿**پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید**﴾ و اظهار مسرّت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند ــ مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند ﴿**و این همان کامیابی بزرگ است**﴾ زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با خدای خویش چنین معاملهٔ سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت ﷺ در «عقبهٔ کبری» بیعت کردند. عبدالله‌بن‌رواحه رضی الله عنه در بیان این رخداد می‌گوید: «در آنجا من به رسول خدا ﷺ گفتم: هرچه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت ﷺ فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که نازل شد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ...».

اَلتَّـٰٓئِبُونَ اَلْعَـٰبِدُونَ اَلْحَـٰمِدُونَ اَلسَّـٰٓئِحُونَ اَلرَّٰكِعُونَ

اَلتَّـٰٓئِبُونَ اَلْعَـٰبِدُونَ اَلْحَـٰمِدُونَ اَلسَّـٰٓئِحُونَ اَلرَّٰكِعُونَ اَلسَّـٰجِدُونَ اَلْـَٔامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَـٰفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

امّا چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟: ﴿**آنان توبه‌کنندگانند**﴾ یعنی: بازگشت کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به‌سوی طاعت خدا ﷻ ﴿**عبادت‌کنندگانند**﴾ یعنی: قیام‌کنندگانند به عبادت خدای عزّوجلّ همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند ﴿**حمدگویانند**﴾ که خدای متعال را در رنج و راحت، و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می‌گویند ﴿**سائحانند**﴾ به قولی: سائحان؛ روزه‌داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیروسفرکنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم‌اند ﴿**رکوع و سجده‌کنندگانند**﴾ یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند ﴿**امرکنندگانند به معروف**﴾ یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است ﴿**و نهی‌کنندگانند از منکر**﴾ منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند ﴿**و نگاه‌دارندگان حدود خدایند**﴾ یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند ﷻ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. ﴿**و مؤمنان را**﴾ یعنی: کسانی را که به اوصاف یادشده موصوفند و به‌راستی شایستهٔ وصف ایمان می‌باشند؛ ﴿**بشارت ده**﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا ﷻ است».

پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوتگران و مربیّان این امّت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِى قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ ــ در حالی‌که ابوجهل و عبدالله‌بن‌امیّه نیز نزد وی بودند ــ بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عمّ من! بگو: لااله‌الاالله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجّت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله‌بن‌امیّه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطّلب رو بر می‌گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می‌کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن‌امیّه او را به عناد و مخالفت بر می‌انگیختند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطّلب هستم! و از این‌که «لااله الاالله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان‌آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن‌گاه که از آمرزش‌خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می‌طلبم». همان بود که نازل شد: ﴿**بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوندانشان باشند پس از آن‌که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند**﴾ بدان جهت که بر شرک مرده‌اند.

این آیه متضمّن قطع موالات با کفّار، تحریم آمرزش‌خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازهٔ کافر، آمرزش‌خواهی برای وی است و از آن نهی به‌عمل آمده است. البتّه نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی ــ در امثال این امور ــ به‌حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این آیه آمده است:

« رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریهٔ ایشان گریستم ، آن‌گاه فرمودند : این قبری که بر سر آن نشسته‌ام ، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حقّ وی دعا کنم ، امّا او به من اجازه نداد » .

وَمَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ۚ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال ، عذر ابراهیم ﷺ را در آمرزش‌خواهی وی برای پدرش ذکر می‌کند : ﴿ **و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش ، جز برای وعده‌ای که به او داده بود ، نبود** ﴾ آن‌گاه که به پدرش گفت : (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ)[1] . همچنین وعدهٔ ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و از دشمنان خدا ﷻ است ﴿ **ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست ، از او بیزاری جست چراکه ابراهیم اوّاهی حلیم بود** ﴾ أوّاه : زاری‌کنندهٔ فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورَد ، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید : آه ! از گناهانم ، آه ! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم ! حَلِیْم : شخص بردباری است که از اشتباهات درمی‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند .

وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ [ممتحنه/٤] .

﴿ **و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن‌که هدایت‌شان کرد، گمراه کند، مگر آن‌که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ بعد از آن‌که گروهی را به‌سوی اسلام و تطبیق برنامه‌های آن هدایت کرد ، گمراهی را بر آنان روا نمی‌دارد تا آن‌گاه که بر چیزی از محرّمات وی ــ بعد از آن‌که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است ــ قصد نکرده باشند؛ امّا اگر قبل از آن‌که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است ، مرتکب آن کار حرام گردند ، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی‌شوند زیرا اطاعت و معصیت ، بعد از بیان اوامر و نواهی است ﴿ **همانا خداوند به همه چیز داناست** ﴾ و هیچ چیز از حیطهٔ بیکران علم وی خارج نیست .

إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

﴿ **در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداوند است، زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جز خدا یار و یاوری نیست** ﴾ پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی تهراسید .

در **حدیث‌شریف** به روایت حکیم‌بن‌حزام ﷺ آمده است : روزی رسول خدا ﷺ در میان اصحابشان بودند ، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند : « آیا آنچه را من می‌شنوم ، شما نیز می‌شنوید؟ » اصحاب ﷺ گفتند : ما چیزی نمی‌شنویم . رسول خدا ﷺ فرمودند : « امّا من صدای نالهٔ آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند ، سرزنش کرد؛ در حالی‌که جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند ، یا به عبادت ایستاده است » .

آیهٔ کریمه برانگیزانندهٔ مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾

﴿**به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود**﴾ در این‌که به واپس‌ماندگان متخلّف از غزوهٔ تبوک اجازهٔ تخلّف داد، یا در این‌که برای مشرکان آمرزش‌خواست **﴿و﴾** نیز ببخشود بر ﴿**مهاجران و انصار**﴾ گناهانشان را بدان جهت ﴿**که در آن ساعت دشوار**﴾ که همانا غزوهٔ تبوک بود ﴿**از پیامبر پیروی کردند**﴾ و از پیروی او تخلّف نورزیدند ﴿**بعد از آن‌که چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان از جای بروند**﴾ و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

آنان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشهٔ برگشت از جبههٔ جهاد فرورفتند.

﴿**باز بر ایشان توبه‌پذیر شد**﴾ یعنی: بر کسانی‌که نزدیک بود تخلّف کنند، یا بر همگی مؤمنان ﴿**چرا که او نسبت به آنان رئوف و رحیم است**﴾.

عمر رضی الله عنه در وصف دشواری و سختی غزوهٔ تبوک می‌گوید: «هنگامی با رسول خدا ﷺ به غزوهٔ تبوک عازم شدیم که چلّهٔ تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! خدای عزّوجلّ شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنّا

می‌کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا ﷺ دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب ﷺ ظروفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب ﷺ از پیامبر ﷺ در همچو ساعات دشواری‌ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدّت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان‌فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همهٔ وجود خود لمس می‌کردند، امّا آن همه سختی را در راه خدا ﷻ و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمّل کردند، هم ازین‌رو، شایستهٔ برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزّوجلّ هم از ایشان راضی شد و هم راضی‌شان ساخت.

سبب نزول آیهٔ کریمه، غزوهٔ تبوک بود.

وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

﴿و برآن سه کس که بازپس داشته شدند﴾ یعنی: همچنین خداوند ﷻ بر آن سه

تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبهٔ آنان همچون توبهٔ گروه متخلّف دیگر ــ از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت ــ در دم پذیرفته نشد[۱]، نیز توبه‌پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبهٔ آنها را پذیرفته تلقّی نکردند تا آن‌که این آیه و آیهٔ بعدی در بارهٔ قبول توبه‌شان نازل شد ﴿**تا آنجا که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید**﴾ به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن‌نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ﷺ مردم را از سخن‌گفتن با آنان نهی کرده بودند ﴿**و از خود به تنگ آمدند**﴾ یعنی: قبول توبهٔ ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به‌تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند ﴿**و دانستند که پناهی از خدا جز به‌سوی او نیست**﴾ یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به‌سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار ﴿**سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند**﴾ یعنی: حق تعالی به رحمت خود برآنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به‌سوی خدای سبحان بازگردند.

داستان توبهٔ این سه تن (کعب‌بن‌مالک، مرارةبن‌ربیع و هلال‌بن‌امیّه) که به رسول خدا ﷺ راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفکنده بلکه به خطای خود در تخلّف از غزوهٔ تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه[۲] آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١١٩﴾

﴿**ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست‌گویان باشید**﴾ آیهٔ کریمه به این حقیقت

۱ــ نگاه کنید به آیهٔ [۱۰۶].

۲ــ همچنین در آیهٔ [۱۰۶] همین سوره.

اشاره دارد که توبهٔ آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

نسفی با این آیه، بر حجّیّت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند ﷻ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنشان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا۟ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا۟ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَٰلِحٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۲۰﴾

در این آیهٔ کریمه، خدای متعال آن عدّه از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوهٔ تبوک تخلّف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: ﴿**برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان**﴾ چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع ﴿**سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند**﴾ یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس و تن پاکیزهٔ خویش به‌سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت ﷺ ــ چه در غزوهٔ تبوک و چه در غیر آن از غزوات ــ بدون دستور ایشان تخلّف ورزند؛ بر خلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شکّ مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا ﷺ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان

بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر ﷺ به غزوهٔ تبوک بروند ﴿و نه **این** ﴾ سزاوار آنهاست ﴿**که جان خود را از جان او عزیزتر بدارند** ﴾ و فقط به حفظ جان خود و مصون‌نگاه‌داشتن آن از سختی‌ها حریص بوده امّا به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی‌ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خدا ﷺ به‌سوی انس و جانّ، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا ﷺ، رنجها و مشقّتها را به‌جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند ﴿**این** ﴾ وجوب متابعت آن حضرت ﷺ و نهی از تخلّف ﴿**به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا** ﴾ یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش ﴿**نمی‌رسد** ﴾ ظَمَأٌ: تشنگی، نَصَبٌ: رنج و تعب و مَخْمَصَه: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه‌ای که گویی پنهان شده است ﴿**و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند** ﴾ یعنی: هیچ جایی از اماکن کفّار را با گامهایشان، یا با سمّ اسبانشان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ در آورند ﴿**و هیچ دست‌بردی از دشمنی به‌دست نمی‌آورند** ﴾ با کشتن، یا اسیرگرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت‌گرفتن از آن ﴿**مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می‌شود** ﴾ یعنی: برایشان حسنهٔ پذیرفته‌شده‌ای نوشته می‌شود که به سبب آن پاداش می‌یابند ﴿**زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند** ﴾ یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند ﷻ پاداششان را ضایع نمی‌کند.

وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۱﴾

﴿ و ﴾ این گروه مجاهد در راه خدا ﷻ ﴿ **هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادیی را** ﴾ یعنی : کوره‌راهی را در میان کوهها ، یا پشته‌ای را ﴿ **نمی‌پیمایند، مگر این‌که به حساب آنان نوشته می‌شود** ﴾ یعنی : این عمل صالح‌شان در إنفاق و جهاد ، به حساب حسناتشان نوشته می‌شود ﴿ **تا خدا آنان را** ﴾ به سبب آن عمل صالح ﴿ **در مقابل نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش دهد** ﴾ یعنی : پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد ، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد ، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بپیونداند تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشتر تر گردد .

امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از این آیهٔ کریمه حَظّی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوهٔ تبوک ، سیصد شتر را با جُلّ و جهاز آن به‌علاوهٔ وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا ﷺ فرمودند : « از امروز به بعد ، بر ابن‌عفّان هیچ عملی زیان نمی‌رساند » .

۞ وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا۟ كَآفَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿ **و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند** ﴾ و مدینه را خالی گذارند ﴿ **پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند** ﴾ تا دیگران در مدینه باقی بمانند ﴿ **تا** ﴾ آنان‌که در مدینه باقی مانده‌اند ﴿ **در دین دانشمند شوند تا قوم خود را ــ وقتی به‌سوی آنان بازگشتند ــ بیم دهند، باشد که آنان بترسند** ﴾ از کیفر الهی؟

یعنی : جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی‌که از همان جمع در مدینه باقی مانده‌اند ، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند ، آن علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند . همچنین احتمال دارد که معنی آیه این باشد : تا کسانی‌که با پیامبر ﷺ رهسپار جهاد شده‌اند ، با آنچه از قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر ﷺ می‌آموزند ، در دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند ، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند .

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است . ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « چون خداوند ﷻ بر تخلّف‌کنندگان از جهاد سخت گرفت ، مردم گفتند : دیگر هیچ یک از ما ، از همراهی با هیچ غزوه یا سریّه‌ای تخلّف نخواهیم کرد . پس به مجرّد اعزام سپاهی از سوی رسول خدا ﷺ به مقصدی از مقاصد ، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول خدا ﷺ در مدینه تنها باقی ماندند . ابن‌عبّاس رضی الله عنه اضافه می‌کند : لذا این آیه مخصوص به سریّه‌ها (دسته‌های جنگی) است ، امّا نهی از تخلّف به معنی عامّ آن ، در مواردی است که رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند » .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

﴿ ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید ﴾ خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفّاری که نزدیک ایشانند ، سخت‌کوشی نمایند ، براین اساس بود که رسول خدا ﷺ به جنگ

مشرکان در جزیرةالعرب اولویّت دادند ﴿**و باید که کافران در شما درشتی بیابند**﴾ یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفّار، شیوهٔ خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد علیه کلّ کفّار فرض است، امّا آغاز کردن به جنگ با کفّاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدّم‌تر می‌باشد، سپس در مرحلهٔ دوم، جهاد با کفّاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویّت از نظر فاصلهٔ مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندی می‌شود ﴿**و بدانید که خدا با متّقیان است**﴾ با پیروزساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرنهای سه‌گانهٔ اوّل اسلام که بهترین این امّت در آن می‌زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات‌اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این‌که چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفّار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلّط شدند.

پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیّت خاصّی است.

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا ۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَزَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿**و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان**﴾ یعنی: از میان منافقان ﴿**کسی است که می‌گوید**﴾ به برادرانش در نفاق ﴿**این**﴾ سورهٔ نازل شده ﴿**ایمان کدام یک از شما را افزود؟**﴾ منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند.

خداوند متعال در ردّ سخنشان می‌فرماید: ﴿**اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است**﴾ یعنی: نزول آن سوره، به‌سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان نیز افزون می‌شود ﴿**و آنان شادمان می‌شوند**﴾ یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که برآن مترتّب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿١٢٥﴾

﴿**و اما کسانی‌که در دلهایشان بیماری**﴾ شکّ و نفاق ﴿**است پس**﴾ سورهٔ نازل شده ﴿**پلیدی‌ای بر پلیدیشان**﴾ یعنی: کفری بر کفرشان ﴿**افزود**﴾ بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌ترشده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند ﴿**و**﴾ سرانجام ﴿**در حال کفر مردند**﴾ پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

﴿آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند﴾ يُفْتَنُونَ: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم ﷺ ﴿باز هم توبه نمی‌کنند﴾ از نفاق خویش و به‌خود نمی‌آیند به‌سبب این آزمایش ﴿و پند و عبرت هم نمی‌گیرند﴾ تا در روش خود تجدید نظر کنند؟

این آیه از حال منافقان و تعصّب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجّب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَىٰكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ ٱنصَرَفُوا۟ ۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

﴿و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند﴾ و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به‌سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی‌که می‌گویند: ﴿آیا کسی﴾ از مؤمنان ﴿شما را می‌بیند؟﴾ تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به‌در رویم زیرا ما تحمّل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم ﴿سپس باز می‌گردند﴾ مخفیانه از مجلس وحی به‌سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به‌سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد ﴿خدا دلهایشان را بازگردانیده است﴾ از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایهٔ رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است ﴿زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند﴾ آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبّر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

﴿قطعاً، برای شما﴾ ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی آدم! ﴿پیامبری آمده است﴾ که خداوند ﷻ او را به‌سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشّأن ﴿از خودتان﴾ از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایستهٔ یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول خدا ﷺ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا ﷺ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. امّا زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریّت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند ﷻ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است ﴿دشوار است بر وی رنج شما﴾ یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عَنَتْ: رنج و مشقّت حاصل از تحمّل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است ﴿بر شما حریص است﴾ یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است برایمان و هدایت شما ﴿و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است﴾ پس شما را چه شده که حقّ خدا ﷻ را در بارهٔ وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید؟!

به روایت ابیّ‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیهٔ قرآن کریم است.

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَ

هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾

﴿**پس اگر روی برتافتند**﴾ از تو ای محمّد ﷺ ! و به آنچه که به‌همراه آورده‌ای ، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند ﴿**بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست**﴾ یعنی : خدایی که در الوهیّت یکتاست ، برایم بس است و من نیازمند اتّکا بر غیر وی نیستم ، یا به‌سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم ﴿**بر او توکّل کردم**﴾ یعنی : تمام امورم را به او تفویض نمودم ﴿**و او پروردگار عرش عظیم است**﴾ و هر کس صاحب عرش عظیم ــ که بزرگترین مخلوقات است ــ باشد ، بی‌گمان توکّل بر او ، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند .

از ابوالدّرداء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود : « هر کس در صبح و شام ، هفت بار : حَسْبِيَ اللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ــ را بخواند ، خدای عزّوجلّ هر مهمّی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند » .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ یونس

مکّی است و دارای صدونه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب ذکر داستان یونس پیامبرﷺ در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکّی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوّت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدارساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الٓرۚ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾

﴿**الف، لام، راء**﴾ سخن دربارهٔ حروف مقطّعهٔ اوایل سوره‌ها، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت ﴿**این**﴾ آیاتی که سورهٔ یونس متضمّن آن است ﴿**آیات کتاب**﴾ یعنی قرآن ﴿**حکیم است**﴾ یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. امّا به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی

حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدّعا است: (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۞ و با پیامبران، کتاب را به راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند ...» [بقره/ ۲۱۳].

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ﴿۲﴾

در این آیه، خداوند متعال تعجّب و شگفتی در امر رسالت پیامبر ﷺ را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیّت و سرزنش قرار می‌دهد: ﴿**آیا برای مردمان شگفت‌آور است**﴾ یعنی: چگونه برای آنان مأیهٔ شگفتی است ﴿**که به‌سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟**﴾ یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی‌که در وحی‌فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایهٔ تعجّب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنّیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذّر و دشوار می‌گردید چراکه انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجّب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت ﷺ پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، امّا اگر سبب تعجّب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا ﷺ باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایستهٔ امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیّتی مسلّم است که حضرت محمّد ﷺ قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیدهٔ آن به اوصاف و خصلتهای کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. ﴿**و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قَدَم صدقی‌است بشارت ده**﴾ قَدَم صِدْق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قَدَم» به معنی «متقدّم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقهٔ شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قَدَم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند ﴿**کافران گفتند: همانا این مرد**﴾ یعنی محمّد ﷺ ﴿**جادوگری آشکار است**﴾ پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکیبا باش و به راه دعوتت پایدارانه ادامه بده.

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ

إِذْنِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

﴿**همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید**﴾ یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. امّا به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنان‌که در آیهٔ کریمهٔ (۴۷) از سورهٔ «حج» آمده است: (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمرید). ﴿**سپس بر عرش مستقز شد**﴾ واین ترجمهٔ شاه ولی‌الله دهلوی است. در برخی از ترجمه‌های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همهٔ آنهاست و چنان‌که در تفسیر ابن‌کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ‌فام[1] ﴿**امر را تدبیر می‌کند**﴾ یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می‌دهد ﴿**هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست**﴾ یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد خداوند متعال در امری از امور ــ جز بعد از اذن و دستور خود وی ــ شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البتّه این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همهٔ امور در همهٔ چیزهاست ﴿**این است خدا پروردگار شما**﴾ با این صنع بدیع و اقتدار عظیمش ﴿**پس او را بپرستید**﴾ به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او ﴿**آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین‌ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

---

۱ ــ تفسیر استوا بر عرش، قبلاً گذشت.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به‌سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محلّ تعجّب خواهد بود؟!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ۖ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ۚ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

﴿**بازگشت همهٔ شما یکجا به‌سوی اوست**﴾ پس با ره‌توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشداری است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد[1]. ﴿**وعدهٔ خدا حقّ است**﴾ یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به‌سوی او، وعده‌ای حقّ و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند ﴿**بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند**﴾ از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزهٔ قدرت مطلقهٔ وی می‌باشد ﴿**سپس آن را باز می‌گرداند**﴾ به‌سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن ﴿**تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط**﴾ یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست ﴿**پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است**﴾ حَمِيْم: آب نهایت داغ و جوشان است ﴿**و**﴾ آن کافران ﴿**به سزای کفرشان عذابی دردناک**

۱ــ نگاه کنید به (آیهٔ/۲).

در پیش دارند ﴾.

هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَآءً وَٱلْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

﴿**او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت**﴾ ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، امّا نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به‌وسیلهٔ پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آیینه. و از آنجا که نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیهٔ کریمه، با دقّتی معجزانه این معنی را به‌دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلّی گذاشته است. ﴿**و**﴾ هموست که ﴿**برای ماه منزلهایی معیّن کرد**﴾ یعنی: مسیر ماه را در منزلهایی، مقدّر و معیّن کرد. منزل ماه: مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه‌روز طیّ می‌کند و منازل آن جمعاً بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به‌طوری که در اوّلین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به‌سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوّس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزلهایی معیّن کرد ﴿**تا شمار سالها**

و حساب را بدانید ﴾ و اگر این برنامهٔ معیّن و مقدّر الهی برای سیرماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و باالطّبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند ﴿**خداوند اینها را جز به حق نیافریده‌است**﴾ یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آن‌که عظمت و قدرت و حکمت و حقّانیّت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. ﴿**نشانه‌های خود را**﴾ یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را ﴿**برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند**﴾ پس هرگاه خدای عزّوجلّ از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرو می‌گذارد؟ لذا شگفتی شکّاکان از فرودآوردن وحی، کاملاً بی‌مورد است.

إِنَّ فِي ٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

﴿**به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند**﴾ از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی ﴿**نشانه‌هاست**﴾ بنابراین، تقواپیشه‌گان از ترس این‌که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند ﷻ مخالف باشد، در مخلوقات وی به إمعان و دقّت نظر می‌اندیشند. البتّه این تفکّر و اندیشهٔ ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجّه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک‌دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سورهٔ

[بقره/۱۶۴] گذشت .

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱطْمَأَنُّوا۟ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾
أُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

﴿ **همانا کسانی‌که به لقای ما امید ندارند** ﴾ نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند ﴿ **و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند** ﴾ به‌جای آخرت ، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی ﴿ **و بدان اطمینان یافته‌اند** ﴾ یعنی : به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرّم شده است به‌طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشهٔ آخرت در نهادشان باقی نمانده است ﴿ **و هم کسانی‌که از آیات ما** ﴾ یعنی : از دلایل و نشانه‌های وحدانیّت ما ﴿ **غافل‌اند** ﴾ و در آنها تفکّر و تأمّل نمی‌کنند؛ ﴿ **اینان جایگاهشان** ﴾ محلّ اقامتشان ﴿ **آتش است، به سبب آنچه می‌کردند** ﴾ از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد .

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمْ ۖ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَٰرُ فِى جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٩﴾

﴿ **کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند** ﴾ یعنی : میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند ﴿ **پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند** ﴾ یعنی : آنان

را به سبب ایمانشان به‌سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین‌وسیله ﴿**به باغهای پر ناز و نعمت**﴾ واصل می‌شوند در بهشت برین ﴿**که جویباران از فرودست آنان جاری است**﴾ یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیش‌روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تختهای برافراشته‌ای قرار دارند.

دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌ ۚ وَءَاخِرُ دَعْوَىٰهُمْ أَنِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠﴾

﴿**دعوایشان در آنجا**﴾ یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: ﴿**سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ ۞ خداوندا! پاکی تو راست**﴾ پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است ﴿**و تحیّتشان در آنجا سلام است**﴾ یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیّت و درود خداوند ﷻ یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است ﴿**و پایان دعایشان این است که: الحمدلله ربّ‌العالمین**﴾ یعنی: پایان‌بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نَفَس‌کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزّوجلّ، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا ﷻ آرام‌بخش جانها و روانهایشان است.

۞ وَلَوْ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسْتِعْجَالَهُم بِٱلْخَيْرِ لَقُضِىَ إِلَيْهِمْ

أَجَلُهُمْ ۖ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱﴾

﴿**و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شرّ را به آنها بـه شـتاب می‌رسانید**﴾ یعنی : اگر خداوند ﷻ عـذاب را بـرای مـردم بـه شـتاب مـی‌رسانید ، همان‌گونه که آنها به‌سوی خیر و پاداش شتاب مـی‌ورزند؛ ﴿**قـطعاً اجـلشان فـرا می‌رسید**﴾ یعنی : قطعاً نابود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد . به قولی معنی این است : اگر خداوند ﷻ دعای بد مردم را در حقّ جانها و مالها و نزدیکانشان ، همانند دعـاهای خـیرشان زود اجـابت مـی‌کرد ، قـطعاً هـلاکشـان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حقّ خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده‌شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند ، امّا حق تعالی شرّ و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را بـه تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغهٔ او به بندگان است . از همین‌رو در **حدیث‌شریف** آمده است : « لاتَدْعُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ، لاتَدْعُوْا عَلٰی اَوْلادِکُمْ، لاتـدْعُوْا عَلٰی اَمْوالِکُمْ، لاتُوافِقُوْا مِنَ اللّٰهِ ساعَةً فِیْها اِجابَةٌ فَیُسْتَجِیْبُ لَکُمْ ✿ در حقّ جـانهایتان دعای بد نکنید ، در حقّ فرزندانتان دعای بد نکنید ، در حقّ اموالتـان دعـای بـد نکنید ، با (قضای) خدا ﷻ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم درآن مستجاب می‌شود ، موافق نیفتید » . چنان‌که مشرکان مکّـه دعـا مـی‌کردند : « خدایا ! اگر این دین ، دین حقّی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران ، یا بر ما عذابـی دردنـاک بـفرست » [انفال/۳۲] . ولی خـدای مـتعال دعایشان را اجابت نکرد ، به‌خاطر این حکم حکیمانهٔ خویش که برای بسیاری از آنان ، ایمان را مقدّر کرده بود .

﴿**پس کسانی را که به دیـدار مـا امـیدی نـدارنـد، در بـیراهـی‌شان سـرگردان وا مـی‌گذاریـم**﴾ یـعنی : نـامؤمنان را در گـردن‌کشی و تکـبّر و حـق نـاباوری و

حق‌ستیزیشان ، متحیّر و سردرگم فرو می‌گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند ﷻ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می‌بود ، او این کار را می‌کرد و چون این کار را نکرد ، دیگر مسلّم شد که قرآن بر حق نیست ! بگذار که در این خیال سرگردان باشند .

وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

﴿ **و چون به انسان** ﴾ کافر ﴿ **رنجی برسد، ما را** ﴾ برای دورساختن آن رنج ﴿ **به پهلو یا نشسته یا ایستاده می‌خواند** ﴾ گویی فرمود : به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می‌کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی‌دارد ﴿ **و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می‌رود، گویی ما را برای دفع‌کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود** ﴾ یعنی : چون گرفتاریش را برطرف کنیم ، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه‌ای را در پیش می‌گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب برآن روان بود و حالت سختی و بلا و محلّ دعا و تضرّع را فراموش می‌کند و به آن باز نمی‌گردد ، گویی اصلاً با آن حال ، هیچ سابقه و آشنایی‌ای نداشته است .

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتّفاق می‌افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها ، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود ، امّا چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد ، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف‌ساختن رنج و آسیب و بدی از

خود را از یاد می‌برند در حالی‌که این‌کار لایق شأن مؤمنان نیست. در **حدیث‌شریف** آمده است: «تَعَرَّفْ اِلَی اللهِ فِی‌الرَّخاءِ، یَعْرِفُکَ فِی‌الشِّدَّةِ ✿ خداوند ﷻ را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بارخدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منّت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکرت را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، امّا ما سخت به آن نیازمندیم. ﴿**این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است**﴾ یعنی: إعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، درنظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا۟ وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۱۳﴾

﴿**و هرآینه قرن‌های پیش از شما را**﴾ یعنی: امّتهای پیشین را ﴿**هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند**﴾ با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها ﴿**و پیامبرانشان**﴾ که ما به‌سویشان برانگیخته بودیم ﴿**با نشانه‌های روشن**﴾ و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت ﴿**به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند**﴾ راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود ﴿**این‌گونه مردم مجرم**﴾ یعنی کافر ﴿**را جزا می‌دهیم**﴾ و این هشداری است سخت برای کفّار مکّه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم ﷺ.

ثُمَّ جَعَلْنَـٰكُمْ خَلَـٰٓئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنۢ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

﴿**آن‌گاه شمارا**﴾ ای کسانی که محمّد ﷺ به‌سویتان به رسالت مبعوث شده است ﴿**بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم**﴾ یعنی: بعد از آن امّتهایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم ﴿**تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید**﴾ آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شرّ؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت‌گرفته‌اید، یا این‌که به‌ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کنندهٔ شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اوّلین فتنهٔ بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِىٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآئِ نَفْسِىٓ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

﴿ **و چون آیات بیّنات ما بر آنان خوانده شود** ﴾ مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند ﴿ **کسانی‌که به دیدار ما امید ندارند** ﴾ یعنی منکران معاد ﴿ **می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور** ﴾ که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرارنگرفته باشد ﴿ **یا آن را عوض کن** ﴾ با منسوخ‌ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کلّ آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به‌جای آن‌که با اهداف ما سازگار باشد ﴿ **بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم** ﴾ بلکه این در حوزهٔ فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست ﴿ **جز آنچه را که به من وحی می‌شود** ﴾ از نزد خدای سبحان ﴿ **پیروی نمی‌کنم** ﴾ بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی ﴿ **در حقیقت اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم** ﴾ بر فرض و تقدیر ــ با انجام‌دادن آنچه که شما از من می‌طلبید ﴿ **از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم** ﴾ که همانا روز قیامت است.

قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

﴿ **بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم** ﴾ یعنی: اگر خدا ﷻ می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امّی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است ﴿ **و** ﴾ اگر خدا ﷻ می‌خواست ﴿ **خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید** ﴾ یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید ﴿ **قطعاً پیش از آن** ﴾ یعنی پیش از نزول قرآن ﴿ **عمری در میان شما به‌سر برده‌ام** ﴾ یعنی:

زمان درازی به مدّت چهل سال را، که در همهٔ آن مدّت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل‌شده بر پیامبران ﷺ را نخوانده‌ام و علومی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی‌که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید ﴿**آیا تعقل نمی‌کنید؟**﴾ تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾

﴿**پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟**﴾ چون مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت ﷺ برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزّوجلّ دروغ بسته‌است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد ﴿**به راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند**﴾ یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی‌رسند.

خدای عزّوجلّ با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجّت اقامه کرد.

عبدالله‌بن‌سلام ﷺ می‌گوید: چون رسول خدا ﷺ به مدینه تشریف آوردند،

یهودیان از آن حضرت ﷺ رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهرهٔ ایشان، چهرهٔ مردی کذّاب نیست... و اوّلین سخنی که از ایشان شنیدم این **حدیث‌شریف** بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را إطعام کنید، صلهٔ ارحام را برقرار کنید و در شب ــ هنگامی که مردم در خوابند ــ نماز بگزارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

﴿و﴾ در حالی که مشرکان پرستش خداوند ﷻ را به‌طور کلّی ترک هم نمی‌کنند، امّا ﴿**به‌جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند**﴾ اگر آنها را نپرستند ﴿**و نه به آنان سود می‌رساند**﴾ درصورتی‌که آنها را بپرستند. درحالی‌که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایدهٔ پرستش وی چیست؟ ﴿**و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند**﴾ مشرکان می‌پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند ﷻ شفاعت می‌کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی‌کند، همچنان می‌پندارند که خدایانشان نزد الله ﷻ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می‌شوند! این است منطق سخیف و ابلهانهٔ شرک ﴿**بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی‌داند، آگاه می‌کنید؟**﴾ یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام

مخلوقاتش که در آسمانها و زمین وی به‌سر می‌برند، هیچ شریک و شفیعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! ﴿**پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند**﴾.

وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلَّآ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَٱخْتَلَفُوا۟ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیّت خبر می‌دهد که پدیدهٔ شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریّت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: ﴿**و مردم، جز امّتی واحد نبودند**﴾ امّتی موحّد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدم علیه السلام و قرنهای ده‌گانهٔ بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح علیه السلام که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت ﴿**پس اختلاف پیدا کردند**﴾ بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند ﴿**و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود**﴾ آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: ﴿**قطعاً فیصله می‌کرد**﴾ خدای سبحان ﴿**میان آنان**﴾ در دنیا ﴿**در آنچه که درآن اختلاف دارند**﴾ و در نتیجه، مُحق را از مُبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصلهٔ الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است

که خداوند متعال کسی را جز به حجّت مؤاخذه نمی‌کند، این حجّت عبارت است از: فرستادن پیامبران ﷺ چنان‌که می‌فرماید: (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلاً ۞ و ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم» [اسراء/۱۵].

نتیجهٔ سخن این است که: برانگیختن پیامبران ﷺ و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۖ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فروفرستاده نشده است؟﴾ گویندهٔ این سخن مردم مکّه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا ﷺ نازل شده بود، هیچ اهمّیّتی نداده و از آن حضرت ﷺ خواستار معجزهٔ جدیدی چون زنده‌ساختن مردگان، تبدیل‌نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند ﴿بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است﴾ یعنی: فروفرستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند ﷻ اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را ﴿پس انتظار بکشید﴾ فرودآمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید ﴿که من هم با شما از منتظرانم﴾ حکم خدا ﷻ را دربارهٔ خود و دربارهٔ شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند ﷻ می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزهٔ جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را

در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقّانیّت قرآن و پیامبر ﷺ و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجّت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

امام ابو محمّد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم ﷺ را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

۱ ــ قرآن کریم.

۲ ــ شقّ القمر که به درخواست قریش در مکّه روی داد.

۳ ــ إطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل أبوطلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و إطعام سپاهی که تعدادشان نهصدتن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خودآورد و همه ازآن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.

۴ ــ فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت ﷺ در چشمهٔ خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دارشدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیّه ریخت و در حالی که آن چاه قبلاً خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به‌طوری که هزارو چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.

۵ ــ زدن سپاه مشرکان در بدر با مشتی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همهٔ آنها و تارومار شدنشان که آیهٔ (۱۷) سورهٔ «انفال» مبیّن آن است.

۶ ــ نالهٔ ستونی در مسجدالنّبی که رسول اکرم ﷺ در پای آن خطبه می‌خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای نالهٔ آن را که چون آواز شتر می‌نالید و مویه می‌کرد ــ که بعد از آن، رسول اکرم ﷺ او را در بغل گرفتند و آرام

شد.

۷ ــ دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادّعا راستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر ــ که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

۸ ــ خبردادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

✿ خبر دادن ایشان از این‌که عمّار رضی‌الله‌عنه را گروهی باغی به شهادت می‌رسانند ــ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان از این‌که به عثمان رضی‌الله‌عنه بلوایی می‌رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است ــ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان از این‌که حسن بن علی رضی‌الله‌عنهما سیّد و سالاری است که خداوند عزّوجلّ به وسیلهٔ او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می‌آورد ــ و چنین شد.

✿ خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعداً آن مرد خودکشی کرد ــ و چنان شد که خبر داده بودند.

۹ ــ سراقه‌بن‌مالک‌بن‌جعشم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزهٔ مشرکان مکّه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ﷺ و دعای ایشان و به راه افتادن مجدّد اسب وی.

۱۰ ــ خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می‌شود ــ و چنین شد.

۱۱ ــ خبردادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادّعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی‌که او در صنعاء یمن بود و نیز خبردادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است ــ و چنان بود که خبر

دادند.

۱۲ ــ اعلام مرگ نجّاشی از سوی ایشان در حالی‌که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحّت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.

۱۳ ــ بیرون شدن ایشان از خانهٔ خود در مکّه از حلقهٔ محاصرهٔ دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.

۱۴ ــ شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی‌که اصحابشان نیز حاضر بودند.

۱۵ ــ دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیایند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستوردادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.

۱۶ ــ آن حضرت ﷺ بیشتر میانه بالا بودند ولی چون باقد بلندان راه می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده می‌شدند.

۱۷ ــ آن حضرت ﷺ نصاری را دعوت به مباهله کردند و خبردادند که اگر آنان مباهله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحّت سخن آن حضرت ﷺ، حاضر به مباهله نشدند ــ که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸ ــ خبردادن ایشان از این‌که خود کشندهٔ ابیّ‌بن‌خلف‌جمحی خواهند بود ــ و چنان شد زیرا آن حضرت ﷺ در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند ــ که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹ ــ سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان ــ که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰ ــ آن حضرت ﷺ در روز بدر به اصحابشان خبردادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱ ــ آن حضرت ﷺ خبردادند که گروه‌هایی از امّت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به امّ حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲ ــ زمین برای آن حضرت ﷺ درهم پیچانده شد به‌طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبردادند که فرمانروایی امّتشان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید ــ و چنان شد زیرا فرمانروایی امّت ایشان از اوّل مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اوقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، امّا فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳ ــ به فاطمه دختر خود ــ رضی‌الله‌عنها ــ خبردادند که او اوّلین فرد از اعضای خانوادهٔ ایشان خواهد بود که بعد از درگذشت‌شان به ایشان ملحق خواهد شد ــ و چنان شد.

۲۴ ــ به همسران خویش خبردادند که آن کسی که در إنفاق از دیگران دراز دست تراست، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اوّلین همسرایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵ ــ پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیدهٔ آن لبریز از شیرشد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ گردید. بار دیگر در خیمهٔ امّ معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

۲۶ ــ در روز خیبر بر چشمان علی ﷺ که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی دردم شفایافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه برنمی گردد ــ و چنان شد.

۲۷ ــ اصحاب ﷺ، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت ﷺ می‌شنیدند.

۲۸ ــ حَکَم‌بن‌ابی‌العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم ﷺ را تقلید کرد،

فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

﴿و چون به مردم پس از سختی‌ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است﴾ یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرودآوردن باران و به‌عمل‌آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد ــ بعد از آن‌که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است ــ آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان‌که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا ﷻ طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حیله و نیرنگی متوسّل گشتند ﴿بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است﴾ یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است ﴿درحقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند﴾ مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفّار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ

ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾

﴿او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند﴾ یعنی: شما در خشکی به وسیلهٔ پاهایی که حق تعالی برای بهره گیری‌تان آفریده است و به وسیلهٔ چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه‌ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می‌پیمایید و به شما فنّ ساختن کشتی‌هایی را که عرض و طول دریاها و اوقیانوسها را بر آنها می‌پیمایید، نیز الهام کرد ﴿تا وقتی‌که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش﴾ که کشتی‌ها را به جلو می‌راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی‌ها را بشوراند ﴿آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد﴾ عَصُوْف: شدّت وزش باد است ﴿و موج از هر طرف﴾ یعنی: از تمام جهات و از همهٔ اطراف ﴿برآنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده‌اند﴾ و درمحاصرهٔ امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند ﴿در آن حال به جناب الله دعا کنند﴾ و خالصانه به‌سوی او متوجّه شوند، از آن‌رو که می‌دانند: فقط او بر نجات‌دادنشان تواناست ﴿در حالی‌که دین خود را برایش پاک و خالص کرده‌اند﴾ یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه‌ای نمی‌آلایند چنان‌که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: ﴿که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد﴾.

البتّه برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به‌سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهندهٔ آن است که دعای فرد مضطّر و بیچاره مستجاب می‌شود، هرچند کافر باشد.

فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ۖ مَّتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

﴿پس چون نجاتشان داد﴾ خداوند ﷻ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد ﴿ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند﴾ و بی آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرّد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند ﷻ بسته بودند، فراموش می‌کنند ﴿ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست﴾ پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز ــ که چیزی جز مجازات و انتقام نیست ــ به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رَحِمْ سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». ﴿بهرهٔ زندگانی دنیاست﴾ یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست ﴿سپس بازگشتتان به‌سوی ماست﴾ بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزهٔ دنیا ﴿آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید﴾ در دنیا از خیر و شرّ ﴿باخبر خواهیم کرد﴾ و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می‌بیند؛ باید خدا ﷻ را سپاس گوید و هر کس شرّی می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند.

مکحول با استناد به **حدیث‌شریف** می‌گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را

داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

بعد از آن‌که خدای متعال از بهرهٔ دنیا یاد کرد، اکنون جملهٔ مستأنفه و تمثیلی را می‌آورد که متضمّن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: ﴿**جزاین نیست که مَثَل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فروریختیم**﴾ یعنی: مَثَل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرّمی آن است ﴿**پس با آن**﴾ آب ﴿**رستنیهای زمین درهم آمیخت**﴾ و براثر آن، رستنی‌ها به حدّ کمال خود رسید ﴿**از آنچه مردم و چهارپایان می‌خورند**﴾ از دانه‌ها و میوه‌ها و علوفه ﴿**تا آن‌گاه که چون زمین پیرایهٔ خود را برگرفت و آراسته گردید**﴾ یعنی: چون زمین با انواع رستنی‌ها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طنّاز و زیبا و نگارینه شد و جلوه‌ها و آراستگی‌های خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنی‌هایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرّد و ... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامه‌های زیبا و

رنگارنگ و زیوراتی گونه گون بر خود می‌پوشد و خود را به انواع آرایش‌ها می‌آراید تا انظار را به خود جلب نماید. ﴿ **و ساکنان آن پنداشتند که بر آن** ﴾ یعنی: بر چیدن محصولات آن و بهره گیری از آن ﴿ **توانا هستند، بناگاه فرمان ما** ﴾ یعنی عذاب ما ﴿ **شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم** ﴾ یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده‌ای گردانیدیم ﴿ **که گویی دیروز** ﴾ به‌صورت سبز و تازه و شاداب ﴿ **وجود نداشته است، این‌گونه** ﴾ یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع ﴿ **آیات** ﴾ یعنی: حجّت‌ها و ادلّهٔ قرآنی ﴿ **را** ﴾ که از جملهٔ آنها یکی‌هم این آیه است ﴿ **برای مردمی که اندیشه می‌کنند** ﴾ و از این مَثَلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، ﴿ **به روشنی بیان می‌کنیم** ﴾.

وَٱللَّهُ يَدْعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: ﴿ **و خدا شما را به‌سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند** ﴾ یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است ﴿ **و هرکه را خواهد، به‌سوی راه راست هدایت می‌کند** ﴾ یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند ﷻ همهٔ بندگان را به‌سوی سرای سلامتی فرامی‌خواند، امّا جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در **حدیث‌شریف** به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری

می‌گوید: برای او (پیامبر) مَثَلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مَثَل تو و مَثَل امّتت همانند مَثَل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به‌سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند ﷻ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمّد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت درآمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

۞ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است**﴾ یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمّهٔ خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است ﴿**و زیادتی بر آن است**﴾ آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زِیَادَةٌ) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سَلَف و خَلَف می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت!

همانا شما نزد خداوند ﷻ وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و ایشان به‌سوی او می‌نگرند. سوگند به خدای عزّوجلّ که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به‌سوی خویش نبخشیده است». ﴿**و چهره‌هایشان را هیچ غبار و ذلّتی نمی‌پوشاند**﴾ نه روی آنان را سیاهی‌ای می‌پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره‌هایشان می‌نشاند ﴿**اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود**﴾.

وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَآ أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مُظْلِمًا أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است**﴾ یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می‌دهد و بر آن نمی‌افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن ﴿**و بر آنان غبار خواری نشیند**﴾ از اثر گناهانشان و ترس و دلهره‌ای که از آن دارند ﴿**برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست**﴾ یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهّار پناه نمی‌دهد ﴿**گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تار پوشیده شده است**﴾ از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره‌هایشان را فرو پوشانیده

است ﴿آنان اصحاب آتش‌اند که﴾ هیچ جدایی‌ای از آن ندارند و ﴿جاودانه درآنند﴾.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَ شُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿۲۸﴾

﴿و روزی که همگی آنان را حشر کنیم﴾ یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جنّ، نیکوکار و بدکار، موحّدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گرد آوریم ﴿آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم﴾ به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان: ﴿شما و شریکانتان﴾ که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید ﴿بر جای خود باشید﴾ یعنی: در جای معیّن خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید ﴿پس میان آنها جدایی می‌افگنیم﴾ یعنی: معبودان را از عبادت‌کنندگانشان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم ﴿و شریکانشان﴾ به آنان ﴿می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید﴾ یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطینتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ

لَغَٰفِلِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است**﴾ یعنی : خدای سبحان گواه است بر این‌که : ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم ، یا گواه است بر این‌که : ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم ﴿**همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم**﴾ ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چراکه عقل و شعوری نداشتیم .

این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا ، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند .

هُنَالِكَ تَبْلُواْ كُلُّ نَفْسٍ مَّآ أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۖ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**آنجاست**﴾ یعنی : در آن مکان یا در آن زمان است ﴿**که هرکسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد**﴾ یعنی : هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود ، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا ، سودمند بوده یا زیانبار ، مورد قبول بوده یا مردود؟ ﴿**و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند**﴾ یعنی : آنان‌که شرک ورزیده‌اند ، به‌سوی پروردگار بر حقّ خویش که ربوبیّتش حقّ است بازگردانیده می‌شوند ، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته اند ﴿**و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد**﴾ خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد ، باید از پرستش این معبودهای باطل

دست بردارند.

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَ
ٱلْأَبْصَـٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَ
مَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

﴿ **بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد** ﴾ با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن ﴿ **و** ﴾ کیست که به شما از ﴿ **زمین** ﴾ روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند ﷻ، بخشنده و آفرینندهٔ اینهاست ﴿ **یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است** ﴾ چه کسی آنها را بر این اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ ﴿ **و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد** ﴾ یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ ﴿ **و مرده را از زنده بیرون می‌آورد** ﴾ یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ ﴿ **و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند** ﴾ یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ ﴿ **خواهند گفت: خدا** ﴾ یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤالت چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند ﷻ است چنان‌که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند ﴿ **بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید** ﴾ یعنی: با آن‌که این حقیقت را می‌دانید، چرا از خدایی که این پدیده‌ها را

نظم و سامان می‌بخشد ، پروا نمی‌کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید

فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

﴿ **این است خدا، پروردگار حقیقی شما** ﴾ نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند ﴿ **و بعد از حق جز گمراهی چیست؟** ﴾ پس ، ربوبیّت حق تعالی به اقرار خودتان حقّ است لذا غیر آن باطل می‌باشد ﴿ **پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟** ﴾ یعنی : چگونه از حقّ آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟ !

كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓا۟ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

﴿ **این‌گونه** ﴾ یعنی : به مانند این حقیقت ، یا به مانند برگشتن این گروه از حق ﴿ **کلمهٔ پروردگارت** ﴾ یعنی حکم و فیصلهٔ وی ﴿ **بر کسانی که فسق ورزیدند** ﴾ یعنی : از حق به‌سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره ، در کفر خویش تمرّد کردند ﴿ **به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی‌آورند** ﴾ آری ! این است آن حکم ازلی خداوند ﷻ که : کافر معاند و فاسق ، اهلیّت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزّوجلّ او را هدایت نمی‌کند .

قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۚ قُلِ ٱللَّهُ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال بر ربوبیّت خویش حجّت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیّت مشرکان، حجّت برپا می‌دارد: ﴿**بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند**﴾ با آفریدن انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ ﴿**بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند**﴾ یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادّعا کنید ﴿**پس چگونه بازگردانیده می‌شوید**﴾ از حقّ به‌سوی باطل؟.

قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ ۚ قُلِ ٱللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّىٓ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی دین حق راه نماید؟**﴾ یعنی: به‌سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به‌سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! ﴿**بگو: خداست که به‌سوی دین حق راه می‌نماید**﴾ به وسیلهٔ فرستادن پیامبران ﷺ و نازل کردن کتابهایش و به وسیلهٔ

نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمّل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند ﴿**پس، آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود، هدایت شود؟**﴾ یعنی: آیا کسی که مردم را به‌سوی حق هدایت می‌کند ــ که خدای سبحان است ــ سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتّی خودش به نیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این‌که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این‌که غیر خویش را هدایت کند؟ ﴿**شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟**﴾ این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا ﷻ و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقلهایتان پاک از بین رفته و خردهایتان تباه شده است؟

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند**﴾ یعنی: این شیوهٔ پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که برخاسته از گمان پیشینیانشان است، همانان که می‌پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می‌سازند و نزد وی برایشان شفاعت می‌کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجّت و سند و تکیه‌گاهی از خرد و بینش متّکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی‌اساس است ﴿**و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی‌نیاز نمی‌گرداند**﴾ زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم

است که حقّ از باطل متمایز می‌شود نه با گمان و تکهّن ﴿همانا خدا به آنچه می‌کنند﴾ از پیروی گمان و فروگذاشتن حقّ ﴿داناست﴾ پس این کارهایشان بی‌کیفر نمی‌ماند.

وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۳۷﴾

﴿و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد﴾ یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداختهٔ دیگران، امّا منسوب به خداوند ﷻ باشد زیرا جز خدای عزّوجلّ، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست ﴿بلکه﴾ خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی‌که ﴿تصدیق‌کنندهٔ آنچه پیش از آن است، می‌باشد﴾ از کتابهای منزّل بر انبیا ﷺ و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده‌اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق‌کند ﴿و﴾ احکام و قوانین بیان شده در قرآن ﴿تفصیل کتاب است﴾ یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرّر گردیده چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماست و حکم آنچه در میان شماست». ﴿در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است﴾ بنابراین، تعجّب شما از فرودآوردن آن بر رسول اکرم ﷺ کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُوا۟ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٨﴾

﴿یا می‌گویند﴾ کفّار مکّه ﴿آن را به دروغ ساخته است﴾ پیامبر از نزد خود ﴿بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید﴾ در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن،

مانند من هستید ﴿و فراخوانید هر که را می‌توانید﴾ فراخوانید و به وی استعانت جویید از همیاران و پشتیبانان خود ــ اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید ﴿اگر راستگو هستید﴾ در این ادّعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتّهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. امّا مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتّی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هماوردطلبی (تحدّی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِمَا لَمْ يُحِيطُوا۟ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣٩﴾

﴿بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند﴾ یعنی: به تکذیب

قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبّر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرندهٔ آن است، احاطهٔ علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن‌که به آن احاطهٔ علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسّک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کنندهٔ کوته‌بینی و کوته اندیشی خویش از دریافت حجّتها و برهانها شده است ﴿**و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است**﴾ یعنی: سرانجام اخبار غیبی‌ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، امّا مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند ﴿**کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از امّتها نیز ﴿**همین‌گونه**﴾ بی‌پشتوانهٔ دلیل و برهان ﴿**تکذیب کردند**﴾ پیامبرانشان را و هنگامی‌که پیامبرانشان حجّتها و برهانهای خداوند ﷻ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنهارا تکذیب کردند ﴿**پس بنگر که عاقبت ستمگران**﴾ از امّتهای پیشین ﴿**چگونه بوده است**﴾ و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِۦ ۚ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

﴿**و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد**﴾ یعنی : از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حقّ است ولی صرفاً به انگیزهٔ مکابره و عناد ، آن را تکذیب می‌کند ﴿**و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد**﴾ و در نهان وجود خود نیز ، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزهٔ جهل ، آن را تکذیب می‌نماید ﴿**و پروردگار تو به حال مفسدان داناتر است**﴾ پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد . مراد از مفسدان : کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند . ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید : « حق تعالی به کسانی که مستحقّ هدایتند ، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی‌که مستحقّ گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادلی است که هرگز ستم نمی‌کند » .

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۖ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

﴿**و اگر تو را تکذیب کردند**﴾ یعنی : اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این‌که دعوتت را اجابت کنند ، ناامید شدی ﴿**بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد**﴾ یعنی : از آنان و از عملشان بیزاری بجوی و بگو : جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این ، بر عهدهٔ من هیچ تکلیف دیگری نیست ﴿**شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم**﴾ یعنی : شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم .

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾ ای پیامبر ﷺ ! ﴿از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرامی‌دهند﴾ آن‌گاه که قرآن می‌خوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی ، امّا چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند ﴿آیا تو می‌توانی به ناشنوایان بشنوانی﴾ یعنی : به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع ، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هر کس ناشنوا و لایعقل باشد ، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود ، نمی‌شنود ﴿هرچند که تعقل نکنند؟﴾ یعنی : آیا تو اصرارداری که به ناشنوایان بشنوانی ، هرچند با وجود ناشنوایی ، از عقل هم بی‌بهره باشند؟ زیرا ناشنوای عاقل ، چه‌بسا بافراست چیزی را دریابد ، امّا اگر نبود عقل و شنوایی هردو باهم یکجا شد ، دیگر فهم چیزی ناممکن است .

وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و از آنان کسی است که به‌سوی تو﴾ به چشم حقارت ﴿می‌نگرد، آیا تو نابینایان را ــ هرچند نبینند ــ هدایت توانی کرد؟﴾ و هر کس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود ، یقیناً از دریافت حق ناتوان است .

هدف این آیه ، تسلیت و دلجویی از رسول‌اکرم ﷺ است . آری ! طبیب اگر

بیماری را ببیند که اصلاً علاج‌پذیر نیست ، از وی رو بر می‌گرداند و از مشغول‌شدن به وی صرف‌نظر می‌کند پس رسول اکرم ﷺ نیز که طبیب دلهایند ، باید از این کوردلان بی‌بصیرت روی برگردانند .

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ ٱلنَّاسَ شَيْـًٔا وَلَـٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

﴿ **در حقیقت ، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند** ﴾ با سلب حواس و خرد از آنان ﴿ **بلکه مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند** ﴾ به سبب تعصّب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه ، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصّب و عناد ، بر خویشتن ستم کرده‌اند و خدای عزّوجلّ به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرارداده که بوسیلهٔ آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسّی را در آنها خلق کرده که به وسیلهٔ آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند ، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جادّهٔ حق روان گردند ، امّا اسفا که هوسهای رنگارنگ ، همچون پرندهٔ براقش بر نفسهایشان بر نشسته و دمادم لحظه‌های غفلت‌شان را شکار می‌کند .

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۚ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

﴿ **و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازهٔ ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند** ﴾ در دنیا، یا در گورهایشان. این مدّت دراز را بدان جهت بسیار کم می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذّتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقّف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذّتها اصلاً وجود واقعی نداشته است ﴿ **با هم اظهار آشنایی می‌کنند** ﴾ یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به‌سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنهٔ هولناک محشر از بین می‌رود، از این‌رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند ﴿ **قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان‌کار شدند** ﴾ و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است ﴿ **و راه‌یافته نبودند** ﴾ در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

﴿ **و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم** ﴾ در زندگی‌ات، چون پیروزساختن دینت با قتل و اسارت آنان ﴿ **یا تو را بمیرانیم** ﴾ قبل از آن‌که این وعده‌ها محقّق گردد ﴿ **به‌هرحال؛ بازگشتشان به‌سوی ماست** ﴾ و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به‌تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام

می‌گیریم ﴿**سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است**﴾ یعنی : سپس خداوند ﷻ در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند ، گواهی می‌دهد . نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی علیه السلام است : (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيْداً مَا دُمْتُ فِيْهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ ۞ من تا آن‌گاه که در میانشان بودم ، بر آنان گواه بودم ، امّا چون مرا به سوی خود فراخواندی ، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) [مائده/۱۷۷].

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ ۖ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و برای هر امّتی**﴾ از امّتهای گذشته ﴿**پیامبری است**﴾ که خدای متعال او را به‌سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروعهٔ وی را به آنان بیان نمود ﴿**پس چون پیامبرشان آمد**﴾ و پیامی را که خداوند ﷻ او را برای ابلاغ آن فرستاده بود ، به آنان ابلاغ کرد ، آنها همگی تکذیبش کردند ﴿**میانشان به قسط**﴾ یعنی به عدل ﴿**داوری می‌شود**﴾ یعنی : میان آن امّت و پیامبرش در دنیا داوری می‌شود پس پیامبر نجات می‌یابد و تکذیب‌کنندگان هلاک می‌گردند ﴿**و برآنان ستم نمی‌رود**﴾ با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته‌اند .

بعضی از مفسّران برآنند که این رخداد در آخرت است . یعنی میان هر امّتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می‌شود ... تا به آخر .

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿**و می‌گویند**﴾ بعد از آن‌که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است ﴿**اگر**

راست می‌گویید ﴾که وعدهٔ عذاب حقّ است پس ﴿**این وعده چه وقت است؟**﴾ این سؤال را از سر شتاب‌زدگی و استبعاد مطرح می‌کنند.

پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این‌گونه به آنان پاسخ دهند:

قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرّٗا وَلَا نَفۡعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌۚ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ﴿٤٩﴾

﴿**بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم**﴾ پس چگونه می‌توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ ﴿**مگر آنچه خدا خواسته است**﴾ لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حقّ من خواسته است، تحقّق می‌یابد زیرا من هم بنده‌ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیّت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خدا ﷺ چیزهایی را می‌طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام ربّ‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورندهٔ آفرینندهٔ دهندهٔ بازدارندهٔ روزی رسان را فروگذاشته و به‌جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسّل می‌گردند و تحقّق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لااله‌الاالله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی

این اموات را رأساً و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکّی نیست که شیطان با این وسیله، به [گمراه ساختن] بسیاری از این امّت متوسّل گردیده است (وَ هُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعا ۞ آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) [کهف / ۱۰۴]. پس بر این مصیبت عظمی اِنّا لله وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُون می‌گوییم ».

﴿ **برای هر امّتی اجلی است** ﴾ که آنچه را خدای سبحان در بارهٔ آن امّت ــ از عذاب یا غیر آن ــ اراده کرده است، در آن میعاد معیّن بر آن امّت فرود می‌آورد ﴿ **و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند** ﴾ از این اجل و میعاد معیّن ﴿ **و نه** ﴾ ساعتی از آن ﴿ **پیش افتند** ﴾ پس ای تکذیب کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

﴿ **بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هرحال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟** ﴾ زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و درحالی‌که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ

تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۵۱﴾

﴿سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟﴾ آیا بعد از آن‌که عذاب‌الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی‌که این ایمان به‌حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیانی را از شما دفع نمی‌کند؟ آری! ﴿آیا اکنون﴾ به آن ایمان آورده‌اید ﴿درحالی‌که پیش از این آن را﴾ یعنی عذاب را ﴿به شتاب می‌طلبیدید﴾ از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿۵۲﴾

﴿سپس به کسانی که ستم کرده‌اند﴾ با کفر و تکذیب و شکّ و انکار ﴿گفته می‌شود: عذاب جاوید را﴾ که هیچ گسست و انقطاعی ندارد ﴿بچشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید﴾ در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی ﴿جزا داده می‌شوید؟﴾ هرگز!.

۞ وَيَسْتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ ۖ قُلْ إِى وَرَبِّىٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ ۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۵۳﴾

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: ﴿و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟﴾ یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت

وعده می‌دهی، راست است؟ ﴿ **بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجزکننده نیستید** ﴾ یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتماً گرفتار آن می‌شوید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

﴿ **و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعاً آن‌را فدیهٔ خود می‌داد** ﴾ یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعاً دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیه و بلاگردان خویش کند ﴿ **و چون عذاب را ببینند، پشیمانی خود را پنهان دارند** ﴾ یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقلهایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، امّا بعد از ورود در عذاب می‌گویند: (يَاحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهِ ۚ ای دریغ بر ما، بر آنچه دربارهٔ آن کوتاهی کردیم » [انعام/۳۱] و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند ﴿ **و میان آنها** ﴾ یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان ﴿ **به قسط** ﴾ یعنی به عدل ﴿ **فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود** ﴾.

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

﴿آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ خداوند است﴾ پس او بر آوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست ﴿آگاه باشید که در حقیقت وعدهٔ خدا حق است﴾ یعنی: وعدهٔ او خواه‌ناخواه شدنی و تحقّق‌یافتنی است ﴿ولی بیشتر آنان﴾ یعنی بیشتر کفّار ﴿نمی‌دانند﴾ که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

﴿او زنده می‌کند و می‌میراند﴾ پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد ﴿و به‌سوی او باز گردانیده می‌شوید﴾ و قطعاً شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

﴿ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است﴾ یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوهٔ بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همهٔ معانی را به شیوهٔ وعظ و اندرز مطرح

می‌کند ﴿**و شفایی است برای آنچه در سینه‌هاست**﴾ یعنی : قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکّاکان چیره می‌شود ، درمان کرده و پوچی و نارواییِ عقاید باطل را اثبات می‌کند . که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است ﴿**و هدایتی‌است**﴾ یعنی : ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به‌سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد ﴿**و رحمتی است برای مؤمنان**﴾ پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است . این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازهٔ ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد ، امّا کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست .

قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا۟ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

﴿**بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند**﴾ یعنی : باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا ﷻ در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمتهای بی‌پایان الهی شادمان شوند ﴿**این از هر چه گرد می‌آورند**﴾ از بهره‌های فانی دنیا ﴿**بهتر است**﴾ از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود : « فضل خدا ، قرآن و رحمت وی اسلام است » .

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند : « خدای عزّوجلّ بر پیشانی کسی‌که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند ــ تا روزی‌که او را ملاقات کند ــ فقر را می‌نویسد . آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند : قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ ، فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوْا ، هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُوْن » .

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَٰلًا قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿۵۹﴾

﴿بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید﴾ درحالی‌که حرام‌ساختن و حلال‌ساختن، فقط حقّ ویژهٔ خداوند ﷻ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند[1] ﴿بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟﴾ اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتّفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند ﷻ است، حکم خداوند ﷻ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی‌که هیچ حجّت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران ﷺ آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزّوجلّ افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیهٔ شریفه، هشداری سخت به شتاب کنندگان در عرصهٔ فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا ﷻ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ‌گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجّه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجّتهای خدا ﷻ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنان‌که باید از کتاب و سنّت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ انعام [آیهٔ/۱۳۹] و ما بعد آن.

امّت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنّت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنان‌که باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقّی کرده و حکم آن را از بندگان خدا ﷻ مرفوع پنداشته‌اند.

آنها باید به این امر توجّه داشته باشند که آن امام مجتهدّ مرجع تقلید، خود نیز مکلّف و متعبّد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلّف و متعبّدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و إصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهدهٔ وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنّت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجّتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

﴿**وکسانی‌که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟**﴾ یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ ﴿**همانا خدا بر مردم صاحب فضل است**﴾ زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران ﷺ را به‌سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده ﴿**ولی**﴾ با همهٔ این فضل و

احسانها ﴿بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند﴾ و کفران نعمت کرده با دین خدا ﷻ می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾

﴿و نمی‌باشی﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿در هیچ شغلی﴾ یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، ﴿و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده﴾ یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امّتت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود ﴿و شما هیچ عملی نمی‌کنید﴾ خطاب برای رسول خدا ﷺ و امّت ایشان است ﴿مگر این‌که ما بر شما گواهیم﴾ شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم ﴿آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید﴾ به گفتار و کردار ﴿و هم‌وزن ذرّه‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست﴾ ذرّه: موریانهٔ سرخ‌رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای مادّه است ﴿و نه کوچکتر از آن﴾ یعنی: کوچکتر از ذرّه، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) ﴿و نه بزرگتر﴾ از آن ﴿چیزی نیست، مگر این‌که﴾ آن چیز نزد خدا ﷻ ﴿در کتابی روشن﴾ که لوح محفوظ است ﴿نوشته شده است﴾ پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!

هدف از اعلام این حقایق، اوّلاً: ردّ بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیّات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجهٔ منطقی است که فقط دارندهٔ چنین اوصافی شایستهٔ آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

﴿آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است﴾ «اولیاء الله ✿ دوستان خدا»: نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامهٔ رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چراکه خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند ﴿و نه آنان اندوهگین می‌شوند﴾ بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سرگذاشته‌اند چنان‌که دوست‌داران دنیا بر از دست‌دادن آن اندوهگین می‌شوند.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

این گروه دوستان خدا ﷻ ﴿همانان﴾ اند ﴿که ایمان آورده‌اند﴾ به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند ﴿و تقوی ورزیده‌اند﴾ یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند ﷻ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این‌که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر

از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قَدَر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جانشان پرنشاط و دلهایشان شادمان و مسرور است. در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن جبیر رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «اولیای خدا عزوجل کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا عزوجل را به یاد انسان می‌آورد».

لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

﴿**برای ایشان**﴾ یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند عزوجل ﴿**در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است**﴾.

مفسّران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱ــ این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیایش علیهم السلام در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خشنود می‌شود.

۲ــ این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژدهٔ نیک می‌دهد چنان‌که در **حدیث‌شریف** مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرّات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حقّ وی می‌بینند، باقی نمانده است».

۳ــ این بشارت، فضل خداوند عزوجل بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیاست.

۴ــ این بشارت، مژده‌دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: (لَاتَخَافُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْن

✿ بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد » [فصلت/۳۰].

امّا بشارت برای اولیاءالله در آخرت ، عبارت است از : ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به‌سلامت‌ماندنشان از عذاب دوزخ . ﴿ **کلمات خدا را تبدیلی نیست** ﴾ سخنان خدا ﷻ را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله ، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را . یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است ﴿ **این** ﴾ پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت ﴿ **همان کامیابی بزرگ است** ﴾ .

وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

﴿ **و سخن آنان تو را غمگین نکند** ﴾ سخنی که متضمّن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا ﴿ **عزّت به تمامی از آنِ خداست** ﴾ یعنی : غلبه و قهر در گسترهٔ مُلک و فرمانروایی باری تعالی ، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ ﴿ **او شنوای داناست** ﴾ سخنان بندگانش را می‌شنود و به احوالشان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد .

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ ۗ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

﴿آگاه باش که هر که﴾ و هر چه ﴿در آسمانها و هر که﴾ و هر چه ﴿در زمین است، از آن خداست﴾ در عبودیّت و در خلق و امر پس همه ــ از جمله این گروه مشرک ــ ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرّف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیهٔ کریمه متضمّن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها مملوک را پرستیده و مالک را فروگذاشته‌اند ﴿وکسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند﴾ یعنی: مشرکان هرچند معبودات باطل خود را شرکای خداوند ﷻ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمّایی هستند که صلاحیّت مشارکت با آفرینندهٔ خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعاً از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند ﴿و آنان جز دروغگو نیستند﴾ یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیّه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِتَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾

﴿اوست آن‌که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید﴾ یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغلهٔ روزگار،

فارغ‌بال و راحت گردانید ﴿و روز را روشن﴾ و روشنگر ﴿گردانید﴾ که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند ﴿بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند﴾ آنچه را که برآنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمّل کرده و به دیدهٔ عبرت می‌نگرند؛ ﴿نشانه‌هایی است﴾ زیرا این اندیشه و تأمّل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است، او بی‌نیاز است﴾ بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلّقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی‌که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی‌که خدای عزّوجلّ زندهٔ پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنایی عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلّق و تعلّقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد ﴿آنچه در آسمانها و آنچه

در زمین است از آن اوست ﴾ پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیّت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد ﴿**شما را بر این ادّعا** ﴾ که خداوند ﷻ دارای فرزند است ﴿**هیچ حجّتی نیست** ﴾ و هیچ دلیل و برهانی بر این ادّعا ندارید ﴿**آیا چیزی را که نمی‌دانید** ﴾ بی‌پشتوانهٔ علم و حجّت و برهان ﴿**به دروغ بر خدا می‌بندید؟** ﴾ این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

قُلْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند** ﴾ با نسبت‌دادن فرزند و شریک برای وی ﴿**رستگار نمی‌شوند** ﴾ به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَٰعٌ فِى ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلْعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**متاعی است** ﴾ فانی ﴿**در دنیا** ﴾ یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندیی اندکی در دنیاست ﴿**سپس بازگشتشان به‌سوی ماست** ﴾ با مرگ ﴿**آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم** ﴾ یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ‌بستن بر خدای سبحان در پشت‌سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذّب می‌کنیم.

۞ وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ

عَلَيْكُمْ مَّقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوٓاْ أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ ٱقْضُوٓاْ إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

﴿**و خبر نوح را بر آنان بخوان**﴾ یعنی: داستان وی را با قومش که به‌پیام حقّ وی کفر ورزیدند چنان‌که کفّار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان ﴿**آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من**﴾ در میان شما ﴿**و اندرز دادن من به آیات خدا**﴾ یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی ﴿**بر شما گران آمده است**﴾ و تاب تحمّل آن را ندارید ﴿**پس**﴾ بدانید که من ﴿**بر خدا توکّل کرده‌ام**﴾ بنابراین، روش شما را جز با توکّل بر خدای عزّوجلّ، به شیوهٔ دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم ﴿**پس عزمتان را جزم کنید**﴾ و تصمیمتان را استوار گردانید ﴿**همراه شریکان خویش**﴾ یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید ﴿**باز کارتان بر شما پوشیده نباشد**﴾ یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیرید ﴿**سپس برسانید به من**﴾ یعنی: آن کاری را که در حقّ من اراده کرده و آن تصمیمی را که در بارهٔ من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید ﴿**و مهلتم ندهید**﴾ بلکه در کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ‌کاره‌اید.

این سخن نوح علیه‌السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمّیّت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۷۲﴾

﴿پس اگر روی گردانیدید﴾ از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا ﷻ و پیروی از من ﴿بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام﴾ یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوتم، به چشمداشت‌های مادّی متّهم سازید ﴿پاداش من جز بر عهدهٔ خدا نیست﴾ و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید ﴿و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم﴾ یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همهٔ انبیای عظام ﷺ است، هرچند شریعتهایشان متنوّع و متعدّد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿۷۳﴾

﴿پس او را تکذیب کردند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ به تکذیب خود استمرار و بر مخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند ﴿آن‌گاه او و کسانی را که با او بودند﴾ از مؤمنانی که ــ به‌رغم عناد و ایذای قومشان ــ از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند ﴿نجات دادیم در کشتی﴾ ای که نوح ﷺ را مأمور ساختن آن کردیم ﴿و آنان را جانشینان گردانیدیم﴾ در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابودشدگان در توفان بود ﴿و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند﴾ از کفّار معاند با نوح ﷺ

﴿غرق کردیم﴾ به وسیلهٔ توفان ﴿پس بنگر﴾ ای محمّد ﷺ و ای مخاطب که: ﴿فرجام کار بیم‌داده‌شدگان چگونه بود﴾ یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ و ما با دروغ‌انگاران حضرات پیامبران، این‌چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ و تهدیدی برای مشرکان‌است.

داستان نوح علیه السلام قبلاً در سورهٔ «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ‌سعید حوّی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند: اوّل این‌که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کنندهٔ آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این‌که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزهای مطرح شده در آن، نقش ویژهٔ خود را در هرسوره ایفا می‌کنند و این داستانها بر اساس طول، توسّط یا کوتاه‌بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند». بنابراین، طرح داستان نوح علیه السلام، به سیاق و موضوع عام سورهٔ «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجّب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان‌که طرح این داستان، به شفای قلب بیماردلان از بیماری شکّ نیز کمک کرده و مؤمن را بر درپیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفّار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ بِمَا كَذَّبُوا۟ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ

ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾

﴿آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم﴾ چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام را ﴿پس برای آنان﴾ یعنی: برای قومشان ﴿بیّنات را آوردند﴾ یعنی: معجزات، ادلّه، برهانها و احکام دین را ﴿ولی آنان هرگز مستعدّ آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند﴾ یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند ﴿این‌گونه ما بر دلهای تجاوزکاران﴾ از حدّ در کفر و فساد ﴿مهر می‌نهیم﴾ و در نتیجه، دلهایشان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابراین، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ بِـَٔايَٰتِنَا فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾

﴿سپس بعد از آنان﴾ یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امّتهایشان ﴿موسی و هارون را با آیات خویش به‌سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم﴾ آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد ﴿ولی آنان گردنکشی کردند﴾ یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبّر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرندهٔ آن بود، اذعان ننمودند ﴿و قومی مجرم بودند﴾ به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون علیهما السلام با خود

آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانهٔ خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

﴿پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند﴾ از روی مکابره و عناد ﴿بی‌گمان این سحری آشکار است﴾ فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، درحالی‌که می‌دانستند این سخنشان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ ۖ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ ﴿٧٧﴾

﴿موسی گفت﴾ اعتراض‌کنان برآنان ﴿آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، می‌گویید این سحر است؟ آیا این سحر است؟﴾ درحالی‌که همین معجزهٔ حق بود که سحر ساحران را تماماً بی‌اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می‌باشد ﴿و حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند﴾ یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی‌رسند و از شرّ و بلایی نجات نمی‌یابند پس چگونه کسی که فرستادهٔ الله ﷻ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می‌افتد؟

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

﴿گفتند﴾ فرعونیان ﴿آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم﴾ یعنی از پرستش بتان ﴿بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد﴾ ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون و فرعونیان، علّت عدم پذیرش دعوت موسی علیه السلام را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسّک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و او را تصدیق می‌کردند، در این صورت، کلیدهای امر امّت وی در اختیارش قرار می‌گرفت و برای فرعون، ریاست تامّ و کاملی باقی نمی‌ماند، چرا که تدبیر و ادارهٔ شئون مردم به‌وسیلهٔ دین، ادارهٔ فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی‌اعتبار می‌گردانید. ﴿و ما به شما دوتن ایمان نمی‌آوریم﴾ این همان قرار نهایی و فیصلهٔ آخرینی بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿۷۹﴾

و چون فرعون معجزهٔ ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: ﴿و فرعون گفت: هرجادوگر دانایی را پیش من آورید﴾ زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغاسالاری، با پیام موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئهٔ وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿۸۰﴾

﴿**و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید**﴾ یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افگنید.

دلیل این‌که موسی علیه السلام آنهارا به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیّت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افگنند، او با إبطال و درهم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همهٔ کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چراکه او عصایش را می‌افگند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدّداً آن را به حال اوّلش بر می‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، امّا ریسمانها و عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیّل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّآ أَلْقَوْاْ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُۥٓ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

﴿**پس چون افگندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است**﴾ یعنی: باطل قلاّبی‌ای است که به‌وسیلهٔ آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افگنید، به‌خلاف آوردهٔ من که حقّ و واقعیّت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند عزّوجلّ می‌باشد ﴿**به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد**﴾ یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به‌طوری که مردم، بطلان آن را ــ با نشانه‌های اعجازگری که

خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند ــ خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد ﴿**خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند**﴾ و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشاند زیرا این سنّتی از سنّت‌های خداوند ﷻ است که عمل مفسد، قابلیّت اصلاح را ندارد.

آن‌گاه حق تعالی سنّتی دیگر از سنن خویش را که متمّم و مکمّل این سنّت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و خدا حق را ثابت می‌گرداند**﴾ یعنی: حق را به عرصهٔ ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشاند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند ﴿**با کلمات خود**﴾ که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرندهٔ حجّتها و برهانهای او می‌باشند ﴿**هر چند مجرمان**﴾ از کسان فرعون و دیگران ﴿**را خوش نیاید**﴾ یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ **سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذرّیه‌ای از قوم وی** ﴾ از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذرّیّه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت[1] و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: ﴿ **با وجود خوف از فرعون و ملأ آنها** ﴾ یعنی: اشراف قومش ﴿ **که مبادا آنان را در فتنه افگنند** ﴾ یعنی: آنهارا از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی علیه السلام ایمان آوردند ﴿ **و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود** ﴾ یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری‌جو، سرکش، متکبّر و مستبدّ بود ﴿ **و او از اسرافکاران بود** ﴾ در کفر و در آنچه که از کشتن و به دارآویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم إعمال می‌کرد.

از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی علیه السلام، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی‌می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

﴿ **و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکّل کنید، اگر اهل تسلیمید** ﴾ این فرمانی است به بنی‌اسرائیل که آنها را براین امر برمی‌انگیزد که به خدای عزّوجلّ توکّل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ [غافر/۲۸].

و خالص گردانند به‌طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکّل جز با اخلاص تحقّق پیدا نمی‌کند و بدون توکّل هم هیچ امّتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۸۵﴾

﴿پس گفتند﴾ بنی‌اسرائیل: ﴿بر خدا توکّل کردیم﴾ و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی روآورده و چنین دعا کردند: ﴿پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان﴾ یعنی: آنان را بر ما مسلّط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به‌وسیلهٔ ما بفریبند، بدین‌گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلّط نمی‌شدیم که این‌گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾

﴿و﴾ نیز بنی‌اسرائیل گفتند: پروردگارا! ﴿ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده﴾ و این‌چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۷﴾

﴿ **و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دوتن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید** ﴾ یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریّه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهرهٔ فعلی قرار داشت ﴿ **و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید** ﴾ یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اوّل: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است ﴿ **و نماز را برپا دارید** ﴾ همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامهٔ آن فرمان داده است ﴿ **و مؤمنان را بشارت ده** ﴾ ای موسی به آنچه که خداوند ﷻ از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةً وَأَمْوَٰلًا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا۟ عَن سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا۟ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

﴿ **و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای** ﴾ زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیلهٔ سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره ﴿ **پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو** ﴾ یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقّت مورد بهره‌برداری قراردادند ﴿ **پروردگارا! اموالشان را نابودکن** ﴾ و

بی‌برکت و محو گردان ﴿**و دلهایشان را سخت‌کن**﴾ یعنی : آنها را سنگدل گردان و بر دلهایشان مُهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند ، به‌گونه‌ای ﴿**که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند**﴾ یعنی : ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود ، که در این هنگام ، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد .

این نفرین‌های موسی علیه السلام آنان ، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش ، علیه فرعون و سران قوم وی ، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست ، به‌همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید :

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَٱسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

﴿**خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید**﴾ استقامت : ثبات و پایداری آنها بر تمسّک به دین ، عدم بیرون رفتن از دایرهٔ احکام آن و دعا و التجایشان به‌سوی خدای عزّوجلّ است ﴿**و از راه جاهلان پیروی نکنید**﴾ یعنی : از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند . و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود ، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت ، در اینجا صیغهٔ تثنیه به کار گرفته شد .

علاّمه آلوسی در تفسیر « روح‌المعانی » از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت : « رضا به کفر از حیث این‌که کفر است ، کفر می‌باشد ، امّا رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است ، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقولهٔ دوم بود » .

۞ وَجَٰوَزْنَا بِبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُۥ بَغْيًا وَعَدْوًا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدْرَكَهُ ٱلْغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتْ بِهِۦ بَنُوٓا۟ إِسْرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

﴿و بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانـدیم﴾ خـداونـد متعال دریـا را خشک کـرد و بنی‌اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید[1] ﴿پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند﴾ بغی: ستم و عدْو: تـجاوز است ﴿تـا وقـتی که﴾ فرعون ﴿در شرف غرق‌شدن قرارگرفت﴾ و آب تا دهانش بالا آمد، ﴿گـفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن‌که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست﴾ زیرا هنگامی که فرعون و کسانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به‌هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود کـه فـرعون ایـن سـخن را گـفت. آن لعـین صـراحـتاً نگـفت کـه: بـه خدا جل جلاله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عِرْقی از دعوای الوهـیّت بـاقی مـانده بـود ﴿و﴾ گفت ﴿من از مسلمانانم﴾ یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا جل جلاله و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البتّه آن ایـمان در چنان وقتی، به‌حال وی سودی نکرد چنان‌که خدای متعال فرمود:

ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾

﴿اکنون؟﴾ یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری ﴿درحالی‌که پیش از این نـافرمانی

۱ــ تفسیر این واقعه در سورهٔ [بقره/۵۰] گذشت.

می‌کردی و از تبهکاران بودی؟ ﴾ پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گویندهٔ این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

اجماع امّت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنّت الهی که: ایمان در حال فرودآمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ﴿٩٢﴾

﴿ **پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم** ﴾ یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روحت بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افکند به‌طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند ﴿ **تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد** ﴾ از آیات و نشانه‌های ما، که امّت‌های آینده وقتی خبر این واقعهٔ عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیّت اعلی شد، بدانند و در نتیجه از تکبّر و گردنکشی و تمرّد علیه خدای سبحان بپرهیزند. آری! اینک این جثّهٔ بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی باز افکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه ربّ اعلی بلکه جسد بی‌جان بی‌نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایستهٔ یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزهٔ آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند ﴿ **و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما** ﴾ یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند ﴿ **غافلند** ﴾ و از آنها درس

عبرت فرا نمی‌گیرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخْتَلَفُوا۟ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

﴿**به راستی ما بنی‌اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم**﴾ یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم ﴿**و از چیزهای پاکیزه**﴾ یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع ﴿**به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند**﴾ در امر دینشان و در آن به شعبه‌های متفرّق منشعب نشدند، بعد از آن‌که بر راه و روش واحدی قرارداشتند؛ ﴿**مگر پس از آن‌که علم برای آنان حاصل شد**﴾ یعنی: مگر بعد از آن‌که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم ــ یعنی قرآن ــ به آنان آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند ﴿**همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان دربارهٔ آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند**﴾ از امور دین و دنیا ﴿**داوری خواهد کرد**﴾ پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِن كُنتَ فِى شَكٍّ مِّمَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ فَسْـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقْرَءُونَ

ٱلْكِتَـٰبَ مِن قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَآءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

﴿ **و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی** ﴾ خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امّت ایشانند ﴿ **از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، بپرس** ﴾ یعنی : از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوتت ایمان آورده‌اند ــ همچون عبدالله‌بن سلام رضی الله عنه ــ بپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حقّ خدا ﷻ است و تو پیامبر راستین وی هستی چراکه تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است ﴿ **قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است** ﴾ این بیانی است که هرگونه شکّی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که : آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند ، حقّی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبهٔ هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد ﴿ **پس از شک‌آورندگان نباش** ﴾ یعنی : از دودلان متردّد و متحیّر نباش .

از قتاده رحمه الله روایت شده است که گفت : به ما رسیده است که آن حضرت ﷺ بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند : « نه شکّ می‌کنم و نه [ازاهل کتاب] سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حقّ است » . پس ، تعبیر : (از شک‌آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم ﷺ به کار گرفته شده ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد شکّی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد ، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید : اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش ! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است .

ابواللّیث سمرقندی در تفسیرش « بحرالعلوم » می‌گوید : « خداوند ﷻ خود به

این امر داناتر است که نه آن حضرت ﷺ شکّ کردند و نه شکّ می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکّی ندارم! چنان‌که به عیسی علیه السلام فرمود: (آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیرید؟) [مائده/۱۱۶] در حالی‌که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفته‌ام».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض‌نمودن شکّ، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریّه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی برنمی‌آید که رسول خدا ﷺ در قرآن شکّی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد شکّاکان امّت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی‌که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «إیّاك أعنی واسمعِی یا جاریه ✿ هدفم تویی، امّا دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوهٔ سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوهٔ مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴿٩٥﴾

﴿و از زمرهٔ کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران

می‌شوی﴾ این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدارساختن پیامبر ﷺ و امّتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل‌پرستان است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾
وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

﴿همانا کسانی که حکم پروردگارت﴾ به عذاب ﴿برآنان ثابت شده﴾ و قضا و قدرالهی براین‌که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، برآنان لازم گردیده ﴿ایمان نمی‌آورند﴾ پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید ﴿هرچند هرگونه آیتی برایشان بیاید﴾ از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند ﴿تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند﴾ پس فقط در هنگام مشاهدهٔ عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خدای عزّوجلّ توبهٔ بنده را ــ تا آن‌گاه که او در غرغرهٔ جان‌کندن نباشد ــ می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ
ءَامَنُوا۟ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْىِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَٰهُمْ

إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾

﴿چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد﴾ آن‌گاه که عذاب را می‌بیند ﴿و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس﴾ که ایمانشان ــ به عنوان یک استثنا ــ در حال مشاهدهٔ عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتّی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به‌هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای خدا ﷻ خالص بوده و قبل از مشاهدهٔ عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان‌که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس علیه السلام ﴿که وقتی﴾ در هنگام مشاهدهٔ مقدّمات عذاب ﴿ایمان آوردند﴾ به ایمانی معتبر و صادقانه ﴿عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم﴾ این همان عذابی است که یونس علیه السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، امّا آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند ﴿و تا مدّتی آنان را بهره‌مند ساختیم﴾ بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس علیه السلام، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی علیهما السلام است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اوّلی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس علیه السلام روی داد، در امّتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهدهٔ عذاب ایمان آورده بودند ــ بجز ایمان قوم یونس علیه السلام ــ سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزّوجلّ قوم یونس علیه السلام را از این سنّت عامّ که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیه السلام در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم

کردند ــ زیرا و قتی ایمان نیاوردند ، او خشمگین از میانشان بیرون رفت ، که خود این ، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب برآنان بود ــ در این هنگام ، خدای عزّوجلّ گرایش به توبه را در دلهایشان افگند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد دراین حالت به‌سر بن خدای عزّوجلّ بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجّهٔ حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پر کرده بود پس چون خدای عزّوجلّ صدق و راستی را از دلهایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت ، بعد از آن‌که عذاب برآنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب ، جز اندک زمانی باقی نمانده بود . این واقعه در روز جمعه ، مطابق روز عاشورا اتّفاق افتاد » .

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾

﴿ **و اگر پروردگار تو می‌خواست ، قطعاً هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند** ﴾ به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این‌چنین ، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد ، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغهٔ پروردگار در این است که قضیهٔ ایمان را به اختیار انسان واگذارد ﴿ **آیا تو** ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ **مردم را به إکراه وامیداری تا مؤمن شوند؟** ﴾ بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر

پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنّت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگرِ متکبّر و گردنکش را هدایت نکند.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

﴿و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا﴾ و خواست وی ﴿ایمان بیاورد﴾ بنابراین، آنچه کهٔ خدا ﷻ نخواهد هرگز روی نمی‌دهد ﴿و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد﴾ یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفّاری واقع می‌گرداند که در حجّتهای خدا ﷻ تعقّل نمی‌کنند و در آیات و ادلّه‌ای که باری تعالی برایشان بر پا کرده، تدبّر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم‌تعقّل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی‌نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی ماندند، خواری و رسوایی برآنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِى ٱلْـَٔايَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

﴿بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟﴾ یعنی: در آفریده‌هایی که دالّ بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفرینندهٔ خویش‌اند، تفکّر و اندیشه کنید

﴿ولی﴾ باید دانست که ﴿نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها﴾ یعنی: معجزات، آیات و پیامبران ﷺ ﴿برای گروهی که ایمان نمی‌آورند﴾ و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است ﴿سود نمی‌بخشد﴾ پس هر کس این‌چنین باشد، مشاهدهٔ هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حدّ نهایی خود رسیده است، دیگر تفکّر و تدبّر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ قُلْ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

﴿پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟﴾ یعنی: این گروه کفّار معاصر محمّد ﷺ، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفّاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین ﷺ، کفّار زمانشان را از پیش آمد ایّامی که در برگیرندهٔ انواع عذاب است هشدار می‌دادند، امّا آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشردند تا سرانجام، خدای عزّوجلّ عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت ﴿بگو: انتظار بکشید﴾ تحقّق هشدار پروردگار خویش را ﴿همانا من نیز با شما از منتظرانم﴾ تحقّق هشدار پروردگارم را در حقّتان.

ثُمَّ نُنَجِّى رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ

ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

﴿سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم﴾ یعنی: امّتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم ﴿بدین‌گونه نجات می‌دهیم مؤمنان﴾ به محمّد ﷺ از قریش و دیگران ﴿را﴾ از عذابی که برای کفّار آماده کرده‌ایم ﴿وعده داده‌ایم؛ وعدهٔ حقّ لازم بر خود﴾ که چنین کنیم.

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران علیهم‌السلام و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى شَكٍّ مِّن دِينِى فَلَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

﴿بگو: ای مردم! اگر از دین من﴾ که عبادت خداوند و احد لاشریک است ﴿در شک هستید﴾ و حقیقت آن را درنیافته‌اید ﴿پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم﴾ در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم ﴿بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد﴾ و شما را به سختی عذاب می‌کند ﴿و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم﴾ و دینم را برای او خالص گردانم.

این آیه نشان دهندهٔ آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شکّ برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکّاکان بیزاری جسته و بیش از

گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۵﴾

﴿و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور﴾ یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاصّ گردانید زیرا چهرهٔ آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حَنِیْف: یعنی مایل از هر دینی به‌سوی دین‌اسلام ﴿و﴾ به من دستور داده شده که ﴿زنهار از مشرکان مباش﴾ نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ۖ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۶﴾

﴿و﴾ به من دستور داده شده که: ﴿به‌جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان﴾ زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شکّ کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد ﴿که اگر چنین کنی﴾ و آنها را بخوانی و مورد پرستش قراردهی ﴿در آن صورت، قطعاً از جملهٔ ستمکارانی﴾ بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط

اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران ، انسان را از پرستش او به عبودیّت غیرش بکشاند :

وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ ۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾

﴿**واگر خدا به تو زیانی برساند**﴾ یعنی : این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بندهٔ خود زیانی برساند ، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند ﴿**پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست**﴾ یعنی : هیچ کس ــ هر کس و هر نیرویی که باشد ــ نمی‌تواند آن شرّ و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شرّ و بلا مانع گردد ، بجز خود خدای یگانه و لاشریک ﴿**و اگر خیری برایت بخواهد**﴾ یعنی : اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند ﴿**پس فضل او را هیچ ردّکننده‌ای نیست**﴾ یعنی : هیچ‌کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد ، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد ، براساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان ، نیکوساختن شکل و شمایل‌شان ، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد ، از جملهٔ این نعمتهاست و از آن جمله است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است نبوّتی که محمّد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزّوجلّ است و هیچ کس

قادر به بازداشتن آنها نیست.

﴿آن را﴾ یعنی: فضل خود را ﴿به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند﴾ به محض اختیار خود ﴿و او آمرزندهٔ مهربان است﴾ و از جملهٔ آنچه که می‌آمرزد، کوتاهی و قصور بندگانش از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شرّ، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس بن مالک ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اُطْلُبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ كُلَّهُ، وَ تَعَرَّضُوْا لِنَفَحَاتِ رَبِّكُمْ، فَإِنَّ لِلّٰهِ نَفَحَاتٌ مِنْ رَحْمَتِهِ يُصِيْبُ بِهَا مَن يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَاسْأَلُوْهُ أَنْ يَسْتُرَ عَوْرَاتَكُمْ وَ يُؤَمِّن عَوْرَاتَكُمْ ۞ در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

﴿بگو: ای مردم! حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هرکه هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هرکه گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود﴾ یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدّی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست ﴿و من بر

شما نگهبان نیستم ﴾ تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبور کنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

وَٱتَّبِعْ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ وَٱصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ ۚ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

﴿ و ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ **از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن** ﴾ و اوامر و نواهی ما را بجا آور ﴿ **و شکیبا باش** ﴾ در برابر آزارهای کفّار و مشقّتهای تبلیغ و بر رنجهایی که از رنگارنگ‌بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری ﴿ **تا خداوند فیصله کند** ﴾ یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت برآنان و در آخرت؛ با عذاب‌نمودنشان در آتش دوزخ ﴿ **و او بهترین فیصله‌کنندگان است** ﴾ لذا برایت سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتماً روی می‌دهد و هیچ شکّی در آن نیست.